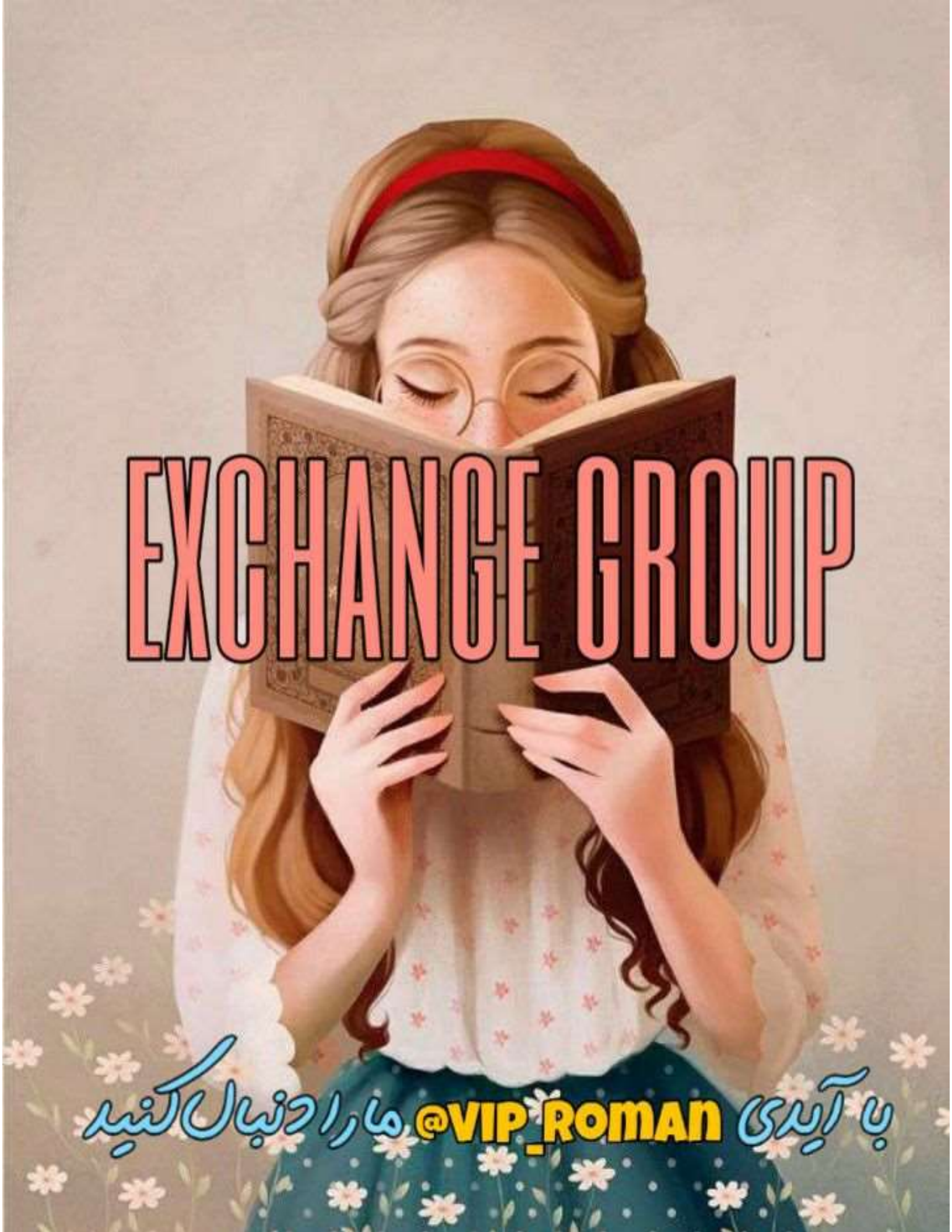


An illustration of a woman with long, wavy brown hair, wearing a red headband and round glasses. She is holding a large, open book in front of her face, with her eyes closed as if she is deeply engrossed in reading. She is wearing a white top with a scalloped collar and a dark blue skirt with a white floral pattern. The background is a light beige color with small white flowers scattered at the bottom.

EXCHANGE GROUP

با آیدی **VIP_ROMAN** @ ما را دنبال کنید

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

بيوه برادرم ♡□

پارت اول

#بيوه_برادرم ۱ ✕

مهتاب

با داد رو به بابا گفتم :

نمی خواهمم یبار مجبورم کردین که برم توی اون خاندان دیگه نمی
رم. exChange Group ☆ ✨

اختیارم با خودمه، با خودم بابا.
من دیگه اون دختر هجده ساله نیستم که با زور و کتک فرستادیش
خونه ی امیرکیان من الان یه زن بیوه ی بیست و یک ساله ام بابا.
یه زن بیوه.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بابا با ناراحتی نگاهم کرد.

اشکم روون شد نفسم بالا نمی اومد این دفعه دیگه نمی داشتم
مجبورم کنن.

من زن اون کمیل عوضی نمیشدم.

دیگه دوبار نمی رفتم به یه طناب نمی رفتم تو یه چاه.

مامان دستی به صورتش زد و گفت :

-اخه دختر چرا لج کردی بابات که بدت رو نمی خواد.

جوونی و خام تواین سن تنها نباشی بهتره.

کی بهتر از کمیل می تونه جای امیرکیان رو برات پر کنه.

نمی ذاره غم بخوری دخترم.

پشسته...خودش هم گفت حاضره مهریه امیرکیان رو اول بده بهت بد

دوباره عقدت کنه با مهریه جدید.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وای وای خانواده ام فقط به فکر پول بودن.
اصلا براشون مهم نبود کی چی توی دل من می گذره.

براشون مهم نبود توی زندگی با امیرکیان چی کشیدم. هیچ وقت
تواین چهارسال که باهاش زندگی کردم تا همین هفته پیش که
گذاشتنش تو خاک نتونستم هیچ حسی بهش داشته باشم.

مقصر اینا کی بود همین خانواده ی من که اصلا مهتاب براشون مهم
نبود.

کلا انگار که من وجود نداشتم.

بحث با اینا بی فایده بود. exChange Group

چادرم رو که روی زمین افتاده بود چنگی زدم.
ROMAN

هنوز هفتم شوهرم تموم نشده بود که اومده باز منو به ریش اون
خانواده ی عقده ای ببندن..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

چادرمو سرم کردم و نالیدم :

-خوب گوش کنین.

اون مهتاب ساده دیگه مرد.

ایندفعه دیگه نمی دارم با زندگیم بازی کنین.

من مهریه امو می خوام اما نه برای اینکه عقد کامل بشم می خوام

برای خودم زندگی کنم و از شر همتون خلاص شم.

از شر زورگویی هاتون.

اینو به اون اقا کامل برسونین.

exChange Group

[AM۹:۱۵ ۲۰۲۰/۱۴/۴]

ROMAN



۲

#بیوه_برادرم

-...اینو به اون اقا کمیل برسونین.

بهش بگین تو که اهل دل بودی ونفست برای دختر خاله ات می رفت
حالا چی شده که با مرگ امیرکیان از خاطرخواهی دست برداشتی و
می خوای بیوه ی برادرت رو بگیری!!؟

بگین بهش مهتاب گفت من جان فشانی تورو نمی خوام آقا کمیل.
بهش بگین مهتاب نیازی نداره فقط بهش یه خورده پول بدین تا
بتونه یه سر پناه برای خودش جور کنه.

اشکم روون شده بود.

مامان و بابا نگاه های مختلفی داشتن که پر از رنگ های جور واجور
بود..

شاید همه چی بود جز نگرانی بابت آینده ی من...

فقط پول پول پول...

چادر رو ،سرم بالا کشیدم و از اون خونه ی لعنتی اومدم بیرون.
صدای مهتاب مهتاب زدن بابا می یومد اما توجه نکردم.

اشکامو با دستم پاک کردم
هوا تاریک بود و هیچ کس هم تو کوچه نبود.
با بغض سمت خونه ی لیلا رفتم.
لیلا خواهرم تنها کسی بود که پشتم بود و درکم می کرد.

شاید چون اونم بخت سیاه منو تجربه کرده بود...
شاید چون اون یه زمان چادر بیوه گی روی سرش بود...
اما الان خوشبخت روی عالم بود چون به عشقش علی رسیده بود.

فاصله ی خونه ی لیلا تا خونه ی بابا زیاد نبود فقط یه کوچه زود
رسیدم.

زنگ در رو زدم.
بعد چند لحظه صدای لیلا اومد :

-کیه!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

فین فینی کردم و با بغض گفتم :
-منم لیلا مهتاب در رو باز کن.

همین که در باز شد خودمو تو بغل لیلا انداختم.

[AM۳:۲۳ ۲۰۲۰/۱۵/۴]

#بیوه_برادرم ۳  

VIP

exChange Group

همین که در باز شد خودمو تو بغل لیلا انداختم.
شروع کردم های های گریه کردن.

لیلا دست هاش دورم حلقه شد.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با تعجب گفت :

-چت شده عشق ابجی!!؟

چرا این همه پریشونی.

از بغلش اومدم بیرون با غم گفتم :

-دردم درمون نداره ابجی.

مامان بابا به فکر همه هستن الی من که بچشونم.

تو که درکم میکنی لیلا بگو چکار کنم.

لیلا گونمو بوسید.

در رو بست وشونه ام رو با گرفت و سمت خونه قدم برداشتیم.

به خونه که رسیدیم علی منو که دید از جاش بلند.

حمایت های برادرانه ی علی از کوروش که برادر واقعی بود هزار برابر

بهتر وبیشتر بود.

علی رو لیلا لب زد :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-چی شده لیلا حالو روز مهتاب این شکلیه!!؟
همین سوال باعث شد که دوباراشکم روون شه و با صدای بلند گریه کنم.

لیلا منو نشوند رومبل.
علی روبه روم نشست.

-مهتاب جون به لبم کردی دختر بگو چی شده!!
با بغض گفتم :

-چی می خواستی بشه علی.
دوباره منو میخوان ببندن به ریش این خانواده.
چهارسال به زور امیرکیان رو تحمل کردم حالا دوباره میخوان منو به عقد کامل دربیان.
چرا دست از سرم برنمیدارن..
چرا نمی دارن زندگیمو کنم.
علی با فکی جمع شده گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-غلط کرده هرکی بخواد این کارو انجام بده مگه زوره.
حالا گریه نکن قربونت بشم کسی نمی تونه تورو زور کنه..

پوزخندی تو دلم زدم.وقتی برای بار اول تونستن چرا دوباره نشه!!
پدر و مادر من برای پول هرکاری می کردن.

علی رو به لیلا گفت :

-یه لیوان اب براش بیار لیلا.

رنگ به رو نداره..

بین بااین دختر چکار کردن.

VIP
exChange Group
ROMAN

[AM۳:۲۹ ۲۰۲۰/۱۵/۴]

♥ □ ۴ #بیوه_برادرم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

لیوان اب رو سر کشیدم.

سرم فجیع درد می کرد اتفاقات این چندوقته اونقدر برام سنگین بود
که یه خواب درست درمون نداشتم..

علی با مکث نگاهی بهم انداخت.

-می خوای ببرمت دکتر مهتاب!؟

حالت خوب نیست می ترسم بلایی سرت بیاد..

نیشخندی زدمو تو دلم نالیدم "دلت خوشه علی بیشتر ازاین بلا سرم
بیاد!؟دیگه چی نباید به سرم می اومد!؟

تو این بیستودوسال سن اندازه یه زن پنجاه ساله رنج کشیدم..

چهارسال با ادمی زندگی کردم که هیچ حسی بهش نداشتم چی بدتر
ازاین!!!"

در جواب علی فقط تونستم بگم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نه فقط بذارین بخواهم هرکس اومد ازم سراغی بگیره بگین مرده.
هیچ خبری ازم نندین حوصله شنیدن حرف های تکراری رو ندارم.

علی و لیلا باشه ای گفتن.

منم همونجا روی مبل دراز کشیدم و نفهمیدم کی خوابم برد.

کمیل

زنگ در خونه ی بابای مهتاب رو زدم.

خیلی نگذشت که در باز شد.

با دیدن اکبراقا بابای مهتاب سلامی کردم.

اکبراقا جواب سلامم رو داد :

-سلام اکبراقا حالتون خوبه!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

لبخند زوری زد.

نمی دونم چرا اما زنگ پریده بود.

ابرویی بالا انداختم و با شکاکی گفتم:

-اومدم دنبال مهتاب هست!!؟

دست پاچه شد.

شروع کرد به من من کردن...

-خوب...راستش...

مهتاب..

حوصلم سر رفت.اونقدر خسته بودم که حوصله شنیدن این حرفا رو

نداشتم

-مهتاب چی اکبر اقا!!؟

[AM۷:۱۶ ۲۰۲۰/۱۵/۴]

♥ □ ۵ #بیوه_برادرم

-مهتاب چی اکبراقا!!!؟

نیم نگاه نامطمئنی بهم کرد ..

نفسش رو ول داد و بلاخره تصمیم گرفت به حرف بیاد.

-مهتاب امشب از خونه رفت بیرون نمی دونم کجاست خیلی به

گوشیش زنگ زدم اما جواب نداد.

با اخم زل زدم به پدر مهتاب.

دلیل خنده داری بود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یعنی چی یه زن بیوه و تنها این موقع شب از خونه رفته بیرون مگه دست خودش بود!!؟

غیرتم روی این کارا زیادی حساس بود.
غریدم :

-یعنی چی رفته بیرون!!؟
چه غلطا انگار یادش رفته که نشون کرده ی منه.
اکبر اقا لبخند زوری زد و گفت :
-حالا عصبی نشو پسرم پیداش می کنیم حتما رفته خونه لیلا
خواهرش جایی رو نداره که بره.

exChange Group

ROMAN

پوزخندی زدم.
تو دلم گفتم جایی رو نداره بره!!؟
از کجا معلوم!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من خودم بارها شاهد این بودم که وقتی مهتاب نگاهش به پسر حاج
فتعلی اوسای محل پارسا می افتاد اهی کشید.

بارها خواستم به امیرکیان بگم اما وجدانم اجازه نمیداد

الانم از فکر اینکه پیش اون بچه سوسول باشه دست هام مشت شد.

مهتاب ارثیه ی من بود نمی تونست هر غلطی خواست بکنه.

نمی تونست پا بذاره روی رسم و رسوم.

با دندون های ساییده شده گفتم :

-خونه ی لیلا خانم دوتا کوچه بالاتر بود دیگه!!؟

اکبراقا سری تگون داد. exChange Group

خواستم برم که دستمو گرفت.

سوالی بهش زل زدم.

با ناراحتی گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-امشب رو بهش امون بده پسرم حالش خوب نبود.
می ترسم بلایی سرش بیاد من فردا قبل ظهر خودم میارمش.
-اما حاج اقا این هفت روز رو بهش امون دادم که دور برداشته.
زن باید تو خونه ی شوهرش باشه.
چه معنی داره هی اینجا پلاس اونجا پلاس.

[PM۱:۳۵ ۲۰۲۰/۱۵/۴]

#بیوه_برادرم ۶  

VIP

exChange Group

ROMAN

اکبر اقا لب زد:

-تو درست میگی پسرما بهش حق بده اونم شوهرش رو ازدست داده
تو اوضاع خوبی نیست.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

درگیره براش سخته که یه ادم جدید رو به عنوان شوهرش تو
زندگیش قبول کنه

پوزخندی زدم.

برای مهتاب سخت بود!!؟

واقعا خنده دار بود. اما خوب من نتونستم درمقابل لحن پر خواهش
اکبر اقا که جای بابام حرفی بزنم.
به ناچار نفسمو ول دادم و گفتم :

-باشه اما فقط تا فرداشب.

از فرداشب بگذره من دیگه تحمل نمی کنم اکبر اقا هر اتفاق و بی
احترامی شد مسئولش خودتونین. ex Chan & Group

ROMAN

اکبر اقا سری تکون داد و باشه ای گفت.
دستمو ول کرد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خوب ببخشید مزاحم شدم..

شبتون بخیر.

-بیا تو پسرم یه چایی بخور اینطوری که نمیشه.

-نه مزاحم نمیشم.

شبتون بخیر.

-باشه هر طور راحتی پسرم.

شبت بخیر.

VIP

راوی

exChange Group

کمیل که رفت اکبر اقا با نفسی حبس شده در رو بست.

برای فرداشب استرس داشت.

نمی دونست این دختره ی احمق این موقع شب کجا رفته بود.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مریم که دید شوهرش اکبر اقا دیر کرده نگران شد.
از جاش بلند شد.
چادرش رو سرش کرد و از خونه رفت بیرون.
با دیدن اکبر که به در حیاط تکیه داده و تو فکره نگران شد.

[PM ۱۰:۰۷ ۲۰۲۰/۱۵/۴]

#بیوه_برادرم ۷ □ ♥

سمت شوهرش اکبر رفت و لب زد:

exChange Group

اکبر چی شده؟!
چرا اینقدر پریشونی!!

اکبر با صدای مریم از فکر بیرون اومد و تگون شدیدی خورد.
کمی ترسید.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نفسش رو ول داد و با خشم گفت :

-کی میخواستی باشه زن!!؟

کمیل بود اوامده بود دنبال مهتاب من نمی دونم اخر از دست این دختر توچکار کنم.

بزور پسره رو رد کردم رفت.

الکی گفتم خونه ی لیلست قول دادم فرداشب ببرمش خونه ی مادرشوهرش.

مریم چنگی به گونه اش زد.

-اخه مرد چرا قول الکی به پسر مردم دادی چرا راستشو نگفتی اگه

پیداش نکنیم چه خاکی می خوای تو سرت بزنی!!؟

همین قضیه زود تو محل می پیچیه همه میگن دختر اکبرقصاب یه

هفته بعد مرگ شوهرش هم معلوم نیست کجاست.

همینو می خوای!!؟

خوب بهش میگفتی از خونه زده بیرون.

اکبر عصبی شد.دیگه تحملش رو از دست داد با داد گفت :

-بس کن زن این حرفا چیه می زنی!!؟

این دختر دست پرونده ی توئه منو چرا اینقده رو فشار می ذاری.
مهتاب دیگه مثل نیست.

دختر نیست اون یه زن بیوه اس که اختیاریش با خودشه..

دیگه نمی تونم بزور تو خونه نگهش دارم رفت دیگه..

بجای دری وری گفتن برو زنگ بزن به لیلا بین اونجاست.

برم دنبالش ببرمش خونه شوهرش از دستش خلاص شم.

گور باباش هر کار خواست با اونا بکنه فقط دیگه دور بر من پیدا
نش.

مریم اهی کشید.

سری تگون داد و سمت خونه رفت.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

زیر لب دعایی برای این دختره ی شر کرد.
از بچگی شر بود و مایع دردسر.
با حرص سمت گوشی تلفن رفت و شماره ی خونه ی لیلا رو گرفت.

[AM۷:۵۶ ۲۰۲۰/۱۶/۴]

♥ □ ۸ #بیوه_برادرم

VIP

علی نگاهی به لیلا انداخت.

نگران بود این حالش رو خوب درک می کرد.

زمانی که لیلا که به سرنوشت مهتاب دچار بود.

ROMAN

دستی دور شونه ی لیلا حلقه کرد و لب زد :

-چی شده عشق علی!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا از فکر بیرون اومد و نگاه مات شده اش رو به علی دوخت.

-می ترسم علی..

مهتاب مثل من قوی نیست.

کمیل هم مثل محمد نیست که بکشه عقب.

کمیل یه ادم سمج و غیریتیه اصلا پا پس نمیکشه..

چیزی رو که بخواد بدست میاره.

الانم مهتاب رو میخواد. خواهر کوچک منو میخواد و تا اونو نخواد دست

بردار نیست.

کاش هیچ امیرکیان نمیبرد تا خواهرم لاقل یکبار مرگ احساسش رو

تجربه کنه نه دوبار..

می ترسم علی مهتاب خیلی ضعیفه خیلی ضعیف..

VIP
ROMAN

صداش بغض داشت و پر لرز..

دیگه نتونست ادامه بده.

علی لیلا رو تو آغوش کشید حرفی نداشت که بزنه.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حق با لیلا بود. کمیل رو خوب می شناخت ادمی نبود که از کسی که بهش ارث رسیده دست بکشه.

لیلا اروم شروع کرد به گریه کردن

کلا از وقتی امیرکیان مرده بود دیگه رنگ از زندگی همه رفته بود

کاش هیچ وقت اون تصادف لعنتی رخ نمی داد تا مهتاب به لین فلاکت کشیده بشه.

همینطور توی سکوت بودن که با زنگ خوردن تلفن نگاه علی و لیلا به سمت تلفن کشیده شد

هردوشون خوب فهمیدن هیچ کس نمی تونه باشه جز مادر و پدر لیلا.

ROMAN

لیلا عصبی غرید :

-لعنتی ها الانم نمی دارن راحت باشه.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مامانمه علی جواب نده.

علی نفسی ول میده.

-باشه عزیز دلم اروم باش جواب نمیدم.

گوشی اونقدر زنگ خورد تا اینکه قطع کرد.

مریم که دید کسی جواب نمیده فهمید که مهتاب خونه ی لیلاست.

گوشی رو با حرص گذاشت و باز زبونش به نفرین باز شد.

-اخ دختر الهی خیرنبینی چرا گوشی رو جواب نمیدی!!!

VIP

AM ۸:۳۰ ۲۰۲۰/۱۶/۴

ROMAN

#بیوه_برادرم ۹

-اخ دختر الهی خیرنبینی چرا گوشی رو جواب نمیدی!!!

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دوباره شماره رو گرفت و بازم بوق ممتدد گوشی و جوابی که به
گوشش نرسید.

با حرص گوشی رو گذاشت.
اکبر اقا اومد تو خونه.

-چی شد زن اونجا بود!!؟
مریم که تو فکر بود از صدای اکبر ترسید و هینی کشید.

با دستی که روی قلبش بود برگشت و لب زد :

-ترسیدم مرد چرا عین جن می مونی.
نخیر این دختر بزرگت با مهتاب دستش تو یه کاسه حالا جواب میده
ساده ای ها.
اکبر حرصی شد.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-تقصیر توئه مریم.

تو اینطور دخترا تربیت کردی.

دخترایی که تا بمیرم باید هی حرص بخورم از کاراشون.

-برو کت منو بیار برم دم در خونه ی لایلا این دختره ی خیرسر رو بیارم.

امشب می دونم باهاش چکار کنم.

اونقدر می زنمش تا خون بالا بیاره.

نمی دارم با ابروم بازی کنه.

مریم گرچه برای مهتاب دعا می کرد اما بالین حال مادر بود.

یه مادر از ته دل هیچ دعایی نمی کرد.

راضی هم نبود که صدمه ای به مهتاب برسه.

می دونست اکبر اگه عصبی بشه هیچکس جلودارش نیست.

سعی کرد با زبونی خام این مرد رو قانع کنه.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مردی که لجوج بود.

قدمی سمت اکبر برداشت و گفت :

-امشب رو ولش کن اکبر.

بذار به حال خودش باشه. الانم بری لیلا می دونه ما هستیم جواب نمیده.

بهتره یه امشب یه بیخیالش بشیم.

فردا صبح برو دنبالش بعد ببرش خونه شوهرش هوم!!؟

VIP



exChange Group

[PM۳:۳۶ ۲۰۲۰/۱۶/۴]



#بیوه_برادرم ۱۰

ROMAN

اکبر که انگار بااین حرف مریم موافق بود

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نباید زیادی به مهتاب فشار می آورد..
امشب رو می گذاشت راحت باشه و فردا می رفت دنبالش.

نفس عصبی و پر خشمش رو بیرون داد و گفت :

-باشه.

مریم لبخندی زد..امشب تونست اون دختره تخشش رو از خشم
پدرش در امان نگه داره اما فردا چی!!؟
اکبر رفت سمت اتاق مشترک خودش با مریم.

مریم سری تکون داد.

تا این دختر دوباره نمی رفت سر زندگیش به این خونه ارامش بر نمی
گشت.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

با تکنون هایی که خوردم چشم هام رو باز کردم.
با گيجی به ليلا خيره شدم.
ليلا بانگرانی گفت :

-خوبی مهتاب داشتی هزيون می گفتی!!؟
با تعجب تو جام نشستم.
گردنم درد گرفته بود.

اخی گفتم...

لب زدم :

-من خوبم ،چی شده ليلا!!؟
ليلا کنارم نشست و گفت :

-داشتی هزيون می گفتی بيدارت کردم همش اسم اميرکيان روصدا
می زدی.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اهی کشیدم امیرکیان...

حالا هم که مرده بود دست از سرم برنمی داشت.

[AM۴:۲۴ ۲۰۲۰/۱۷/۴]

♥ □ ۱۱ #بیوه_برادرم

حالا هم که مرده بود دست از سرم برنمی داشت.

نفسمو عصبی بیرون دادم و گفتم :

exChange Group ☆ ✨

-این از شانس بخت برگشته ی خواهرته لیلا.

تا وقتی بمیرم هم باید با یاد و خاطره ی تلخ امیرکیان زندگی کنم.

اشکی از چشمم پایین افتاد.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

لیلا منو بغل کرد و گفت :

-اشک نریز عشق لیلا همه چی رو بسپار به خدا انشالله همه چی درست میشه.

نیشخندی زدم.

خدا!!!؟

خدا تنها کسی بود که شاید بامن نبود.

اگه بود از همون اول کاری می کرد من زن امیرکیان نمی شدم.

با صدایی که شکمم داد از بغل لیلا اومدم بیرون.

گشتم بود لیلا با خنده گفت :

-گشتم ها!!؟؟ ☆ ✨ exChange Group

پاشو بریم یه چیزی بدم بخوری که این چند روز رنگ به رونداری.

لبخند تلخی زدم و باشه ای گفتم.

آخرین لقمه رو قورت دادم. لیلا با مهربونی گفت :

-غذاتو بخور مهتاب.

-مرسی دیگه جا ندارم.

خواست حرفی بزنه که در به صدا در اومد...

نگاهی به لیلا کردم.

لیلا از پشت میز بلند شد و لب زد :

-حتما علیه. exChange Group

صبر کن برم در رو باز کنم.

بعد از اشپزخونه زد بیرون.

اما من حس خوبی نداشتم. بی اختیار منم بلند شدم و رفتم لب

پنجره.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

پرده رو زدم کنار.

[AM ۱۱:۱۴ ۲۰۲۰/۱۷/۴]

♥ □ #بيوه_برادرم ۱۲

پرده رو زدم کنار.

ليلا در رو باز کرد با دیدن کميل و بابا نفسم به شماره افتاد.

کميل و بابا در حال حرف زدن با ليلا بود.

نمی دونم چی شد که کميل سرش رو بالا آورد و چشم تو چشم من شد.

چشم هاش شکار بود از دستم.

کارى از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل در رو باز کرد و لیلا رو کنار.
سمت خونه اومد.

بی اختیار پرده از دستم شل شد.
یه قدم عقب رفتم.

کمیل داشت می یومد منو ببره!!؟
به خودم میام کمیل داشت میومد و منو می برد.

نه نمی خواستم وارد اون زندان بشم.
وارد شدن تو اون خونه یعنی مرگ تدریجی من.
پاهام منو وادار کرد که به سمت اتاق مشترک لیلا و علی بدوم.
همون موقع در ورودی با صدای بدی باز شد و پشت بندش صدای داد
کمیل بلند شد :

-مهتاب...

مهتاب...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

خودمو پرت کردم تو اتاق و درش رو بستم.
به نفس نفس افتاده بودم.
صداش لرز به جونم انداخت...

با مشتی که به در خورد از ترس پریدم بالا و با جیغ از در فاصله
گرفتم.

-مهتاب مهتاب در رو باز کن...

در باز کن منو سگ نکن مهتاب.

مثل گنجشک تو خودم جمع شدم. اخ خدا چرا نباید یه روز خوش تو

زندگیم داشته باشم. ☆ exChange Group

ROMAN

کمیل

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

وارد خونه شدم.

نفس عصبیمو بیرون دادم و اسم مهتاب رو صدا زدم.

-مهتاب...

مهتاب..

با شنیدن صدای دری نگاهم سمت راهرویی کشیده میشه.

پس رفته بود اونجا.

۴۸۵۴۹ / <https://t.me/LovingEal1> شروع رمان:

#بیوه_برادرم ☆ ✨ exchange group

ROMAN

[PM۱۲:۲۳ ۲۰۲۰/۱۷/۴]

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم ۱۳ ♡□

با قدم های بلند سمت راهرو رفتم.
یه اتاق ته راهرو بود.
پوزخندی زدم.
دستگیره ی در روپایین کشیدم اما در باز نشد.

حرصی شدم.
دستمو مشت کردم و محکم کوبیدم به در.
صدای جیغ مهتاب اومد.

exChange Group

مهتاب مهتاب در باز کن...
در رو باز کن مهتاب منوسگ نکن.
اما انگار بی فایده بود.
هیچ صدایی نمی یومد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باشه در رو باز نمی کنی خودم در رو می شکنم.

بعد محکم با پام به در زدم.

باز جیغی کشید.

پوزخندی زدم...

با پام و شونه ام محکم می زدم به دیوار.

لیلا خواهر مهتاب سعی می کرد بیاد طرفم اما اکبر اقا گرفته بودش...

ضربه ی آخری رو زدم که در با صدای بدی باز شد.

با پشت دستم ،دستی روی لبام کشیدم و با عصبانیت وارد اتاق شدم.

مهتاب با دیدن من از جا پرید. exChange Group

چشم هام سرخ شده بود بین یه الف بچه چطور با روحو روان من

بازی کرده بود.

رفتم سمتش و نالیدم :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-یالا چادرتو بپوش بریم.

خیلی دیگه از خونه ات دور موندی.

خودش رو بغل گرفت وبا حق حق زل زده بود بهم.

هیچ عکس العملی از حرفم نشون نداد.

-مگه باتو نیستم زنیکه ی خیرسر میگم چادرتو برادر بریم.

لب های ترسیده اش رو تکونی داد و گفت :

- نمیام من جایی باتو نمیام...

سرمو کج کردم.

داشت رو حرف من حرف می زد؟!؟

-چی زر زدی نفهمیدم!!؟

حالا دیگه رو حرف شوهرت حرف می زنی؟!؟

یالا چادرتو بپوش بریم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

وگر نه بزور می برمت.

انتظار داشتم این دفعه راه بیاد اما بازم هیچ تکونی نخورد.
برعکس گستاخ تر شد

-تو شوهر من نیستی که رو حرفت حرف نزوم.
با توام جایی نمیام حالا ازاینجا برو.

شروع رمان: <https://t.me/LovingLiferall/48549>

#بیوه_برادرم

VIP

exChange Group

ROMAN

[PM ۱۰:۳۲ ۲۰۲۰/۱۷/۴]

♥ □ ۱۴ #بیوه_برادرم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

عصبی شدم فراوون.

من شوهرش نبودم!!؟

پس کی شوهرش بود نکنه اون بچه قرتی.

با دو قدم بزرگ سمتش رفتم.

تا به خودش بیاد دستمو بلند کردم و سیلی محکمی بهش زدم.

پرت شد روی زمین.

خیلی عصبی بودم.

دیگه شورش رو در آورده بود.

جیغی زد و روی زمین پرت شد. بدون اینکه ذره ای برام مهم باشه.

ختم شدم وموهاش رو کشیدم.

غریدم :

فکر نکن امیرکیان مرده می تونی هرکاری خواستی انجام بدی..

نه اشتباه نکن.پس هار بازی در نیار.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فکر و خیال الکی ام نکن

تو ارثیه ی منی نمی دارم ازت جات جم بخوری.

حالا چادرت رو می پوشی و مثل یه زن حرف گوش کن همراهم
میای و گرنه تا دم خونه با زنجیر سیاه و کبودت می کنم و می برمت
فهمیدی!!!؟

ناله ای سر داد.

موهایش رو ول کردم. با چشم های اشکی خیره شدم بهم.
نیشخندی بهش زدم و خودم رو صاف کردم.

سرم رو که بالا اوردم و با علی شوهرخواهر مهتاب روبه رو شدم. با
چشم های بهت زده اول به من بعد به مهتاب خیره شد.

کم کم چشم هاش سرخ شد با عصبانیت گفت :

-اینجا خبره!!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پوزخندی زدمو گفتم :

-هیچ خیر علی اقا فقط اومدم دنبال زنم ببخشین مزاحم شدم.

غرید :

-زنت!!؟

یا زن داداش سابقته!!؟

ابروهام پرید بالا نه خوشم اومد علی ام شده بود وکیل مدافع مهتاب

شروع رمان: <https://t.me/LovingElife41/48549>

#بیوه_برادرم

exChange Group

ROMAN

[AM۸:۰۴ ۲۰۲۰/۱۸/۴]

♥ □ ۱۵ #بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

ابروهام پرید بالا نه خوشم اومد علی ام شده بود وکیل مدافع مهتاب.
رو کردم سمت مهتاب.

-تو که هنوز تمرگیدی یالا بیوش بریم مزاحم مردم شدیم.
علی با داد گفت :

-مهتاب با تو جایی نمیاد!!؟
حالا خوش اومدی.

نه حرف های تازه می شنیدم.

-تو چکاره ی مهتابی!!؟
من بدون مهتاب جایی نمیروم پسر حاج محمد.
پس الکی دخالت نکن که نمی خوام احترام شکسته بشه
تا به خودم پیام یقه ام رو گرفت و محکم به دیوار کوبید.

چون یه دفعه ای بود جا خوردم..
-اخه بی ناموس زورت به یه زن رسیده!!؟
به ناموس برادرت رحم نمی کنی!!؟
می خوای بزور عقدش کنی اخه این چکاریه.

حرصی شدم.
یقه ام رو از دستش بیرون کشیدم و لب زدم :

-این قانونه..
ارثیه برادرم ارثیه ی منه.
نمی دارم کسی جز من اقا بالاسر مهتاب بشه..

exChange Group

رو کردم سمت چپ همون جایی که مهتاب بود اما اثری ازش نبود..
با دیدن اینکه داره از در بیرون میره چشم هام طوفانی شد.
تقلایی کردم و علی رو هل دادم عقب.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

با خشم فریاد زدم :

-مهتاب وایسا بگیرمت خونت حلالته.

اومدم برم که علی شونه هامو گرفت.

-برو مهتاب من جلوشو میگیرم.

می خواست جلوی من رو بگیره!!؟

شروع رمان: <https://t.me/LovingLiferall/48549>

#بیوه_برادرم

exChange Group

ROMAN

[AM۱۲:۴۷ ۲۰۲۰/۱۹/۴]

□ #بیوه_برادرم ۱۶

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

می خواست جلوی من رو بگیره!!؟
با عصبانیت با بازوم زدم تو صورتش که پرت شد عقب...

علی ناله ی سر داد و روی زمین افتاد.
پوزخندی زدم و سریع از اتاق زدم بیرون.
خبری از مهتاب نبود یعنی اینقدر زود رفته بود!!؟

عصبی شدم.
اکبر اقا که لیلا رو نگه داشته بود با دیدن من با هراسونی گفت :

exChange Group

-پسرم مهتاب از خونه زد بیرون برو دنبالش.
دندونامو رو هم ساییدم.

مگه دستم بهت نرسه مهتاب.
موندن رو فراموش کردم و با سرعت سمت در رفتم...

از خونه ی لیلا خواهر مهتاب که زدم بیرون نگاهی به دو طرف کوچه انداختم.

با دیدن مهتاب که داره میدوه خونم جوش اومد.
با داد گفتم :

می کشمت مهتاب.

مهتاب

با شنیدن صدای کمیل وحشت زده به پشت سرم نگاهی انداختم.
قلبم از ترس پرید تو دهنم و شروع کردم با سرعت بیشتری دویدن.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کمیل همین طور دنبالم می یومد و فحش و تهدید می کرد که وایسم
اما من گوشم بدهکار نبود و فقط می دویدم.

تا جایی که به یه کوچه بن بست رسیدم.
نفسم حبس شد.

الان چه غلطی می کردم
اومدم برگردم که با صورت تو بغل عزرائیل زندگیم برخورد کردم.

شروع رمان: <https://t.me/LovingLiferall/48549>

#بیوه_برادرم

VIP
exChange Group
ROMAN

[AM۶:۱۷ ۲۰۲۰/۱۹/۴]

♥ □ ۱۷ #بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

قدمی عقب برداشتم اما کمیل زودتر از من دستمو گرفت و فشاری داد.

از اون چهره ی ترسناکش باید خودمو مرده فرض می کردم.

دستمو فشاری داد و گفت :

-زنیکه ی هرزه می خواستی از دست من فرار کنی!!؟
منی که در به در دنبالت بودم.

نمی دونی ابشی بری زیرزمین بلاخره پیدات می کنم.

اشکی ریختم و گفتم: exChange Group

ROMAN

-اخ دستم ولم کن کمیل..

ولم کن چی از جونم می خوای.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

به سمت جلو هلم داد.

چند قدم به جلو رونده شدم اما جلوی خودم رو گرفتم تا زمین
نخورم.

-وقتی عقدت کردم میفهمی چی از جونت میخوام.
حالا ابرو ریزی در نیار من تو این محل ابرو دارم نمی خوام بخاطر
هرزگی های تو ابروی چندین ساله ام به باد بره راه بیفت.
به خونه برسیم من می دونمو تو.

کمیل در خونه رو باز کرد و منو بزور فرستاد داخل.
نمی خواستم وارد این خونه بشم.
هنوز خاطرات بد این خونه رو یاد نبردم.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از صدای کوبیده شدن در نگاه نرجس مادر شوهرم و نیلا و نیلو
دوقلوهایی که خواهرای کمیل بودن سمت من کشیده شد.

نرجس خانم با دیدن من دست از اب دادن گل ها برداشت...
سرم رو پایین انداختم از کل ادمای این خونه متنفر بودم

شروع رمان: #بیوه_برادرم

VIP

[PM ۱۰:۲۳ ۲۰۲۰/۱۹/۴]



exChange Group



#بیوه_برادرم ۱۸

ROMAN

سرم رو پایین انداختم. از کل ادمای این خونه متنفر بودم.
نرجس خانم نگران شد.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

اومد جلو و با دیدن من گفت :

-خدا مرگم بده چی شده کمیل!!؟
کمیل با عصبانیت داد زد :

-چی می خواستی بشه مادر جون!!؟
باید عروست رو حالا از این خونه و اون خونه جمع کنم.
خانم دور برداشته که زن من نمیشه.
همین امروز عاقد رو خبر کن مامان.
نرجس نگاهی بهم انداخت
یه نگاه بد و پر از تحقیر.

-راست میگه مهتاب!!؟
مگه ما چه بدی بهت کردیم که می خوای با ابروی ما بازی کنی!!؟
خواستم بگم همه کار چه کار نمی خواستی انجام بدی....
چهارسال زن پسرت بودم تو دخترات خونمو تو شیشه کردین.

همه اینا رو می خواستم بگم اما جلو کامل نمیشد.
کامل زیادی روی مادرش حساس بود.
به وقتش جواب این توهیناش رو میدادم.

تنها کسی که اینجا منو حمایت می کرد و پشتو بود نیلا بود.
نیلو هم عین مادرش اب زیر گاه بود.
نیلا شاهد گریه هام بود وقتی زن کامل بودم.

کامل اومد سمتم.

به سمتم جلو هلم داد و گفت :

exChange Group

-یالا برو تو خونه تا شب حق نداری بیای بیرون
با بغض سرم رو پایین انداختم و رفتم جلو.

نیلا با ناراحتی بهم زل زده بود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نرجس و نیلو هم با پوزخند.

وارد خونه شدم.

خونه ای که مرگ ارزو هام توش تجربه کردم.

شروع رمان: #بیوه_برادرم

[PM ۱۰:۴۸ ۲۰۲۰/۲۰/۴]

#بیوه_برادرم ۱۹ ♡

VIP

exChange Group

خونه ای که مرگ ارزو هام رو توش تجربه کرده بودم.
شاید یه دلیلی که نتونستم هیچ وقت حسی به امیرکیان پیدا کنم این
بود حاضر نشد برای خودمون مستقل بشیم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حاضر نشد بخاطر من دست از پدر و مادرش بکشد و یه خونه جداگونه داشته باشیم.

وارد اتاق خودم شدم.

البته اتاقی که یه زمانی با امیر کیان مشترک بود.

فضای اتاق حالمو بد کرد.

اولین چیزی که به چشمم خورد عکس بزرگ شده عروسی من و امیرکیان بود که روی دیوار نصب شده بود.

جرم گرفت.

رفتم سمت قاب.

روی تخت وایسادم و قاب چوبی رنگ رو پایین کشیدم.

با تنفر زل زدم به عکس امیرکیان.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-باینکه مردی از دستت راحت شدم اما خانواده ات دست از سرم
برنمی دارن.

با رفتنت یکی بدتر خودت افتاد تو اقبالم.
خداکنه روز خودش نداشته باشن تو زندگیشون.
زندگیمو به گند کیشدین.

چرا نمی دارین راحت باشم. بابا منم ادمم.
زنم...

حق زندگی دارم. بار اول بس نبود.
الانم باز می خوان منو گرفتار کنن.
گرفتار یه ادمی بدتر از تو.

بعد حق امواج گرفت. exChange Group

از ته دل شروع کردم به گریه کردن.
ROMAN

شروع رمان: #بیوه_برادرم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۲:۳۳ ۲۰۲۰/۲۲/۴]

♥ □ ۲۰ بیوه_برادرم #

از ته دل شروع کردم به گریه کردن.
با صدای باز شدن در نگاهمو بالا گرفتم.
نیلا اومده بود.

فینی فینی کردم و با عصبانیت لب زدم:
-برو بیرون.

اما نیلا برعکس در رو بست واومد سمتم

لجم گرفت.

غریدم.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نمی شنوی برو بیرون نمی خوام کسی رو ببینم.
چرا دست از سرم برنمیدارین.

نیلا خودش رو بهم رسوند و با یه حرکت منو تو اغوشش گرفت.
تقلایی کردم و گفتم :

-ولم کن نیلا ولم کن.
-اروم باش فدات شم اروم باش.
گریه ام شدت بخشید.

-اروم باشم!!؟

چطوری اروم باشم نیلا.
نیستی جا من تا درک کنی چرا دست از سرم بر نمی دارن!!
چرا نمی فهمن منم ادمم.

امیرکیان کم بود!! حالا باید کمیل رو هم تحمل کنم.
دردمو به کی بگم نیلا به کی بگم جز تو و خدا.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خدا که می تونه کاری انجام بده اما هیچ کار نمی کنه و تو ام که می
خوای کاری بکنی اما اصلا نمی تونی.

نیلا منو از بغلش کشید بیرون.
ناراحت بود.

-کمیل خیلی بهتر از امیرکیانه مهتاب
بهش فرصت بده.

سرم رو بالا اوردم و گفتم : VIP

نمی تونم. exChange Group ☆ ✨

دیگه نمی تونم تحمل کنم بدون عشق ازدواج کنم.
ROMAN

😊 پرش به پارت اول ☐

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۴:۵۰ ۲۰۲۰/۲۳/۴]

♥ بیوه_برادرم ۲۱

نیلا با این حرفم دیگه هیچی نگفت.

فقط عمیق بهم خیره شد.

یا شایدم ناراحت بود. ☆ exchange group

قاب رو پرت کردم روی زمین و دراز کشیدم و گفتم :

-نیلا برو بیرون خوابم میاد.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلا قاب رو برداشت و تکیه داد به دیوار و گفت :

-باشه بخواب حالت بهتر بشه.

پوزخندی زدم.

حال من زمانی بهتر میشد که می رفتم تو قبر تا شر همتون خلاص میشدم.

صدای کوبیده شدن در رو که شنیدم چشم هام رو بستم و به خواب عمیقی رفتم.

با حس اینکه دستی وسط پام نشست وحشت زده چشم هام رو باز کردم.

با دیدن کمیل لرزیدم.

تو جام نیم خیز شدم.

دستش رو از وسط پام کنار کشید و لب زد :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-خوب چیزی داری ها.

با حرص گفتم :

-اینجا چه غلطی می کنی کامل

-اومدم بیدارت کنم بگم بیا بریم پایین شیخ اومده برا عقد بسه هرچی

ول گشتی هرزه خانم.

با بغض گفتم :

-تورو خدا ولم کن برم من نمیخوام زنت بشم.

پوزخندی زد و گفت :

exChange Group

-نچ نچ زنم نشی می خوای بری زن اون بچه ننه بشی.

فکر کردی دست از سرت برمیدارم!!؟

نه عزیزم تو تا اخر عمرت ور دل خودمی حالا لباس بپوش بریم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱:۱۱ ۲۰۲۰/۲۵/۴]

♥ بیوه_برادرم ۲۲ #

بعد از رو تخت بلند شد.
نگاه پر بغضی بهش کردم.

exChange Group

-بلند میشی یا خودم لباس تنت کنم!!؟
بغضمو بزور قورت دادم و از جام بلند شدم.
رفتم سمت کمد.

درش رو باز کردم با دیدن سیل لباسا تو دلم نیشخندی زدم.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

امیرکیان همیشه لباس برام می گرفت اما من خیلی لباس هایی رو
که می خرید نمی پوشیدم
باین کارش می خواست منو عاشق خودش کنه اما هرگز نتونست.
الانم کمیل زور گو سر از جونم گرفته.

باید یه طوری فرار می کردم و ازاین ازدواج جلوگیری می کردم.
شاید تنها راه به مریضی زدن خودم بود.
باین فکر چشم هام برقی زد.
دوباره صدای نحسش رو شنیدم.

-یا لا دیگه حیروون نکن.
فقط ده دقیقه وقت داری میرم بیرون آماده باشی اومدم.
بهش نگاهی نکردم.
صدای کوبیده شدن در که اومد فهمیدم حضور نحسش رو گم کرده.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفسمو ول دادم و به دستی یه لباس کهنه وسیاه پوشیدم.
والا الکی که نبود شوهرم فوت کرده بود.
نیشخندی زدم.
چقدرم برای من مهم بود!!؟

لباس رو پوشیدم روسری سیاهم پوشیدم و از اتاق زدم بیرون.
کمیل داشت با گوشی حرف می زد.
صدای باز شدن در رو که شنید برگشت با دیدن سر وضع من عصبی
شد.

برام خط و نشون کشید.
پوزخندی زدم و قبل اینکه تلفنش تموم بشه از پله ها رفتم پایین.
با صدای پای من نرجس، نیلا و نیلو نگاهشون سمت من کشیده شد.
عجیب بود خبری از حاج قمبر همیشه اخمو نبود.
حاج قمبر پدر کمیل بود.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اخلاق گند کمیل هم به همین قمبر رفته بود

[PM۱:۳۵ ۲۰۲۰/۲۵/۴]

❤️ ۲۳ بیوه_برادرم #

VIP

exChange Group

حاج قمبر نگاهی به من انداخت.
اخمی کرد و لب زد:

-مگه می خوای بمیری که رخت سیاه پوشیدی دختر!؟؟

عقدته ها!!

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

پوزخندی زدمو گفتم :

-سلام پدر جون با تموم احترامی که براتون قائلم باید بگم شوهرم
مرده نمی تونم رخت سیاه نپوشم.

برامم فرقی نداره که عقدم باشه یا یه چی دیگه.
من تا سالگرد امیرکیان لباسامو عوض نمی کنم.

نرجس گونش رو چنگی زد و گفت :

-وای عروس چرا جواب اقات رو میدی؟؟؟
اینقده پرو نبودی که.

پوزخندی زدم و تو دلم گفتم "مردن امیرکیان منو هار کرده امروز
می دونم چکار کنم"

خبری از عاقد نبود.

بدون اینکه جواب نرجس مارمولک رو بدم گفتم :

-پس عاقد کو!!؟

یعنی کمیل الکی گفت.

-نخیر تو راهه برو چایی بریز برای اقات بیار تا عاقد میاد.

چطور اقات اقات می کرد.

انگار حاج قمبر کلاش پدر واقعی من بود.

اروم باشه ای گفتم سمت اشپزخونه رفتم.

فقط دنبال راهی بودم که عقد امروز رو خراب کنم و راهی بیمارستان

بشم بعد...

با رسیدن به آشپزخونه فکری به سرم زد.

رگ دستمو بزنم اما اگه واقعا طوریم میشد چی!!؟؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۴:۵۵ ۲۰۲۰/۲۶/۴]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۲۴

VIP

نیشخندی زدم بهتر، از این زندگی نکبت بار خلاص میشدم.

سمت کشوی کابینت رفتم و چاقویی برداشتم.

تو دستم که گرفت، دستم شروع کرد به لرزیدن.

جرات این کارا رو نداشتم چرا الکی فاز بر می داشتم!!؟

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

اما نباید می ترسیدم.

اب دهنم رو بزور قورت دادم.

چی درست بود چی غلط!!؟

باید اینکارو می کردم.

یه حس میگفت بمیری بهتر ازاین که زن کمیل بشی.

اما من که نمی خواستم بمیرم فقط می خواستم مراسم امروز رو بهم
بزنم.

همین چاقو رو گذاشته بودم روی رگ دستم وحیرون بهش زل زدم
که صدای کمیل اومد :

-داری چه غلطی می کنی مهتاب!!؟

صدای داداش اونقدر بلند بود که همه جمع شدن آشپزخونه.
از ترس رنگم پرید.

نرجس خانم با دست روی گوش زد و نالید :

-وای خدا مرگم بده داری چکار می کنی دختره ی خیر ندیده!؟؟
اون چاقو رو بذار کنار.

کمیل یه قدم اومد جلو.
با داد گفت :

-چاقو رو بده من یالا مهتاب.
منو سگ نکن.

چاقو رو روی دستم فشار دادم و با جیغ گفت :

-یه قدم بیای جلو رگ دستمو می زنم.
کمیل دستی به صورتش کشید.
با لحن اروم تری گفت :

-بده من مهتاب اون چاقو رو..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بچه بازی درنیار

نیشخندی زدم. نمی دونم چی شد یه دفعه ذهنم قفل شد و چاقو رو روی دستم فشردم.

درد بدی توی دستم حس کردم...
با دیدن خون با وحشت چاقو از دستم افتاد.
سر گیجه بهم دست داده بود
کمیل دادی کشید واسمو صدا زد.
سقف داشت دور سرم می چرخید..
زانو هام خم شد و روی زمین افتادم.

VIP
exChange Group
ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

[AM۱۲:۴۸ ۲۰۲۰/۲۷/۴]

♥ #بیوه_برادر

#پارت_۲۵

زانو هام خم شد ورودی زمین افتادم.

صدای جیغو داد همه بلند شد.

اما تشخیص نمی دادم کدوم صدا برای کیه

کمیل دستی زیر سرم گذاشت فهمیدم داره حرف می زنه اما گوش
هام کر شده بود.

چشم هام کم کم روی هم اومد و دیگه خاموشی مطلق.

کمیل

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

ناباور به چشم های مهتاب نگاهی انداختم.
تکون شدیدی بهش دادمو گفتم :

-نه...نه...چشم هاتو نبند لعنتی نبند...

اما بسته بود.

مامان داشت داد می کشید و گریه می کرد.

-وای خدا مرگم بده بی ابرو شدیم.

اگه بیچه تو محل ابرو برامون نمی مونه.

رو کردم سمت مامانو گفتم :

-مامان عوض اینکه به فکر ابروت باشی پاسو زنگ بزن به اورژانس زود
باش.

مامان با حرفم از ترس پرید بالا و زود از جاش بلند شد و سمت تلفن
رفت.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلو فقط نگاه می کرد اما نیلا گریه....
رو کردم سمت نیلو و گفتم :

-همینطور خیره نشو به ما برو چادرش رو بپوش.
نیلو پوزخندی زد و بدون حرف رفت.

نمی دونم چقدر گذشت که اورژانس اومد.
فقط به خودم اومدم دیدم توی بیمارستانم

مادر مهتاب هم خبر شده بود و هی گریه زاری می کرد.
اعصابم خورد بود.

حالش خوب میشد خوب از خدمتش در می اومدم...

حدود یک ساعتی گذشت که دکتر از اتاق اومد بیرون.
من رفتم سمتش و با پریشونی گفتم :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-چی شد دکتر!!؟

دکتر سری تکون داد. دنیا دور سرم چرخید باورم نمیشد مهتاب مرده باشه.

خواستم بیوفته که دکتر سریع زیر بغلمو گرفت.

-اروم پسر بذار من حرف بزنم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۸:۳۵ ۲۰۲۰/۲۸/۴]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۲۶

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-اروم پسر بذار من حرف بزنم.
تو که نداشتی من ادامه بدم.
نگاهمو بهش دوختم.پس مهتاب نمرده بود...
زنده بود.

-خوب دکتر حرف بزن شما که منو سخته دادین
دکتر خنده ای کرد و گفت :
-بخشین اقا من بی تقصیرم.
خدا روشکر سریع رسوندینش و بخیر گذاشت.
ولی باید روان پزشک با همسرتون صحبت کنه و همچنین از کلانتری
هم اومدن از خانمتون چندتا سوال می پرسن
اخمی کردم اگه این خبر به همه می رسید.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خوب میشد می دونستم باهاش چکار کنم
دکتر برگه ای رو سمتم گرفت.

-شما فعلا این نسخه رو براشون تهیه کنید.
باشه ای گفتم و برگه رو گرفتم دکتر خواست بره که زود گفتم :

-راستی دکتر کی بهوش میاد!!؟

-یه دوسه ساعت دیگه.

-باشه ممنون.

مهتاب

VIP
exChange Group
ROMAN

با درد چشم هام رو باز کردم.
نگاهی به اطراف کردم گیجو منگ بودم.
چیزی نمی فهمیدم اینجا چرا همه جا سفید بود!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

سرم رو برگردوندم با دیدن کمیل همه چیز یادم اومد
کمیل نگاه خسته ای بهم کرد.

پلکی زدم
کمیل اومد سمتم توی صورتم خم شد.

چشم هاش سرخ بود اما حاکی از عصبانیت نبود شاید از خستگی.

-تا حالا غلط خودکشی توی خانواده ی ما دیده بودی مهتاب!!؟
قصدت ازاین کار چی بود!!؟

فرار ازمن!!؟

تو نمی دونی حتی تو قبرم حق نداری تنها بری و من باهاتم هوم!!؟

ViP
ROMAN

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[PM ۱۱:۰۲ ۲۰۲۰/۲۸/۴]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۲۷

سرم داشت منفجر می شد. حالا حرفای کمیلم که می شنیدم بدتر می کرد حالم.

با لبای خشک شده لب زدم:

exChange Group

-دست از سرم بردار...
چرا نمی فهمی من تو رو نمی خوام.

همون امیرکیانم نمی خواستم بزور به ریشم بستنش حالا نوبت تو شده...

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

با تو دهنی که خوردم حرفم تو دهنم ماسید
لبام از درد به گزگز افتاد.

-خفه شو..فکر کردی من امیرکیانم که هر غلطی بکنی ساکت
بشینم!!؟

نه عزیزم من تو رو ادمت می کنم.
کاریت می کنم ارزو کنی روز رو ببینی با تو باید بد تا کرد عزیزم بد.

اشکم چکید.

امروز هرطور بود باید فرار می کردم.خودش رو عقب کشید و گفت :
-حالا اون اشکاتو پاک کن پرستار الان میاد حوصله ابرو ریزی ندارم تا
همین الانشم کلی نگاه تحمل کردم بخاطر کار احمقانه ی تو.

بعد روش رو برگردوند و از اتاق زد بیرون.
من موندمو یه اتاق وهزارتا فکر که توی سرم بود.

در باز شد و پرستار اومد تو.
با دیدنم لبخند مهربونی زد. خدا خدا می کردم امیرکیان نیاد تو.
دعام برآورده شد.

بغضمو قورت دادم و حرفی نزد.
شروع کرد به باز کردن چسب روی دستم و بعد سوزشی بود که حس
کردم.
با لبخند گفت :

-دیگه ازاین کارا نکن عزیزم همه رو نگران کردی.
حیف این صورت زیبا نبود که می خواستی بفرستیش زیر این همه
خرمن خاک!!؟
لبمو گازی گرفتم.

این دختر چی می دونست از زندگی من.
البته تموم اینا نقشه بود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا خلاص بشم از دست کمیل

نگاهی غمگینی بهش انداختمو گفتم :

-ببخشین میشه کمکم کنی برم دستشویی!!؟

-چرا که نه...

بعد دستی زیر سرم گذاشت وکمکم کرد که بلند شم.

از رو تخت بلند شدم و باهم سمت سرویس رفتیم.

کمیل اینقدر دل سیاه بود که حتی اتاق خصوصی برام گرفته بود.

کمی طول دادم.

نقشه ام این بود که بگم پریودم و کمیل رو بفرستن پی نخود سیاه و

من توی این مدت کم بتونم از بیمارستان بزنم بیرون...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۲۴ ۲۰۲۰/۳۰/۴]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۲۸

خلاصه از سرویس اومدم بیرون.

اشفتگی به چهره ام دادم.
پرستار نگاهی به صورتم انداخت و گفت:

exChange Group

چپ شده!!؟
لبمو گاز گرفتم و با بغض گفتم:

-پریود شدم.

پرستار چشم هاش بسته شد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-وای تو این موقعیت.

حالا وسایل داری!!؟

-نه شورت دارم نه نوار.

-ای بابا.

حالا بیا بریم روی صندلی بشین تا برم به شوهرت بگم بره برات
وسایل بیاره.

تو دلم هقهقه ای زدم منم همینو می خواستم.

با پرستار سمت صندلی رفتیم وروش نشستیم.

-همین جا باش تا برم به شوهرت بگم.

-باشه.

پرستار لبخندی زد و بعد از اتاق بیرون رفت.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

با بیرون اومدن پرستار از جام بلند شدم و رفتم سمتش.

-حالش چطوره خانم پرستار!!؟

-فعلا خوبه سرم از دستش کشیدم بیرون.

اقایی دکترم یه نگاه بندازه دیگه خوبه.

فقط آقای محترم همسرتون عادت ماهیانه شدن هیچ وسیله ایم

همراهشون نیست.

-عادت ماهیانه!!؟

-بله لطفا دارو خونه همین بغله براش تهیه کنید.

exChange Group

ROMAN

نفسمو دادم بیرون..

اخه الان وقت پرئود شدن بود!!؟

-باشه.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

فقط کسی نیست لطفا شما مواظب همسرم باشین.
پرستار لبخندی زد و باشه ای گفت.

[PM۱:۲۳ ۲۰۲۰/۳۰/۴]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۲۹

exChange Group

منم زیر لب لعنتی به این دختره ی پردردسر گفتم و رفتم.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

گوشمو دم در گذاشتم تا بفهمم کمیل کی میره
با کشیده شدن دستگیره به سمت پایین سریع خودم رو عقب
کشیدم.

پرستار اومد داخل.

با لبخند بهم گفت :

-چرا پاشدی دختر خوب روی صندلی بشین خون ریزیت کمتر میشه.
شوهرت رفت الان میاد.

لبخند عمیقی زدم و گفتم : exChange Group

-خیلی ممنون.

-خواهش می کنم چیزی احتیاج داشتی صدام کن.

باشه ای گفتم و بعد پرستار رفت.

همین که رفت زود از جام بلند شدم.

لباس بیمارستان تنم بود.

یه پلاستیک روی چوب لباسی توجه ام رو جلب کردم رفتم سمتش.
با دیدن لباس وچادرم چشم هام برقی زد.

خیلی زود دست به کار شدم ولباسامو عوض کردم.
کفش هام که کفش های خودم بود.
چادر رو سرم کردم.

سمت در رفتم

خیلی اروم در رو باز کردم قلبم داشت بت هیجان تو سینه می زد.
ذهنم قفل شده بود

exChange Group

کمیل رو یادم رفته بود!!؟

به عواقب این کارم اصلا فکر نکرده بودم.

نگاهی به دو طرف کردم وقتی کسی نبود ار اتاق اومدم وخیلی عادی
در رو بستم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس حبس شده بود.

با قلبی که پراز تلاطم بود شروع کردم به راه رفتن.

قدمامو سرعت بخشیدم به هر طوری بود از بیمارستان زدم بیرون

البته از در پشتیش...

مطمئن بودم کمیل کنار دارو خونه ی بیمارستان رفته بود و اگه منو

می دید خونم حلالم بود.

الان ازاد بودم اما انگار نبودم.

کجا می رفتم!!؟

جایی رو نداشتم برم. ☆ exChange Group

ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۸:۴۴ ۲۰۲۰/۱/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۳۰

جایی رو نداشتم.

هرجا می رفتم کمیل می یومد سراغم.

بغض چنگ انداخته به گلوم رو بزور قورت دادم.

پول هم نداشتم که با تاکسی برم پس مجبور بودم که پیاده برم.

چادرمو کشیدم جلو طوری که فقط جلومو ببینم بعد با قدم های بلند

از اونجا شروع کردم به راه رفتن

مقصدم یه جا بود...

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

درست بود که خط قرمز من بود اما باید این ریسک رو می کردم.
پس با قدم های محکم شروع کردم به رفتن.

نامطمئن به خونه ی پارسا خیره شدم.

یعنی کارم درست بود!!؟

باید باهاش حرف می زدم.

خوبیش اینجا بود که اینجا خونه ی مجردیش بود.

اب دهنم رو قورت دادم و با قلبی پر از تلاطم زنگ در رو فشار دادم.
چند دقیقه ای گذشت که صدای گرفته ی پارسا پشت در شنیده شد

:

-کیه!!؟

با صدای ضعیف شده ای گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-پارسا...

همین قدر کافی بود که پارسا به حرف بیاد.

-مهتاب!!؟

-اره منم در رو باز کن

صدای عصبیش اومد :

-تو اینجا چکار میکنی!!؟

می فهمی داری چکار میکنی!!؟

داشت اشک تو چشم هام جمع میشد چرا اینکارو می کرد!!؟

-پارسا تورو خدا در رو باز کن برات توضیح بدم.

-چه توضیحی!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۱۳ ۲۰۲۰/۲/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۳۱

-چه توضیحی!!؟

-در رو باز می گم بهت.

ای بابایی با عصبانیت زیر لب گفت و بعد در رو باز کرد.

exChange Group

اشکام روی گونم روون بود.از پارسا انتظار این کار رونداشتم.

در رو باز کردم ووارد خونه شدم.

پارسا با عصبانیت پله ها طی می کرد و داشت می یومد سمتم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بههم که رسید مثل بمب منفجر شد.

-چرا اومدی اینجا می خوامی بازم دردرس برام درست کنی آره!!؟
با چشم های سرخ شده گفتم :

-پارسا امیرکیان مرد

-خوب بمیره خدا بیامرزه تو چرا اومدی اینجا!!؟
-پارسا من...

نگاه پر از خشمی کرد وبه وسط حرفم پرید.
-تو چی!!؟

نکنه فکر کردی حالا که بیوه شدی من میام جمعت می کنم.

خر گیر اوردی. exChange Group ☆ ✨

دستی به سینه اش زد و ادامه داد :

-می دونی بااین قلب لعنتی من چکار کردی آره!!؟

می دونی جیگرم رو خون کردی.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اشک تو چشم هاش جمع شده بود.
با دوتا دست هاش به اطراف اشاره کرد و لب زد :

-اینجا رو ببین مهتاب عشق تو منو تنها و منزوی کرد..
از همه بریدم بخاطر تو...

الان بعد چهارسال اومدی انتظار داری دستمال استفاده شده ی
امیرکیان رو بگیرم زیر اغوشم.
برو مهتاب برو بیشتر از این دلمو خون نخون...

اشک روی چشم هاش می ریخت.
هق هق ام اوج گرفت.
روی زمین نشستم و پاش رو چنگی زدم و گفتم :

-نه پارسا نگو برم جایی رو ندارم همه ولم کردن...
الان دوباره میخوان بزور منو بدن به کمیل برادر امیرکیان

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۸:۳۰ ۲۰۲۰/۳/۵]

#بیوه_برادرم ۱۸

#پارت_۳۲

-...من چهارسال با فکر تو با امیرکیان زندگی کردم دیگه نمی تونم...

ازم نخواه تو این چهارسال نمی دونی چی به من گذشت..

بین من مهتاب قلم!!؟

نیشخندی زد و گفت :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نه یه مهتاب قبل کاملاً برای من بود اما الان یه زن بیوه می بینم
که فقط عین مهتاب قبله

حرف هاش چقدر تلخ بود.

-پارسا چرا باور نمیکنی منو زور کردن
با کتک فرستادندم خونه ی امیرکیان من جونمو برات میدادم.
خم شد تو صورتم و چونه ام رو گرفت توی دستش و فشاری داد.
صورتم از درد جمع شد.

-مگه راه نذاشتم جلوت گفتم همراه من بیا تا فرار کنیم اره!!؟
اما تونیومدی...

exChange Group

ROMAN

با اشک گفتم:

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-چطوری می یومدم بابام سخته می کرد پارسا چرا درک نمی کردی
بابام بود جونم بود اگه می یومدم باهات تموم خانواده خاک به سر
میشد

خنده ای کرد.

-عه چقدر به فکر باباتی بینم این همون بابایی نبود که با کتک زن
امیرکیانت کرد!!؟

اون به فکر تو نبود چی شد تو به فکرش بودی.

اینا همه بهونه اس مهتاب اگه بامن اومده بودی الان مال هم بودیم
فوقش چندسال باهامون بد بودن تا اخر که نمی تونستن که بدبمونن.
الان ازاینجا برو مهتاب من نمی تونم دیگه تورو قبول کنم.

یعنی قلبم میخواد اما غرورم نه تو منو نابود کردی مهتاب برو دنبال
زندگیت...

بعد برگشت که برم اما نداشتم.

بازم پاش رو گرفتم و نالیدم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

-تورو خدا پارسا نرو.

من راه برگشت ندارم کميل منو مي کشه اگه برگردم.
يه فرصت ديگه به من بده خواهش مي کنم

ViP

[AM ۱۰:۰۶ ۲۰۲۰/۴/۵]

exChange Group ☆❤️

#بيوه_برادره

ROMAN

#پارت_۳۳

-...يه فرصت ديگه به من بده خواهش مي کنم.

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پارسا کلافه شد.

چشم هاش داشت داد می زد که اونم منو میخواد اما ترس داشت.
ترسی که شاید ازاینکه دوباره گذشته تکرار بشه.

پاش رو از دستم بیرون کشید و گفت :

-اینجا داد نزن همسایه ها فضول ان بیا بریم داخل حرف بزنیم.
اشکامو با دستم پاک کردم.

خوشحال شدم.

دستی به زمین زدم واز جام بلند شدم.
چادر رو روی سرم کشیدم و گفتم :

exChange Group

-بریم.

پارسا نگاه غمگینی بهم کرد و بعد با اه سوزناکی خودش رو کنار
کشید و رفت سمت خونه منم دنبالش راه افتادم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

پلاستیک رو تو دستم فشردم. خبری از پرستار نبود.
نفسمو ول دادم.

-خوب شد گفتم مواظبش باشه.

در اتاق رو باز کردم و گفتم :

-مہتاب مہتاب!!؟

صدایی نیومد. کامل وارد اتاق شدم نگاهی به دور بر کردم نبود.

هول کردم. یعنی کجا رفته بود!!؟

شاید تو دستشویی بود.

سمت سرویس هم رفتم داخل اونم نگاهی انداختم اما نبود.

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پس کجا بود!!!؟

با قدم های بلند سمت سرویس رفتم و از اتاق زدم بیرون.
شاید همراه پرستار رفته بود بیرون.
همون موقع پرستار اومد و گفت :
-عه شما اومدین وسایل رو دادین به خانمتون!!؟
-مگه خانمم پیش شما نیست!!؟.

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۸:۳۰ ۲۰۲۰/۵/۵]

♥ #بیوه_برادرم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-مگه خانومم پیش شما نیست؟!؟

پرستار تعجبی کرد.

-نه آخرین بار توی اتاق دیدمش نیست!!؟

-نه!!

عجیبه..

قدم برداشت از کنارم رد شد و سمت اتاق رفت.

در رو باز کرد. exChange Group ☆ ✨

پوفی کشیدم حس خوبی نداشتم.

ذهنم داشت می گفت که مهتاب فرار کرده اما نمی خواستم باور کنم.

پرستار اومد بیرون.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صورتش رنگ پریده بود. با نفس عمیقی گفت :

-بیرون رو گشتین!!؟

حتما رفته بیرون هوا بخوره.

دهن کجی کردم و گفتم :

-نه الان میرم بیرون رومی کردم دعا کنین بیرون باشه وگرنه...

ادامه ی حرفم رو نزد.

پرستار اخم غلیظی کرد و لب زد :

-وگرنه چی!!؟

مگه من مسئول نگهداری از خانم شما بودم بعدم خانم شما بچه

نیست که ازش نگهداری کرد...

حتما رفته هوا بخوره اگه هم نیست لابد رفته شما هم تسویه کنین و

برید...

اخم غلیظی به این همه پرویی این پرستار کردم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

انگار این پرستار بیشتر از من طلبکار بود.

با غیض گفتم :

-خانم انگار شما بیشتر طلبکار هستینا اینم بدونین زن من توی این بیمارستان نباشه من این بیمارستان رو روی تک تک پرسنل بیمارستان خراب می کنم.

نیشخندی زدم و بعد روی پاشنه ی پا چرخیدم و رفتم توی محوطه ی بیمارستان.

کل محوطه رو زیر و رو کردم اما خبری ازش نبود.
خسته شده بودم اما دست از جستجو برنداشتم.

دوباره کل محوطه به اضافه کل بیمارستان رو گشتم نبود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یقین پیدا کردم که فرستادن من همش یه نقشه بود تا بتونه از اینجا
فرار کنه

دستی تو موهام کشیدم.

کجا رفته بود!!؟

خونه لیلا!!؟

خونه مادرش!!؟

خونه ی ما....

نه اینجا ها نمی رفت هر جا می رفت جز این جاها.

باید می رفتم دنبالش

exChange Group

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

[AM۸:۳۰ ۲۰۲۰/۶/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۳۵

ذهنم حول پارسا می گشت اما نمی خواستم باور کنم.
مهتاب هرگز به اونجا نمی رفت.
یه حسی پوزخندی بهم زد "همینطوری که فکر می کردی از
بیمارستان نرفته!!؟"

کلافه پلاستیک رو پرت کردم توی سطل اشغال و گفتم :

-مهتاب فقط دعا کن پیدات نکنم تیکه بزرگت گوشته.
سوار ماشین شدم.بعدا می یومدم حساب بیمارستان رو تسویه می
کردم الان باید می رفتم دنبال مهتاب.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پامو روی پدال گاز گذاشتم صدای جیغ لاستیک ها بلند شد.
اول به خونه پدر و مهتاب رفتم .
اونجا یه سر زدم.

خبر که بهشون دادم مادرش که فقط گریه می کرد اکبر اقاهام هی
فحش میداد.
از اونجا زدم بیرون.

به خونه لیلا هم رفتم.

شوهرش نبود.

منو که دید با ترش گویی گفت :

-بله!!؟

-مهتاب اینجاست!؟

پوزخندی زد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خیر از اون روزی عین چی افتادی دنبالش دیگه رنگ خواهرمم
ندیدم.

به نظر نمی رسید که دروغ بگه.

سری تگون دادم و گفتم :

-باشه ببخشین مزاحم شدم...

اومدم بگردم که صداش منو متوقف کرد.

-خواهرم روچکار کردی که فراریش دادی هان!!؟

از این لحن طلبکار ابرو هام بالا پرید.

کلا خانواده ی پرویی بودن. exChange Group

منم خودمو زدم به پرویی و با لحنی عین خودش گفتم :

-به تو چه!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو چکاره ی خواهرت هستی!!؟

پوزخندی زد..

اومد سمتم چشم تو چشم‌نگاهی بهم انداخت و گفت :

-دعا کن بلایی سرش نیومده باشه وگرنه از دستت شکایت می کنم.

فکر نکن نمی دونم خودکشی کرده

اگه بلایی سرش اومده باشه من می دونم باتو..

یه زن داشت منو تهدید می کرد!!؟

اخمی کردم و گفتم :

-اگه تونستی چشم منو بکش توی داداگاه

منتظر شکایت هستم.

بدرود...

بعد در مقابل چشم عصبی لیلا رومو گردوندم وسمت ماشینم رفتم.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دیگه داشتم مطمئن میشدم که رفته پی پارسا...

[AM۱:۱۹ ۲۰۲۰/۷/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۳۶

VIP

exChange Group

ROMAN

دنده رو جا زدم.

خوب می دونستم خونه ی پارسا کجاست خونه مجردیش...

کاراش رو دنبال می کردم زیاد.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سمت خونه ی پارسا روندم.
وحشتناک سرعتم زیاد بود.
زیاد و پر سرعت...

خیلی زود رسیدم به کوچه ی مورد نظر.
اما بین دوتا خونه شک داشتم.
زدم رو ترمز
بازم دودلی افتاده بود به جونم.
واقعا اینجا بود!!؟

یا شاید رفته بود خونه ی ما...
ولی بعید بود اون هرجا می رفت جز اونجا...

بالین حال شماره ی نیلا رو گرفتم.
چند دقیقه ای گذشت که صدای نیلا از پشت گوشی شنیده شد...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

همه چیز رو برای پارسا تعریف کردم.
پارسا فقط خیره به زمین بود

دست های مشت شده اش حاکی از اون بود که خیلی عصبیه.
اب دهنم رو قورت دادم و لب زدم :

-اینم حرف های من..

بازم نمی خوای منو!!؟

من بخاطر تو از بیمارستان فرار کردم.

-اون کمیل لعنتی بیخیال نمیشه..

مطمئنم دیر یا زود میاد اینجا...

رفتم سمتش و روبه روش روی زمین زانو زدم..

-منم برای همین فرار کردم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اومدم اینجا تا از نو شروع کنیم.

بابا من دوستت دارم

تو این چهارسال یبار نشد بهت فکر نکنم فکر می کنی این برای یه

زن شوهر دار اسونه!؟

نه این میشه خیانت...

VIP



exChange Group

[AM ۱۲:۵۲ ۲۰۲۰/۸/۵]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۳۷

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-...نه این میشه خیانت.

یه خیانت که عذابش تا آخر عمرم همراهمه..

اما دیگه نمی خوام خیانت کنم

مگه من حق ندارم با عشقم باشم!!؟

می خوام با تو باشم...

با تو که مرد رویاهام بودی وهستی خودتو از من دریغ نکن...

پارسا نگاه ماتی بهم کرد.

لباش مثل ماهی باز و بسته شد..

نگاهم سر خورد روی لباش

لبای که هرشب خواب بوسیدنش رومی دیدم.

نمی دونم چی شد که خودم رو بالا کشیدم.

روی پاهاش نشستم داشتم اختیارم رو از دست می دادم.

من عاشقانه این بشر رو می پرستیدم.

عاشقانه عاشقش بودم.

نگاه اونم خیره بهم بود.

-نکن مهتاب این کار اشتباهه..

لبخند تلخی زدم.

-اتفاقا این کار درست تر از هر کار دیگه ای خسته شدم از هرچی دوری...

خسته شدم از خواب و رویا..

چی میشه خواب های من یکیش به واقعیت پیونده..
هوم!!؟

exChange Group

حرفمو زدم و اروم و با رضایت قلبی سرم رو جلو بردم و لبای خشک شده ی دوتامون به هم وصل شد.
بعد از چندسال آرزو به دل داشتن بالاخره منم آرزوم برآورده شد.
چشم هام روی هم اومد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خودمو بهش فشردم اخ خدا این بوسه چقدر ناب بود.

با عشق شروع کردم به کام گرفتن ازش تا جایی که نفس کم اوردم و
سرم رو عقب کشیدم.

اما کشیدنم زیاد طول نکشید.

پارسا این دفعه آغاز گر بوسه ی ناب بود.

دستی به چونه ام زد و لباس رو گذاشت رو لبام...

زیادی دلتنگ هم بودیم.

شاید این کار اشتباه بود منی که نشون کرده ی یکی دیگه بودم اما
دلم این چیزا سرش نمیشد اون با تموم وجود پارسا رو صدا می زد.

exChange Group

ROMAN

کمیل

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با حرص از ماشین پیاده شدم.
مهتاب توی خونه ی ماهم نبود.

به سمت یکی از خونه ها رفتم تا مطمئن بشم خونه ی پارسا کجاست.
اومدم در بزنم که در باز شد و یه خانم چادری اومد بیرون.

نگاه خیره ای بهم کرد.
سرم رو پایین انداختم.

VIP
exChange Group
ROMAN

[PM ۱۱:۱۵ ۲۰۲۰/۸/۵]

❤️ #بیوه_برادرم

کارگی از گروه EXCHANGE GROUP

نگاه خیره ای بهم کرد. سرم رو پایین انداختم.
زن با سوالی گفت :

-مشکلی پیش اومده اومده آقای محترم!!؟
بدون اینکه سرم رو بلند کنم لب زدم :

-بله سوال داشتم خانم.

-بفرمایین.

-راستش من دنبال خونه ی دوست صمیم هستم تو همین کوچه
است اما دقیق نمی دونم کدوم خونه..
از شما کمک میخوام.

نیم نگاهی زیرزیرکی بهش انداختم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چادر رو دور خودش محکم پیچید و گفت :

-البته بفرمایید.

نیشخندی تو دلم زدم و گفتم فقط دعا پارسا اونی نباشه که من فکر می کنم.

نگاهی به خونه ای که اون زن بهم نشون داده بود کردم.
نه خوشم اومد خونه مستقل و بزرگی داشت.
خوبیش این بود که ایفون تصویری نبود.

دستمو بردم جلو و زنگ ایفون رو فشار دادم..

چند دقیقه ای گذشت کسی جواب نداد.

دستمو جلو بردم و دوباره زنگ در رو زدم..

این دفعه صدای پارسا اومد :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بله!!؟

خون خودم رو می خوردم.

دست هام مشت شد..

با حرص گفتم :

-میشه تشریف بیارین پایین!!؟

مکشی کرد و گفت :

-شما!!؟؟

-قاتل جونت یالا بیا پایین بی ناموس.

VIP

exChange Group

ROMAN

راوی

داشتن کم کم در هم حل میشدن.

دل تنگی و نیاز هر دو طرف به اوج خودش رسیده بود.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

پارسا دستش رو از زیر لباس مهتاب رد داد و بالا برد.
تا جایی که به سووتین مهتاب رسید. مهتاب بی حرف فقط لذت می
برد.

دیگه نمی خواست جلوگیری کنه.
همون چهارسال پیش جلوی پارسا رو گرفت شد این...

با فشاری که به نوک سینه اش وارد شد الهی کشید
توی این چهارسال هیچ لذتی از رابطه با امیرکیان نداشت .

VIP
exChange Group
ROMAN

[AM۱:۵۹ ۲۰۲۰/۱۰/۵]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۳۹

اما الان همین معاشقه ی کوتاه پر از لذت و هیجان بود.
پارسا شلوارش رو از پاش در آورد.
با لذت خیره شد به وسط پای مهتاب.
چندسال پیش ارزوی دیدنش رو داشت.

اومد دستش رو بلند کنه و کار رو تموم که زنگ ایفون بلند شد و
باعث شد حس و حال هر دو طرف بپره.
نگاه پارسا سمت ایفون کشیده شد.
مهتاب اما پر از اشوب و دوگانگی بود.

پارسا خودش رو از روی مهتاب کنار کشید.
مهتاب هم با استرس نیم خیز شد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-یعنی کیه پارسا!!!
نکنه کمیل!!؟

پارسا اخم غلیظی کرد.
با اخم گاهی جذاب میشد مثل الان که مهتاب محو صورت پر از
جدیت پارسا شده بود.

-نمی دونم صبر کن برم ببینم کیه.
خواست از جاش بلند شه که مهتاب بازوی پارسا رو چنگی زد و گفت
:

exChange Group

ROMAN

-نه نرو...
من مطمئنم کميله..
جواب نده.
پارسا گفت :

@VIP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نه اون نیست به این زودی از کجا می خواست بدونه تو اینجایی!؟؟
مهتاب سرش رو پایین انداخت.
هنوز پارسا نشناخته بود کمیل رو.

-خواهش می کنم به حرف گوش کن تو کمیل رو نمی شناسی اون
مثل امیرکیان نیست صد بدتر از اونه..

پارسا از لحن پر از خواهش مهتاب اهی کشید و لب زد باشه.

کمیل

VIP
exChange Group
ROMAN

با عصبانیت خیره شدم به در کسی در رو باز نکرد
دلم می خواست تا می خواست بزنمش.
چطور جرات می کرد که در رو باز نکنه.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

يا شايدم خونه نبود

قدمي عقب برداشتم و به ساختمون نگاهی انداختم.
چيزي معلوم نبود.دستي تو موهام كشيدم.زير لب گفتم :

-اي خدا لعنتت كنه مهتاب هرچي مي كشم از توئه.
به ناچار سمتم ماشينم رفتم اما يه حسي ميگفت نرو اين همين
جاست اما من انگار گوشم بده كار نبود.

اگه كه بود پارسا جواب ميداد..
اما اگه خونه باشن و جواب نداده باشن چي؟!.

exChange Group

ROMAN

[AM۲:۲۱ ۲۰۲۰/۱۱/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۰

حس دوگانگی داشت خفه ام می کرد.
سوار ماشینم شدم و خیلی زود از اونجا دور شدم..
وارد خونه که شدم مامان با حرص دستی به گونه اش زد و گفت :

-دیدي پسر اينا همه نقشه بود.ابرو برامون نداشت فرار کرد
رفت پيش اون زير سر نشينش.
اون بچمو کرد زير خاک باهمين کاراش حالا نوبت توئه.
بابا نمي خوام بذار هر جا ميخواد بره.هر قبرستوني که ميخواد بره.
زير هر کي ميخواد بره بره..

دیگه تحمل یه غم دیگه ندارم بابا این دختره نحسه نحسسه.
بابا ول کن این دختره نه تورو میخواد نه امیرکیان.
اونقدر خون به دل بچم کرد که الان نیست بین رفت زیر خاک.
داداشت تو اون دنیا ناراحت نیست که زنش رو نگرفتی اتفاقا
خوشحالم میشه این دختر یه مارمولکه که شما نمیشناسین.

نفسمو دادم بیرون.
مامان از حرص قرمز شده بود.
رفتم نزدیکش و گفتم :

-اروم باش مامان یاددت رفته نباید حرص بخوری!!؟
حرص برات خوب نیست مامان دکتر گفت..
-اخ کاش این حرص منو میکشت تا از شر این دختره خلاص شم
دیگه نمی کشم.
اخه فرار کردنش چی بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از وقتی نیلو و نیلا گفتن نیست دارم خودمو عین خوره می خورم
کمیل..

این دختره می خواد ابروی ما رو ببره.
خسته شدم.

نیشخندی زدم.
سرش رو بوسیدمو گفتم :

-هیس اروم باشه هرچی تو بگی ولی باید پیداش کنم اونوقته که
تلافی تموم این حرص خوردنای توروازش میگیرم.

exChange Group

ROMAN

مهتاب

زنگ زدن های پی در پی که قطع شد نفسمو ول دادم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پارسا هنوز اخم داشت.

-چته دیوونه چرا اخم کردی!!!؟

رفت دیگه.

نگاهش بالا اومد.

-رفت یعنی دیگه برنمی گرده!

اتفاقا این جواب ندادن بدتر شد.

کاش جواب داده بودیم اینطوری شک میکنه.

پوفی کشیدم.

-چه شکی!!؟

نفوس بد زن بخدا تا همین جا ام خیلی استرس کشیدم تا رسیدم

اینجا.

VIP
ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۲:۴۰ ۲۰۲۰/۱۲/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۱

پارسا نفسش رو بیرون داد.
نگاهش به سینه ام افتاد که بیرون از لباسم بود.
با خجالت دستمو جلو بردم و لباسم رو کشیدم رو سینه ام.

ViP
ROMAN
خنده ای کرد و گفت:

-همین الان توی مشت هام بودن ها چی رو از من مخفی میکنی.

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از خجالت دادی کشیدم و گفتم :

-عه پارسا.

با لبخند گفت :

-جان پارسا.

مات شده بهش خیره شدم.

انتظار این رو ازش نداشتم.چه قشنگ گفت جانم.

لبخند عمیقی زدم و بی وفقه گفتم:

-من دوستت دارم پارسا بیشتر از جونم.

برای اینکه به اینجا برسم از جونمم گذشتم پس نذار زحمت های من

برباد بره...

نذار..

پارسا ابرویی بالا انداخت.خودش رو کشید جلو و گفت :

-منظورت چیه از جونت گذشتی!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبمو گازی گرفتم. حالا چی جواب میدادم!!؟

-خوب راستش من...

نفس عمیقی کشیدمو گفتم :

-پری روز میخواستن منو عقد کامل کنن...

-خوب!!؟

-منم برای اینکه جلوی عقد رو بگیرم رگ دستمو زدم البته اینا همه

یه نقشه بود که خودمو نجات بدم و بیارنم بیمارستان تا من از اونجا

فرار کنم پیام اینجا انگار که نقشه ام گرفت.

پارسا چشم هاش تو حلقه گرد شد.

با صدای بلندی گفت :

-برای یه نقشه خودکشی کردی!!؟

دیوونه اگه جونت رو از دست میدادی چی!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبخند تلخی زدم پارسا خیلی بی ریا بود خیلی.

-من چهارسال پیش وقتی تورو ازم گرفتن مردم.
الان فقط یه جسمم.

روحم چهارسال پیش مرده فقط نفس میکشم .
اما امروز انگار که دوباره متولد شدم پارسا تو برای منی مال من...
مال منی..

نمی تونم دیگه بدون تو باشم..
جونم که هیچ من بخاطر تو از آخرتم می گذرم.

پارسا خودش رو کشید جلو تا به خودم پیام با خشونت لباش
رو گذاشت روی لبام و شروع کرد به کام گرفتن ازم...
و دوباره لبامون باهم یکی شد.

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

داشتم غذا درست می کردم که دستی دور کمرم حلقه شد
منو سمت خودش کشید...

ریز ریز خندیدم.

پارسا گازی از گردنم گرفت و گفت :

-خانومم عجب بویی راه انداخته.

من عاشق قرمه سبزی های توام.

یادته یه بار درست کردی برام قایمکی آوردی اون روز عشق کردم با
دست پخت.

سرم رو برگردوندم و دستمو دور گردنش حلقه کردم.

exChange Group

-تو عشق منی اقایی ازاین به بعد هرروز برات غذا درست می کنم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[PM ۱۱:۳۸ ۲۰۲۰/۱۲/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۲

-تو عشق منی اقای از این به بعد هرروز برات غذا درست میکنم.
با لبخند بوسه ای کوتاه روی لبام نشوند.

exChange Group

سرش رو که عقب برد لب زد :

-انگار حضور تو اینجا به خواب کوتاه مدت باشه مهتاب.
یه خوابی که قراره زود تموم بشه.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبخند از رو لبام محو شد

این حرفش به دلم نشست...

زد تو حالم.

با حالت قهر پشت چشمی برایش نازک کردم.

تکون ارومی به خودم دادم.

-اینقد ول نخور دختر مگه جات بده!!؟

-نه جام بد نیست اما تو خیلی حرف های بد میزنی...

ولم کن میز رو بچینم.

خنده ی ارومی کرد. ☆ exChange Group

-یعنی الان ناراحت شدی!!؟

-من!!؟

نه کی گفته ناراحت شدم.

-چشم هات...چشم هات بامن حرف میزنه...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

پوفی کشیدم و لب زدم :

-پارسا من نیومدم که یه خواب باشم برات برم من این همه سختی کشیدم تا ابد برای تو باشموپس.

من یه زنم دیگه کسی نیست که مجبورم کنه پس اینقدر حرف های ناامیدانه نزن...

پارسا با نگاه خیره ای چشمی گفت.

-چشم خانومم عصبی نشو حالا.

-خیله خوب توام ولم کن غذا روبکشم که سرد شد.

پارسا دستش رو از دور کمرم باز کرد.

خودش رو ازم فاصله داد

نفسمو بیرون دادم و سمت کابینا رفتم.

-بشقابات کجاست ???

راوی

اکبر مجسمه رو برداشت و محکم به دیوار زد.

نفس عصبی کشید

کمیل با خونسردی به روبه رو خیره شده بود
مریم های های گریه می کرد.

exChange Group

-گریه نکن زنیکه فقط بگو این دختر رو چطوری بار آوردی که

اینطوری شده بلای

جونمون اره!??

این دختر به کی رفته!!?

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از بیمارستان فرار کرده از دست شوهرش فرار کرده پناه برده بی کی
زن!!؟

حرف بزن.

مریم با گریه گفت :

-نمی دونم بخدا نمی دونم.

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۱۲:۳۵ ۲۰۲۰/۱۴/۵]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۳

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-نمی دونم بخدا نمی دونم.
اینقد نگو مرد..

من الان نگران بچم تو نگران ابروت بسکه زور بهش گفتیم فرار کرد.
خوب نمی خواست شوهر کنه می نشست گوشه ی خونه ات یعنی
برای یه نفر پول نداشتی نون بدی؟!؟

نگاه بدی به مادر مهتاب انداختم.
یعنی من بچه اشون رو فراری دادم.
اکبر اقا با خشم گفت: exChange Group

ROMAN

-ساکت شوزن ساکت..
من این دختره رو پیدا کنم زنده به گورش می کنم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برای من فرار میکنه شده ننگ هممون لعنت به شبی که این بچه
شکل گرفت لعنت...

نفس عمیقی کشیدم.

-حالا اروم باشین من حدس می زنم کجا رفته باشه اما فقط یه
حدسه

مریم خانم با اون چشم های سرخ شده گفت :

-کجا رفته پسرم!!؟

خدا خیرت بده بیا بریم دنبالش.

با نفس حبس شده گفتم : exChange Group

-مریم خانم این فقط یه حدسه بعد من رفتم کسی در رو باز نکرد
صدای اکبر اقا اومد :

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-حدست پیش کیه!!؟

-اقا اکبر قبلا مهتاب به کسی علاقه داشته!!؟

قبل اینکه با امیرکیان ازدواج کنه!!؟

-چرا اینو می پرسی!!؟

-چون حدس من اینه که پیش اون رفته.

پارسا پسر حاج فتعلی..

-حاج فتعلی خودمون!!؟

-اره

-امکان نداره پارسا پسر خیلی خوبیه به ناموس هیچکس نگاه بد نمی کنه.

تو دلم نیشخندی زدم. چقدر هم انگار طرفش بود.

-نه مهتاب اون یه زن بیوه اس ...

دیگه شوهر نداره که ناموس بقیه باشه...

حالا باید دوباره برم ببینم.

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

اکبر اقا با رگ متورم شده نالید :

-الان میرم سراغ حاجی میگم دستت درد نکنه.
این بود جواب این همه سال رفاقت!!؟خواست بره که از جام بلند شدم
ورفتم سمتش.

دستش رو گرفتمو گفتم :

-صبر کن پدر من کجا بااین عجله
حاجی اصلا ازاین قضیه خبر نداره پارسا خونه ی مجردی داره مهتابم
رفته اونجا

exChange Group

این رو که گفتم اکبر بیستر براشفت.

چند قدم عقب برداشت دستی روی قلبش گذاشت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-نه دروغه امکان نداره..

مريم جيغي كشيد وسمت اكبر رفت.

-اروم باش عزيزم اروم باش...

ViP



exChange Group

[AM۵:۳۱ ۲۰۲۰/۱۵/۵]

ROMAN



#بيوه_برادرم

#پارت_۴۴

کارى از گروه **EXCHANGE GROUP**

منم نگران رفتم سمتش کنار نشستم.
اکبر اقا چشم هاش از درد بسته بود سمت چپ قفسه ی سینه اش
رو چنگ می زد.

رو کردم سمت مریم خانم گفتم :

-قرص چیزی داره براش بیارین!!؟
مریم خانم سری تکون داد :

-اره اره قرص داره!!

-خوب برین بیارین براش چرا اینجا نشستین.

مادر مهتاب که رفت دنبال قرص ها منم سعی کردم اکبر اقا رو اروم
کنم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مریم خانم قرص رو سمت دهن اکبر اقا برد و بعد کمکش کرد که با
اب پایین بده.

نفسم رو ول دادم.

چه مصیبتا باید تحمل می کردیم بین چه دردسرهایی درست کردی
مهتاب فقط پیدات بکنم.

اکبر اقا ناله ای سر داد.

ای مهتاب پدرمو سوختی دختره ی پر دردسر..

ابرو برام نداشتی کاش بمیری همه ازدستت راحت شن.
دیگه خسته شدم ازت.

exChange Group

ROMAN

مهتاب

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

موقع خواب پارسا سمت یه اتاق رفت.
هیجان داشتم یعنی امشب توی این اتاق می خوابیدیم!!؟
باهم..

پارسا در اتاق رو باز کرد.

-اینم اتاق شما..
ازاین به بعد اینجا می خوابی.
جمع نبست..

-یعنی چی تو اتاق من مگه تو اینجا نمی خوابی!!؟
پارسا نگاه خیره ای بهم کرد و لب زد:

ROMAN

نه..
تا محرمیت ما محرم نیستیم این مشکل داره
خودم رو کشیدم جلو.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دستم روی قفسه ی سینه اش گذاشتم و گفتم :

-چه مشکلی مهم قلبه ماهاس که محرمه وگرنه اون چند ایه عربی
چندان مهم نیست

VIP

exChange Group [AM۴:۱۳ ۲۰۲۰/۱۶/۵]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۴۵

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پارسا با اخم گفت :

-اتفاقا مهمه حالا برو بخواب..

فردا میرم پیش بابام میگم برات بره از بابات خواستگاریت کنه .

هیجان داشتم اگه بابا می فهمید واکنشش چی بود.

اهی کشیدم.

اما پارسا این اه رو چیز دیگه ای تلقی کرد.

منو کشید تو بغلش و گفت :

-فقط باید یه ذره تحمل کنی.

دیگه مال همیم هیچی دیگه نمی تونه مانع من و تو بشه

حرف هاش قشنگ بود اما تا چهلم امیرکیان نمیشد کاری کرد مردم

حرف می زدن.

لبمو با زبونم خیس کردم و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-پارسا!!!؟

-جانم خانومم!!!؟.

سرم رو عقب بردم و زل زدم تو چشم هاش.

-می دونی که تا چهلیم امیرکیان نمیشه عقد کرد یعنی بابات بره پیش
بابام حرفا می پیچه مردم محله ی مارو هم که میدونی فقط حرف می
زنن!!

امیر کیان پیشونیم رو بوسید و گفت :

exChange Group

-باشه هرچی خانومم بگه حالا برو بخواب شبت قشنگ.

اه دردناک دیگه ای کشیدم

این دفعه پارسا خنده اش گرفت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

- چرا اینقدر اه میکشی مهتاب!!؟
- چون باید تا چهلم صبر کنم واین برای من سخته...

پارسا چشمکی زد.

- پس خانم دلش شیطونی میخواد.
ولی باید صبر کنی عزیزم همیشه بدون محرمیت گناهه.
حالا بخواب.

سری تگون دادم به ناچار و لب زدم:

-باشه.

شب بخیر.

از بغلش اومدم بیرون.

-شب بخیر خوب بخوابی .

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل

نگاهی به خونه ی پارسا انداختم لعنتی چرا نمی اومد بیرون یا اینکه اصلا نبود.

چند روزی کارم این شده بود که پیام اینجا کشیک بدم و برم اما هیچ خبری نبود اگه امروزم چیزی ندیدم مجبورم شب پیام خودم برم تو خونه و سر و گوشی اب بدم.

چند ساعت گذشت بازم هیچ خبری نشد.

ROMAN

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۴:۰۰ ۲۰۲۰/۱۷/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۶

چند ساعت گذشت بازم هیچ خبری نشد.
با عصبانیت کوبیدم روی فرمون.

لـعنـتی لعـنتی.. ✨☆ exChange Group

مـهـتـاب لعـنتی پـیدـات می کنـم مـهـتـاب
پـیدـات می کنـم و به خـاک سیـاه می نشـونـمـت فـقـط صـبر کن و ببین.
ماشـین رو روشن کردم و از اون محله ی لعنتی اومدم بیرون.

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حرص میخوردم زیاد.

فکر اینکه مهتاب باهام بازی کرده باشه داشت روانیم می کرد.

اینکه رگ دستش رو زد تا بره بیمارستان و فرار کنه و بره پیش اون
بی ناموس داشت منو می سوزوند

ناموس من تموم کس و کار من باید بهم نارو بزنه!!؟
واقعا خنده دار بود.

اون زن مال من بود وارثم بود ناموسم بود باید کنار من باشه نه اون
عوضی.

دنده رو جا زدم ماشین به حالت پرواز در اومد و از جاش کنده شد.

مثل دیوونه ها می راندم. exChange Group

امشب فقط تو اونجا نباشی مهتاب دعا کن نباشی.
ROMAN

مهتاب

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

دمغ شده به ساعت نگاهی انداختم
پارسا امشب باید به سفر دو روزه می رفت اصفهان انگار که مشکلی
برای دوستش پیش اومده بود..

با لب های پرچیده رو به پارسا که داشت لباساش رو می داشت تو
کوله اش گفتم :

-حالا همیشه نری می ترسم پارسا اینجا تنهایی.
پارسا خنده ای کرد و گفت :

-از چی می ترسی دختر!؟؟
دو روزه میروم میام بعد توام از خونه بیرون نرو همه چی برای این دو
روز گرفتم...

شباهم در رو ببند.
نفسم رو دادم بیرون.

-این دوست تو کسو کار دیگه ای نداره بره!!؟
بابا می ترسم منم اینجا تنهام.

پارسا زیر لب ذکری گفت.

-خانم نداره این رفیق من هروقت من مشکل داشتم اومده سراغم
حالا اون مشکل پیش اومده من نرم!!؟
حس خوبی نداشتم.

دلش شور می زد انگار قراره اتفاقی بیفته.

-دل نگروم پارسا انگار قراره اتفاقی براش بیوفته.

VIP
ROMAN

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۱۷ ۲۰۲۰/۱۸/۵]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۷

پارسا موهامو از رو صورتم کنار زد و پشت گوشم قرار داد.
لبخندش مهربون بود.

-اخه چه نگرانی عزیز دلم!!!؟

می خوام برم اصفهان که همین بغل گوشمونه نمی خوام که برم
خدایی نکرده بمیرم.

میرمو زود میام تا چشم هات رو ببندی و باز کنی من اومدم.

اما من به این حرف ها قانع نبودم.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وقتی قلبم هیجان داشت ،حسم داشت مثل خوره اخطار میداد نمی
تونستم قانع بشم فقط باید منتظر یه اتفاق بد می افتادم.

خودمو انداختم تو بغلش.

دست هاش از تعجب بالا رفت می خواستم توی وجودش حل شم.
کم کم دست های پارسا هم پایین اومد و دوطرفم قرار گرفت.

خنده اش گرفت

VIP

-این کارا چیه مهتاب!!؟

هنوزم مثل قبل جو میدی ها..



exChange Group ☆!!؟ هستی

اخ صداش چقدر قشنگ بود.

ROMAN

با بغض سرم رو بلند کردم..

چشم هام پر اشک شده بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-تورو خدا پارسا نرو دلم خوب نیست به این مسافرت به دوستت بگو
فردا میری.

-اخه چرا حس بد داری!!؟
-نمی دونم تورو خدا نرو.

بعد گریه ی ارومم بلند شد
پارسا موهامو بوسید و با مهربونی گفت :

-اخه دختر گل قول دادم همیشه که نرم سوما دلت شور نمیزنه اینا
همه تلقینه تو برو یه چایی درس کن با یکم نبات قبل رفتن هم من
بخورم هم تو لاقل اروم شی برو خانمم..

نمی فهمید دیگه حرفامو نمی فهمید.

لجباز بود

اهی کشیدم و با فین فین گفتم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-باشه اما حس من تلقین نیست خیلی خواستم جلوت رو بگیرم اما..

[AM۱:۳۰ ۲۰۲۰/۱۹/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۴۸

پارسا موهامو از رو صورتم کنار زد و پشت گوشم قرار داد.
لبخندش مهربون بود.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-آخه چه نگرانی عزیز دلم!!!؟

می خوام برم اصفهان که همین بغل گوشمونه نمی خوام که برم
خدایی نکرده بمیرم.

میرمو زود میام تا چشم هات رو ببندی و باز کنی من اومدم.

اما من به این حرف ها قانع نبودم.

وقتی قلبم هیجان داشت ،حسم داشت مثل خوره اخطار میداد نمی
تونستم قانع بشم فقط باید منتظر یه اتفاق بد می افتادم.

خودمو انداختم تو بغلش.

دست هاش از تعجب بالا رفت می خواستم توی وجودش حل شم.
کم کم دست های پارسا هم پایین اومد و دوطرفم قرار گرفت.

خنده اش گرفت

-این کارا چیه مهتاب!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

هنوزم مثل قبل جو میدی ها..

نگران چی هستی!!؟

اخ صداش چقدر قشنگ بود.

با بغض سرم رو بلند کردم..

چشم هام پر اشک شده بود

-تورو خدا پارسا نرو دلم خوب نیست به این مسافرت به دوستت بگو

فردا میری.

-اخه چرا حس بد داری!!؟

-نمی دونم تورو خدا نرو.

بعد گریه ی ارومم بلند شد

پارسا موهامو بوسید و با مهربونی گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اخه دختر گل قول دادم همیشه که نرم سوما دلت شور نمیزنه اینا
همه تلقینه تو برو یه چایی درس کن با یکم نبات قبل رفتن هم من
بخورم هم تو لاقل اروم شی برو خانمم..

نمی فهمید دیگه حرفامو نمی فهمید.

لجهاز بود

اهی کشیدم و با فین فین گفتم :

-باشه اما حس من تلقین نیست خیلی خواستم جلوت رو بگیرم اما
نشد..

پارسا گفت :

-طوری حرف می زنی انگار قراره بمیرم.
با اخم گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-خدا نكنه خدا نكنه اين حرفا رو نزن اصلا برو من الكي گفتم هيچ

حسي ندارم.

پارسا ..

پارسا باز خنديد.

-عجب دلمو شاد كردي مهتاب حالا برو...

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM ۱۲:۳۰ ۲۰۲۰/۲۰/۵]

❤️ #بيوه_برادرم

#پارت_۴۹

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

غم زده به تلویزیون خیره بودم پارسا دوساعتی میشد که رفته بود
هرچی خواستم جلوش رو بگیرم نشد که نشد.

الانم نگاهم به تی وی بود اما ذهنم یه جای دیگه بود فقط البته فقط
هول پارسا و اتفاقات اخیر می گشت..

اهی پر درد کشیدم ونفسم رو ول دادم واقعا هرکی دیگه جای من بود
ایا همین کار رو می کرد!!!
ایا می یومد پیش عشق سابقش!؟

exChange Group

ROMAN

اخمی کردم و نالیدم:

-این حرفا چیه معلومه که می یومدی حالا فکر اینا نباش پاشو برو
بخواب..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وای خواب!!؟

مگه خوابم می برد تا پارسا می رفت اصفهان دلم هزار راه می رفت.
سمت تلفن رفتم.

شماره رو گفته بود حفظ بودم.

شماره اش رو گرفتم.

چندتا بوق خورد که جواب داد.

-الو!!؟

با هیجان گفتم :

-الو سلام پارسا خوبی!!؟

اره عزیزم خوبم!!! ☆ exChange Group

-کجایی!!؟

-صدات بعد میاد چی گفتی!!؟

-میگم کجایی پارسا نرسیدی هنوز!!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

انگار حرفام به گوشش نمی رسید چون گفت :

-الو الو مهتاب صدات نمیاد!!

منم چندتا الو کردم دیدم صدا نمیره گوشی رو گذاشتم.

با حرص لعنتی به شانس گندم زدم.

حالا خدارو شکر جواب داد فهمیدم حالش خوبه همین بسمه
لبخندی زدم.

دستمو گذاشتم رو قلبم...

برگشتم برم اتاقم بخوابم اما با دیدن کسی که روبه روم بود نفس تو
سینه ام حبس شد.

exChange Group

ROMAN

کمیل

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام رو ریز کردم چراغ های خونه ی پارسا روشن بود.
سر شب دیدم که پارسا از خونه زد بیرون خوب شد دوباره برگشتم تا
رفتن پارسا رو ببینم.

پس یعنی الان یکی توی خونه بود.

نگاه به اینور و اونور کردم.
کسی نبود.

زود خودم رو از دیوار کشیدم بالا و پریدم توی حیاط.

VIP

نگاهم به جلوی ساختمون افتاد.

exChange Group

ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۲:۱۹ ۲۰۲۰/۲۱/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۰

نگاهم به جلوی ساختمون افتاد.

اروم اروم رفتم جلو.

چراغ روشن خونه این امید رو بهم می داد که درست اومدم.

از چند پله ای که اونجا بود بالا رفتم.

دعا دعا می کردم که در باز باشه.

دستگیره در رو پایین کشیدم باز بود.

سرم رو بالا بردم و گفتم :

-اخ خدا قربونت برم...

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

اروم وارد خونه شدم .

نگاه به اطراف کردم کسی نبود.

همین طور داشتم اطراف رومی گشتم که صدایی آشنایی به گوشم رسید.

مهتاب...

چشم های ناباورم رو بلند کردم و بهش خیره شدم...

مهتاب!!؟

باورم نمیشد که اینجا باشه.

اروم قدم برداشتم پس حدسم درست بود.

پشت به من ایستاده بود و داشت با پارسا حرف می زد.

درواقع داشت اظهار نگرانی میکرد.

خون خودم رو خوردم....

زن من ناموس من بیوه ی برادر من برای یکی غیر از من دل میداد

قلوه میگرفت!!

گوشی رو قطع کرد نفشش رو بیرون داد
حتما دلش برای پارسا جونش تنگ شده بود.
یعنی اتفاقی هم بینشون افتاده بود!!!

برگشت منو که شکه شده بهم خیره شده بود.
نیشخندی زدم...
قدمی جلو برداشتم.

-تو ناموس حالیده!!؟
یا اینطوری بگم خیانت حالیده!!
یه هفته از مرگ شوهرت نگذشته اومدی او بغل مرد غریبه...

VIP
ROMAN

زبونش قفل شده بود.
هیچی نمی تونست بگه.

با غضب فکش رو گرفتم دستم و فشاری بهش اوردم

-جواب هرزه میگم ناموس حالیه!!؟
اومدی خونه ی مرد غریبه ور دلش جولان میدی درحالی که عزا
داری...

درحالی که ناموس منی ،مال منی وارث منی..
عصبی بودم این حرفا نمی تونست منو خالی کنه.

انداختم روی زمین.
گریه اش بلند شد بلاخره صدای نحسش به گوشم رسید.

-کمیل توروخدا ولم..
چی از جونم میخوای من پارسا رو دوست دارم...
با کف زدم تو دهنش اخی بلند گفت.

-خفه شو هرزه اسم اون حروم زاده رو به زبون نیار دهنت رو پر خون
می کنم.منو دور می زنی از بیمارستان فرار میکنی اره!!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

فرار میکنی تا بیای پی چنده گریت اره!؟؟
فکر کردی من ولت می کنم نه از الان می دونم چکار کنم.
امشب همینجا توی خونه ی عشقت گفتار بودن کامل رو ببین.
کامل روبشناس و با امیرکیان اشتباه نگیر امیرکیان چشم بست روی
هرزه گریت اما من نمی بندم.

بعد دستم رو بلند کردم و سمت کمربندم بردم
ترس توی چشم هاش نشست.
کمربند رو باز کردم دور دستم پیچیدم.

VIP
-امشب باید هرزه رو غسل داد...

غسل تمیزی... ✨☆ exChange Group ✨

دستم بلند شد و ضربه ی محکمی روی بدنش زدم.
ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۲:۳۰ ۲۰۲۰/۲۲/۵]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۱

دستم بلند شد و ضربه ی محکمی روی بدنش زدم..
جیغی زد و اسم پارسا رو صدا زد.

exChange Group ☆ ✨

اخ پارسا!!!!

حرصم بیشتر شد.

کمر بند بعدی محکم تر روی بدنش فرود اومد

اونم بازم اسم پارسا رو صدا زد.

هر ضربه ای که می زدم اسم پارسا رو به زبون می اوردم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-نگو پارسا نگو اسم اون حروم زاده رو نبر عوضی نبر.
نبر...

ضربه هام تند تند پشت هم روی بدنش می نشست.
اونم خیال نداشت تسلیم شه و تند تند اسم پارسا رو می گفت

اونقدر زدمش که تموم سر و بدنش خونی شد.

خسته شدم خودم رو کشیدم عقب.

به نفس نفس افتاده بودم

مثل جنازه روی زمین افتاده بود.

هنوز لباسش تگون میخورد اسم پارسا رو می برد.

exChange Group

من دست از سر این بر نمی داشتم.

کمر بند رو انداختم روی زمین

سمتش رفتم و موهایش رو چنگی زدم.

سرش رو کشیدم بالا با صورتی جمع شده به من خیره شده بود...

-ببین منو هرزه ابرو برات نمی دارم امشب شکمت رو میارم بالا..
کاری می کنم به پام بیوفتی عقدت کنم.
ابرو منو می بری!!؟

منم امشب ابروت رو می برم
بعد با همون موها بلندش کردم.

جیغی که شبیه ناله بود سر داد.

-خوب بهتره بریم روی تخت اینطوری برای بچه درست کردن بهتره.
بعد کشون کشون سمت اتاقی که درش باز بود بردمش.

روی تخت پرتش کردم. exChange Group

هیچ کاری نمی تونست بکنه..

قهقهه ای سر دادم.

-اخی نمی تونی جفتک بندازی!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

درد داری اره!!؟

کاریت می کنم به گوه خوردن بیفتی مهتاب به گوه خوردن...

لباسام رو در اوردم.

لخت مادرزادی جلو روش ایستادم.

-خوب خوب بریم سراغ لخت کردن هرزه خانم.

بعد سمتش رفتم.

دستم رو به یقه اش رسوندم و تا با تموم زورم یقه اش رو جر دادم.

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۵:۳۳ ۲۰۲۰/۲۳/۵]

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۲

هیچ واکنشی نشون نمیداد کلا رمق نداشت.
با چشم های سرخ شده خیره بودم به بدن سفیدش..
یعنی توی این چند روز پارسا با این بدن سفید...

فکرش دیوونم کرد. رفتم سمتش و چونه اش رو گرفتم تو دستمو
گفتم :

-این چندروز حتما اون پارسای حروم زاده از این بدنی که وارث من
بوده لذت برده اره!!؟
با چشم های اشکی بهم خیره بود.
پس حقیقت داشت.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

دستم بالا اومد و سیلی بهش زدم.
که دوباره پرت شد روی تخت
از عصبانیت نفسم بالا و پایین میشد..
پس اتفاقی افتاده بود این دختر از اولش این همه هار بود چون دنبال
این بود زیر خواب بشه و یه نفر جرش بده.

-اگه می خواستی جر بخوری چرا به خودم نگفتی دختره ی خراب
اره!!؟

چرا به خودم نگفتی تا این ابروی مارو نبری
حالا امشب به ارزوت می رسونمت تا دیگه ازاین کارا نکنی.

exChange Group

خودم رو کشیدم جلو و روش خیمه زدم.
سرم رو بردم جلو با به دوندن گرفتن لباس آغازگر رابطه ی بین خودم
و مهتاب شدم

با بی حالی خودم رو کنارش انداختم.
به خورشید که داشت طلوع می کرد نیشخندی زدم.
شش ساعت تموم باهاش رابطه برقرار کردم الانم بی هوش افتاده بود
روی تخت.

کلا هیچی ازش نمونده.
خنده ای کردم نطفه رو کاشتم تو شکمش.
یه ماه دیگه تاری رو که زدم به صدا در می اومد واونوقت مهتاب خانم
بود که دنبال من بیوفته.
خنده ای بلندی سر دادم یه خنده ی بلند و شیطانی.

برای اقا پارسا هم داشتم برای ناموس من دندون تیز می کرد..
از جام بلند شدم.

سمت لیاسام رفتم و دونه دونه تنم کردم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

حالا نوبت مهتاب خانم.

توی ملافه پیچیدمش و رو دستام بلندش کردم.

از خونه ی اون حروم زاده رفتم بیرون.

روی صندلی ماشین خوابوندمش حالا نوبت بازی من بود مهتاب خانم.

VIP



exChange Group

[AM۸:۳۲ ۲۰۲۰/۲۴/۵]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۵۳

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بچرخ تا بچرخیم.

پشت رل نشستم. من برای این هرزه کوچولو نقشه ها داشتم.

ماشین رو روشن کردم و سمت خونه ی اکبر اقا روندم.

اول باید با خانواده اش این بازی رو شروع می کردم.

خیلی زود رسیدم.

از ماشین پیاده شدم سمت در رفتم و زنگ رو زدم.

چند دقیقه ای گذشت که صدای مریم خانم اومد :

-بله!!؟

دستی روی صورتم کشیدم گفتم:

-منم کامل در رو باز کنید مریم خانم

در باز شد. مریم خانم چادرش رو کشید جلو و سوالی بهم زد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خیر باشه پسر.

خنده ی ارومی کردم که بیشتر شبیه تمسخر بود.

-خیره مریم خانم زیادی خیره شما دوتا لنگه ی دررو باز کنید من

ماشین رو بیارم تو تا این خیریت رو بهتون نشون بدم..

انگار فهمید چون با صدای تقریبا بلندی گفت :

-ببینم مهتاب رو پیدا کردین اره!!؟

با اخم سری تکون دادمو گفتم :

-اره تو ماشینه..

نگاهی به ماشین انداخت. exChange Group

-کو پس چرا نیست!!؟

خواست بره سمت ماشین که سریع گفتم :

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

-خواهش می کنم صبر کنین گفتم ماشین رو میارم داخل همسایه ها
دو تا چشم دارن دوتا دیگه قرضی دارن برای حرف دراوردن..
حالا لطفا دوتا لنگهی در رو باز کنین.

با چشم های اشکی باشه ای گفت وسمت در رفت.
دوتا لنگه ی در رو باز کرد.
منم سمت ماشینم رفتم و پشت رل نشستم.
تو ایینه به مهتابی که انگار کفن پوشیده بود گفتم :

-به بازی خوش اومدی خانم...
ماشین رو روشن کردم دنده رو هم جا زدم.

exChange Group

ماشین رو بردم تو حیاط...
مریم خانم در رو نبسته اومد سمت ماشین.

-بچم کو اقا کمیل بچم کو...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با افتادن نگاهش توی ماشین جیغی کشید و قدمی عقب رفت.

-یا ابوالفضل اکبر بیچاره شدیم بدبخت شدیم..

روی زمین نشست و شروع کرد جیغ زدن و با دستش روی صورتش
زدن

VIP



exChange Group

[AM ۱۱:۳۰ ۲۰۲۰/۲۵/۵]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۵۴

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

اکبر اقا از صدای زنش سراسیمه از خونه اومد بیرون.
نگاه پر از تعجبی به ما کرد و لب زد:

-چی شده مریم!!؟

مریم خان با داد گفت :

-وای اکبر بدبخت شدیم برو نگاه کن دختری با کفن برگشته خونه
برو بین همونی که همیشه میگفتی، میگفتی با لباس سفید میری با
کفن باید بگردی برو بین برگشته دختری با کفن برگشته

ای بابا داشت بد می فهمید.
اکبر اقا قدم برداشت سمت ماشین که گفتم :

exChange Group

-اکبر اقا صبر کنین شما دارین اشتباه می کنین.
اما دیر شده بود.

اکبر اقا در ماشین رو باز کرده...

نگاهی بهش کرد و قدمی عقب برداشت.

-یا حسین خودت رحم کن...
داشت می افتاد که با قدم بلند خودم رو بهش رسوندم.

-اروم باش حاج اکبر داری اشتباه می کنی.
مهتاب زنده اس..

فقط قضیه یه چیز دیگه اس..

اکبراقا نگاه سرگردونش رو بالا آورد.

-پس این کفن چیه دورش پیچیده اس

ای بابا توی دردسر افتادیم.

-این کفن نیست یه ملافه اس پیچیدم دورش وضعش بد بود..
مجبور شدم.

مریم حرفش قطع شد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از جاش بلند شد رسمت ماشین.
ملافه رو کنار زد.

-خدا مرگم بده چرا همه جای بدنش کبود و خون مرده اس..
نیشخندی زدم.

وقت شروع بازی بود.
اهی کشیدم و گفتم :

-مریم خانم من زدم کمرم شکست وقتی تو بغل یه مرد غریبه پیداش
کردم

چی برای یه مرد سخت تر از اینکه ناموسش تو بغل یکی دیگه باشه.
خیلی سخته خیلی سخت..

من زدم تا دلم خنک شه.
اوردمش اینجا که تحویل بدم من نمی تونم با زنی که همه کاره اس
زندگی کنم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM۴:۰۸ ۲۰۲۰/۲۶/۵]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۵۵

VIP

exChange Group

ROMAN

اکبر اقا با بهت به دهن من خیره شده بود.
هیچی نمی گفت.

نگاه سرگردونش رو سمت مهتاب برد .

خواست حرفی بزنه که فقط لباش عین ماهی باز و بسته شد.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

اخ کمی عذاب وجدان گرفته بودم اما این بازی بود که باید شروع میکردم...

مریم خان چنگی به گونش زد.

-مہتاب منو میگی اقا کمیل!!؟

مہتاب من این کارا ازش ساخته نیس اون ناموس سرش میشه. پوزخندی زدم.

اره از چهره اش معلوم نبود اما حقیقت این بود رفته بود خونه ی یه غریبه این چه معنی می تونست داشته باشه!!؟

مطمئن بودم که رابطه داشتن مگه میشد یه زن و مرد تو خونه ای باشن و هیچ اتفاقی بینشون نیفتاده باشه

اکبر اقا انگار تازه فهمید من چی دارم میگم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-کجا پیدااش کردی!!؟

خونه ی کی!!؟

نگاهی بامکت بهش انداختم اسم پارسا اینجا می تونست هم بد باشه هم خوب.

بد ازاینکه مهتاب رو مجبور کنن باهاش عقد کنه و من اینو نمی خواستم.

مهتاب باید به دست و پای من می افتاد خوب برای اینکه میشد انتقام گرفت از پارسا.

بین گفتن و نگفتن ،نگفتن رو انتخاب کردم

-اینو بین خودمو خدا چال می کنم اکبراقا.

اما این رسم نبود

وقتی مهتاب وارث من بود نباید پاش رو کج می گذاشت..

این یعنی خیانت برادرمو تو قبر لرزوند.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من میگفتم و اکبر اقا از حرص کبود تر و مریم خانم از خجالت و
شرمندگی در حال اب شدن بود.

آخرین حرف رو زدم.

-این زن رو دیگه نمی خوام.
بهوش اومد بگین کمیل رفت حالا با خیال راحت زندگی کن.

مهتاب

با درد بدی که توی کل بدنم پیچید چشم هام رو باز کردم.
اخی از دهنم خارج شد.
سرم رو برگردوندم چه اتفاقی افتاده بود.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهی به اطراف کردم اتاق خودم!!؟
تو خونه ی خودمون بودم همه چیز یادم اومد.

پارسا ...سفر، کمیل ،کتک و اون تجاوز بی رحمانه.
قطره اشکی از چشمم روون شد.
اخری از همه بدتر بود.
تجاوز روح و قلبمو نابود کرده بود.

در باز شد.

مامان اومد تو...

با دیدن چشم های باز من سری تگون داد.

زیر چشم هاش گد افتاده بود.

ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۲:۴۳ ۲۰۲۰/۲۸/۵]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۶

زیر چشم هاش گود افتاده بود و پوست صورتش هم رنگ پریده بود.
در رو بست و اومد داخل. گلوم خشک شده بود
تموم بدنم هم درد می کرد.

اب دهنم رو قدرت دادمو گفتم: exChange Group

ROMAN

-مامان!!

مامان لبخند تلخی زد و گفت :

-من توی بزرگ کردنت کوتاهی کردم!!؟؟

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

من بهت خیانت یادم دادم!!؟

می دونی با کاری که کردی کمر باباتو شکستی یه شبه پیر شد.
دو روزه بیهوشی هیچی نمیگه فقط با بهت به یه جا خیره میشه.
برادرت دیگه می خواست همه رو بکشه حتی کمیلی رو که توی بغل
یه غریبه پیدات کرده بود.

همه فهمیدن ابرو برامون نداشتی دختر.
نرجس خانم زنگ زد هزار حرف بارمون کرد
چرا این کارو کردی.

چرا این کار رو کردی وقتی می دونستی نشون کرده ی کمیلی!!؟
وارث کمیلی چرا رفتی هم خواب با یه مرد غریبه شدی!!؟
کمیل هم وقتی از دیده هایی که گفته بود می گفت بغض داشت
صداش

دوستت داشت دختر می دونی دوستت داشت...
اما اشتباه رفتی..

انگار دارم اشتباه می فهمم

داشت چي مي گفت!!؟

از چي حرف مي زد!!؟ لباي خشك شده ام رو تكوني دادمو گفتم :

-چي ميگي مامان!!؟

مامان با حق حق گفت :

-چي ميگي زهرمار ابرو برام نداشتي بابات رو لال كردي باز ميگي

چي ميگم!!؟

دارم از خطاهاي گوشت حرف مي زنم.

داره از هرزه گريات حرف مي زنم.

با كي خوابيدي زليل شده هان با كي خوابيدي!!؟

سرم داشت گيج مي رفت

من با كسي نخوابيده بودم درحالي كميل كه بزور بهم تجاوز كرده بود

كميل لعنتي چي اومده بود دروغ گفته بود!!؟

نگاه سرگردونم رو بالا اوردمو گفتم :

-مامان من با کسی نخواستیدم کمیل..

به وسط حرفم پرید و گفت :

-کمیل چی هان!

خیلی ام اقا بود که تو رو آورد اینجا هر کی دیگه بود زنده زنده چالت

می کرد

حالا خیالت راحت باشه کمیل رفته به ارزوت رسیدی حالا فکر ابروی

باش که ریختی..

ابی رو که از کوزه ریختی دیگه نمیشه جمعش کرد.

نمیشه دختر جون..

قلبم فشرده شد.اخ تموم زندگیم عین ادمی زندگی کردم که

هیچ استقلالی از خودم ندارم الانم داشتن الکی گناه نکرده رو بع بیخ

ریشم می بستن.

گناهی که من نکردم بلکه کمیل نامرد انجام داده بود.

تا ته بازی که شروع کرده بود خوندم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۶:۱۰ ۲۰۲۰/۲۹/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۷

VIP

بازی بدی شروع رو شروع کرده بود. exChange Group
من شده بودم زن خراب قافله اون شده مرد خوب خونه.
مردی که بهم تجاوز کرده بود.
حتما می خواست این تجاوز رو به گردن پارسا بندازه.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پارسایی که این چند روزه پاش رو یه قدم کج نداشت.
سرم رو بلند کردم با چشم های اشکی گفتم :

-مامان به ولله پارسا...
دستی جلوی دهنش گذاشت.

-پس پارسا بود این مردک حروم لقمه.
چرا رفتی باهاش خوابیدی!!؟؟
فکر کردی اون جمعت میکنه!!?
هق هق ام بلند شد

-صبر کن بذار حرف بزنم مامان...
پارسا انگشتش به من نخورده کمیل داره دروغ میگه.
مامان خواست حرفی بزنه که در باز شد..

نگاه ترسونم رو به کوروش که کمر بند به دست وایساده بود دوختم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

صورتش از خشم کبود شده بود.
سینه اشم بالا و پایین می رفت.

-هرزه خانم بلاخره رضایت دادن چشم باز کن!!؟
حالا کاریت به جایی رسیده می ری می خوابی باینو اون...
اومد سمتم.

کمر بند رو بلند کرد و محکم به ساق پام زد.
از درد جیغ بلندی کشیدم.
مامان براشفت و رفت سمتش.

-نزن کوروش این تموم بدنش سیاه و کبوده الان بهوش اومده.
کوروش مامان رو پس زد و گفت :

-برو کنار مامان همین حماقت های الکی شما اینو به هرزه گری
کشوند.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه هرزه نباید پاش رو دنیا باشه باید بمیره .

بعد دوباره به جون من افتاد.

چنگی به موهام زد و بلندم کرد از درد ناله ی عمیقی سر دادم.

چشم هاش رو به چشم هام دوخت..

-عوضی ابرو برامون نداشتی..

کمیل کم بود که نمی تونست سیرت کنه رفتی پی هرزه گری فقط

دوهفته از مرگ شوهرت گذشته دوهفته

از رو تخت بلندم کرد و پرتم کرد روی زمین

تموم بدنم درد می کرد.

با کمر بند شروع کرد به زدن و منم فقط التماس می کردم که بس

کنه.

هیچ جای بدنم از ضربه ی کمر بندش در امان نبود.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مامان سعی می کرد کوروش رو ازم فاصله بده اما نمی تونست.
اونقدر زد و من درد کشیدم که دردام بی حس شد و مثل یه جنازه
افتادم گوشه اتاق..

VIP

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۳۰/۵]



#بیوه_برادرم



exChange Group



#پارت_۵۸

ROMAN

از زدن دست کشید و عقب رفت.
روی تخت نشست و دستی توی موهاش کشید.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

هق هق مامان اوج گرفت.

اومد کنار و دست می زد روی صورتش.

صداش هاش رومی شنیدم اما نمی تونستم هیچ حرفی بزنم.

حس می کردم روی یه خلع بزرگم و پر از بی حسی

اخ کاش میمیردم. کاش میمیردم دیگه خسته شدم بود از هرچی زور و

تهمت کتک بود

تموم زندگی من به خواست بقیه بود نه خودم.

فقط یکبار خواستم برای خودم زندگی کنم اما عجل معلقی به اسم

کمیل نداشت.

exChange Group

چشم هام روی هم اومد و دیگه خاموشی مطلق.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یک_ماه بعد

کوروش سینی غذا رو جلوم پرت کرد و داد زد :

-مرگت کن یالا..

نیشخندی به غدام انداختم نون خشک.

یک ماه گذشت..

یک ماه که پر از عذاب برای من بود.

یک ماه که فقط تهمت شنیدم و کتک خوردم.

یک ماه که توی انباری زندونی شده بودم و رنگ روز رو ندیده بودم

یک ماه که فقط غدام نون خشک و اب بود...

کوروش لگد محکمی به پام زد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-کری نمی فهمی!!؟

میگم کوفت کن میخوام برم.

نگاه بی حسی بهش انداختم چقدر منفور بود برام.

این برادر بود یا قاتل جون من!!؟

مامان فقط روز اول طرفم بود بعد کتک خوردن و عذاب من به وسیله
ی پسرش برای عادی شد و مامان هم رفت تو دسته ی ادمایی که
ازش متنفر بودم.

نون خشک رو چنگی زدم

بوی موندگی میداد صورتم جمع شد.

اما برام مهم نبود

دنیا دار مکافات بود و کمیلی که مسبب تموم این احوال من بود

قصاص میداد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۳:۳۶ ۲۰۲۰/۳۱/۵]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۵۹

نون خشک رو با هزار زحمت و بغض خوردم.
گلم به سوزش می اومد وقتی ذرات نون خشک رو قورت میدادم.

کوروش نگاه پر تحقیری بهم کرد و از انباری زد بیرون
خودمو تکونی دادم.

از بوی بد بدنم حالت تهوع بهم دست داده بود.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

حتی حموم رفتن هم ازم دریغ کرده بودن.
اخ خدایا تو مگه قاضی نیستی!!؟
تو مگه شاهد نبودی پس چرا ادمات نداشتن توضیح بدم و یه طرفه به
ت
قاضی رفتن.

چرا یکی از ادمات عین من این همه بدبخت و یکی مثل کمیل این
همه ظالم.

با فکر بهش اشک تو چشم هام جمع شد...
خیلی نامرد بود.

exChange Group

زیر دلم درد می کرد. از عادت ماهیانه ام چند روزی گذشته و من باز
می ترسیدم اتفاق بدی در راه باشه.

اون رابطه ی سخت و پر از شکنجه بعید نبود که من رو حامله کنه..

@VJP_ROMAN **صالحه ابراهیمی**

بیوه برادر

اهی کشیدم رفتم سمت ایینه ی کهنه و شکسته ای که برای عقد
مامانم بود.

نگاهی به خودم انداختم
اوضاعم اسفناک بود...

لاغر شده بودم و زیر چشم هام گود و چروک افتاده بود.
هیچ شباهتی به یه زن ۲۲ ساله نداشتم.

شبهه یه زن ۴۰ ساله بودم که هیچ امیدی به زندگی نداشت.
قدمی عقب رفتم و باز سر جام نشستم و زانو هام رو توی بغل و شروع
کردم به اشک ریختن.

exChange Group

ROMAN

کمیل

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

کلافه به مامان زل زدم دست بردار نبود.

-مامان بذار چهل امیرکیان برسه بعد شروع کن
بریم خواستگاری الان!!؟؟

زشت نیست

مامان نیشخندی زد و با تشر گفت :

-زشت اون دختره ی هرزه بود که ابروی خانوادگی مارو برد
دیگه معطل چی هستی اون رفت و گورش روگم کرد نکنه میخوای
باز بری پی اون دختره که زیر خواب همه است اره!!؟

exChange Group

می خواستم حرفی بهش بزنم اما نمیشد مادرم بود و احترامش واجب.
با حالت زاری گفتم :

-حالا که دیر نشده صبر کن میریم مامان..

صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

بیوه برادرم

-نمیشه شراره خیلی خاطر خواه داره می ترسم از دستمون پیره ما
که نمی خوایم جشن و بزن بخون داشته باشیم فقط یه خواستگاری
ساده داریم..

[AM۷:۳۰ ۲۰۲۰/۱/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۶۰

exChange Group

مامان من ول کن نبود.تنها چیز بدی که داشت این بود نمی تونست
درک کنه که الانم موقع اش نیست.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

من منتظر صدای تاري بودم که يه ماه پيش زده بودم و بايد در می اومد.

نميشد رفت. خواستگاری تموم نقشه های من نقشه براب ميشد..
از جام بلند شدم مامان با تشر گفتم :

-وا دارم باهات حرف می زنم يکم احترام داشته باش پسر.
بده ميخوام برم دختر پاک برات بگيرم.
بهونه ات چيه!!؟

مگه شراره همون کسی نبود که خاطرش رو ميخواستی!!؟
خوب همونه ديگه الانم می خوام برم برات خواستگاری.

exChange Group

ROMAN

با داد گفتم :

-مامان جان چشم اما الان نه من شراره رو ميگيرم اما الان نه..
الان وقتش نيست..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مامان با عصبانیت از جاش بلند شد و با داد گفت :

-چرا دلیلش چیه!!؟

چرا این همه مقاومت میکنی!!؟

هر وقت اسم شراره میاد در میری دلیل چیه چکار داری میکنی هان!!؟

منم با داد گفتم :

-نمی تونم چون...

خواستم ادامه بدم که حرفم رو خوردم.

نگاه اخر رو به مامان انداختم و با عصبانیت از اونجا زدم بیرون.

فقط یه کلمه دیگه می تونست نقشه هام رو خراب کنه

سوار ماشینم شدم باید چند روزی از اینجا دور میشدم.

ماشین رو روشن کردم و با پامو روی گاز گذاشتم..

ماشین از جا کنده شد و به حالت پرواز در اومد.

راوی

نگاه پر از شکی به خونه روبه رویش انداخت
حس خوبی به اومدنش داشت دیگه قصد نداشت خودش روعقب
بکشه.

دستش رو جلو برد و زنگ در رو فشار داد
چند دقیقه ای گذشت صدای لیلا بلند شد.

-بله!!؟

پارسا اهی از گلویش خارج شد و جواب داد.

-منم لیلا خانم لطفا در رو باز کنین.

لیلا پشت در قرار گرفت.
با شک گفت :

-شما!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-پارسا

[AM۳:۳۰ ۲۰۲۰/۲/۶]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۶۱

VIP

exChange Group

ROMAN

-پارسا..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا جا خورد پارسا.. چادرش رو به خودش نزدیک تر کرد و در رو باز کرد.

پارسا با شنیدن در صداش رو پایین انداخت

-سلام لیلا خانم.

لیلا با خجالت جواب داد :

-سلام اقا پارسا..

خیر باشه اتفاقی افتاده!!؟

-شرمنده مزاحم شدم لیلا خانم علی اقا هستن!!؟

لیلا با گیجی گفت :☆ exChange Group ☆

-بله هستن...

-میشه بگین...

همون موقع صدای علی اومد و باعث شد حرف پارسا قطع بشه.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-لیلا کیه پشت در!!؟

لیلا سرش رو برگردوند و گفت :

-اقا پارساست با شما کار داره انگار..

علی ابروهاش بالا پرید.

با قدم های بلند سمت در رفت

با دیدن پارسا لب زد :

-به اقا پارسا راه گم کردی!!؟.

پارسا با خجالت گفت :

-فعلا که اره باهات حرف داشتم علی اگه اجازه بدی یه چند دقیقه

مزاحم خودت و عیالت بشم.

ROMAN

علی با خنده کنار رفت و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خونه ی خودته داداش بیا توببینم اقا پارسا با من و اهل و عیال من
چکار داره.

لیلا چایی به پارسا و علی تعارف کرد و بعد روی مبل تک نفره
نشست.

پارسا لبش رو با زبونش تر کرد و گفت :

-مزاحم شدم ببخشین
راستش اومدم اینجا راجب مهتاب باهتون حرف بزنم..
لیلا اخمی کرد. ✨☆ exChange Group

ROMAN

پارسا اخم کمرنگ لیلی رو فهمید.

اما خودش رو نباخت.

علی با کنجکاوی گفت :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-چرا مهتاب!؟؟

-چون دوش دارم عشق من برمیگرده به چند سال پیش قبل
امیرکیان.

قرار بود پیامخواستگاریش اما سرنوشت چیز دیگه ای خواست و اون
رو از من جدا کرد تا اینکه یک ماه پیش مهتاب رو تو خونه ام دیدم .
یعنی اومد دم در خونه از همه چی گفت اینکه زورش کردن و
امیرکیان مرده و الانم می خوان مجبورش کنن زن کامل یشه

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۵:۳۰ ۲۰۲۰/۳/۶]

♥ #بیوه_برادرم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-...پیش خودم نگهش داشتم..

البته التماس کرد..

چند روز پیشم بود تا اینکه سفر کاری برام پیش اومد و من مجبور
بودم که برم...

بعد از دو روز که اومدم نبود..یعنی خونهد بهم ریخته بود و اتاق خواب
هم پر از خون انگار کسی در نبود من اومده باشه..
چند روز گذشت فهمیدم کمیل اومده سراغش...

بغضش گرفت..سرش رو پایین انداخت

لیلا فقط با چشم های گرد شده خیره به پارسا بود.

حرف های پارسا با حرف های کمیل جور در نمی اومد.

یاد روزی افتاد که مهتاب با التماس می گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من هم خواب نشدم بهم تجاوز شده نکنه کار کمیل باشه!!؟

علی نگاهی به لیلا انداخت اونم دست کمی از لیلا نداشت و تعجب کرده بود.

علی اب دهنش رو قورت داد و گفت :

-خوب ادامش پارسا..

پارسا لبخند تلخی زد و گفت :

-تا اینکه فهمیدم کمیل اومده سراغش اینکه بلایی سرش آورده یا نه نمی دونم اما نگران مهتابم..

نیست..

هیچ اثری ازش نیست.

لیلا لب زد :

-کمیل گفت مهتاب رو وقتی با یه نفر هم خواب بوده دیده....

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

پس اون یه نفر شما هستین یا اینکه دروغ گفته یا اینکه شما دارین
دروغ میگین!!؟

پارسا سرش رو بالا گرفت صدای شکستن استخون های گردنش به
گوش رسید

-کمیل گفته!!!

من یه وجب به مهتاب نزدیک نشدم و رابطه ام باهاش برقرار نکردم
داره دروغ میگه..

لیلا عصبی شد پس مهتاب الکی داشت شکنجه میشد الکی داشت
سزای یه هرزه رو آپس میداد... exChange Group
دندوناش رو هم سایید و گفت :

-پس حقیقت چیه!!؟

لیلا رو وقتی آورد مثل یه جنازه بود..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یعنی کمیل دروغ گفته!!؟

پارسا قلبش فشرده شد.

با اون چیز هایی که توی اتاق خواب دیده بود مطمئن شد که کمیل
بهش تجاوز کرده

سرش داشت گیج می رفت.

تا الان هی خودش رو گول می زد اتفاقی نیوفتاده و کمیل فقط اون
روکتک زده و همراهش برده.

با قلبی فشرده گفت :

exChange Group

-امکان نداره...

قفسه ی سینه اش درد گرفت یه دست به دسته ی مبل زد و یه
دست به سینه اش...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

علی با نگرانی گفت :

-چت شده پارسا اروم باش...

خودتم داری میگی شاید یه دروغه..

یه شک...

اما دیر شده بود..

شک بعدی وارد شده بود

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۷:۳۰ ۲۰۲۰/۴/۶]

❤️#بیوه_برادرم

#پارت_۶۳

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

شک بدی وارد شده بود و از تحمل پارسا دور..
پارسا نفس عمیقی کشید.
دستی روی قلبش گذاشت و لباش عین ماهی باز و بسته شد..

چشم هاش روی هم اومد و دیگه چیزی نفهمید.
علی با اشفتگی از جاش بلند شد.
لیلا هین بلندی کشید..

علی اروم زد تو صورت پارسا و گفت :

exChange Group

-پارسا پارسا...
هیچ صدایی نیومد. لیلا ترسیده نگاهی به پارسا انداخت.

-یعنی مرده علی!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

علی با حرص نگاهی به لیلا انداخت و گفت :

-زبونت رو گاز بگیر عوض این حرفا برو زنگ بزن به اورژانس..
لیلا سری تکون داد و سمت تلفن پا تند کرد..

علی و لیلا پشت در اتاق چشم انتظار بودن..
یه ساعتی پارسا رو برده بودن توی اتاق..
هیچ خبری هم ازشون نبود...

لیلا نگاهی به علی انداخت
می ترسید اگه پارسا چیزیش میشد چی..
لیلا سرش رو بلند کرد و گفت :

-علی اگه چیزیش بشه..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

علی با نفس عمیقی گفت :

-نفوس بد نزن لیلا نزن عوض این کارا دعا کن..
پارسا چیزیش نیست..

همین طور داشت حرف می زد که در باز شد و دکتر اومد بیرون

از صورت ناراحت دکتری لرزی به علی وارد شد..
اما خودش رو نباخت.

علی از جاش بلند شد سمت دکتر رفت و گفت :

-چی شده دکتر پارسا...

دکتر سری تکون داد و گفت : exChange Group

-متاسفم ایشون فوت کردن..

شک بدی وارد شده بهشون و تو یه لحظه ایست قلبی کردن..

علی نفس کشیدن یادش رفت.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مرد پارسا مرد!!؟
به همین سادگی!!؟

[AM۱:۳۰ ۲۰۲۰/۵/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۶۴

VIP
exChange Group
ROMAN

باورش برایش سخت بود. قدمی عقب برداشت
لیلا هم ناباور بود.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

چطور به این زودی پارسا مرده بود!!؟
اشک توی چشم‌های هردوشون جمع شد.

دکتر سری تکون داد و گفت :

-متاسفم اقا..

تسلیت می گم غم آخرتون باشه.

بعد رفت خیلی عادی و خونسرد.

لیلا روی صندلی نشست.

بخت سیاه خواهر تا کی ادامه داشت!!؟

مهتاب عاشقانه پارسا رو می پرستید اما باین وضع...

نمی تونست دووم بیاره. exChange Group

هق هق اش بلند شد و باصدای بلند هم برای مرگ مظلوم پارسا هم

برای مظلومیت خواهرش.. ROMAN

مهتاب

نمی دونم چرا اما قلبم تیر وحشتناکی کشید.
توی جامنشستم. چرا اینطوری شدم واقعا برای اولین بار بود.

اهی اروم کشیدم.

چرا نمی داشتن از اینجا برم بیرون.

یادم رفته حتی خورشید چه رنگیه..

چند روزی حالت تهوع داشتم.

این همراه با عقب افتادن عادت‌م ترس به جونم می انداخت..

exChange Group

در باز شد. طبق معمول شاید کوروش می بود.

با حالت چندش نگاهم رو گرفتم و از پنجره ی کوچک به بیرون

دوختم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صدای فین فینی به گوشم رسید.

سرم رو برگردوندم با دیدن لیلا چشم هام گرد شد.

تموم سر وضعش سیاه بود.

نگاهی از سرتا پا بهش کردم.

از جام بلند شدمو گفتم :

-چی شده چرا سیاه پوشیدی!!؟

قلبم داشت می اومد تودهنم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۵ ۲۰۲۰/۶/۶]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۶۵

-چی شده چرا سیاه پوشیدی!!؟
قلبم داشت مثل چی میومد تو دهنم
نگاه سرخش رو بهم دوخت قطره اشکی از چشمش سرازیر شد.

-باید بریم جایی راه بیفت..
با قلبی پر از هیجان زل زدم بهش داشت.
چرا حرف نمی زد؟ برای مامان یا بابا اتفاقی افتاده بود.

قلبم از شدت استرس کند تو سینه می زد.
VIP
ROMAN

-برای مامان یا بابا اتفاقی افتاده!!؟
چرا لباس عزا انداختی روی دوشت!!..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حرفی نزد سرش رو پایین انداخت..

رفتم جلو شونه هاش رو گرفتم و تکونی دادم.

-دارم میگم چه اتفاقی افتاده لילה حرف بزن لعنتی حرف بزن..

قلبم داره میاد تو دهنم

کی مرده که تو لباس سیاه پوشیدی اره..

تندتند اشکش روون شد.با درد گفت :

-بیا بریم خودت می فهمی من قدرت گفتن ندارم.

سرم داشت گیج می رفت. exChange Group

حرف نمی زد اخ لعنت بهتون

خواستم بیفتم که نگهم داشت.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-الان وقت از حال رفتن نیست باید بریم مهتاب ممکنه برای همیشه
حسرت به دلت بمونه..

نگاه گنگم رو بهش دوختم.
از کی داشت حرف می زد!!؟؟
حسرت کی به دلم می موند...

لیلا شروع کرد به حرکت کردن و منم با خودش برد..

کسی تو خونه نبود که گیر بده چرا از اون انباری اومدیم بیرون.
انگار که خونه ی ارواح بود...
خبری از کوروش مامان و بابا نبود همین من رو می ترسوند.

exChange Group

لیلا لباس سیاه..شلوار سیاه روسری سیاه به تنم کرد.
چادر مشکیم انداخت روسرم..
با لرز گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-بریم..

اب دهنم رو قورت دادم بازوش رو گرفتم و گفتم :

-تورو به مولا اینو جواب بده فقط.

مامان بابا چیزشون شده!!؟؟

لیلا نگاه غمگینی بهم کرد و گفت :

-نه اونا چیزیشون نیست حالا بریم..

مات شدم پس کی طوریش شده بود!!؟

پاهام رو حرکت دادم و از خونه رفتیم بیرون...

ماشین علی منتظر ما بود.

سوار ماشین شدیم سلام آرومی کردم.

چشم های علی هم سرخ بود...

از تو آینه نگاهی بهم انداخت.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-سلام ابجي حالت خوبه!!
نیشخندی زدم حالم خوب بود!!؟

[AM۶:۳۰ ۲۰۲۰/۷/۶]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۶۶

VIP
exChange Group
ROMAN

-سلام ابجي حالت خوبه!!
نیشخندی زدم حالم خوب بود!!؟
نگاه خیره ای بهش انداختم و لب زدم :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-خوبم..

لبخند غمگینی زد و دنده رو جا زد و ماشین رو حرکت داد.
ذهنم پر از سوال بود چرا هیچ خبری از هیچکس نبود.

نه ماما نه بابا نه کوروش..

اگه هیچ خبری نبود پس چرا نبودن..

هر چی می رفتیم داشتیم به قبرستون نزدیک میشدیم.

VIP

قلبم عین چی تو سینه می زد..

بلاخره رسیدیم خود قبرستون.. exChange Group

صدای روضه و جیغ و گریه می یومد.
کی مرده بود. ROMAN

اب دهنم رو بروز قورت دادم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صدای گریه ی لیلا بلند شد چرا قلبم می خواست بایسته!!؟
شونه های علی هم شروع کرد به لرزیدن..
با لب های خشک شده گفتم :

-چرا دارین گریه میکنین!!؟
چه اتفاقی افتاده!!؟
بگین کی مرده این گریه ها وعزا داری ها برای کیه!!؟
حرف بزنید..

هیچ کدومشون حرفی نزدن..

علی به حرف پیاده شد..
لیلا هم با صدای بغض داری گفت :

exChange Group

-پیاده شو الان میفهمی..
در ماشین رو باز کرد پیاده شد..

نگاهی به تجمع سیاه پوش روبه روم انداختم.

همه در حال گریه بودن..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

خودم رو تکونی دادم و از ماشین پیاده شدم...
صداها واضح شد...

ناخوداگاه اشکم سرازیر شده..
یعنی قلبم وادارم کرد که گریه کنم..
نکنه برای پارسا..
نه نه نمی تونست اینطور باشه..

نگاهم رو دوختم به لیلاو گفتم :

نکنه پارسا طوریش شده!!؟

نگاهش رنگ غم گرفت و سرش رو پایین انداخت.

-مهتاب پارسا..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۳:۳۰ ۲۰۲۰/۸/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۶۷

ViP

—مهتاب پارسا...

ادامه نداد دیگه داشتم کلافه میشدم. exChang

پسش زدم و با قدم های بلند سمت جمعیت رفتم
ROMAN

به صدا زدن های لیلا هم توجه ای نکردم.

قلبم داشت می ایستاد.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

هر قدم که به سمت جمعیت برمیداشتم زدن قلبم کند تر میشد..
بلاخره به جمعیت رسیدم..

تک کسایی رو که جلوم بودن رو کنار زدم و خودم رو از بین جمعیت
رد دادم.
خودم رو کشیدم جلو..

قبری جلو روم قرار گرفت. داشتن آخرین سنگ لحد رو می داشتن.
نمی دونم چی شد که با لحن پر از التماسی لب زدم :

-تورو خدا بذارین ببینمش..
قبر کن از حرکت ایستاد نگاهی بهم کرد.

نه تنها اون نگاه خیلیا سمتم کشیده شد.

قبر کن دستش رو جلو برد و کفن سفید رو کنار زد.
قلبم داشتن می خواست از سینه بیاد بیرون..

با کنار رفتن کفن صورت مهتابی پارسام مشخص شد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دنیا دور سرم چرخید و عین یه پتک روی سرم اوار شد.
ناباور به پارسا زل زدم.

این دروغ بود یا یه خواب بد بود.
پاهام سست شد و روی زمین نشستم.
اشکم نمی تونسست بیاد..
شک بهم وارد شده بود لب های تکیده و خشکم رو به حرکت اوردم
واسم پارسا روصدا زدم.
صدای جیغ راضیه مادرش به گوشم رسید

ViP
به حرف اومدم : ☆ ✨ exChange Group

ROMAN
-پارسا چشم هات رو باز کن بین من اومدم..
قرار بود من لباس سفید برای تو بپوشم تورو چرا سفید پوش شدی
صدای گریه ی همه بلند شد.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

خاک رو توی دست هام به مشت گرفتم.
از حنجره ام داد کشیدم :

-پارسا من دارم صدات می کنم چرا نمیگی جانم پاشو لعنتی پاشو...
از دادم گلوم به سوزش در اومد..
اشکم بالاخره روون شد.

قبر کن آخرین سنگ لحد رو گذاشت دستم رو جلو بردم و پیراهن قبر
کن رو چنگی زدم.

-نه تورو خدا نذار پارسای من زنده اس تورو خدا...
هق هق ام اوج گرفت..

به عقب کشیده شده شروع کردم به جیغ کشیدن و پارسا رو صدا
زدن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صدای مامان و لیلا تو سرم پیچید..

-اروم باش دخترم اروم باش...

نگاه اشکیم رو به مامان دوختم.

مسئول مرگ پارسای من و حسرت من کی بود!؟؟

این زن..

شوهرش...

پسرش...

عقاید مزخرف و شوم الکیشون...

پسش زدم کف دستمو روی قفسه ی سینه اش گذاشتم و به عقب

هلش دادم.

exChange Group

-به من دست نزن..

دست های کثیف رو بهم نزن قاتل شما قاتلین..

قاتلا ازتون متنفرمم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM۱۲:۳۰ ۲۰۲۰/۹/۶]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۶۸

جیغ می کشیدم و بد می گفتم.
پارسای من رفته بود.دیگه به چه دردم می خورد دل سوزی هاشون!!؟
مامان با نگاه غمگینی بهم زل زده بود.
حالم بد بود.

می خواستم منم همراهش برم زیر اون همه خاک.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تازه دوباره یادم افتاد داشتن خاکش می کردن.
پارسای منو داشتن خاک می کردن

داد زدم :

-نه خاکش نکنید پارسای من زنده اس..
قدم برداشتم سمت قبر..
می خواستن جلوم رو بگیرن اما نتونستن سمت قبر دویدم.

افتادم روی زمین سوزش پام رو حس کردم اما اصلا برام مهم نبود.
من پارسام رو باید نجات میدادم...

از جام بلند شدم. ✨☆ exChange Group

دوباره رفتم سمت قبر..

-صبر کنین لعنتی ها خاکش نکنین اون زنده اس..
پارسای من زنده اس..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

جمعیت از صدای من کنار رفت و راه رو برام باز گذاشت..
رسیدم به قبر داشتن خاک می ریختن روش..
دسته ی بیل رو چنگی زدمو گفتم :

-نریز لعنتی نریز اون زنده اس..
مرد نگاهی با تعجب بهم انداخت و گفت :

-خانم برو کنار نزدیک اذانه باید تا قبل اذان کامل خاک بشه..
با جیغ گفتم :

-نه خواهش می کنم اون زنده زنده اس..
هق هق ام بالا گرفت.



exChange Group

-پارسا پاشو دارن می کشت پاشووو..
تو زنده ای لعنتی زنده ای...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

با چشم های سرخ شده به مهتابی که داشتن زجه می زد خیره شدم
مراسم پارسا رو با مراسم امیرکیان مقایسه کردم.
یادمه یه قطره اشک برای برادرم نریخت.
اخ برادر مظلومم

چقدر مظلوم بود. عصبی شدم برای یه غریبه اینطور اشک می ریزه اما
برای شوهرش!!؟

با دو قدم بلند خودم رو بهش رساندم و بازوش رو چنگی زدم
از رو زمین بلندش کردم.

شروع کرد به تقلا کردن.

-پارساااا نه برین منو من باید کنارش باشم نه...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نیشخندی زدم.

لبم رو نزدیک گوشش بردم و لب زدم.

-کولی بازی در نیار برای خودت.

اون مرده دیگه بر نمی گرده

با صدای من برگشت..

چقدر لاغر شده بود صورتش استخوانی..

با چشم های اشکی زل زد تو چشم هام.

نگاه خونسردم رو توی چشم هاش چرخوندم.

-عه یادته روز خاک سپاری امیرکیان یه قطره اشک تریختی

ROMAN

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۱۰/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۶۹

-عه یادته روز خاک سپاری امیر کیان یه قطره اشک نریختی!!؟
یادته برادرم چه مظلوم مرد اما برات اصلا مهم نبود.

برق خوشحالی رو تو چشم هات دیدم
دنیا خیلی کوچکه نه!!؟

اون روز تو خوشحالی میکردی از مرگ امیر کیان امروز من..

امروز بهترین روز زندگیمه.
قشنگ درک کن زمین گرده مهتاب زمین گرده و ما دقیقا برامون
چند هفته پیش برامون تکرار شده با این تفاوت که جاهامون عوض
شده.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

زجه زدندات برام لذت بخشه...

حرفام رو می زدم واون قطره قطره اشک از چشم هاش روون میشد.
ولش کردم.

درواقع هلش دادم که چند قدم عقب رفت.

-حالا برو به کولی بازیت برس که زجه زدندات برام لذت بخشه...
لب هاش رو بهمم فشرد ..

کمرش خم شده بود این برام بهترین اتفاق زندگیم بود.

لیلا خواهرش اومد کنارش ایستاد.

نگاه بد و پر تنفری بهمم کرد.

ابروهام پرید بالا چه جالب انگار کل خانواده اش از من متنفر بودن.

نیشخندی زدمو لب زدم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VIP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-احوال شما لایا خانم!!؟

دندوناش رو هم سایید و گفت :

-موقع خنده ی ما هم میرسه اقا کمیل به قولتون زمین گرده تا اون
موقع تا می تونید خوشحالی کنید چون بعدش دور دور دست ماست...

این حرف رو زد بعد دست مهتاب رو که عین یه مرده ی متحرک به
قبر خیره شده بود کشید و رفت.

مهتاب

پارسا دستی به گونه ام کشید چقدر خوشگل و نورانی شده بود.
با لبخند گفت :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-تا آخر عمرم دوستت دارم مهتاب مواظب خودت و موجود دورنت باش..

همیشه تو قلبتم هر وقت به یادم بیوفتی من کنارتم.
از حرف هاش سر در نمی اوردم.

زل زدم تو چشم هاش و گفتم :

-تو که کنارم هستی دیگه لازم نیست بهت فکر کنم
لبخند عمیقی زد

پیشونیم رو بوسید و گفت :
ViP

-یادت نره حرفام رو...☆ exChange Group ☆

هر اتفاقی افتاد اونی که داره توی وجودت رشد میکنه بیگناهی...
حرفش رو زد ازم فاصله گرفت قدم به قدم عقب رفت.

هراسون گفتم :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-نرو کجا پارسا نررو...

جیغ کشیدم هرچی من می رفتم جلوتر اون می رقت عقب تر..
تا جایی که کلا از دیدم محو شد اما صداش هنوز تو گوشم بود.

-اون بیگناهه اون بیگناهه...

روی زمین نشستم و از ته دل شروع کردم به جیغ کشیدن ..

با تکه های کسی چشم هام رو باز کردم و تو جام نشستم.
نگاه گیجی به اطراف کردم لیلا و مامان کنارم بودن.

لیلا با نگرانی خودش رو کشید جلو و گفت :

-خوبی مهتاب اروم باش کابوس دیدی!!!

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۸:۳۰ ۲۰۲۰/۱۱/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۰

-خوبی مهتاب اروم باش کابوس دیدی!!!

کابوس دیدم!!؟

گیج نگاهی به لیلا انداختم... exChange Group

همه چیز یادم اومد.

پارسام نبود عین تموم این چند وقته همیشه خوابش رو می دیدم.

اشکام دونه دونه رو چشم هام روون شد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا منو تو بغلش کشید

-جان دلم خواهری گریه نکن..

جیگرم رو خون میکنی چرا گریه میکنی!!؟

هق هق امواج گرفت می پرسید چرا گریه می کنم!!؟

با چشم های اشکی خیره شدم به مامان.

با غمگینی بهم زل زده بود

اونم مقصر بود

مقصر مرگ پارسا..

از بغل لیلا اومدم بیرون.

تنفر رو توی کلام و نگاهم ریختم و گفتم:

-چیه زل زدی به من الان خوشحالی اره!!؟

منو نابود کردین راحت شدین!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اون اقا پسر با غیرت کجاست نیست بیاد منو بگیره به باد کتک اره
نیست!!؟

داد کشیدم.

-نیستت!!؟

مگه نمی خواست منو بکشه!!؟

بگو بیاد منو بکشه دیگه بگو بیاد بکشه من از دست راحت شم اره
راحت شم.

میخوام برم پیش پارسام.

دلما شما ها رو نمی خواد
حالم ازتون بهم میخوره....

لیلا منو محکم گرفت...

گریه ام اوج گرفت اخ خدا چرا با من نمی ساخت!!؟

پارسام رو چرا ازم گرفت!!؟

چرا این کار رو بامن کردی...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا منو روی تخت خوابوند...

-ب خواب ابجی گلم بخواب دردت بجوم

کاش می خوابیدم بلند نمیشدم.

کاش می خوابیدمو خودمو کنار پارسا زیر خاک می دیدم...

اونقدر گریه کردم که چشم هام کم کم روی هم اومد و دیگه چیزی نفهمیدم.

کمیل

علی همینکه بهم رسید دستش رو مشت کرد و محکم کوبید توی صورتم.

پرت شدم روی زمین.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

گیج شدم چه اتفاقی افتاد!!

لبم به سوزش افتاد.

با غیظ نگاهی به علی انداختم.

با نفس نفس گفت :

-به خاک سیاه می نشونمت حروم زاده.

نامرد عوضی.

قاتل...

تو پارسا رو کشتی..

یقه ام گرفت بلندم کرد.

محکم تکونی بهش داد.

با داد گفتم :

-ولم کن دیوونه شدی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

منو کشید سمت خودش و گفت :

-آره آره دیوونه شدم..

دیوونه شدم که دارم گوه کاریای تورو می ببینم سکوت می کنم.
عوضی رفتی کاری رو که کردی انداختی گردن پارسای مظلوم فهمید
سکته کرد.

تو یه نامردی..

قاتلی...

حرف هاش برام مهم نبود...
یقه ام رو از دستش کشیدم بیرون و پیش زدم

به عقب رونده شد... exChange Group

ROMAN

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۱۲/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۱

با انگشت اشاره گفتم :

-حد خودت رو بدون کارای من هر غلطی من می کنم به خودم ربط
داره.

تورو سینه که خودت رو می ندازی همه جا

exChange Group

علی با بغض گفت :
-خفه شو خفه شو حرف نزن...

پارسا رو با این غلط هات فرستادی گوشه ی قبرستون.

مهتاب رو روانی کردی.

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو ادمی؟؟!

تو وجدان داری اره؟؟!

نداری دیگه اخه نامرد غلطی رو که کردی چرا خودت پاش
واینستادی

چرا این بازی رو شروع کردی .

چرا قصدت از این همه کار چی بود!!؟

نیشخندی زدم..حرف هاش جالب بود..

دستی به کتم زدمو گفتم : VIP

-دقیقا یک و نیم ماه پیش برادر من مرد...
می دونی چرا!!؟چون اون مهتاب لعنتی اعصابش رو خورد کرد.
قشنگ یادمه شب از خونه زد بیرون..
اون شب با مهتاب دعواش شده عمرش یه ساعت بعدش بود.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خبر مرگ امیر کیان رو که آوردن برق خوشحالی رو توی چشم های مهتاب دیدم.

روز خاک سپاریش یه قطره اشک نریخت اما سرخاک پارسا...

با یاد اوری بی معرفتیش دست هام مشت شد.
دندونام رو هم ساییدم و گفتم :

-اون بی معرفت بود.بالین همه خواستم دستش رو بگیرم.
یادگار داداشم بود گرچه داداشم رو دوست نداشت اما داداشم عاشقش بود.

ناموس داداشم بود.

برام عزیز بود... exChange Group

از عشقم گذشتم برای برای این دختر اما اصلا گوشش بدهکار نبود.
طبق یه نقشه از عقد شونه خالی کرد.
خودکشی کرد و وارد بیمارستان شد.
از اونجاهم فرار کرد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وقتی به خودم اومدم توی خونه ی پارسا پیداش کردم
به غیرتم برخورد بود.

اون شب تا تونستم زدمش و باهاش رابطه داشتم.
همینطور که باهام بازی کرده بود باهاش بازی کردم.

نیشخندی زدم و زل به چشم های علی.

-یه تاری زدم که همین چند روز صداش در میاد..
اون روزه که مهتاب به دستو پام می افته که پیام بگیرمش..
اون روز دور دور منه..

خنده ی کردم یه خنده ی بلند و از ته دل..

-اون روزه که ابروش دوباره میره..
این دفعه پارسایی نیست بهش پناه ببره.
این دفعه تنها کسی که می تونه کمکش کنه کنم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

علی با چشم های گرد شده خیره شد بهم...

به خودش اومد..

با دو قدم بلند خودش رو بهم رساند.

دستش رو بلند کرد و خواست بزنه توی صورتم که دستش رو گرفتم.

VIP



exChange Group

[AM۳:۳۰ ۲۰۲۰/۱۳/۶]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۷۲

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

محکم پیچوندمش و پشت کمرش قرار دادم از در صورتش جمع شد و دادی کشید.

نیشخندی زدمو دم گوش علی گفتم :

-تو که زورت نمیرسه ادعای الکی نکن برادر من.
کاری به قاتل بودن و نبودن من نداشته باش..
سرت به کار خودت باشه وگرنه توام توی برنامه هام فرار میگیری
وزندگیت رو به لجن می کشم..

هلش دادم جلو و انداختمش روی زمین...
انگشت اشاره کردم و گفتم :

exChange Group

-اینم آخرین اخطار من پس سرت تو کار خودت باشه..
این حرفم رو زدم و دستی دور دهنم کشیدم و با قدم های بلند سمت ماشینم رفتم.
توی ماشین نشستم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

الکی وقت خودم رو تلف کرده بودم.

قرار با این مردک الکی بود.

حیف این همه راه رو اومده بودم اینجا.

ماشین رو روشن کردم و با سرعت تز اونجا دور شدم.

مهتاب

دوماه گذشت دوماه با بی قرارهای من و نبود پارسام گذشت

لیلا همه چیز رو برام گفته بود.

که مرگ پارسا خاطر چی بوده

دستی روی سنگ مزارش کشیدم..

لبخندی تلخی زدم.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چقدر سرد بود..

با بغض گفتم :

-راحتی اون زیر پارسا!!؟

راحتی!!؟؟ چرا امروز رفتی خونه ی لایلا چرا رفتی..

لعنت به من کاش هیچ وقت نیومده بودم خونه ات..

نیومده بودم سراغت تا توامنیای سراغ من و کارای اون کمیل لعنتی

رو بفهمی و نتونی دووم بیاری.

مسئول مرگ تو منم پارسا من...

اون کمیل عوضی باید تقاص پس بده..

دیگه ساکت نمی شینم.

بازی رو شروع کرد اما من ادامه میدم.

دستی تو کیفم کردم و بی بی چک رو بیرون اوردم.

بی بی چکی که جواب مثبت بودن وجود یه حروم زاده رو بهم ثابت

می کرد.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حروم زاده ای که از خون کمیل بود

-ببین پارسا این مدرک نامرد بود نشه..

منتظر این بود که ابروی منو ببره اونم با اسم تو..

منم همین کار رو می کنم همه جا وجود این بچه روجار می زنم..

اما نه به اسم اون به اسم تو..

این بچه به اسم تو تموم میشه پارسا..

بالا تر از سیاهی رنگی نبست این اولین قدم برای نابودی کميله..

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۱۴/۶]

❤️ #بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-...بذار ابروم بره پارسا بذار بره..
برای کمیل بدتر از این نیست که بچه اش یه اسم یکی دیگه باشه.
اونوقته اون به پای من می افته نه من
با رفتن تو منم اومدم زیر خاک.
روحم همه جا باهاته..
این جسم فقط نفس میکشه..
نفس بیهوده و الکی داره میکشه..
من بدون تو هیچم.....
حرف زدم زدم تا خالی شدم.
عجیب بغض داشتم اما اشکی نداشتم.
از جام بلند شدم.
نگاه اخر رو به قبر انداختم.

-پارسا من تا کمیل نفرستم اینجا کنار خودت نمیام پیشت..
پس تا اون موقع خداحافظ...
چادرم رو کشیدم روسرم و با قدم های بلند از اونجا دور شدم.

الان وقت شروع بازی بود.
از اون موقعی که پارسا مرده بود کسی کاری به کارم نداشت.
حتی کوروش..

اول باید می رفتم پیش حاج فتعلی از اون شروع می کردم....

یه دربست گرفتم و گفتم بره سمت غرفه ی حاج فتعلی...

مقابل غرفه اش نگه داشت. exChange Group

کرایه رو حساب کردم و پیاده شدم.

نگاهی به غرفه اش انداختم.

شکر خدا خلوت بود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پام رو جلو گذاشتم و رفتم داخل غرفه.
خاج فتعلی سیاه پوش سرش توی دفتر بود.
لبم رو زبونم تر کردم و گفتم :

-سلام..

با صدای من سرش رو بلند کرد.
منو خوب می شناخت اوازه ی عشق من و پارسا توی کل محل
پیچیده بود.

با دیدن لبخند تلخی زد. این مرد خیلی مهربون بود.

-سلام دخترم خوش اومدی بیا بشین.

با دست اشاره کرد به مبل چوبی...
رفتم با خجالت روی مبل نشستم.

خودش رو کشید جلو و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-خوبی دخترم!؟

نگاه خیره ای بهش کردم چقدر شبیه پارسا بود.
اهی کشیدم و گفتم :

-خوبم... حاج فتعلی..

اومدم باهاتون حرف بزنم.
حاج فتعلی با مهربونی گفت :

-باشه دخترم اما قبلش بگم چایی برات بیارن.
زود گفتم :

-نه حاج فتعلی زود اومدم حرفم رو بزنم و برم..

حاج فتعلی سری تکون داد.

-باشه دخترم حرفت رو بگو..

نفسم رو ول دادم و شروع کردم به گفتن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تموم اتفاقات رو از سیر تا پیاز براش تعریف کردم.
حتی قصه ای که کمیل از خودش ساخته بود رو بهش اضافه کردم..

هرچی می گفتم چشم هاش گرد شد.

ناباور بهم خیره بود.

اشک از چشم هام روون شد.

-ابروی من رفته حاج فتعلی

الانم بچه ی توی شکمم از پارسات دلم نیومد بکشمش

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۵:۳۲ ۲۰۲۰/۱۵/۶]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۴

حاج فتعلی با چشم های گرد شده خیره به من بود.
شاید هنوز درکی از حرفام نداشت.
گیج به رو به رو خیره شده بود.

هیچ احساس شرم و عذاب وجدانی نداشتم.
بلکه حس رضایتی کل وجودم رو گرفته بود.
این اولین قدم انتقام از کامل بود.

exChange Group

حاج فتعلی نگاهش رو سمت من سر داد. چند دقیقه ای خیره بهم شد
و بعد به حرف اومد.

-یعنی تو از پارسای من حامله ای؟!؟

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

قلبم فشرده شد ای کاش بودم..

ای کاش این بچه از پارسا بود نه ازاون کمیل حروم زاده..سرم رو با شرم ظاهری پایین انداختم.

سکوت کردم باید شانس می اوردم آزمایش دی ان ای نخوان..

وقتی حرفی نزدم حاج فتعلی دوباره خودش شروع کرد به حرف زدن..

-باورم نمیشه پارسای من بدون هیچ محرمیتی..

سرش رو توی دست هاش گرفت.

شاید کمی اول این بازی اسم پارسا بد میشد یا اینکه بیشتر باز عذاب

بههم وارد می کردن اما خوب بود

اشکی از چشمم پایین افتاد..

حاج فتعلی سرش رو بلند کرد با چشم های سرخ شده گفت :

-تو دختر چرا جلوش رو نگرفتی.

می دونی این خبر اگه بیچه توی محل...

وسط حرفش پریدمو گفتم :

-مهم نیست قبلا رابطه ی منو پارسا پیچیده این بچه ام روش..

نمی خوام تنها یادگاری پارسا رو از دست بدم کمکم کنید حاج

فتعلی..

حاج فتعلی نفسش رو بیرون داد و گفت :

-باشه دخترم..

امشب میام پیش بابات همه چی رو توضیح میدم.

بگم خوشحال نشدم دروغ گفتم لبم رو گازی گرفتم و گفتم :

-ممنونم حاج فتعلی..

لبخند تلخی زد وهیچی نگفت این مرد خود یه فرشته بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

اگه كس ديگه اى بود باور نمى كرد حالا كه حاج فتعلى باور كرده
يعنى همه باور مى كردن.

از جام بلند شدم.

با بغض گفتم :

-هيچ وقت اين محبتتون رو فراموش نمى كنم حاج فتعلى ...

از غرفه كه بيرون اومدم خوشحال بودم.

اروم توى دلم گفتم :

-فقط بين پارسا من با اين كميل چكارا مى كنم.

exChange Group

ROMAN

كارى از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۱۶/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۵

فقط بین پارسا من با این کامل چکارا می کنم.

دیوونه اش می کنم

کاری می کنم که خودکشی کنه...

بیاد کنار خودت بخوابه پارسای من باید بخوابه..

از غرفه حاج فتعلی تا خونه خیلی نبود.

زود رسیدم.. exChange Group

کلید انداختم که وارد خونه بشم که بوق ماشینی به گوشم رسید..

سرم رو چرخوندم با دیدن ماشین کامل دندونام از حرص روی هم

ساییدم.

نگاه پر تنفري بهش انداختم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

با دست اشاره کرد که برم پیشش..
نیشخندی زدمو رومو ازش برگردوندم و بدون توجه بهش وارد خونه
شدم و در رو محکم بهم کوبیدم..
وارد خونه شدم مامان داشت گل ها رو اب میداد.
منو که دید دست از اب دادن گل ها برداشت و اومد سمتم.
با نگرانی گفت :

-اومدی مادر!!؟ نگران بودم چرا این همه دیر کردی..
اخمی کردم از اون روز که این اتفاق برای پارسا افتاده بود با مامان و
بابا حرف نمی زدم. ☆ exchange group ☆
کوروش هم که اصلا انگار وجود نداره ادم حسابش نمی کردم.
جوابی بهش ندادم چادر رو از سرم برداشتم و از کنارش گذشتم.
اما دستمو گرفت و کشید سمت خودش..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهم بالا اومد.

-کی می خوای این سکوت رو بشکنی و به حرف بیای!!؟
چرا حرف نمی زنی من مادرتم..
نیشخندی زدم مادر چه کلمه ی غریبی..
خنده ام گرفت...

از ته دل خندیدم یه خنده ی عصبی.
دستم رو با شدت از دستش کشیدم بیرون.
زل زدم تو چشم هاش و گفتم :

-مادر!!؟
چه حرف خنده داری خانم تو اگه مادری برای بچه های دیگت
مادری..

البته برای لیلا الان مادر شدی..
برای من هیچ وقت نبودی..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

برای کوروش که از همون تولدش مادريت گل کرده بود..
نگو مادر که خنده ام میگیره مادرم..
جان به فدایت..

نیشخندی زدمو رفتم سمت همون زیر زمینی که یک ماه تموم منو
زندانی کرده بودن.
واردش که شدم از تنهایی خودم بغضم گرفت.
اشکی ریختم...
همونجا خودم رو ول کردم و اروم شروع کردم به اشک ریختن...

VIP

exChange Group

ROMAN

کمیل

کلافه تو جام نشستم.هیچ خبری نشده بود.
منتظر بودم تا اتفاقی بیفته اما انگار هیچی نبود.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

يا اينكه مهتاب داشت چيزي رو مخفي مي كرد...

بايد خودم مي فهميدم.

از جام بلند شدم و رفتم توي سرويس...

بعدش اومدم بيرون و آماده شدم و رفتم سمت خونه ي مهتاب

VIP

۵۴۰۰۰ exChange Group [AM۶:۳۰ ۲۰۲۰/۱۷/۶]

ROMAN



#بيوه_برادرم

#پارت_۷۶

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

بعدش اومدم بیرون و آماده شدم و رفتم سمت خونه ی مهتاب...
رسیدم دم در خونه اشون که دیدم یه زن چادری داره از دور میاد.

شیشه رو پایین کشیدم و چشم هام رو ریز کردم
مهتاب بود...

ابروهام بالا پرید یعنی می داشتن بره بیرون!!؟
همینطور خیره بهش بودم که رسید به خونه.
کلید رو انداخت توی در..

دستم رو بوق گذاشتم و فشار دادم.
سرش رو برگردوند و نگاه خیره ای بهم انداخت

اخمی کرد با دست اشاره کردم که بیاد اما سرش رو چرخوند و وارد
خونه شد.

دستمو مشت کردم و محکم روی فرمون کوبیدم

-لعنتی لعنتی ادمت می کنم برای من رو می گردونی!!

در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم.

با قدم‌های بلند سمت در رفتم خواستم با کف دستم بکوبم به در که

صدای جر و بحثی شنیدم.

صدای مهتاب و مادرش به گوشم رسید.

-کی می‌خوای این سکوت رو بشکنی و به حرف بیای!!؟

چرا حرف نمی‌زنی من مادرتم..

مهتاب خنده‌ای کرد. اخمی شدید کردم.

مهتاب گستاخ شده بود

VIP

exChange Group

-مادر!!؟

چه حرف خنده‌داری خانم تو آگه مادری برای بچه‌های دیگت

مادری..

ROMAN

البته برای لیلا الان مادر شدی..

برای من هیچ وقت نبودی..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

برای کوروش که از همون تولدش مادريت گل کرده بود..
نگو مادر که خنده ام میگیرم مادرم..
جان به فدایت..

زبونم بند اومده بود این مهتاب بود که اینطوری جواب میداد!!؟
انگار با مردن پارسا اون مهتاب هم مرده بود و این مهتاب زنده شده
بود.

واقعا تعجب کردم.

دیگه هیچ صدایی نیومد

ناخوداگاه قدمی عقب برداشتم حسی بهم گفت الان وقت حرف زدن
با مهتاب نیست.

exChange Group

راهی رو که اومده بودم برگشتم و سوار ماشین شدم.

با فکری مشغول از اونجا رفتم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

راوی

حاج فتعلی کتش رو پوشید.

بسم‌اللهی گفت واز خونه اش بیرون رفت.

استخاره گرفته بود برای رفتن به خونه ی اکبر اقا و خوب اومده بود.

اهی از گلوش خارج شد زیر لب گفت :

-باین کاری که تو کردی پارسا خدا عاقبت مون رو بخیر کنه پسر..

اما از ته دلش راضی بود راضی بود که این اتفاق افتاده بود چون یک

یادگاری از پسرش داشت.. exChange Group

ROMAN

حدود بیست دقیقه راه رفتن رسید به خونه ی اکبر..

دستی به کتش کشید و اروم در زد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چند دقیقه ای طول کشید..

صدای کیه گفتن مریم به گوش حاج فتعلی رسید.

-کیه!!؟

حاج فتعلی کمی صداش رو بم کرد و گفت :

-تا دم در بیاین مریم خانم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۶:۳۰ ۲۰۲۰/۱۸/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۷

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

مریم از حرکت ایستاد صدایی که شنید برایش آشنا بود اما حدس نزد
که کیه.

چادرش رو سرش انداخت و رفت سمت در...

در رو باز کرد با دیدن حاج فتعلی جا خورد.

حاج فتعلی سرش رو پایین انداخت و با احترام دستی روی سینه اش
گذاشت.

-سلام مریم خانم.

مریم خودش رو جمع و جور کرد چادر رو روی سرش تنظیم کرد و
گفت :

-سلام حاج فتعلی خوب هستین.

-خیلی ممنون.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بخشین مزاحم شدم حاج اکبر هستن چند دقیقه ای وقت ایشون رو بگیرم..

مریم نگاه خیره ای به حاج فتعلی کرد.
دلش گواهی بد میداد.

سری تگون داد و با لرز گفت :

-بله هستن حاج فتعلی..

-پس می تونم چند دقیقه ای مزاحم باشم.

مریم از کنار در رفت کنار.

با چاپلوسی گفت :

-چه حرفا حاج فتعلی شما مزاحم هستین بفرمایید داخل.

حاج فتعلی تشکری کرد و با احترام وارد خونه شد...

مریم جلوتر رفت اکبر اقا خواب بود.

کلا بعد قضیه ی مهتاب کم حرف میزد کم غذا میخورد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

جلوتر وارد خونه شد.

-بفرما حاج فتعلی..

-یاالله یاالله اهل خونه...

حاج فتعلی وارد خونه شد مریم با دست اشاره کرد به مبل و گفت :

-لطفا بنشینید من برم اکبر رو صدا کنم.

حاج فتعلی سکوت کرد و حرفی نزد.

استرس داشت امونش رو می بردید.

نمی دونست از کجا شروع کنه وچی به اکبر بگه

نفسش رو بیرون داد.

exChange Group

با صدای باز شدن در نگاهش به بالا کشیده شد.

اکبر اقا با چشم های پر از خواب از اتاق بیرون اومد

حاج فتعلی که چشمش به اکبر افتاد از جاش بلند شد.

دستی به سینه زد و گفت :

-سلام حاج اکبر ببخشید بدموقع مزاحم شدم
حاج اکبر رفت جلو و حاج فتعلی رو توی اغوش گرفت.

-سلام حاج فتعلی چه مزاحمتی تو مزاحمی دلم برات تنگ شده بود.

مهتاب

از استرس روی تخت کهنه ی ته زیر زمین
نشستم.

یعنی تا الان حاج فتعلی گفته بود

هیجان زیادی داشتم پاهام رو بالا اوردم و دست هام رو دورش حلقه
کردم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سرم رو بالا گرفتم.. پوست لبمو زیر دندونم گرفتم و شروع کردم به
جویدن پوست لبم

[AM۹:۲۴ ۲۰۲۰/۱۹/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۷۸

VIP

exChange Group

ROMAN

دقیقه ها برام ساعت می گذشت یا اصلا نمی گذشت..
دلم می خواست بفهمم اون بالا چخبره دلم می خواست..
با صدای جیغ مامان از فکر بیرون اومدم.

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

سرم با وحشت بالا اومد ناخوداگاه مثل فنر از جام بلند شدم
از پله ها با سرعت رفتم بالا..

صدای جیغ پی درپی داشت می اومد وارد خونه شدم با دیدن اینکه
بابا وسط اتاق دراز افتاده و حاج فتعلی ومامان هم بالا سرش دارن
مشت می کوبن روی سرشون...

قلبم وایساد رفتم داخل با هول نشستم کنار بابا با هول گفتم :

-چی شده مامان..

مامان اشکی ریخت و دستی زد روی سینه اش..

exChange Group

-مامان بیاد سرخاکت مهتاب بیا سرخاکت که هنوز داریم ازت
میکشیم..

کاش می مردی دیگه داریم خیلی ازت می کشیم.

بین بابات بین بخاطر تو اینطور شده بخاطر بی ابرویی تو..

اون قضیه یک ماه پیش کم بود حالا این بچه...
به کوروش میگم این دفعه واقعا بفرستت سینه قبرستون.
هم تو هم اون بچه ی حرومیت رو..
حاج فتعلی اخمی کرد و گفت :

-مریم خانم لطفا برین عقب الان وقت این حرفا نیست دور اکبر رو
خلوت کنید زنگ زدم اورژانس..
الان میاد..

ناباور به صورت کبود شده ی بابا خیره شده بودم.
اشک تو چشمهام جمع شد.

چرا می اومدم هرکار می کردم دردسر میشد.

من نمی خواستم اینطوری شه..

من فقط می خواستم بغض نداشت ادامه بدم...

سرم رو پایین انداختم.

لبم رو گازی گرفتم تا اشکم سرازیر نشه...

اورژانس اومد بابا رو بردن بیمارستان خواستم منم برم بیمارستان که
مامان جلومو گرفت با پشت دست زد تودهنمو گفت :

-ازاینجا گورت روگم کن یالا.

دیگه ام دور بر من و شوهرم پیدات نشه.

شوهرم از بیمارستان اومد بیرون ازاینجا میریم هرچی داریم و نداریم

رو می فروشم دیگه ابرو نداشتی برامون...

این حرف رو زد بعد با قدم های بلند رفت.

ناباور به حرف هایی که شنیده بودم داشتم گوش میدادم.

اخ خدا چکار می کردم!؟؟ exChange Group

حاج فتعلی نگاه غمگینی بهم کرد و گفت :

-ناراحت نباش دخترم الان عصبیه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

هر اتفاقي افتاد تا اخرش پشتمم تا اخرش چون يادگاري پارسام تو شکمته.

بعد روي پاشنه ي پا چرخيد و رفت.
منم موندمو يه خونه و يه عالمه تنهائي..

يه عالمه بدشانسى.

ناباور روي زمين نشستم واز ته دل شروع کردم به زار زدن

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۶:۳۰ ۲۰۲۰/۲۰/۶]

❤️ #بيوه_برادرم

کارى از گروه EXCHANGE GROUP

راوی

امبولانس دم بیمارستان نگه داشت.
با سرعت زد روی ترمز..
خیلی زود اکبر اقا رو وارد بیمارستان کردن.
دکتر و پرستار دور اکبر اقا جمع شده بود.
مریم اشک می ریخت..

سکته ی خفیف کرده زود ببرینش
توی اون اتاق یالا.. ☆ exChange Group ☆
نفس مریم رفت سخته دستی به سینه زد و با داد گفت :

-داغت رو ببینم مهتاب داغت رو ببینم.
شوهرم رو سخته دادی داغت رو ببینم.

حاج فتعلی کنار مریم ایستاد

-اروم باشین مریم خانم این حرفا چیه!!؟
توکل کنید به خدا.

مریم نگاه عصبی و سرخ رنگش روبه حاج فتعلی دوخت.
هیچ جوهره نمی تونست بااین مرد راه بیاد.

-ببینم حاج فتعلی شماچرا اینجا هستین هان!!؟
برین دیگه شوهرم روانداختین گوشه ی بیمارستان..
برین دست اون دختره ی هرزه رو بگیرید از اونجا ببرید.
دیگه سمت ما نیاد..

من اکبر خوب شد از اینجا می ریم.
به خواسته اش رسید همه ی ما رو جون به لب کرد
به ارزش رسید...

حاج فتعلی اخمی کرد از این همه بددهن بود مریم حالش بهم خورد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کی به دختر خودش میگفت هرزه!!؟

سکوت کرد و حرفی نزد.

روی صندلی نشست مریم که دید حاح فتعلی کم محلش کرده

حرصی شد

سمت اتاق رفت.

دل تو دلش نبود تا بفهمه حال اکبر چگونه.

کمال

exChange Group

سر میز شام سکوت بدی حکم فرما بود.
مامان نگاهی به بابا انداخت با اخم غلیظی داشت شام میخورد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سر شب دعوا مون شده بود. ماما با چشم ابرو بهم اشاره کرد که عذر خواهی کنم..

منم اخمی کردم و سرم رو پایین انداختم.
همون موقع زنگ گوشی به صدا در اومد.

گوشی بابا بود..

بابا نگاه کلی به جمع کرد کرد و بعد جواب داد.

-الو!!؟

...

-سلام بله...

بفرمایید...

-چیییی!؟

کدوم بیمارستان اره الان میام.

نگران شدم کی بیمارستان بود..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا گوشی رو قطع کرد نگاهی به گوشی انداخت.

با هول گفتم :

-چی شده بابا کی بیمارستانه!؟.

بابا از پشت میز بلند شد و گفت :

-اکبر انگار که سخته کرده باید بریم بیمارستان.

چشم هام گرد شد

اکبر بابای مهتاب رو میگفت!!؟

-اکبر بابای مهتاب!!.

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۲۱/۶]

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۸۰

بابا سری تکنون داد :

-اره الان مریم خانم زنگ زد داشت گریه می کرد.

می گفت سخته کرده

نگران شدم منم از پشت میز بلند شدم.

بابا رو به مامان گفت :

-خانم پاشو اون کت منو بیار پاشو.

مامان سریع از جاش بلند شد و گفت :

-چشم الان میارم.

منم هول شدمو گفتم :

-منم همراهت میام بابا

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا با نفس عمیقی گفت :

-پس زودتر آماده شو تا بریم.

باشه ای گفتم و با قدم های بلند از اشپزخونه رفتم بیرون...

از پله ها بالا رفتم زود خودم رو به اتاقم رساندم.

از کمدم یه شلوار وپیراهن که دم دست بود رو چنگی زدم و پوشیدم

اصلا بهشون توجه ای نکردم.

سویچ ماشینم رو از میز چنگی زدم و از اتاق زدم بیرون.

بابا پایین منتظرم نشسته بود.

با بابا سوار ماشین شدیم و با سرعت سمت بیمارستانی که بابا گفت

بههم روند

زود رسیدیم

تند رفته بودم زیاد قلبم حس خوبی بهم نمیداد انگار که اتفاق بدی

قراره بیوفته...

وارد بیمارستان شدیم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

با پرس و جوی بابا فهمیدم که اکبر اقا رو بردن اتاق عمل.
مریم خانم دم اتاق عمل بود داشت های های گریه می کرد.
با دیدن ما از جاش بلند شد.
با قدم بلند خودم رو بهش رسوندمو گفتم :

-چی شده مریم خانم!!؟
مریم خانم با حرف من اشک هاش تند تر روون شد.
بابا پوفی کشید و گفت :

-الان به ما گفتن اکبر رو بردن اتاق عمل.
حالش چگونه!!؟؟☆ exChange Group
لبش رو گازی گرفت و جواب داد :

-خبری ازش ندارم دکتر با حاج فتعلی حرف زده
اخمی کردم حاج فتعلی!!؟

سنگینی نگاهی رو حس کردم
سرم رو بالا اوردم همون موقع حاج فتعلی رو دیدم.

اخم غلیظ تر شد بابا هم دست کمی از من نداشت
کلا بابا و حاج فتعلی جدا از قضیه مهتاب و پارسا چندان رابطه ی
خوبی باهم نداشتن.

-اون اینجا چکار میکنه مریم خانم!!؟
مریم فین فینی کرد و با صدای پر از لرزی گفت :

-هرچی میکشم از دست حاج فتعلی اون دختر خیر ندیدمه..
حاج فتعلی اومد اونجا شروع کرد به حرف زدن وسط حرفاش بود
که اکبر نتونست دووم بیاره و قلبش رو چنگی زد و روی زمین افتاد..
بابا با غیظ گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-مگه اين مردک چي به اکبر گفته که نتونسته دووم بياره.
مریم خانم لبش رو گازی گرفت ونتونست حرفی بزنه.
نگاه خیره ای بهش انداختم.

-حرف بزن مریم خان چي شده
مهتاب چکار کرده حاج فتعلی چي گفته!!

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۶ ۲۰۲۰/۲۲/۶]

#بيوه_برادرم

#پارت_۸۱

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

هر حرفی مریم خانم که می زد گوش هام سنگین و سنگین تر میشد
واتش درونم شدید تر..
دندونام رو روی هم می ساییدم.

مهتاب عوضی چکار کرده بود
بچه ی من رو به نام پارسا تموم کرده بود.
دندونام رو هم ساییدم.
عصبی بودم خیلی زیاد.

مریم میگفت ومن دلم می خواست گردن مهتاب نامرد و هرزه رو
خورد کنم.

بشکنم بکشمش و از زمین نیستش کنم.
گفت و گفت تا اینکه تحمل نیوردم و با صدای تحلیل رفته ای گفتم :

بسه مریم خانم تورو خدا دیگه ادامه ندین.
سرم داشت بخاطر از ناباوری گیج می رفت.
من مهتاب رو می کشتم اون چکار کرده بود!؟؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چکار کرده بود بچه ی من رو به نام پارسا تموم کرده بود اما من نمی داشتم اینطور اتفاقی بیوفته.

حاج فتعلی با اخم بهمون زل زده بود.

اخ مردک خنگ تو چقدر احمقی که حرف مهتاب هرزه رو باور کردی. کاری کرده بود که نتونم بگم بچه برای منه ولی نمی دونست کمیل سرش می رفت برای این کارا..

بابا دستی به شونهام زد ودم گوشم اروم گفت :

-خدارو شکر کن اینطور هرزه ای نیفتاد توی دامت این دختر نحسه
اسمش روی هرکی بره اون طرف رو می فرسته سینه ی قبرستون.
کفن پسر من هنوز خشک نشده رفته از یکی دیگه حامله شده
دختره ی نحس هرزه..
اب دهنم به گلوم پرید و شروع کردم به سرفه زدن..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا چند ضربه به کمرم زد.

-اروم باش پسر چرا این همه پریشونی؟!
چی میگفتم. میگفتم نقشه کشیدم که مهتاب رو با حامله کردنش
سمت خودم بکشم اما این دختره زد همه چیز رو خراب کرد!!؟؟
زد تموم نقشه هام رو نقشه براب کرده بود!!؟

با نفس عمیقی از جام بلند شدم
من امشب این دختره رو می کشتم.
باید برای همیشه از زمین نیستش می کردم
بابا و مریم نگاهشون سمت من کشیده شد.

یه ترسی توی نگاه هر دو بود. exChange Group

ROMAN

سرم رو بالا گرفتمو با نفس حرصی گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-من یادم اومد باید برم پیش یکی از دوستانم هر خبری از اکبر اقا شد
به من خبر بدین.

بابا فهمید که میخواهم کجا برم اومدمستم خواست حرفی که چند قدم
عقب رفتم..

بابا از حرکت ایستاد.

روی پاشنه ی پا چرخیدم وبا قدمای بزرگ از بیمارستان زدم بیرون
سوار ماشین شدم استارت رو زدم و با تموم توانم پام رو روی گاز
گذاشتم و مثل باد سمت خونه ی مهتاب راندم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۵ ۲۰۲۰/۲۳/۶]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۸۲

خیلی سریع روندم خون خودم رو میخوردم فقط میخواستم برسم و
گردن مهتاب رو بشکنم.

واسه من بازی راه انداختی امروز می دونستم باهات چکار کنم.

دیگه بس بود هرچی تازوندی اینو دیگه قبول نمی کنم.

بچه ی منو به اسم اون پارسای لعنتی تموم کنی.

برسم حلق اويزت می کنم مهتاب..

زود رسیدم دم در خونه ی مهتاب اینا..

پام رو محکم گذاشتم روی ترمز.

صدای جیغ لاستیک ها بلند شد.

سویچ رو در آوردم.و با عصبانیت از ماشین پیاده شدم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستم رو بلند کردم و با کف دستم محکم کوبیدم به در.
کف دستم درد گرفت اما اصلا برام مهم نبود.

چند دقیقه ای گذشت در باز شد انتظار مهتاب رو داشتم اما چشم
های سرخ خواهر مهتاب لایا نمایان شد
نگاهی بهم انداخت.

-چی میخوای اینجا؟!

با غیظ گفتم :

-مهتاب کجاست!!؟ بگو بیاد با تو حرفی ندارم
نگاه عصبی بهم انداخت و گفت :

exChange Group

-اونم با تو حرفی نداره گورت رو گم کن..
دست از سر خانواه ام بردار از روزی که اومدی اینجا خانواده ام از هم
پاشیده ازش فاصله بگیر..

بعد اومد در رو ببندد که پام رو گذاشتم لای در..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

فشاری داد..

-پات رو بردار عوضی..

دادی کشیدم و با یه هل لیلا رو پس زدم و در رو باز کردم چند قدم عقب رفت.

چادرش از سرش افتاد.

-چی می خوای بی ناموس..

بی ناموس شعله ی خشمم رو بیشتر کرد.

با داد گفتم :

-بی ناموس اون شوهر و خواهر هرزته که بچه ی منو به اسم یکی دیگه تموم کرده.

لیلا از خشم صورتش سرخ شد

نیشخندی زدمو سرم رو بلند کردم هیچ حرفی نزد.

-گفتم مهتاب کجاست چرا دهنش رو باز نمیکنی زنیکه..

با شنیدن صدای خونسرد مهتاب نگاهم رو برگردوندم

-چیه خونه رو گذاشتی رو سرت با داد و قال های الکی هان؟
خونسرد بود زیادی..

از پله ها پایین اومد
فکم رو هم ساییده شد.
دست هام مشت شد.

نگاهش بی خس و سرد بود.
هیچ ترسی توی نگاهش نبود.

-برای چی اومدی اینجا..

-اومدم خونت رو بریزم هرزه..
خنده ی آرومی کرد.

-خون منو بریزی!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اونوقت به چه علت!!؟

رفتم سمتش از جاش تکون نخورد حرصم بیشتر شد از اینکه نمی
ترسید.

دستم رو پشت سرش گذاشتم وموهاش رو به چنگ گرفتم..
محکم فشار دادم..

ViP



exChange Group

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۲۴/۶]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۸۳

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

محکم فشار دادم ناله ای سر داد.

صورتش رو مقابل صورتم اوردم و گفتم :

-بخاطر اینکه داری گوه بزرگتر از دهنه میخوری

بخاطر اینکه داری دیگه حوصلمو سر میبری.

بخاطر اینکه بچه ی منو به اسم یه حروم زاده ی دیگه تموم کردی..

بخاطر اینکه تو برای منی ولی دلت بامن نیست.

بخاطر اینکه تو وارث منی اما هرز پریدی.

میخوام خونت رو بریزم مهتاب..

بخاطر تموم کسایی که غذاب دادی بخاطر برادرم که زیر خاکی بخاطر

بابات که گوشه ی بیمارستان رو تخته..

بخاطر تموم اشکهای که بقیه بخاطر ریختن..

میخوام از زمین نیستت کنم چون خسته شدم چون چیزی رو که مال

من بود از من گرفتی...

انداختمش روی زمین.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صدای حیغ لیلا خواهرش بلند شد
اومد سمتم دستم رو گرفت.

-ولش کن عوضی..
دستم رو از دستش بیرون اوردمو به عقب هلش دادم

لیلا هم روی زمین خورد
خنده ی عصبی کردم با صدای بلندی گفتم :

-شما دوتا هرزه خوب طرفدار هم هستین..
دوتاتون عین همین..

دوتا بیوه که قانون محله رو دور زدن..
انگشت اشاره کردم سمت لیلا و ادامه دادم.

-توی عوضی هر گوهی خوردی اینم نگاه کرد توی دهنهت.
اما من برادر سینا نیستم.

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من کمیلیم.

کسی که برای منه وارث منه رو از دست نمیدم
دستم رفت سمت کمر بند شلوارم.

ترس توی چهره ی هردو نشست.
خنده ی عصبی کردم.

-نگاه کن لیلا خانم نگاه کن من این بچه رو درست کردم تا بهش
برسم تا برای من بشه اما الان این بچه رو ازبین می برم تا بشه دوباره
برای من.

کمر بند رو دور دستم پیچیدم.

exChange Group

ضربه ی محکمی روی بدنش زدم.

جیغ بلندی زد.

خنده ای کردم...

ضربه ها پشت سر هم روی شکمش فرود می اومد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

روی شکم پهلو وسط پاش .

لیلا به پام افتاد می خواست جلوم رو بگیره اما نتونست کسی حریف من نمیشد.

مهتاب روی زمین غلت می زد تا خودش رو از زیر دست من نجات بده نمی شد.

هر غلتی می زد من دو قدم جلو تر می رفتم.

هیچ رحمی نداشتم.

بازیش رو تا ته ته خونده بودم.

پس باید این بچه از بین می رفت.

بچه ی خودم بود پس باید از بین می رفت.

اونقدر زدم که بیهوش شد.

لیلا کریه می کرد و نفرین سر میداد.

جیغی سر داد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خدا لغنت کنه مرد خدا لغنت کنه نامرد خواهرم رو کشتی..
رفت سمتش.

بالاسرش نشست و شروع کرد به اشک ریختن.

نفس عمیقی کشیدم..

از پشت پیراهن لیلا رو کشیدم و از مهتاب فاصله اش دادم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۷:۳۰ ۲۰۲۰/۲۵/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۸۴

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

پرتش کردم اونور صدای اخ گفتنش بلند شد.
توجه ای نکردم رفتم سمت مهتاب..
دیگه ولش نمی کردم.
نمی داشتم هر گوه دیگه ای خواست بخوره.
روی دست هام بلندش کردم..
لیلا نگاهش به ما افتاد رنگش پرید.

-نه نه نمی دارم جایی ببریش..
پام رو بلند کردم و محکم زدم توی صورتش که افتاد روی زمین .
صورتش از درد جمع شد.

-برای همیشه مهتاب رو فراموش کنید به مادرت بگو کامل رفت تا
مهتاب رو به سزای عملش برسونه
خودتون که می دونید دور زدن وارث و خیانت به وارث چیه!!؟
زنده به گور کردنش
منم میرم زنده به گورش کنم

حرفم رو زدم و با قدم های بلند از خونه زدم بیرون..
صدای گریه و التماس مریم به گوشم می رسید که می گفت نبرش
اما من اصلا توجه ای نکردم.
فقط می خواستم این هرزه رو ببرم از اینجا
ببرم جایی که از ذهن همه پاک بشه
تا آبروی رفته ی ما برگرده
..

انداختمش توی ماشین و خودمم پشت رل نشستم و با عصبانیت از
محله زدم بیرون.

باید می رفتم جایی که دست هیچ کس بهش نمی رسید
بلاهای بدی سرش می آوردم خیلی بد..
نگاهم از آینه به پایین بدنش افتاد شلوارش خونی بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صورت‌م جمع شد مطمئن بودم بچه سقط شده باید یک‌کاری می‌کردم
وگرنه ماشینم رو به گند میکشید.

تو راهم یه بیمارستان بود

سرعتم رو بیشتر کردم رسیدم به بیمارستان زدم روی ترمز..
دوباره روی دستام بلندش کردم و بردمش سمت بیمارستان...
وارد بیمارستان که شدم چند پرستار با تخت روان اومدن سمتم.

مهتاب رو گذاشتم روش.

پرستارها با تعجب به مهتاب نگاه می‌کردن

حق داشتن

مهتاب با یه مُرده هیچ فرقی نداشت..

-اقا چه بلایی سر این خانم اومده.

وسط حرفش پریدمو گفتم :

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-حکم قاصی بوده بیشتر حرف نزن به کارت برس.
نذار بمیره که حکم قاضی یقه ی تورو هم میگیره.
از حرف هام تعجب کرد

چیزی نگفت و بعد با بقیه مهتاب رو سمت یه اتاق بردن.
منم دستی توی موهام کشیدم و با قدم های کوچک دنبال تخت
رفتم.

یک ساعت گذشت..

حتی دم در اتاقش منتظر نشدم ازش بدم اومده بود
کلا باهاش لج شده بودم تا انتقام این کارا رو ازش می گرفتم دست
بکش نبودم.

از دور خیره بودم به اتاقش هر بار یه پرستار می اومد و می رفت.
تا اینکه دکتر اومد بیرون
داشت دنبال یه نفر می گشت و اون نفر حتما من بودم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نگاه خیره ی منو که حس کرد سرش رو بلند گرد.
با دیدن من ابروهایش رو داد بالا و اومد سمتم...

VIP

[AM۳:۱۳ ۲۰۲۰/۲۶/۶]

#بیوه_برادرم

exChange Group

#پارت_۸۶

ROMAN

بهم که رسید نگاهی از سرتا پا بهم انداخت و گفت :
- شما نسبتی با اون خانمی که سقت جنین کردن دارین!!؟

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

پس بچه سقت شد نگاه خونسردی بهش انداختمو لب زدم :

-بله همسرمه..

اخمی کرد و گقت :

-همسرتون متاسفانه سقت جنین داشتن و از ظاهر امر معلومه که کتک خوردن.

ناحیه و پهلوی و شکم ایشون مورد ضربه ی شدیدی قرار گرفته انگار که این سقت بدستی اتفاق افتاده...

نیشخندی زدمو دستی نوازش بار به یقه ی لباس انداختم.

-بین دکتر من خودم ختم حرفی از بقیه ام خوب.

بهت پیشنهاد میکنم فقط سرت توی کار خودت باشه.

من یه کله خرم که سرم میره دنبال دعوا.

بچه ی خودم بوده دوست داشتم سقتش کنم حالا اگه تموم شد زنم

رو ببرم.

اخم شدیدی تری کرد ولب زد.

-خیر همسر شما به خون ریزی افتاده نیاز به لباس زیر و لوازم بهداشتی و لباس جدید داره لطفا براشون تهیه کنید.
اوضاع خوبی ندارن متاسفانه.
خنده ای کردم و گفتم :

-حال یه زن خراب باید همینطور باشه.
من الان میرم براش میگیرم شما هم مواظب باشید حرفی به کسی
می زنید می فهمید که چی میگم!!؟
نفسش رو بیرون داد و گفت :

-اره فهمیدم.
سری تگون دادم و سرم رو برگردوندم خوشم می اومد که سریع می
گرفت.
با نفسی عمیق از بیمارستان رفتم بیرون تا برم برای هرزه خانم لباس
زیر جور کنم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سوار ماشین شدم و با سرعت از اونجا دور شدم..

با حس درد بدی توی کل بدنم چشم هام رو باز کردم
نگاهی به اطراف انداختم.

چه اتفاقی افتاده بود چرا اینجا سفید پوش بود!؟؟
اب دهنم رو بزور قورت دادم همه چیز عین چی از جلو روم رد شد..
با وحشت تو جام نشستم.دستی به شکمم کشیدم
-بچم..

اشکام روی گونه ام روون بود...
در باز شد یه پرستار اومد داخل با دیدن من لبخندی زد و گفت :

-بهوش خوشگل خانم!؟؟

حالت چطوره!!

بدون توجه به حرفش پرسیدم :

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-بچم!!؟

با شنیدن این حرفم لبخند تلخی زد و نگاهش رنگ غم گرفت.

-متاسفم عزیزم شما بچتون رو از دست دادی.

انشالله خدا یکی دگه بهت میدن.

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۸:۳۳ ۲۰۲۰/۲۷/۶]

#بیوه_برادرم

#پارت_۸۷

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

نفسم بند اومد بچه ام مرده بود تنها راهی که می تونستم از دست
کمیل خلاص شم از بین رفته بود.
اشکم چکید
اشکام دونه دونه روی گونه ام روون بود حالم داشت بهم میخورد.

چرا من نمی مردم!!؟
چرا خدا این همه سنگ می گذاشت جلوی پام!
پرستار اومد جلو
دستی روی شونه ام گذاشت وبخاطر اینکه همدردی کنه گفت :

exChange Group

-ناراحت نباش عزیزم خدا بزرگه عمرش به دنیا نبوده
هق هق ام بلند شد عمرش به دنیا نبوده!!؟
کمیل عوضی مسئول مرگشه نه خدا.
گریه می کردم و کمیل رو نفرین می کردم.

پرستار با لحن غمگینی دوباره به حرف
اومد.

-سر و شکلت کبوده ببینم شوهرت دست بزن داره
شوهرم!!؟

اون شوهرم نیست یه قاتل عوضیه.
قاتلی که هم پارسا رو ازم گرفت و هم بچمو.
حرفی نزد.

در باز شد نگاه اشکیم بالا اومد و نگاهم به صورت منفورترین مرد
زندگیم افتاد

با نیشخند بهم زل زده بود.

نمی دونم چیشد که پرستار هل زده از اتاق بیرون زد.
فهمید که این ادم یه سگ وحشیه.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با سردی گفت :

-می بینم که صدتا جون داری وهنوز زنده ای.
لبم رو گازی گرفتم تا اشک جلوی این خوک کثیف نریزم.

قدمی جلو برداشت خندید.

-ضربه ی کمر بند لالتم کرده اره!!؟
پلاستیک رو سمتم پرت کرد و گفت :

-پاشو اینا رو بذار وسط پات جلوی اون اشغالا رو بگیره همه جا رو به
گند کشیدی. exChange Group

نگاهی به پلاستیک انداختم نوار بهداشتی و شورت..
چشم هام رو هم گذاشتم..

-بلند شو حوصله صبر کردن ندارم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اعصاب منم بهم نریز حالا حالاها باهات کار دارم..
پلاستیک رو توی دستم فشردم و خواستم پیام پایین که درد بدی
توی لگنم پیچید.

اشکام دونه دونه اومد پایین.
ناله ای سر دادم

-باز چه مرگته هان!!؟

چرا نمیایی پایین!!؟

باز باید عین سگ باهات رفتار کنم لیاقت اخلاق خوب بودن نداری.
درد رو تحمل کردم و به هر سختی بود از تخت پایین اومدم.

exChange Group

ROMAN

باز صدای نحسش توی فضا پیچید

-اه اه ببین تخت رو به گند کشیدی باید پول اینو هم بدم.
لبم رو گازی گرفتم تا حرفم بلند نشه.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بااین آدم همکلام نمیشدم بهتر بود

[AM۱۰:۰۴ ۲۰۲۰/۲۸/۶]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۸۸

VIP

exChange Group

وارد سرویس شدم خون همینطور از وسط پام روون بود.
با چندش شلوارم رو در اوردم و شروع کردم خودم رو شستن.
زیر دلم و تموم بدنم درد می کرد.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کارا رو تموم کردم و از سرویس زدم بیرون
کمیل روی صندلی نشسته بود دست هاش رو توی هم گره داده بود و
به سمت پایین خم شده بود.

با شنیدن صدای در سرش رو بلند کرد.

اخم غلیظی روی صورتش بود

-تموم شد.

ساکت بهش زل زدم.

-کر شدی یا لال؟؟

قبلش که خوب بلبل زبونی میکردی الان چته که حرف نمیزنی؟؟
تو دلم جوابش رو دادم "چون ازت متنفرم چون از توی قاتل که دوتا
بیگناه رو کشتی متنفرم"

ROMAN

جوابی بهش ندادم و رفتم سمت تخت.

از جاش بلند شد و با داد گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-کجا بهت خوش گذشته ها

راه بیفت باید بریم وقت اضاف ندارم برای تو تلف کنم احمق.

راه بیفت زنیکه بهش خوش گذشته میخواد رو تخت جولون بده.

استراحتو خواب تموم شد ازاین به بعد برای هرچیزی خودت رو آماده کن.

بعد اومد سمتم دستم رو گرفت و منو به اجبار دنبال خودش کشید.
منم قدرت هیچ اعتراضی نداشتم.

از اتاق که بیرون رفتیم دکتر و چندتا پرستار وضعیت مارو دیدن
دکتر سریع سمت ما اومد با دیدن من اخمی کرد و رو به کمیل گفت
:

exChange Group

-داری چکار میکنی اقا همسرتون تازه حالش بهوش اومدن حالشون
خوب نیست.

کمیل اخم غلیظی کرد و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-زن منه من تشخیص میدم که کی حالش خوب میشه.

الان بهوش اومده پس حالش خوبه.

حالا برین کنار برم تسویه کنم باید برم کار دارم

دکتر بهم زل زد با بغض سرم رو پایین انداختم.

چرا نمی تونستم حرفی بزنم

چرا نمی تونستم از دلش خلاص شم.

چرا نمی تونستم از خودم دفاع کنم.

چرا نمی تونستم بگم این مرد شوهر من نیست و فقط ملکه ی عذاب

منه

VIP



دکتر از سر راهم کنار رفت.

exChange Group

اخ کاش کنار نمی رفتی دکتر.

کاشکی منو نجات میدادی.

منو باز دنبال خودش کشید...هزینه ی بیمارستان رو حساب کرد.

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از بیمارستان زدیم بیرون هر قدم که بر می داشتیم تیری توی دلم میکشید.

تا جایی که نتونستم و از حرکت ایستادم.

روی زمین خم شدم.

لبم رو گازی گرفتم و اخی گفتم.

صدای داد کامل بلند شد

فیلم بازی نکن هرزه از جات بلند شو.

یالا کار داریم.

VIP

exChange Group

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۰۶ ۲۰۲۰/۲۹/۶]

#بیوه_برادرم

#پارت_۸۹

بازم داد و حرف های بد وریک دار که نگاه همه رو سمت من سوق داد اخ خدا این بشر چقدر عوضی بود. حالم رو بد کرد.

وقتی دید بلند نمیشم دستم رو گرفت و بزور بلندم کرد و وادارم کرد که بالایستم.

منو سمت خودش کشید و از زیر دندون های کلید شده اش گفت :

-منو بین ازاین به بعد درد برات باید بشه یه عادت حق اعتراض نداری.

حق نداری اه و ناله کنی فقط باید درد بکشی و تحمل کنی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بخوای چس ناله کنی و خودت رو لوس کنی دمار از روزگارت در
میارم.

حالا گمشو تو ماشین

در ماشین رو باز کرد و منو هل داد با بغض و درد توی ماشین
نشستم.

اینا همه حقم بود.

اینا همه رو باید می چشیدم چون داشتم سزای دل شکسته ی پارسام
رو می دادم.

اشکم چکید فین فینی کردم و لبم رو گازی گرفتم.
سرم رو تکیه دادم به شیشه.

ماشین رو روشن کرد و پاش رو با تموم قدرت گذاشت روی پدال گاز
که ماشین ناگهانی از جاکنده شد و به حالت پرواز در اومد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل هلم داد داخل اتاق..
اتاق که نمیشد گفت یه اتاقک کوچک کاهگلی تاریک بود.
برق چشم هاش توی اون تاریکی منو مس ترسوند.
با دست اشاره کرد به اطراف

-قشنگه نه!!؟

قراره ازاین به بعد اینجا بمونی تا اخر عمرت
تو لیاقت اتاق بزرگ و اشرافی وزندگی راحت رو نداری .
اومد سمت دستش سمت کمر بند رفت

-چطوره اول زندگی کمی باهم حال کنیم هوم!!؟

دستش زفت سمت پیراهنم.

با حق گفتم :
ROMAN

-ولم کن لعنتی یادت رفته تازه بچه سقت کردم خون ریزی دارم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۸:۰۸ ۲۰۲۰/۳۰/۶]

#بیوه_برادرم

#پارت_۹۰

خنده ای کرد و گفت :

-اصلا برام مهم نیست جلوت خون ریزی داره عقبیت که عیبی نداره

شلوارم رو بزور از پام در اورد این مرد کی بود!!؟

یه مرد حال بهم زن

یه گفتار یه حیوون.هق هق ام دوباره بلندتر از قبل شد

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

-تورو خدا کامل ولم کن ولم کن..

اما اون اصلا توی گوشش نمی رفت شلوار رو پرت کرد اون ور
مشت محکمی وسط روونم زد و گفت :

-یالا حالت سگی شو بیوه ی هرزه ی برادر
عاشق جر خوردنی اونم بدون هیچ محرمیتی منم عین سگ باهات
برخورد میکنم

باچشم های اشکی بهش زل زدم نیشخندی زد
خودش رو کشید جلو و زل توی چشم هام و گفت :

-پس کاری نمیکنی هان خودم انجام میدم

عاشق اینم که رو زور جرت بدم بیوه ی هرزه.

روی زور

حتما برادر من امیرکیان باهات خیلی نرم بوده که دور برت داشته و
موقع رابطه اینطوری لگد می پرونی اره!!؟

دستی دور شکم پیچید و وادارم کرد که بگردم.
به شکم کامل روی زمین خوابیدم
تقلا کردم

-تورو خدا کمیل ولم کن درد دارم
خنده ی هیستریکی کرد و لب زد :
-خفه شو خفه شو هرزه بلایی سرت بیارم که روزی چند بار ارزوی
مرگ کنی
بخاطر تو بچمو کشتم می فهمی بخاطر تو هرزه کشتم

شرتم رو کشید پایین با حس چیز گوشتی که توی وجودم سرازیر شد
از ته دل جیغی زدم
خنده ای کرد و شروع کرد محکم خودش رو بهم کوبیدن داشت حاله
بد میشد..

ضربه هاش پی در پی و بدون هیچ رحمی بود.

داشتم از حال می رفتم تموم بدنم، زیر دلم درد می کرد حالا درد
مقدم هم اضافه شده بود

نمی دونم چقدر اما بالاخره رضایت داد ولم کنه
اما چه ول کردنی وقتی ولم کرد که عین یه جنازه وسط اتاق پهن
زمین بودم

اشک سمجی از چشمم روون شد

اخ پارسام

اخ پارسام کاش بودی

کاش بودی..

چرا خدا تورو برد چرا!!!؟

اونقدر کاش و چرا توی دهنم روون بود که چشم هام روی هم اومد و

دیگه چیزی نفهمیدم

علی

همینکه لیلا تماس گرفت وگفت کمیل اومده سراغ مهتاب و اون رو
باخودش برده سریع خودم رو رسوندم

از ماشین پیاده شدم در باز بود
با قلبی پر از استرس وارد خونه شدم با دیدن لیلا که وسط لیلا دراز
افتاده و داره گریه میکنه نگرانیم بیشتر شد
با دو قدم بلند خودم رو بهش رسوندم
کنارش نشستم.

شونه اش رو گرفتم تو دستم و تکونی بهش دادم

چی شده لیلا!؟

چشم هاش باز شد جا خوردم سرخ بود و متورم
دهنم باز موند

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

چه بلایی سرتون اومده!!؟

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۱/۷]

#بيوه_برادرم

#پارت_۹۱

VIP
exChange Group
ROMAN

چه بلایی سرتون اومده!!؟

نای حرف زدن نداشت لب هاش روتکونی داد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خشک شده بود روی دست هام بلندش کردم و با دو قدم بلند سمت
خونه رفتم.

گذاشتمش روی کاناپه و بعد رفتم یه لیوان اب قند براش آورده بودم
هیجان داشتم تموم کارهام رو با سرعت انجام میدادم.

دوباره برگشتم پیش لیلا

کمکش یه ذره از اب قند رو بخوره

سرش رو عقب کشید چشم های نیمه بازش زوم من بود

-کشت..کشت...

زیر لب دوبار گفت کشت؟؟!

نگاه گیجی بهش انداختم چرا حرف نمی زد!!؟

چرا هیچی نمی گفت..

-کیو کشت؟؟!

از چی حرف میزنی!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا اشکی از چشمش روون شد واروم گفت :

-بچه ی مهتاب...

چشم هام گرد شد بچه ی مهتاب!؟؟مگه مهتاب حامله بود!!

مگه بچه داشت...

با یاد اوری حرف های کمیل دنیا دور سرم چرخید باورم نمیشد..

اینکه گفته بود یه تار زدم صداش در مبیچاد پس این بود!!

اما چرا بایدبچه ی خودش روبکشه!!؟

هزارتا سوال تو این ذهنم بود و فقط تنها کسی که می تونست جواب

بده لیلا بود

لیلایی که شاهد تموم این کارا بود اما لیلا هم حالش خوب نبود

اب دهنم رو قورت دادم و گفتم :

_لیلا حرف بزن

مهتاب کجاست چه بلایی سرش اومده!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

صورتش جمع شد و گریه اش بلند شد
سرش رو گذاشت روی سینه ام با حق گفت :

-کمیل اون کمیل حروم زاده اومد اینجا اومد سراغ مهتاب
کتک زد زد زد

مهتاب حامله بود گفت از پارسا حامله اس اما کمیل گفت از منه
گفت داغ اینو به دلت می دارم که بچه ی منو به اسم پارسا تموم کنی
زد اونقدر زد که غرق خون شد

بچه اش رو کشت

مهتاب عین یه جنازه شده بود یه جنازه که معلوم نبود مرده یا زنده
اس

علی خواهرم رو پیدا کن

کجاست!!؟

مهتاب مظلوم من کجاست!..

هیچ کس نمی خوادش نه پدر نه مادر نه شوهر نه کسی

لاقل من بخوامش لاقل دوستش داشته باشم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لاقل بشم همدمش

پیداش کن از دست اون روانی نجاتش بده خواهرم رو میکشه

میگفت و های های اشک می ریخت

قلبم فشرده شد

کمیّل عوضی

دستی به سرش کشیدم و گفتم :

-هیش اروم باش

اروم باش برای اون کمیّل عوضی هم دارم.

exChange Group

ROMAN

نگاهی به ارسال انداختم و گفتم :

-اینم تموم قضیه می تونی پیداش کنی!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

ارسلان دستی به ته ریشش زد و گفت :

-باین حرف هایی که همسر تو زده اره

پیدا کردنش باید حتمی باشه

حکم دستگیری اون مردی رو گفتم میگیرم و میرم دنبالش

VIP

exChange Group [AM ۱۱:۳۶ ۲۰۲۰/۲/۷]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۹۲

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

بیوه برادرش صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

چند دقیقه ای گذشت نمی دونم چرا ارسال نمی اومد..

نگران مهتاب بودم باید پیداش می کردیم باید از دست اون حروم زاده
نجاتش می دادیم..

دستی توی موهام کشیدم و کلافه از جام بلند شدم

کوروش که فهمید خیلی عادی گفت خوشحاله ازاینکه رفته خوشحاله
که نیست گفت جای یه هرزه اینجا نیست
اون لحظه فهمیدم کسی مهتاب رو نمی خواد ومنتظر برگشتن مهتاب
نیست..

اون کمیل لعنتی از مهتاب پاک جلوی چشم مردم یه زن خراب
ساخت

یه زن پاک که اسم هرزه بودن روش موند
کی مقصر بود کمیل!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پوفی کشیدم فقط به کمیل می رسیدم می دونستم باهاش چکار کنم.
با صدای باز شدن در نگاهم سمت در کشیده شد
برگشتم دیدم ارسالان با یه برگه توی دستش داره با خوشحالی بهم
نگاه میکنه ابرویی بالا انداختمو گفتم :
-این چیه!!؟

چشمکی زد و گفت :

-حکم دستیگیری آماده شو بریم..

ادرس که بلدی!!؟

سری تکنون دادم و گفتم :
VIP

خونه پدرش البته...☆ exChange Group

-اوکی پس بریم..
ROMAN

"کمیل"

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مهتاب زیر دستم بیهوش شده بود بسکه با خشم توی صور عقبش
ضربه زده بودم.

سوراخش از ضربه ای های خون شده بود
نیشخندی زدم حالا هردو سوراخس پر از خون بود

بدون هیچی روی زانو ایستادم و شلوارم رو کشیدم بالا و بعد زیپ و
کمر بند شلوارم رو بستم...

کامل ایستادم و بلندش کردم و سمت تخت کهنه بردمش و روش
خوابوندمش

امروز اولین و آخرین خواب راحتی بود که داشت

مهتاب وارد بازی شده بود
یه بازی سخت یه بازی که هیچ خارج شدنی داخلش نبود.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

علی

ارسلان روبه روی خونه ی پدر کمیل زد رو ترمز
نگاهی به خونه انداخت و گفت :

-اینجاست!!؟

سری تگون دادم و گفتم :

-اره همین جاست.

ارسلان مشکوک گفت :

-بعید می دونم اینجا باشه اخه کسی که یه زن رو از تو خونه می
دزده نمی یارش یه جای به این ضایعی

exChange Group

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

[AM۱۰:۳۹ ۲۰۲۰/۳/۷]

#بیوه_برادرم

#پارت_۹۳

مکشی کردم درست می گفت اونم کمیل به این زرنگی نفس عمیقی کشیدم و گفتم :

-حالا رفتن بی فایده نیست شاید یه چیزی پیدا شد بریم ببینیم..
ارسلان نفس عمیقی کشید و باشه ای گفت
باهم پیاده شدیم و رفتیم سمت خونه پدر کمیل

دستم رو جلو بردم و زنگ ایفون رو زدم
یک دقیقه ای گذشت که صدای زنونه ای از پشت ایفون شنیدن شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بله!!؟

به ارسال اشاره کردم که حرف بزنه
اخمی کرد و با جدیت گفت :

-سلام خانم..

-سلام شما!!!؟

-من از اداره ی آگاهی مزاحمتون میشم
پسرتون اقا کامل هستن!!؟
مکشی کرد و با لحن ترسیده ای گفت :

-نه نیستش..

آواره ی آگاهی چرا!!!؟ کاری کردم..

ارسالان نگاهی بهم انداخت و گفت :

-لطفا بیایید دم در خانم محترم..

باشه ای گفت و قطع کرده

کار از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

زنیکه می پرسید چی شده یه گفتار بی ناموس زاییده تحویل جامعه داده بد میگه که چی شده

همینطور توی فکر بودم که در باز شد اولین نفر من توی تیر راس نگاهش بودم با دیدن من اخمی کرد

با خونسردی بهش زل زد سنگینی نگاه ارسلان رو حس کرد و نگاهش رو سر داد روی ارسلان ارسلان با احترام گفت :

-سلام خانم

بعد دستش رو کرد داخل جیب کتش و کارتش رو بیرون آورد در همون حال گفت :

-من ارسلان میمندی سرگرد اداره ی آگاهی هستم مادر کمیل با رنگی پریده چادرش رو کشید جلو و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-بله چه کمکی می تونم بهتون بکنم!!؟
ارسلان دستی به ته ریشش کشید و با خونسردی ظاهری گفت :

-خوب من حکم دستگیری پسرتون رو دارم

پسرتون داخل خونه هستن!!؟؟

اب دهنش رو قورت داد و گفت :

-نه نیستش چکار کرده!!؟

ارسلان نیم نگاهی بهم انداخت و گفت :

-ایشون شاکی هستن انگار خواهر زن ایشون رو داخل خونه کتک

زدن وبعد با وضع بدی همراه خودش برده

مادر کمیل نگاه عصبی بهم انداخت و گفت :

-دارن دروغ میگن آقای پلیس

بازم توطئه پسر من ازارش به یه مورچه نمی رسه بعد بیاد کتک بزنه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

حتما باز اون خواهر زن خلش يه دسته گل به اب داده ميخواد پسر
منو بکشه توي کار

بالون خواهر زنش هم دسته اول اون پسر رو کردن زير خاک حالا
نوبت اين شده
داد کشيد :

-ديگه چي ازمون ميخواين بابا ما داريم زندگيمون رو ميکنيم ديگه
کاري به کار اون دختره نداريم چي هرروز افتادن روی زندگي ما هي
اينو ميگن هي اونو ميگن

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۰۷ ۲۰۲۰/۴/۷]

#بيوه_برادرم

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

ارسلان نگاهی به مادر کمیل انداخت و گفت :
-خانم محترم شاهی موجدی که میگوید شما این خانم رو دزدیده
ما حکم دستگیری این اقا روداریم
مادرش با تشر و با لحن بی ادبانه ای گفت :

-خوب برین پیداش کنید اینجا نیست گفتم که
ارسلان نیشخندی زد و گفت :

-خانم ما اگه می خواستیم به حرف همه اعتماد کنیم که کسی رو
نمیشد دستگیر کرد
حکم بازداشت و حکم بررسی خونه رو داریم.
مادر کمیل چشم هاش گرد شد

-تو خونه رو بگردین مگه الکیه لطفا بفرمایین..
کسی حق نداره خونه ی منو بگرده

داشتم عصبی میشدم ارسلان هم عصبی شد
چون برگه رو بالا آورد و رو به مادر کمیل با صدای تقریبا بلندی
گفت :

-خانم محترم این حکم این حق رو به من میده
لطفا برین کنار...

دارین سد راه یه مامور دولت برای گرفتن یه مجرم میشین که
خودش جرمه و جرم پسرتون رو هم سنگین تر میکنه.

به اندازه ی کافی حکم پسرتون سنگین هست
ادم ربایی حکم کمی نیست لطفا برین عقب .

این حرف ارسلان مادر کمیل رو از جواب دادن منع کرد و مثل یک
زن خوب قدمی عقب برداشت و راه رو باز کرد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دلم خنک شد

دست هام رو تو جیبام کردم و قدمی عقب برداشتم رو به ارسال
گفتم :

-با دوتا سربازی که همراهت اومدن همه جا رو بگردین این کمیل بد
ادمیه

خیلی ها قال می ذاره..

مادر کمیل با تشر رو به من گفت :

-مواظب حرف زدنت باش پسرای من خیلی خوب بودن تا اینکه سر
کله ی اون خواهر زن هرزه ات پیدا شد

پسر بزرگم رو فرستاد گوشه ی قبرستون

حالا نوبت این شده می خواد بفرستش زندان

نمی دونم وجود نحس این زنک کی میخواد کامل از زندگیمون پاک

بشه

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

عصبی شدم انگار از کارای پسرش خبر نداشت
کمیل طوری جانماز اب میکشید و دم از غیرت می زد که همه
پشتش بودن و براش احترام قائل بودن
کسی باورش نمیشد پشت اون چهره ی مظلوم چه گفتاری نشسته
خواستم جواب بدم که ارسال نگاهی بهم انداخت چشم هاش رو روی
هم گذاشت که یعنی سکوت کنم

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۹:۲۸ ۲۰۲۰/۵/۷]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۹۵

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

لبام رو بهم فشردم و به احترام ارسلان چیزی نگفتم
نگاه اخطار باری به مادر کمیل کردم و یه قدم عقب رفتم

ارسلان با دوتا از سربازا وارد خونه شد منم روی پاشنه ی پا چرخیدم
و سمت ماشین رفتم و تکیه دادم بهش تا کار ارسلان تموم بشه و
بیاد بیرون..

"راوی"

نرجس با حرص در رو بست
ارسلان نگاه ارومی بهش کرد و گفت :
-خوب مادر جان شما راه رو نشون ما بدین

نرجس یه پشت چشم برای ارسلان نازک کرد
ارسلان هیچی نگفت

سعیدی و حبیبی دوتاشون خواستن دنبال ارسالن برن که ارسالن
سریع گفت :

-یکیتون همراه من بیاد یکیتون اینجا باشه مواظب باشه کسی از در
بیرون نره

حبیبی تو اینجا باش
حبیبی احترام نظامی گذاشت و چشمی گفت..

ارسلان با سعیدی دنبال نرجس رفتن
نرجس وارد خونه شد ارسالن با صدای بلند گفت :

-یاالله یاالله.. exChange Group

نرجس زیر لب زهر ماری گفت..
ارسلان نگاهی به خونه انداختن بزرگ بود
نفس عمیقی کشید و رو به سرباز گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-سعیدی تو برو بالا رو بگرد منم پایین رو همه جا رو قشنگ بگرد
فهمیدی!!؟

سعیدی احترام نظامی گذاشت و گفت :

-بله قربان

بعد خواست بره سمت بالا که نرجس سراسیمه گفت :

-کجا کجا!!!؟

صبر کن پسر جان دخترام بالان ممکنه حجاب نداشته باشن صبر کن

برم بگم بیان

سعیدی از حرکت ایستاد و نگاهی به ارسال انداخت

ارسالان چشم رو گذاشت روی هم یعنی اشکال نداره

نرجس پله ها رو بالا رفت

اتاق نیلو و نیلا کنار هم بود

دم دستی اتاق نیلو بود بدون در زدن وارد اتاق نیلوشد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نیلوداشت موهاش رو شونه می کرد
با دیدن صورت عصبی مادرش تو آینه ابرویی بالا پروند..

نرجس قدمی جلو برداشت و با تشر گفت :

-پاشوالان وقت شونه کردن نیست
زنگ بزن به اون داداش خیرندیده ات بگو این دور بر چند روزی
پیداش نشه افتادن دنبالش

نیلو با تعجب گفت :

-کی دنبال داداش کمیله ماما!!؟
نرجس از این همه فضولی نیلو اسی شده گفت :

-وای از دست تو دختره ی فضول پلیسا دنبالش
باز رفته سراغ اون دختره ی هرزه

@VJP_ROMAN صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

تا این داداشت منو زیر خاک نکنه دست بردار نیست که..

[AM۹:۳۲ ۲۰۲۰/۶/۷]

#بیوه_برادرم

#پارت_۹۶

VIP

exChange Group

نیلو اخمی کرد از مهتاب اصلا خوشش نمی اومد
بیش از حد ازش متنفر بود..
با تشر گفت :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-چرا باید بره سراغ اون!!؟
مامان این پسر تو چشه!!
این هرزه نمی خوادش بعد این همه می افته دنبالش برای چی هم
خودش رو خوار میکنه و هم خانواده ی مارو!!
یکم غرور داشته باشه خوب..
اون دختره هیچی نداره پشتشم حرفه چرا دست بردار نیست
پسرت کمبود نداره احیانا!!؟
شراره به اون خوبی رو ول کرده چسبیده به این هرزه..

نرجس از لحن تند نیلو درمورد کمیل عصبی شد
با اخم گفت :

-خوبه خوبه توام درست درمورد داداشت حرف بزن داداشته ها..
پاشو زنگ بزن بهش بگو اینورا نیاد..

نیلو از جاش بلند با لحن بی ادبانه ای با حاضر جوابی گفت :

بیوه برادرش صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

-بمنچه مامان مگه شارژ مفت دارم زنگ بزنم به این پسره ی دیو و نه
شما ام زنگ نزنید بذارین یگیرنش از دستش راحت شیم
امیرکیان هرچی بود ابروی خانوداگی مارو نمی برد..
ساکت بود و حرف گوش کن کاش این جای امیرکیان مرده بود

نرجس با دندون های ساییده شده گفت :
-خفه شو تا خفه ات نکردم نمی خواد زنگ بزنی
حرف مفتنم نزن دیگه مگه سر دل کشیدی که بفهمی داغ بچه یعنی
چی
حالا حجاب بگیر دختره ی بی ادب..

این حرف رو زد و بعد از اتاق رفت بیرون
نیلو دهن کجی به مادرش کرد
نرجس با حرص سمت اتاق نیلا رفت
نیلا برعکس دختر خوب سر به زیر و خوبی بود
در رو اتاق نیلا رو باز کرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کسی توی اتاق نبود دخترش رو صدا زد :

-نیلا نیلا!!؟

نیلا جواب نداد کامل وارد اتاق شد

صدای شرشر آب می اومد

نیلا توی حمام بود

نفسی حبس کرد پس نیلا نمی اومد به این زودی ها بیرون

در رو بست ..

گوشی نیلا روی تخت بود

سریع سمت تخت رفت گوشی نیلا طلق معلول رمز نداشت

شماره ی کمیل رو گرفت

گوشی رو دم گوشش گذاشت بوق ممتد گوشی توی گوشش پیچید

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

با صدای گوشی چشم‌هام رو باز کردم
نگاه گنگی به اطراف کردم
گوشی همچنان داشت زنگ می خورد
ول کن نبود
پوفی کشیدم و از جام بلند شدم
نگاهی به اطراف انداختم..

گوشیم روی گنجینه بود..

دندونام رو روی هم ساییدم و از جام بلند شدم

گوشی رو چنگی زدم
نگاهی به صفحه انداختم

نیلا بود..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بس حوصله لمس سبز رنگ رو کشیدم
انتظار داشتم صدای نیلا رو بشنوم اما صدای مامان اومد

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۷/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۹۷

VIP

exChange Group

ROMAN

-الو کمیل..

با همون بی حوصلگی گفتم :

-سلام مامان..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

صداش هول زده و حرصی بود

-کجایی تو!!؟

اخم کمرنگی کردم مامان داشت منو بازخواست می کرد!!

لب زدم :

-همین اطرافم

-پس همون اطراف باش اینجا پیدات نشه که به دردسر می افتی..

با حالت سوالی گفتم :

-چرا مگه چی شده!!؟؟

مامان با همون لحن حرصی گفت :

exChange Group

-هیچی دنبالتن..

شوهر خواهر اون مهتاب هرزه با پلیس اومده دم خونه و دنبال تو می

گرده..

بازم رفتی دنبال مهتاب چقدر گفتم این دختره رو ولش کن پسر..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بدرد تو نمی خوره حالا نمی دونم چه بلایی سرش آوردی که افتادن دنبالت..

حالا این اطراف پیدات نشه

دندونام رو روی هم ساییدم و گفتم :

-پیدام نشه اون وقت چرا!!!؟

مامان پوفی کشید و با غیض گفت :

-خوب کمیل دارم میگم دنبالتن چرا نمی فهمی

بخاطر کهتاب افتادن دنبالت

حکم دستگیریت رو دارن ..

exChange Group

نفس پر حرصی کشیدم پسره ی فضول احمق.

بازم خودش رو انداخته بود وسط

می دونستم چکار کنم

با نفس عمیقی گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-مامان گوش کن چی میگم..

مامان تند گفت :

-زود حرفت رو بزن تا نیومدن بالا بیشتر از این نمی تونم معطلشون کنم.

پوفی کشیدم و شروع کردم با مامان حرف زدن و کاری رو که توی ذهنم هک شده بود رو گفتن...

exChange Group

راوی

ارسلان با حرص شروع کرد پاش رو روی زمین کوبیدن
سعیدی نگاهی به ارسلان انداخت و لب زد :

-زیادی طولش نداده قربان!!؟

ارسلان با دندون های ساییده شده گفت :

-چرا هرکار هست داره میکنه

احترام گذاشتن به اینطور ادما بی فایده اس

راه بیفت بریم سعیدی..

سعیدی چشمی گفت و دنبال ارسلان به راه افتاد

ارسلان اولین پله رو بالا اومد که نرجس بالای پله ها نمایان شد

ارسلان با اخم گفت :

-فکر نکنم اعلام حضور ما به دختراتون این همه وقت بگیره خانم..

اگه بفهمم پسرتون رو فراری دادین براتون بد میشه

من همینقدر خوش اخلاقم وقتی عصبی بشم کسی جلو دارم نیست

نرجس اخمی کرد و دست به طبقه ی بالا اشاره کرد و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-کسی رو فراری ندادم فقط دخترامو بيدار کردم

حالا بفرماييد بگردين

ارسلان سری تکون داد و لب زد :

-اميدوارم همينطور باشه

VIP



exChange Group

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۸/۷]

ROMAN



#بيوه_برادرم

#پارت_۹۸

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-امیدوارم همینطور باشه

بعد روش رو کرد سمت سعیدی و گفت :

-تو همین باش سعیدی

سعیدی سری تگون داد و چشمی گفت

ارسلان از پله ها بالا رفت

نرجس هم با خیال راحت اومد پایین

دوتا دخترا توی حموم بودن..

ارسلان در اولین اتاقی رو که رسید باز کرد

اتاق مشترک نرجس و شوهرش

نگاهی بهش انداخت کامل وارد شد و شروع کرد به گشتن

چیزی ندید

اتاق بعدی ها رو پشت هم گشت تا رسید به اتاق نیلا..

بی هوا و بدون در زدن در رو باز کرد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با دیدن نیلا که با حوله ی بالا زانو وسط اتاق وایساده چشم‌هاش گرد شد

نیلا فکر کرد مادر یا نیلوعه که بدون در زدن وارد اتاق شده برگشت تا حرفی بزنه اما با دیدن مرد غریبه حرف توی دهنش موند..

ارسلان به خودش اومد

سریع ببخشیدی گفت و در رو محکم بست

نیلا گنگ و گیج همون وسط وایساده بود نفهمیده بود چه اتفاقی افتاده بود

کم کم به خودش اومد

حس کرد که کوره ی اتیشه

اون مرد کی بود!!؟

با یاد اوری چند دقیقه پیش از خجالت سرخ شد و سمت تخت رفت فکرش سمت اون مرد ونگاه خیره اش رفت

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

تا حالا کسی بدون حجاب ندیده بودش.

ارسلان دستی به پیشونیش کشید
بدن سفید نیلا از جلوی چشمش کنار نمی رفت.
اب دهنش رو قورت داد و به سختی حرکت کرد
مگه این زن نیومده بود دخترش رو بگه حجاب کنن پس این..
پوفی زیر لب کشید نگاهی به اتاق نیلوانداخت
از ترس اینکه باز با همین صحنه ای که دیده بود روبه رو بشه بیخیال
شد و با اخم از پله ها رفت پایین..

نرجس دست به سینه و خونسرد به اومدن ارسلان خیره شد
از اینکه چیزی ندیده بود نیشخندی زد
متلک وار گفت :

-خوب چیزی پیدا کردین آقای سرگرد!؟؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ارسلان با اخم گفت :

-خیر...

رو کرد به سعیدی و گفت :

-تو چیزی پیدا کردی!!!

سعیدی نفس عمیقی کشید و گفت :

-خیر قربان اینجا هم کسب نبود

ارسلان اخم شدیدی کرد و گفت :

-خیلی خب پس بریم. exChange Group

ROMAN

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۹/۷]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۹۹

علی

با کلافگی ضربه ای به سنگ زدم

سنگ پرت شد اونور

چرا ارسال نمی اومد!؟؟ exChange Group

پوفی کشیدم و سرم رو بلند کردم..

نگاهی به ساعت انداختم وقت همینطور داشت می گذشت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پوفی کشیدم تشنه ام شده بود در ماشین رو باز کردم و بطری اب رو
چنگی زدم و سر کشیدم..

همون موقع صدای باز شدن در خونه ی پدر کمیل به گوشم رسید
بی وفقه برگشتم

از برگشتم سرم به ماشین برخورد کرد
هل بودم

دستی روی سرم گذاشتم و ناله ای سر دادم...

ارسلان با خنده نگاهی بهم انداخت
با حرص سرم رومالش دادم و گفتم:

exChange Group

ROMAN

-زهرمار چرا میخندی

با صدایی که خنده توش موج می زد گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-اخه مجبوری این همه هل باشی اصلا تو ماشین چکار می کردی
با غیض گفتم :

-داشتم اب مرگم می کردم حالا اینو ولش کن پیداش کردی!!؟

اخم ریزی کرد و نگاهی به کل خونه انداخت و گفت :

-نه نبود حدسم درست بود

ولی فکر کنم مادرش امار داد که نیاد این دور بر

مشکوک بهش زل زدم

-امار داد اونم جلوی تو..

سری تکون داد و گفت :

-نه خنگه چطوری بگم
exChange Group

حالا بشین بریم هوا گرمه بچه ها اذیت میشن توی ماشین بهت میگم
ای بابایی زیر لب گفتم و بعد سوار ماشین شدیم همگی..

کمیل

با هیجان و استرس شروع کردم به راه رفتن
نگاهم لحظه به لحظه به گوشی بود تا ببینم مامان کی زنگ می زنه
من برای این علی فضول و مارموز داشتم.
کاری می کردم که به غلط کردن بیوفته حالا تو کارای من دخالت
می کرد!؟؟

با هیجان لب زیر لب زدم :
-زنگ بزن زنگ بزن..
همینطور داشتم زیر لب می گفتم زنگ بزن زنگ بزن که گوشیم توی
دستم لرزید
شماره ی مامان بود
بی وقفه جواب دادم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-الو مامان!!!

-الو زهر مار کامل باز این چه کاریه که می خوام بکنی!!

چشم هام رو روی هم گذاشتم حرصی بودم زیاد

با عصبانیت گفتم :

-رفتن مامان!!

-اره رفتن خیر سرشون اما دست بردار نیستن که بازم میان

با نفس عمیقی گفتم :

-شناسنامه ی منو با شناسنامه مهتاب رو بده دست بابا

بهش قضیه رو بگو

باید عقدش کنم..☆ exChange Group

مامان با غیض گفت :

-اون دختره ی احمق رو عقد کنی حق نداری بیاریش اینجا ها

زیر اینو اون بوده ازشون حمله شده حالا می خوام بیاریش اینجا

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

مامان که نمی دونست قضیه چیه همینطور فقط حرف میزد

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۱۱/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۰

VIP

exChange Group

مامان که نمی دونست قضیه چیه فقط حرف می زد
نفس عمیقی کشیدم و تقریبا با داد گفتم :

-مامان گوش کن بین چی میگم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط خودت حرف نزن

من مجبورم مهتاب رو عقد کنم وگرنه به دردسر می افتم

شناسنامه ها رو بده بابا بیاره غرفه از اونجا هم بده مش اسماعیل زنگ می زنم به مش اسماعیل یه ادرس میدم بیاد اونجا

چون ممکنه غرفه ی بابا هم بیان
مامان پوفی کشید و گفت :

-پووف از دست تو پسر اخر منو میکشی می دونم
شناسنامه ها رو میدم به بابات

دیگه زنگ نزن ☆ ✨ exChange Group

اعصاب و روان نداشتی برام..

بعد بدون خدا حافظی قطع کرد نفس عمیقی کشیدم

دندونام رو روی هم ساییدمو گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-لعنتی..

صدای اخ و ناله ی مهتاب از اتاق کناری اومد
اخمی کردم
پا جلو گذاشتم و در چوبی رنگ رو باز کردم..
سرم رو خم کردم و وارد اتاق شدم..

مهتاب روی تخت نشسته بود و توی خودش جمع شده بود
با اخم گفتم :

-چیه چمرگته

چرا از جات بلند نمیشی هان!؟؟

با صدای من نگاهش سمت من کشیده شد

نماشک توی نگاهش بود

لباش رو بهم فشرد

حتما می خواست حرفی بزنه اما از ترس نمی تونست..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیشخندی زدم با ابروهای بالا رفته گفتم :

-چیه می خوای حرفی بزنی!!؟

بزن نکنه ترسیدی نمی تونی حرف بزنی هان!!؟

نگاهش میخ من بود

همینطور خیره بهش بودم که دستی روی تخت گذاشت و از جاش بلند شد و روی تخت نشست...

مهتاب

ViP
exChange Group
ROMAN

با درد بدی زیر دلم چشم هام رو باز کردم

ناله ای سر دادم

توی خودم جمع شدم تموم اتفاقات یادماومد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرش

اشک تو چشم هام جمع شد کمیل عوضی بچه ام رو کشت
عشقم رو کشت..
قاتل اشغال..

صدای باز شدن در او صدای قدمای نحسش که به گوشم می خورد
حالم رو بد می کرد
دندونام رو روی هم ساییدم..

-چیه چمرگته

چرا از جات بلند نمیشی هان؟!
با صداش نگاهم سمتش کشیده شد
با چشم های مرموز بهم زل زده بود

اخ من چقدر از این مرد متنفر بودم
حال بهم زن ترین مرد زندگیم بود..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۰۰ ۲۰۲۰/۱۲/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۱

داشت فک می زد نباید می داشتم فکر الکی بکنه.

دستی به تخت زدم و به زور توی جام نشستم..

نگاهش میخ من بود

نیشخندی روی لبش داشت...

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-می بینم هنوز سراپایی بااون کردنی که من کردم باید دیگه نا
نداشته باشی از جات بلند شی..
اخمی کردم..

تجاوز و تعرض کار این مرد بود
قتل کار این مرد بود

بغض داشت منو می کشت
باید حرف می زدم..

باید خودم رو خالی می کردم دندونام رو روی هم ساییدم و گفتم :

-هیچ کارت نمی تونه منو از پا دربیاره..

تو یه قاتلی.. exChange Group ☆ ✨

هم قاتل عشق من هم قاتل بچه ی خودت
حال بهم زن ترین آدمی هستی که دیدم..

حالم ازت بهم میخوره عوضی...

یه روز تقاص این کارات رو پس میدی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

از حرفام خنده ای کرد
یهو ساکت شد اومد سمتم و چونه ام رو گرفت توی دستش و فشاری
داد
صورتم جمع شد..

-من تقاص پس میدم!!؟؟ تقاص چیو هوم ؟؟؟
تقاص هرزگی تورو..
یا تقاص نامرد بودن تو رو که بچه ی منو زدی به نام اون پارسای حروم
زاده..

من قاتلم!!؟

نه اشتباه میکنی تو قاتلی نه من..

هم قاتل عشقت

هم قاتل بچه ای که از من داشتی

اگه هر کدوم از اینا برات مهم بودن هرز نمی رفتی دختره ی نکبت..
قاتل تویی.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

تویی که پارسا رو کردی زیر خاک
تویی که بچه‌ات رو کشتی
با کارت با هرز رفتنات
فقط خودت منو مسئول ندون
من فقط به کارت عکس العمل نشون دادم
مقصر فقط خودتی
الانم داری تقاص پس میدی
به ولای علی به خاک برادرم امیرکیان نمی دارم یه آب خوش از
گلوت پایین بره..

حرف که میزد قلبم به درد می اومد

exChange Group

به درد می اومد برای پارسام..

برای بچه ام..

اشک از چشم هام روون شد

چونه ام رو ول کرد و خودش رو عقب کشید

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با صورتی جمع شده گفت :

-حالا پاشو بوی گند میدی
حموم همین جاست خودت رو بشور
آدم بتونه بهت نزدیک بشه

تو فقط برای من زیر خوابی برای همینم باید بوی خوبی بدی..
لبم رو گاز گرفتم
خشم.. نفرت.. حسرت.. همه اینا باعث شده بود که اشک دونه دونه رو
گونم روون بشه..

وقتی دید بلند نمیشم بازوم رو چنگی زد و بلندم کرد
-بلند شو زنیکه ی هرزه یه حرف رو یه بار می زنن نه ده بار

پرتم کرد روی زمین..
آخی گفتم تموم بدنم درد می کرد

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-گمشو بلند شو برو تو حموم
بار دیگه با زور کمر بند بلند می کنم..

شماره ی بابا رو گرفتم..
چندتا بوق خورد جواب داد..

-الو..

-الو سلام بابا..

مکشی کرد و دوباره به حرف اومد..

ROMAN

-چکار کردی کمیل هان!!؟
این چه کاری بود انجام دادی..
چشم هام روی هم اومد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مامان سریع به بابا گزارش داده بود..

-صدام رو میشنوی!!؟

میگم این چه کاری بود انجام دادی هان!؟

چرا سراغ اون دختره

با نفس عمیقی گفتم :

-بابا ماجرا طولانیه خودم بهتون میگم

الان مامان گفت باید چیکار کنید!؟!؟

-آره گفت

تا امیرکیان زنده بود باید نگران کارای اون می بودیم حالا تو..

تو نشی امیرکیان ✨☆ exChange Group

کمیل این دختره ارزش نداره بذار بره ببین پدرش رو انداخته گوشه
ی بیمارستان

اخم غلیظی کردم با طشر گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-نه بابا وارث منه.

راستی حال حاج اکبر چطوره!!

[AM۱۰:۱۰ ۲۰۲۰/۱۳/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۲

صدای نفس کشیدن عمیق بابا روشنیدم..

حرف رو گردوندم..

فهمید نمی خوام ادامه بدم اما موضوعی رو که شروع کرده بودم بازم

مربوط به مهتاب بود. exChange Group

ROMAN

-عملش تموم شد بهوش اومده اما اصلا حرف نمیزنه

به یه نقطه خیره میشه..

حاج فتعلی ام هم سراغ مهتاب رو میگیره..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مریم خانم گفت تو خونه اس برو دنبالش ببرش
اما رفته بود انگار نبوده..

کار بدی کردی پسر اون بچه از اون خانواده بود این دختر هرزه اس از
یکی دیگه حامله اس بعد تو..
به وسط حرفش پریدم و گفتم :

-نیست بابا

اون بچه برای من بود..

بابا ساکت شد فهمیدم تعجب کرده..

یهو با داد گفت :

-چییی؟! یعنی چی برای تو بوده..

پس اون حرفا که پشتش بود..

چشم هام رو روی هم گذاشتم و گفتم :

-اونا بازی من بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من میخواستم خراب جلوه اش بدم تا بیاد سمت من..

حاملش کردم که برگرده سمتم اما بچه ی خودم رو زد بنام پارسا و
رفت پیش حاج فتعلی که مثلا اونم بازی شروع کنه که زدم بال و
پرش رو قطع کردم و بچه رو سقط..

بابا فقط گوش میداد..

حرفام تموم شد بابا حرفی نزد فکر کردم قطع کرده.

گوشی رو از گوشم فاصله دادم و به صفحه نگاهی انداختم تماس هنوز
برقرار بود..

پس چرا جواب نمیداد!!؟

با تعجب گوشی رو بردم دم گوشم و دوباره گفتم :

exChange Group

-الو هستی بابا...

همون لحظه دوباره صدای بابا تو گوشی پیچید..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اره هستم داشتم به این فکر میکردم پسر من چقدر نامردی در حق
این دختر کرده

پس مهتاب تنها گناهی که داره اینه که رفت سمت پارسا
بقیه ی بازی زیر سر تو بود
با نفس عمیقی گفتم :

-اره بابا حالا اینا رو ولش کن
مامان بهت گفت شناسنامه...
نذاشت ادامه بدم

وسط حرفم پرید و گفت :

-اره گفت..

شناسنامه ها رو می برم غرفه گفتم بدم دست اسماعیل بیاره برات!!؟

-اره بده دست اسماعیل بابا

هروقت دادی خبر بده بهش زنگ بزنم که کجا بیاد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باشه ای گفت..

-خب من برم کاری رو که گفתי انجام بدم
مادران از وقتی فهمیده که افتادن دنبالت حالش خوب نیست
فشارش زده بالا چیزهایی رو که بهم گفתי رو بهش بگم شاید حالش
بهتر بشه.

-باشه بابا..

هرچی شد بهم بگو

کاری نداری!؟؟

-نه فقط دیگه بااین سیمکارت زنگ نزن یه سیمکارت جدید برای
خودت بگیر..

exChange Group

-باشه فعلا..

ROMAN

وقتی قطع کرد برگشتم

مهتاب از حموم اومده بود بیرون

نگاهی با اخم بهش انداختم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حوله دور خودش پیچیده بود..

با اخم گفتم :

-کو لباسات؟!؟

نیشخندی زد و گفت :

-لباسی نداشتم همین یه حوله بود..

خونریزی داشت..

یعنی بدون هیچی...

با غضب گفتم :

-خون ریزیت... exChange Group ☆ ✨

به وسط حرفم پرید و گفت :

-ندارم خون ریزیم قطع شده..

یه تای ابروم رو انداختم بالا

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

بچه سقط کرده بود یعنی چی نداره!!؟؟

[AM۱۰:۱۸ ۲۰۲۰/۱۴/۷]

❤️ #بيوه_برادرم

#پارت_۱۰۳

VIP

exChange Group

-بچه سقط کردی یعنی چی خونریزی نداری ???
اخمی کرد.

-نمی دونم خونریزی ندارم حالا لباس چی بپوشم!!?
داره سردم میشه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لباس براش خریده بودم توی ماشین بود.

نگاه عصبیمو ازش گرفتم و با دست به کنج دیوار اشاره کردم..
-لاقل اونجا وایسا که اب تنت اونجا رو کثیف نکنه..

نگاهی با بغض بهم انداخت و باشه ای گفت و سمت جایی که بهش
اشاره کرده بودم رفت
منم از خونه زدم بیرون تا برم لباس های این دختره ی احمق رو
بیارم..

VIP
exChange Group
ROMAN

مهتاب

قبل اینکه وارد حموم بشم رفت دستشویی..
فکر می کردم خونریزی زیادی دارم اما وقتی رفتم دستشویی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

جز چند تا لکه ی کوچک چیزی نبود
انگار اصلا خون ریزی نداشتم..
تعجب کردم..

با همون فکر درگیر وارد حموم شدم یعنی میشد بچم سقط نشده بود
اما اون پرستار اون دکتر!!

عجیب بود برام..

اون ضربه هایی که من خورده بودم بعید بود بچه سالم مونده باشه..
یاد خوابی افتادم..

همونی که میگفت مواظب این بچه باش
شاید..

سرم رو تکون دادم امکان نداشت این بچه سالم بوده باشه
پس چرا من خون ریزی نداشتم!؟؟
با فکری درگیر لباسام رو در آوردم و رفتم سمت دوش..

تموم بدنم کبود و خون مرده بود..

دل‌م‌ح‌ت‌ی‌ ب‌ر‌ای‌ ا‌م‌ی‌ر‌ک‌ی‌ان‌ ه‌م‌ت‌نگ‌ ش‌ده‌ب‌ود
ا‌ون‌ ه‌ر‌ط‌ور‌ ب‌ود‌ م‌ث‌ل‌ ک‌م‌ی‌ل‌ و‌ح‌ش‌ی‌ ن‌ب‌ود
ی‌ب‌ار‌م‌ د‌س‌ت‌ش‌ ر‌وی‌ م‌ن‌ ب‌ل‌ن‌د‌ ن‌ش‌ده‌ ب‌ود
د‌وش‌ ر‌و‌ ب‌از‌ ک‌رد‌م‌ ا‌ب‌ س‌رد‌ ر‌وی‌ س‌رم‌ ر‌ی‌خ‌ت‌...

ل‌ر‌ز‌ی‌د‌م‌ خ‌وا‌س‌ت‌م‌ خ‌ود‌م‌ ر‌و‌ ب‌ک‌ش‌م‌ ع‌ق‌ب‌ ا‌ما‌ خ‌ن‌ک‌ی‌ ز‌خ‌م‌ ه‌ام‌ م‌ان‌ع‌ ش‌د
ب‌ا‌ ل‌ذ‌ت‌ چ‌ش‌م‌ه‌ام‌ ب‌س‌ت‌ه‌ ش‌د..
د‌ه‌ د‌ق‌ی‌ق‌ه‌ ای‌ ز‌ی‌ر‌ د‌وش‌ ب‌ود‌م‌ ت‌ا‌ ا‌ی‌ن‌ک‌ه‌ ر‌ض‌ای‌ت‌ د‌اد‌م‌ و‌ ب‌ع‌د‌ خ‌ود‌م‌ ر‌و
ش‌ر‌وع‌ ک‌رد‌م‌ ب‌ه‌ ش‌س‌ت‌ن‌.

ح‌م‌وم‌ ق‌د‌ی‌م‌ی‌ ب‌ود‌ ت‌اری‌ک‌ ب‌ود‌ چ‌ش‌م‌ه‌ام‌ ز‌ی‌اد‌ ن‌م‌ی‌ د‌ی‌د‌ ک‌ه‌ د‌ار‌م‌ چ‌ی‌ک‌ار
م‌ی‌ک‌ن‌م

خ‌ود‌م‌ ر‌و‌ ک‌ه‌ گ‌ر‌ب‌ه‌ ش‌ور‌ ک‌رد‌م‌..
ی‌ه‌ ح‌ول‌ه‌ ا‌ون‌ج‌ا‌ ب‌ود‌ د‌ور‌ خ‌ود‌م‌ پ‌ی‌چ‌ی‌د‌م‌ و‌از‌ ح‌م‌وم‌ ا‌وم‌د‌م‌ ب‌ی‌رو‌ن‌..

ر‌د‌ ک‌ب‌ود‌ی‌ ح‌ت‌ی‌ ر‌وی‌ ش‌ون‌ه‌ه‌ام‌ ه‌م‌ ن‌ش‌س‌ت‌ه‌ ب‌ود‌...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیشخندی زدم وارد خونه شدم
کمیل در حال صحبت بود
اخرای صحبتش رسیدم خیلی دلم می خواست بفهمم از چی حرف
می زد!!!

گوشی رو قطع کرد..
برگشت سمت من..
نگاهی از سرتا پام انداخت و بعد با لحن طلبکاری گفت :
-کو لباسات!!؟

نیشخندی زدم..طوری حرف می زد انگار من توی لباس غرقم و نمی
پوشم..

-لباسی نداشتم همین یه حوله بود
نگاه دقیقی با اخم بهم کرد و گفت :
-خون ریزیت..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

به وسط حرفش پریدمو گفتم :
-ندارم خون ریزیم قطع شده.

ViP [AM ۱۰:۲۰ ۲۰۲۰/۱۵/۷]

♥ #بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۱۰۴

ROMAN

کمیل پلاستیکی جلوم انداخت
نگاه بدی بهم کرد و گفت :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-گمشو اینا رو تنت کن همه جا رو کثیف کردی..

نگاهی بهش انداختم

طوری رفتار می کرد انگار اینجا قصره

پلاستیک لباس رو چنگی زدم گفتم :

-طوری میگی همه جا رو کثیف کردی انگار عمارت باباته.

اینجا یه آلونک بیشتر نیست

کمیل با خشم نگاهی بهم انداخت..

-مهتاب منو سگ نکن exChange Group

یه نگاه به خودت بنداز تموم بدنت کبوده اعصاب منو خورد نکن که

بلایی بدتر از این سرت بیارم

دوست داری هی کتک بخوری آره زنیکه ی جنده!؟؟

خوشحال از عصبی کردنش نیشخندی زدمو گفتم :

-بالا تر از سیاهی رنگی نیست هست!!؟؟
من از سیاهی فراتر رفتم کامل
دیگه چیزی برام مهم نیست..
پارسام رفت منم باهاش رفتم به ادمایی مثل تو اصلا حسی ندارم
هرکار خواستی بکنی بکن..
این حرف رو زدم و بعد در کمال خونسردی گره حوله رو باز کردم
حوله باز شد و روی زمین افتاد..
خیره شد به بدنم
اصلا برام مهم نبود که لخت جلوش وایسادم من بدتر از اینم انجام
دادم و جلوش قرار گرفتم...
اون که همه چیز رو دیده بود پس خجالت برای چی!!؟
نیشخندی زد و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-می بینم روی خودت رو خوب نشون دادی
ادعای عاشقی برای پارسا میکنی اما مثل هرزه ها جلوی من میگردی
بینم جلوی پارسا هم همینطوری..
سرم روبلند کردم نگاه تیزی بهش انداختم و با جدیت گفتم :

-نه پارسای من مرد تر از اینا حرفا بود اصلا بهم دست نزد
میخواست بیاد خواستگاری که اونم..
ادامه حرفم رو کامل گفت :

-به گور برد آره!!؟
بغض کردم چقدر وقیح بود که با افتخار می گفت که به گور برد
اشکم چکید..

-آره به لطف تو به گور برد
اما چوب خدا صدا نداره اقا کامل شماهم به وقتش تقاص پس میدی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برو بابایی برام تکون داد و گفت :

-زر زن

لباست رو بپوش اینا همه جواب کارای خودته
اگه نمی رفتی خونه ی پارسا هیچ کدوم از این اتفاقا نمی افتاد
الان مثل ادم سر خونه زندگیت بودی..
این حرف رو زد و بعد از اتاقک زد بیرون

در روقفل کرد.

من موندمو تنهایی و بغضی که توی دلم چنبره زده بود.

ROMAN

علی

لیلا نگاهی بهم انداخت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با چشم های غمگین گفت :

-پیداش نکردی؟!؟

سرم رو به علامت نه تکون دادم و لب زدم :

- نه...

اشکی از چشمش پایین افتاد

با بغض گفت :

-مهتاب مظلوم من هیچ کس نمیخواهدش..

بخاطر اون عوضی...

حق هق اش بلند شد توی آغوشم گرفتمش و گفتم :

-آروم باش پیداش میکنم

چرا اینقده خودتو رنج میدی لیلا

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۰۸ ۲۰۲۰/۱۶/۷]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۵

-آروم باش پیداش میکنم

چرا اینقده خودت رو رنج میدی لیلا؟

لیلا نگاه سرخش رو بهم دوخت..

exChange Group

-تو بودی رنج نمی خوردی؟!؟

مظلوم تر از مهتاب تواین دنیا نیست

تو فکر کن

از بچگی پدر و مادرت فقط بهت زور بگن..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مجبورت کنن با مردی که دوستش نداری ازدواج کنی
بعد اون بمیره همه از چشم تو ببینند
بدتر از اون دوباره مجبور کنن که وارث برادر شوهرت بشی..
عشقت بمیره..

بهت تجاوز کنن..

کتکت بززن..

برادر.. پدر.. برادر شوهر از دست همه کتکت بخوری

انگ هرزگی بهت بززن..

مظلوم نیست!!؟

اینا روببینم رنج نخورم..

علی خواهر من خیلی بدبخته.. خدا لعنت کنه کمیل رو..

خدا لعنتش کنه.. ✨☆ exChange Group

ROMAN

حرف می زد قلب منم درد می گرفت

هق هق اش بلند شد

-خواهرم رو کسی نمی خواد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نه برادر نه مادر نه پدر

هیچکس..

یه پارسا بود که می خواستش اونم رفت

خدا ازش گرفتش تو بگو مظلوم نیست

دستی روی سرش کشیدم و گفتم :

-چرا مظلومه تو گریه نکن..

اما بی فایده بود لیلا گریه می کرد اونم شدید

صدای باز شدن در اومد کوروش بود

نگاه لیلا هم سمت در کشیده شد..

کوروش با اخم و صورتی کبود شده گفت :

-کجاست اون هرزه ی گشاد کجاست..

میکشمش شکمش برای من بالا اومده اره..

این بچه رو هم می فرستم گوشه قبرستون ور دل باباش..

لیلا با شنید این حرف. انگار دیوونه شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از جاش بلند شد
نگاه عصبی به اطراف انداخت

متعجب بودم از حرکاتش
سمت عسلی رفت

یه مجسمه ی روی عسلی بود چنگی زد و به وقفه سمت کوروش
پرت کرد..

مجسمه درست خورد توی سر کوروش و از وسط نصف شد
روون شد خون رو با چشم خودم دیدم

لیلا مثل دیوونه ها رفت سمتش..

کوروش از درد سرش رو گرفت توی دستش

تازه به خودم اومدم واز جام بلند شدم
چه شک بدی بهم وارد شده بود..

لیلا شروع کرد با دست توی سر و صورت کوروش زدن..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-کثافت عوصی بی غیرت..

اره شکمش اومد بالا اما از کی از کمیل..

حرف های اون دروغ گو رو باور کردی وافتادی به جونس خدا لعنت
کنه

تند تند می زد توی سر کوروش..رفتم سمتش

کشیدمش عقب..

کوروش توی شک بود هیچ کاری نمی تونست انجام بده

لیلا خودش رو تکونی داد وگفت :

-ولم کن برم این عوضی بی ناموس رو بکشم..

exChange Group

ROMAN

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۱۸/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۶

-ولم کن برم این عوضی بی ناموس رو بکشم

ولم کن علیی

این لیاقت نداره..

لیاقت نداره که داداش ما باشه این حروم زاده اس..

برادر یعنی عین کوه پشت آدم باشه اما این شده بلای جون ما..

exChange Group

لیلا شروع کرد به تقلا کردن و خودش رو سمت کوروش

کشیدن. عصبی شدم

هلش دادم عقب و با عصبانیت گفتم :

-بسه بسه تمومش کن

کوروشم تقصیری نداره هیچی نمی دونه اونم بازی خورده
گول حرف های کمیل رو خورده به جا این کولی بازیا چیه
باید براش توضیح بدیم..

لیلا از صدای دادم ساکت شد اما هنوز داشت گریه می کرد
نفس عصبیم رو بیرون دادم و رفتم سمت کوروش

دستی به شونه اش زدم و سمت مبل بردمش

اوضاعش اصلا خوب نبود

کل صورتش خونی شده بود

انتظار این کار رو از لیلا نداشتم

روی مبل نشوندمش

خون همینطور داشت می اومد

نگاهی به لیلا انداختم و گفتم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بین چکار کردی تو الان با کمیل هیچ فرقی نداری..
برو پانسمان بیار باید زخمش رو ببندیم خونریزی داره

لیلا نگاه پر تنفری به کوروش انداخت و با لحن بدی جواب داد :

-حقشه مرتیکه ی احمق..

این چیز کمی بود در برابر ضربه هایی که ناحق به مهتاب من زد
کلا آدم نیست همین الان بمیره بهتره

این حرف رو زد و بعد سمت در رفت
کوروش از لیلا حساب می برد
سری به عنوان تاسف تگون دادم..
دستم رو بردم سمت زخم سرش و رو به کوروش گفتم :

-دستت رو بردار بینم زخمت رو..

دستم رو پس زد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-بیخیال علی..

همش تقصیر اون مهتاب جنده اس اگه دستم بهش برسه میکشمش..
زنیکه ی گشاد شکمش برای من بالا اومده..
این دفعه هرجا ببینمش خورش رو می ریزم..
زبونم رو گاز گرفتم و گفتم :

-این حرفا چیه کوروش مهتاب خواهرته زشته..
گشاد چیه.

کوروش دستی از رو صورتش برداشت با اون چشم های عصبی گفت :

-اون جنده خواهر من نیست..

خواهر من هرز نمیره..

شکمش از کسی بالا نمیاد الی شوهرش..

نذاشت دوماه از مرگ شوهرش بگذره این آبرو ریزی رو راه انداخت..

مگه کامل چش بود؟ ..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۱۹/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۷

VIP

..مگه کامل چش بود exChange Group

نه اینکه از عشقش گذشت تا پر و بال زن برادرش رو بگیره..
نه اینکه از یه دختر گذشت تا یه زن رو بگیره!!؟

کامل چی کم داشت!!

هیچی..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

این مهتاب فقط می خوارید
می خوارید که آبروریزی کنه..
از یه جنده همینا بر میاد دیگه..

چشم هام رو روی هم گذاشتم چیزی نمی دونست و داشت به ناحق
قضاوت می کرد
شونه اش رو چنگی زدم و با صدای نسبتا عصبی لب زدم :

-بسه کوروش اون حتی بدِ رو عالمم باشه خواهرته و تو نباید اینطوری
در موردش حرف بزنی
کمیل هرچی گفته دروغ گفته..
درسته تو خونه ی پارسا رفته
این اولین اشتباه مهتاب بود
اما ما خودمون کاری کردیم که بره اونجا
نداشتیم حرف دلش رو بزنه
اون پناهی جز پارسا نداشت..

اون رفت دنبال دلش خودش تنهایی چرا
چون نه مادر پشتش بود نه پدر و نه تو کوروش..
برادر برای حمایت نه برای زدن و زور گفتن
تو طبق گفته های بقیه پیش رفتی هیچ فرصتی به مهتاب ندادی که
صحبت کنه
از خودش دفاع کنه..
افتادی تو تله ی کمیل..
کمیل خودش به مهتاب تعرض کرد اونم تو خونه ی پارسا بدون
دفاع..
پارسا وقتی فهمید چی شده نتونست دووم بیاره..
از بلایی که کمیل سر مهتاب آورده بود سخته کرد و مرد..
اشتباه دوم مهتاب این بود که بچه ای که از کمیل بود رو انداخت به
گردن پارسا .
نفرت تو و خانواده ات از پارسا بیشتر شد..
کمیل منتظر همین بچه بود بااین کارش فکر می کرد می تونست
مهتاب رو بدست بیاره اما بدتر شد..

همه چی خراب تر شد..

کمیل جلوی لیلا مهتاب رو کتک زد و بعد با خودش برد الان معلوم نیست مهتاب کجاست و چه بلایی سرش اومده..
اون بیشتر از هر موقعی به ما احتیاج داره کوروش.

حرفام رو زدم و کمیل ناباور شد..

نگاه گیجی بهم انداخت..

توی چشم هاش بهت و ناباوری موج می زد..

خون تا روی لب هاش هم اومده بود

نگرانش بودم

زخمش عمیق بود به بخیه احتیاج داشت..

-باید بریم بیمارستان زخمتم خیلی عمیقه..

باید بخیه بشه..

بدون توجه به حرف من لباس رو تکون داد..

-ما از کمیل بازی خوردیم!؟.

من بازی خوردم..

سری تکنون دادم و گفتم :

-آره ازش بازی خوردیم مقصر اصلی کميله.

و کسی که بیگناه مجازات شد

پارسا بود

اون مظلوم ترین و بی گناه ترین کسی بود که قربانی بازی کثیف

کمیل شد

اون عشقش پاک بود

کاش به هردوشون این فرصت رو داده بودیم کوروش..

کوروش از جاش بلند شد خندید

یه خنده ی ناباور و پر از عصبانیت..

بعد یهو اشک هاش روون شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

روی زمین نشست و شروع کرد با خودش حرف زدن

-من چکار کردم ???

من با خانواده ام چکار کردم..

من با خواهرم چکار کردم

لعنت بهت کمیل

لعنت بهت

با صدای بلند اینا رو می گفت تا جایی که خودم رو بهش رسوندم و

سرش رو گرفتم تو بغلم..

هق هق مردونه اش بلند شد..

exChange Group

ROMAN

کمیل

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از ماشین پیاده شدم و رفتم سمت قهوه خونه‌ای که آدرسش رو به
مش اسماعیل داده بودم
وارد شدم.
گفته بود که رسیدم..

نگاهی به اطراف انداختم با دستی که برام بلند شد چشم هام رو ریز
کردم
مش اسماعیل بود.
رفتم سمتش.
از جاش بلند شد



دستش رو سمتم گرفتم و گفت:

ROMAN

-سلام آقا

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM ۱۰:۱۰ ۲۰۲۰/۲۰/۷]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۱۰۸

-سلام آقا ...

-سلام مش اسماعيل خوبي..

سري تكون داد و به لطف گفت: exChange Group

ROMAN

-به لطف خدا خوبم بشين آقا ..

خنديدم و نشستم..

اصغر اومد نزديكمون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-به به آقا کمیل خوش اومدین براتون چی بیارم..
لبخندی زدم و گفتم :

-چاکر شمام اصغر آقا برای من قهوه بیار رو کردم سمت مش
اسماعیل و گفتم :

-شما چی میخوری مش اسماعیل!!؟؟

نگاهی به اصغر انداخت و گفت :

-برای من یه لیوان آب بیاری بسه..

نگاه چپه ای بهش انداختم
مش اسماعیل خیلی اهل تعارف بود..

exChange Group

-برای دوتامون قهوه بیار اصغر..
اصغر چشمی گفت و رفت..

ابرویی بالا انداختم و گفتم :

-تعارف نداریم مش اسماعیل حالا بینم امانتی های منو آوردی!!

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مش اسماعیل سری تکنون داد و گفت :

-بله آقا ..

بعد دکه ی پیراهنش رو باز کرد و پاکتی رو بیرون آورد ..

-اینم امانتی شما آقا ..

چنگی به پاکت زدم و داخلش رو نگاهی انداختم شناسنامه ی من و
شناسنامه ی مهتاب...

-مرسی..

نمی دونم چطوری تشکر کنم..

سرش رو پایین انداخت و گفت :

-وظیفه اس آقا ..

مش اسماعیل زندگی سختی داشت

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

شش تا دختر دم بدبخت با این سن و سال هنوز پیش بابا کار می کرد و کوچکترین خطایی تا الان ازش ندیده بودیم..
دسته چکم رو از جیب کتم بیرون آوردم ..

مبلغی رو که براش نوشته بودم از دسته چک جدا کردم
برگه چک رو طرفش گرفتم و گفتم :

-نقابله مش اسماعیل..

نگاهی به برگه چک انداخت اخم ریزی کرد و بعد سرش رو پایین انداخت..

-ممنون آقا اما من هنوز چون تو بدنم هست برای کار و نیاز نیست که دستم پیش بقیه دراز باشه .
دستش رو باز کردم و چک رو گذاشتم داخل دستش..

-این دست درازی نیست بلکه وامیه که از بابا میخواستی

کارگزاری گروه **EXCHANGE GROUP**

بهم گفت..

قراره برگردونی..

نگاهی به چک انداخت و گفت :

-اما این خیلی زیاد تر از اون مبلغیه که..

دستم رو روی بینیم گذاشتم و گفتم :

-صداش رو در نیار از شیر مادر حلال تر..

سرش رو پایین انداخت و نگاه شرمنده ای بهم انداخت

همون موقع اصغر سینی بدست اومد.

فنجون قهوه رو گذاشت جولمون و گفت :

exChange Group

-نوش جونتون چیز دیگه ای نمی خواین!!؟

-نه دستت درد نکنه اصغر..

چیزی خواستیم صدات می زنیم..

اصغر باشه ای گفت و رفت

فنجون قهوه رو گذاشتم جلوی مش اسماعیل و گفتم :

-بخور به حال بیای مش اسماعیل..

در رو باز کردم و وارد اتاق شدم..

اتاقک توی تاریکی فرو رفته بود..

برق رو روشن کردم وبا اخم غلیظی اطراف رو نگاه کردم.

مہتاب گوشه ی اتاق کز کرده بود... exChange Group

با طشر گفتم :

-هی تو زنده ای!!؟

با صدای داد من تکونی خورد و چشم هاش رو آروم باز کرد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نگاهی بهم انداخت..

[AM۱۰:۳۴ ۲۰۲۰/۲۱/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۰۹

VIP

exChange Group

ROMAN

نگاهی بهم انداخت..

نیشخندی زدم و با لحن بدی گفتم:

-پاشو خودت رو جمع کن باهات حرف دارم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

تکونی به خودش داد و از جاش بلند شد
نگاهی بهم انداخت...
تنفر و سردی از چشم هاش بیداد می کرد
اما برای من اصلا مهم نبود..
اخم غلیظی کردم و شناسنامه ها رو از پاکت بیرون آوردم..

تو هوا تکونی به شناسنامه ها دادم
نگاهش سمت شناسنامه ها کشیده شد..
-باید حدس بزنی اینا چیه!!

شناسنامه منو تو..

حالا برای چی!!؟

اینم می تونی حدس بزنی!!؟ exChange group

برای اینکه مال من بشی..
برای اینکه پوزه ی اون علی و پلیسی که راه انداخته دنبالش تا منو
بگیرن به خاک بمالم جالبه نه..
فقط دیدن صورتشون..

خندیدم یه خنده ی پر از لذت..
حالا پاشو میخوایم بریم عقد کنیم عزیزم..
چیزی که باید چند ماه قبل اتفاق می افتاد..

نگاهش رو ازم گرفت..
در کمال خونسردی دوباره خوابید
متعجب شدم..
یهو عصبانیتم بروز کرد..
با داد گفتم :

مگه کری میگم پاشو آماده شو میخوایم بریم محضر..
صدای خونسردش آتش درونم رو بیشتر کرد..

من جایی نمیام تو میخوای منو عقد کنی عاقد بیار اینجا
حالا حرف نزن خوابم میاد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس عمیقی کشیدم خیلی خودم رو کنترل کردم تا چیزی نگم..

-میگم بلند شو مهتاب اعصاب منو خورد نکن..
جوابم رو نداد..

نمی دونم چرا اما کوتاه اومدم
دلم یه لحظه براش سوخت..

هیچی خورده بود؟!؟؟
نخورده بود از روزی که آورده بودمش اینجا..

باید می رفتم غذا می گرفتم و می آوردم..
پاکت شناسنامه رو پرت کردم روی گنجینه خواستم برگردم که برم
اما از حرکت ایستادم ☆ exChange Group ☆

تجربه ثابت کرده بود نباید به این زن اعتماد می کردم..
برگشتم و دوباره پاکت شناسنامه ها رو چنگی زدم و همراه خودم بردم
و از خونه زدم بیرون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

خیلی خودم رو کنترل کردم که اشکم روون نشه..
خودم رو کنترل کردم که عادی باشم
سرم خم نشه..

صدای بسته شدن در که اومد ومطمئن شدم که رفته تو جام نشستم

اشک توی چشم هام جمع شده بود
دلَم میخواست خودم رو بکشم از این زندگی نحس خلاص شم..
حرف هاش رو که میشنیدم برای عقد کردن قلبم به درد می اومد
درست مثل زمانی که میخواستم زن امیر کیان بشم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پاهام رو توی خودم جمع کردم و شروع کردم به اشک ریختم .

برای خودم..

برای زندگی نحسم..

برای پارسام..

برای بچه ای که...

هق هق ام اوج گرفت..

VIP

exChange Group

[AM ۱۰:۲۲ ۲۰۲۰/۲۳/۷]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۰

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

اونقدر گریه کردم که سرم درد گرفت
چشم هام به سوزش افتاد..
اطراف رو تار می دیدم..
تصمیم گرفته بودم جلوی کمیل قوی باشم نباید اشک ریختم رو
می دید..
نباید می فهمید که من ضعیف شدم..
از جام بلند شدم.
سمت سرویس رفتم تا آبی به صورتم بزنم
نباید منو توی این حالت میدید..
آبی به صورتم زدم از تو آئینه به خودم زل زدم.
یه زن بیستو دوساله بودم اما ظاهرم بیشتر از یه زن بیستو دوساله
میخورد
نیشخندی زدم.
آب هم زدم به صورتم بازم فایده نداشت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام هنوز پف کرده بود و قرمز رنگ

سرم رو تند تگون دادم و از سرویس اومدم بیرون
همینکه اومدم بیرون با کمیل چشم تو چشم شدم
با ابروهای بالا رفته نگاهی بهم انداخت..
قدمی سمتم برداشت و زل زد توی چشم هام و گفت :

-گریه کردی ???

اخمی کردم و لب زدم :

-نه..

روبه روم ایستاد خیره به چشم هام بود.

-گریه کردی... ☆ ✨ exChange Group

چرا دروغ میگی هان..

از دروغ خوشم نمیاد..

نیشخندی زدم این مرد دیگه کی بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

ناف این بشر رو با دروغ بریده بودن بعد میگفت که از دروغ بدم میاد..

-خودت سراپا دروغی..

به همه دروغ میگی..

حرفات..کارات..

حتی غیرتت دروغه...

همه اینا دروغه این کارا رو میکنی که نشون بدی منم هستم..

خیره شدم توی صورتش..

چون تو عقده ی دیده شدن داری..

عصبی شد..

-اعصاب منو بهم نریز مهتاب..

منو سگ نکن که دوباره بزنم سیاه و کبودت کنم..

بجای زر زدن گمشو بیا اینجا بشین غذات رو بخور دختره ی احمق..

حوصله نعلش کشی ندارم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد تنه ای بهم زد و رفت وسط اتاق نشست..

منم خیره بهش بودم

این مرد یه روانی به تمام معنا بود

یه روانی که نمیشد باهاش بحث کرد

تنها راهی که میشد این بشر رو خلع خلاص کرد نرمی و آرومی بود

در نهایت ضربه ی محکم بهش زده میشد..

-کری میگم بیا بشین غذات رو مرگت کن احمق..

از صدای دادش چشم هام روی هم اومد..

دلم میخواست عین خودش جیغ بزنم اما خودم رو کنترل کردم.

نفس عمیقی کشیدم و رفتم سمتش..

VIP
ROMAN

نگاهی به سر و صورتم انداخت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-فردا باید بریم محضر بااین سر و صورت که همیشه بریم
همه جاش کبوده باید بری آرایشگاه ..
تکیه ای به تخت دادم که صدایی ازش بلند شد
کهنه بود دیگه..

-اونوقت برم برای چی..
برای اینکه دست گل آقا رو بپوشونیم.
من بااین سر و وضع میام آرایشگاه هم نمیرم..
کمیل یه تای ابروش رو بالا داد و گفت :

-میری عزیزم میری..
وقتی من حرفی بزنم عمل میکنی..
فردا خودم می برمت یه جای مطمئن..
تا بعدظهر آماده ات کنن.
هرچی نباشه فردا مهم ترین روز زندگیته..
قراره از فردا خیلی خوش بگذرونیم عزیزم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حالا بخواب..

از حرف هاش قلبم مچاله شد.

بهترین روز زندگی من با پارسا می تونست باشه که تو گند زدی
بهش..

دستم مچ شد..

قسم خوردم تلافی تموم این کارا رو سرش بیارم.

الان دور دور کمیل بود..

دور دست منم می افتاد..

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM ۱۰:۰۵ ۲۰۲۰/۲۴/۷]

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۱

روبه روی یه ارایشگاه نگه داشت
نگاه بی زاری به اون در انداختم
صدای نحسش توی گوشم پیچید..
-به چی داری فکر میکنی!؟
نکنه به اون پارسای حروم زاده .

صداش عصبی بودم
سرم رو چرخوندم نگاهش درست یه وجبی چشم هام بود..
ازش کمی فاصله گرفتم..

-تو درسته بتونی بزور جسم منو به اختیار خودت دربیاری
اما قلب و روح من سندش به اسم پارساست

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا آخر عمر..

هیچ کس نمی تونه پارسا رو از قلب من بیرون کنه..

اینو گفتم و از ماشین پیاده شدم..

رگه های خشم توی چشمش بود اما اصلا برام مهم نبود..

در ماشین رو محکم بهم کوبیدم..

پارسا هم پیاده شد..

دستی سمتم دراز کرد و گفت :

-هی وحشی نه ماشین پدرته نه از اموال اون پارسای حروم زاده که

اینطوری بهم می کوبیش..

بار آخرت باشه این حرکت رو ازت می بینم

حالا گمشو برو تو ارایشگاه..

به دینه زنگ می زنم دست از پا خطا کنی روزگارت رو سیاه میکنم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دهن کجی به حرفاش کردم و روی پاشنه ی پا چرخیدم و رفتم
سمت ارایشگاه

قصد فرار کردن نداشتم

بلکه قصدم موندن و جنگیدن بود

خسته شده بودم از فرار کردن

باید تحمل می کردم و خودم رو قوی می کردم

دستم رو جلو بردم و خواستم زنگ در رو بزنم که در باز شد
دستم از حرکت وایساد..

نفسی بیرون دادم و وارد شدم
همینکه وارد شدم با یه زن که ارایش غلیظی روی چهره اش بود روبه
رو شدم..

نگاهی از سرتا پا بهم انداخت و یه دفعه با اخم غلیظی گفت :

-تو مهتابی درسته!؟؟

چه طلبکار و بی ادب...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه تای ابروم رو بالا دادم و گفتم :

-خودمم

نیشخندی زد و خودش رو کنار کشید و با دست به صندلی که روبه رو بود اشاره کرد و گفت :

-برو اونجا بشین

تا من پیام..

بدون حرف حرکت کردم که صدای چرخش چیزی باعث شد تو جام وایسم

سرم رو چرخوندم دیدم داره کلید رو توی در می چرخونه...

یه دفعه برگشت سمتم.. exChange Group

ROMAN

-چرا در رو قفل کردی..

کلید رو گذاشت داخل سوتینش..

چهره ام جمع شد

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ازاینکه کسی داخل سوتینش می گذاشت حالم بهم میخورد..

-کمیل بهم گفت حواسم رو جمع کنم تو سر و گوشت می جنبه
حالا دنبالم بیا

کار داریم زود باش..

اخم غلیظی کردم این دختره زیادی پرو بود

رفتم سمت صندلی و روش نشستم و..

VIP

exChange Group

ROMAN

ازم فاصله گرفت نگاهی بهم انداخت

برق رضایت توی چشم هاش بود

-چه خوشگل شدی دختر

نه پسندای کمیل هم خوبه..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پاشو خودت روببین
بین چی شدی..

نگاه بی حوصله ای بهش انداختم و از جام بلند شدم
نگاهی به خودم انداختم
خوشگل شده بودم اما هیچ حسی نداشتم
داشت حالم بهم میخورد

پارسای من زیر خاک بود من توی ارایشگاه بودم برای اینکه زن یکی
دیگه بشم
واقعا جالب بود..
جالب بود..

نگاهم رنگ غم گرفت الان باید برای پارسام آماده میشدم نه برای یه
نامرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۲۵/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۲

نگاهم رنگ غم گرفت الان باید برای پارسام آماده میشدم نه برای یه
نامرد.

نگاه سردی به دختره انداختم و گفتم:

-تموم شد!!؟

ابروهاش رو بالا انداخت و گفت:

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

-آره فقط باید لباس بپوشی
اونم خودم گرفتم کمیل بعدا باهام حساب میکنه..
این زن کی بود که اینقد راحت کمیل کمیل می کرد..

برامم مهم نبود اما ای کاش یکی از همین زن ها که اینقد باهاش
راحت بود زنش میشد
نه منی که هیچ حسی بهش نداشتم حتی حس تنفری هم که بهش
داشتم پر کشیده بود
خنثای خنثی بودم این بدترین درد برای من بود..
بدترین درد ممکن..

لباس سفیدی که توی چشمم قرار گرفته بود باعث شد از فکر بیرون
بیام..

-اووم فکر کنم اندازه ات باشه
پاشو برو پشت رخت کن لباست رو عوض کن..
شلوار و الان برات میارم..

لباس که نه به مانتو سفید مجلسی..
بی حوصله از جام بلند شدم و رفتم سمت دختره..
یادم نمی اومد اسم دختره چی بود یا اینکه اصلا اسمش رو بهم گفته
بود یانه..
رفتم سمتش و مانتو رو ازش گرفتم..

پشت رخت کن آروم شروع کردم لباسام رو عوض کردن..
خواستم لباس بپوشم که سوتی و شورتی روی رخت کن قرار گرفت..

-اینا رو یادم رفت
اول لباس زیرات رو عوض کن بعد لباس رو بپوش .
بی حوصله نگاهی به لباس زیرا انداختم..
ست سفید رنگ..

پوفی کشیدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

لباس رو انداختم روی تخت کن و بعد لباس زیر رو چنگ زدم و شروع کردم به پوشیدن..

دختره نگاهی بهم انداخت از سرتا پا..

لبخندی زد

دست هاش رو بهم زد و گفت :

-عالی شدی فقط یه چادر نیاز داری اونم به کمیل پیام که دادم بخره
بیا بشین الاناست که پیداش بشه.
کلافه بودم..

از وضعیت راضی نبودم

بغض داشتم دلم برای پارسام تنگ شده بود..
دلم می خواست روز و شب سر قبرش بشینم و زار بزنم..
بشینم درد و دل کنم

دختره فهمید که انگار بغض دارم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با وحشت از جاش بلند شد و او مد سمتم
روبه روم قرار گرفت و گفت :

-گریه نکنی ها تموم زحمتام رو به هدر میدی.

نیشخندی زدم

حتی این زنم بویی از انسانیت نبرده بود
به فکر کارش بود تا کامل بینه پول خوبی بهش بده..
با بغض گفتم :

-آخه تو چی می دونی از دردای من.

همتون حال بهم زنید

زنگ بزن بهش بگو کجاست..

داره حالم بهم میخوره از اینجا موندن..

دختره اخمی کرد خواست حرفی بزنه که گوشیش زنگ خورد

نفسی بیرون داد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهی به صفحه ی گوشی انداختم
اسم آقا کمیل روی گوشی خودنمایی می کرد...

گوشی رو جواب داد و گفت :

-سلام خوبی؟!؟

...

-باشه باشه الان میارمش..

بعد گوشی رو قطع کرد نگاهی بهم انداخت

-اومده پشت دره بیا بریم

بعد دستش رو جلو آورد و خواست دستم رو بگیره که دستم رو عقب

کشیدم و گفتم :

-خودم میام بچه که نیستم

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM ۱۰:۰۶ ۲۰۲۰/۲۶/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۳

VIP

-خودم میام بچه که نیستم

با این حرفم اخمی کرد..

نیشخندی زدم و بدون توجه بهش سمت در رفتم..

ROMAN

زیر دلم درد می کرد

ترسم از این بود خون ریزیم شروع بشه هیچ نوار بهداشتی نداشته

بودم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

امیدوارم بازم خونریزی نداشته باشم و گرنه باین لباس سفید..
دختره در رو باز کرد..

نگاهش بهش انداختم بدون هیچ پوششی اومده بود دم در..
نگاهی از سر تا پاش انداختم..

تاپ با شلوار کوتاه به پاش بود..

در رو باز کرد و بدون اینکه ذره ای براش مهم باشه توی تیراس نگاه
کمیل قرار گرفت..
کمیل برگشت..

با دیدن دختره اخم کمرنگی کرد..

exChange Group

-مهسا زنم آماده شد!!؟

پس اسمش مهسا بود با لوندی دستی به موهاش زد و تکونی به سینه
هاش داد و گفت :

-آره ..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

همینجاست

من خوش قلم عزیزم ..

حالم داشت بهم می خورد..

تو روی من داشت برای کامل دلبری می کرد

از این زن ها متنفر بودم..

ازاینکه خودشون رو برای آدمای منفوری مثل کامل حقیر می کردن

متنفر بودم..

کامل هم انگار خوشش اومده بود چون نگاهش خیره به سینه های

مهسا بود..

تو دلم نیشخندی زدم.. exChange Group

پسر حاجی که جانماز آب میکشید چقدر هیز بود..

مهسا نیم نگاهی بهم انداخت..

-حواست هست با توام!؟؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

از فکر او مدم بیرون

قدمی جلو گذاشتم نگاه کامل رضایت داد که به من برسه..

نگاه خیره ای از سرتا پا بهم انداخت..

بعد کم کم اخم شدیدی روی صورتش نمایان شد..

مردی که هیزی و بی ناموسی تنها کاری بود که میکرد باید در مقابل

این همه آرایش کسی که میخواست زنش بشه واکنش نشون میداد و

فکر می کرد منم عین خودشم

بی توجه به کامل خودم رو کشیدم بیرون.

اولین قدم رو برداشتم که صدای جدیش او مد..

exChange Group

ROMAN

چادرت رو بیارم همه جات افتاده بیرون

از حرکت ایستادم

نگاه پوکری بهش انداختم

چادری رو از ماشینش بیرون آورد و او مد سمتم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چادر رو انداخت رو سرم
لبخند عمیقی زد و گفت :
- الان عالی شدی..

نگاه ازش گرفتم به چشم هاش مستقیم نگاه می کردم نگاه مظلوم
واشکی پارسام توی چشم هاش نقش می بست..
بغضم رو قورت دادم
قلبم ناآروم بود

چنگی بهش زدم..
باید آروم میشد...
براس انتقام باید تحمل کنی قلب من..
باید حضور این مرد منفور رو تحمل کنی تا بازی بیوفته سمت من.

ROMAN

عاقده نگاهی بهم انداخت..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

جمله اش رو کامل کرد..

-وکیلیم عروس خانم!!؟

سرم رو پایین انداختم سر انگشتم قرمز شده بود

بزور آب دهنم رو قورت دادم و با صدای لرزونی گفتم :

-بله..

عاقده لبخندی زد..

از کمیل هم سوال پرسید اونم قبول کرد

-خوب مبارک باشه امیدوارم به پای همدیگه پیر بشین..

یه دفتر بزرگی رو جلوی رومون گذاشت و گفت که امضا کنیم

کمیل تند تند امضا کرد

خودکار رو سمت من گرفت..

-شما هم بگیر امضا کن عروس خانم

دستم رmq نداشت که بگیرم خودکار رو بگیرم...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM ۱۰:۵۰ ۲۰۲۰/۲۷/۷]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۱۱۴

نیم نگاهی به کمیل انداختم با جدیت بهم زل زده بود

از این نگاه متنفر بودم. exChange Group

خشم تموم وجودم رو گرفت..

یه روز کاری می کردم که این چشم ها فقط بدبختی و اشک توش

موج بزنه

من غرور رو تو این چشم ها میشکوندم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بدبختش می کردم..

با خشم دستم رو جلو بردم و خودکار رو از دستش چنگی زدم
عاقده با دستش به چندتا اشاره کرد که امضا کنم
منم امضا کردم
امضاها که تموم شد خودم رو کشیدم عقب...
عاقده لبخند عمیقی زد و گفت :

-خوب مبارکه به پای هم پیرشین..
کمیل تک خنده ای کرد و گفت :

-انشالله ممنونم ازتون... exChange Group

دستی به عاقده داد و بعد از دفتر خونه اومدیم بیرون..
نیشخندی زدم..

الان شوهر داشتم..

شوهری که یه روز داداش کمیل صداش می کردم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

شوهری که عشقم روفرستاد گوشه ی قبرستون..
شوهری که به ابروم چنگ انداخت و من بی گناه رو گناه کار جلوه داد..

شوهری که به قلب ،جسم و روح من خیلی زخم زد و قراره منم همین زخم ها رو بهش بزنم..

چادرم کنار رفته بود و کمی از موهام بیرون اومده
حوصله نداشتم که موهام رو بذارم داخل..
داشتم می رفتیم که دستم کشیده شد..

پرت شدم توی بغل کمیل..
صدای زدن قلبش رو میشنیدم

اما ذره ای برام مهم نبود..

یه ذره برام اهمیتی نداشت
اخمی کرد و گفت :

-زن من شدی باید هرزه بازی رو بذاری کنار..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اون وامونده ها رو بذار تو.
خوشت میاد تو هوا برقصن..
خندیدم..
یه خنده از روی مسخره گی..
-پس نصف دختری این شهر هرزه ان چون موهاشون بیرونن..
افکار تو خرابه نه دخترای این شهر..
اینو گفتم و دستم رو از دستش بیرون کشیدم و موهام رو درست کردم..

هوا تاریک شده بود..
هیچ کس هم موهای منو نمی دید..
این مرد روانی بود ☆ exChange Group ☆
فکر می کرد همه مثل خودش هرزه ان..
اتفاق جلوی ارایشگاه یادم اومد
با نیشخند بهش زل زدم..
کمیل فقط یه ادمی بود که جانماز اب میکشید تا مردم رو گول بزنه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وگر نه کسی از ذات خراب این مرد خبر نداشت..

نگاهی با اخم بهم کرد و بعد ریموت ماشین رو زد..

دیگه راهی برای فرار وجود نداشت..

باید می ایستادم و می جنگیدم.

داخل ماشین رو نشستیم..

اونم ماشین رو روشن کرد و حرکت داد..

چند دقیقه ای به سکوت گذاشت که کمیل دستم رو گرفت توی

دستش..

نگاهم سمتش کشیده شد..

نگاهش برق می زد.. ☆ exchange group

بی حس بهش خیره شدم

پشت دستم رو بوسید..

-دیدي بلاخره برای خودم شدي..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

"اره نمی دونی کیوبرای خودت کردی"

-بلاخره چیزی که حق من بود به خودم رسیداگه همون اول راه اومده بودی که اینطوری نمیشد..

الان سر خونه زندگیمون بودیم...

هم پارسا زنده بود.

هم بچه ای که تو شکمت بود..

هیچکدوم از دردسرا نبود..

ولی یاد گرفتی که دیگه خوب باشی خودت فهمیدی نمی تونی بامن در بیوفتی..

باید باهام راه بیای

"اره یاد گرفتم چطوری راه بیام

یاد گرفتم باید باهات بازی کنم یاد گرفتم توی گذشته نمونم..

یاد گرفتم پارسا رو برای همیشه تو قلبم محفوظ بذارم"

ساکت بودم..

نگاهی بهم کرد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نمی خوام چیزی بگی!!؟

چه حسی داری الان..

خودتم پشیمونی اره!!؟

دستم رو از دستش کشیدم بیرون

حرف های این مرد حال بهم زن ترین چیزی بود که دیده بودم..

اصلا به دلم نمی نشست فقط منو برای انتقام مصمم تر می کرد

همین..

فقط یه حرف زدم :

VIP

-اره پشیمونم..

بعد روم رو برگردوندم و به بیرون خیره شدم..

ROMAN

راوی

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

نیلا هنوز چشم های اون مرد غریبه توی ذهنش هک شده بود..
پس یه پلیس بود نرجس دستی به بازوی نیلا زد و تگون شدیدی
بهش داد..

-باتوام دختر حواست کجاست!!؟

نیلا از فکر اومد بیرون و یه دفعه گفت :
-بله..

نرجس نگاه چپه ای به نیلا کرد و لب زد :
-اصلا حواست پی حرف های من هست یانه!!؟
نیلا خودش رو جمع و جور کرد و لب زد :

exChange Group

ROMAN

-چی شده!!؟.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۴۶ ۲۰۲۰/۲۸/۷]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۵

-چی شده!!؟

نرجس باتند خویی گفت..

-یه ساعت داشتم روضه می خوندم برات!؟

حواست کجاست خوب..

نیلونیس خندی زد و با متلک گفت: ex Chan

-حتما خانم عاشق شده که فارغ از همه جاس..

نیلا نگاهی به نیلو انداخت..

اخمی کرد و لب زد :

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-حتما..

به کسی ربط نداره..

کارت رو بگو ماما .

نرجس نفس عمیقی کشید و گفت :

-گفتم برو اون نخود رو بیار یه نگاه بهش بنداز سنگ چیزی نداشته باشه..

نذر کردم اش بپزم تا دست از ت بچه ام بردارن..

خدا اون دختره رو از زندگیش بندازه بیرون..

نحسو عفریته اس..

نیلا ابرویی بالا انداخت..

-سر اینکه دارین وسایل نذری رو آماده میکنید ماما خوب نیست غیبت کنیم

منم تو گناه خودتون شریک نکنید

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

هر نذری دارین بذارین تو دل خودتون بمونه
البته فقط این نذری خرج اضافیه فکر نکنم خدا نذری که با غیب
شروع بشه صدسال سیاه قبول کنه..
نرجس از این حرف نیلا مات شد..

-دختره ی احمق..

اینا چیه میگی هان!!؟

داری اداب رسوم به من یاد میدی الان؟!
نیلا نیشخندی زد و بعد بدون حرف رفت..
نرجس سبزی ها رو پرت کرد روی سفره..

با حرص زیر لب گفت: exChange Group

-دختره ی پرو..

بذار بابات بیاد براش دارم
نیلو سری تکون داد ومشغول سبزی پاک کردن شد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

کمیل زد روی ترمز..

نگاهی به خونه انداختم اینجا کجا بود!!

سوالی که تو ذهنم شد رو پرسیدم..

-اینجا کجاست!؟

نگاه کجی بهم کرد و گفت :

-میفهمی پیاده شو..

خونسرد در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم..

ریموت ماشین رو زد..

برنگشتم بینم داره چکار میکنه..

از کنارم رد شد و سمت در رفت..

زنگ در رو فشار داد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بعد قدمی عقب برداشت
کنجکاو بودم تا داره چکار میکنه و اینجا کجاست..
چند دقیقه بعد صدای یه زن توی ایفون پیچید..

-کیه!!؟

-منم خانم بزرگ در رو باز کنید..
خانم بزرگ..

VIP
exChange Group
ROMAN

[AM۱۰:۵۶ ۲۰۲۰/۲۹/۷]

❤️#بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۶

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ!؟؟

خانم بزرگ دیگه کی بود..

نکنه همون زنی که پدر کمیل ازش بد می گفت و می گفت این زن
برای من مادری نکرده..

ذهنم کنجکاو بود و پراز سوال..

در باز شد..

کمیل برگشت و با دست بهم اشاره کرد که برم داخل..

تکونی به خودم دادم و راه افتادم..

وارد خونه که شدیم ابرو هام از این همه قشنگی بالا پرید..

همینطور محو اطراف بودم که دستی دور کمرم پیچیده شد..

کی می تونست باشه جز کمیل مزاحم..

منو سمت خودش کشید..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حالت تهوع بهم دست داد بدن این مرد لحن زار گناه بود
دم گوشم لب زد :

-ازت بدم میاد بیوه برادرم اما جلوی مامان بزرگ مجبورم نقش بازی
کنم

دلّم نمی خواد ناراحتش کنم پس توام تا می تونی نقش بازی کن
براش..

چون خانم بزرگ خیلی برام مهمه..

فشاری به پهلوم آورد..

نالہ ای سر دادم و زیر گفتم :

-وحشی..

-وحشی رو توی اتاق خواب می ببینی عزیزم..

نگاهم به جلو افتاد

راه زندگی کردن بااین مرد رو یاد گرفته بودم..

اتاق خوابم می داشتم روی دلش بمونه .

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

همون موقع یه زن چادری از خونه اومد بیرون..
نگاه دقیقی بهش انداختم..
جدیت از سر و روش می بارید..
وای تحمل کردن یه عیشو قماش دیگه ای رو نداشتم..

بهش که رسیدیم زن واکنش نشون داد..
سمت کمیل اومد
کمیل ازم فاصله گرفت وزنه رو گرفت توی اغوش..

-پسرم بالاخره اومدی؟!؟
کمیل خندید و گفت :
-سلام جون کمیل اره خانم بزرگ تازه با یه عروس..
خانم بزرگ از بغل کمیل اومد بیرون..
نگاهی بهم انداخت..
جدیت نگاهش منو ترسوند..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با لبخند زوری گفتم :

-سلام

یهو لبخندی زد..

ازاین تغییر حالت ناگهانش تعجب کردم

اب دهنم رو قورت دادم..

این خانواده عجیب بود

انتظار هرکاری رو باید ازش داشته باشیم..

خانم بزرگ دست هاش رو باز کرد..

-چه خانمی..

عروس خوشگلم بیا تو بغلم عزیزم..

بی اختیار سمتش کشیده شدم..

خودم رو تو بغلش ول دادم.

حس عجیبی پیدا کردم حسی که به مادرم هم نداشتم

این زن برخلاف چهره ای جدیش دل مهربونی داشت..

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

راوی

مریم نگاهی به اکبر انداخت
صورتش رنگ پریده شده بود.

با اشک خم شد و پیشونی اکبر رو بوسید
اکبر اصلا حرف نمی زد..

توی شک و بهت فرو رفته بود

-خدا لعنت کنه مهتاب خدا لعنت کنه که زندگیم رو خراب کردی..

شوهرم رو شک زده کردی
اکبر صدا میشنید تنها واکنشی که نشون میداد اشک بود..

هیچ حرکتی نمی کرد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دکتر وارد اتاق شد
از صدای پا مریم برگشت دکتر
نگاهی به صورت گریون مریم انداخت
اخم شدیدی کرد
نگاهش به اکبر کشیده شد
با دیدن چشم های اشکی اکبر با تشر گفت :

-خانم چرا شما داری گریه میکنی!!؟
این کارا برای چیه هان!!؟
شوهر شما تو وضعیتی نیست که گریه ی شما رو تحمل کنه
سکته کرده

شک زده شده.. ✨☆ exChange Group ✨☆
یه سکته دیگه باید حکم مرگش رو امضا کنیداین کارا برای چیه
هان!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM ۱۱:۰۰ ۲۰۲۰/۳۰/۷]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۷

مریم نفسش بند اومد..

یه سخته دیگه کارش تموم بود زیر گفت :

نه نه اینو نمی خوام.. exChange Group

اینو نمی خوام..

دکتر نیشخندی زد و رفت کنار اکبر شروع کرد به معاینه کردنش

هیچ فرقی نکرده بود عین قبل بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

پوفی کشید..

-تحویل بگیرین خانم هیچ تغییری نکرده.

واقعا مرسی از شما..

مریم اندوهگین نگاهی به دکتر انداخت

دکتر اخم غلیظی کرد و با دست اشاره کرد سمت بیرون و گفت :

-لطفا بیرون تشریف داشته باشین خانم..

ما حال بیمارمون برامون مهمه..

مریم سری تکون داد و باشه ای ضعیفی کرد

نگاه اخر رو به اکبرش انداخت و توی دلش برای مهتاب نفرینی کرد

از اتاق بیرون اومد.. exChange Group

دکتر هم در رو بست دکتر رو به پرستار که اونجا بود گفت :

-این خانم اجازه نداره وارد این اتاق بشه

پرستار نیم نگاهی به مریم انداخت و بعد چشمی گفت..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مریم اهی کشید و رفت روی صندلی نشست..
باتسبیح توی دستش شروع کرد به صلوات فرستادن و اشک ریختن..

مهتاب

نگاهی به بیرون انداختم خانم بزرگ انداختم
با عشق بهم خیره شده بود..
چرا تو این چند سالی که زن امیرکیان شده بودم یبار این زن رو
ندیده بودم

این زن با تموم اعضای اون خانواده فرق می کرد..

لبخند عمیقی زد و گفت :

-میوه بخور دخترم..

با خجالت سرم رو پایین انداختم و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-ممنون فعلا میل ندارم..

یه تای ابروش رو بالا داد و گفت :

-تعارف میکنی!!؟

ما که غریبه نیستیم دختر..

کمیل شوهرته منم خانم بزرگ باید خجالت رو بذاری کنار..

اب دهنم رو بزور قورت دادم و گفتم :

-چشم..

کمیل با تمسخر بهم زل زده بود

اخمی کردم..

از نگاه خیره اش حالم بهم میخورد..

-خوب توام بخور پسر..

کمیل خودش رو جمع و جور کرد و گفت :

-باشه خانم بزرگ..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

خودتونم بخورید..

خانم بزرگ لبخند تلخی زد..

-من که این چیزا تنهایی از گلوم پایین نمیره پسر..

راستی برادر دوتا خواهرات خوبن!؟؟

امیرکیان چقدر بی معرفت شده به ماه بهم سر نزده..

چند بار گفتم زنت رو بیار ببینم اما نیورد

لاقل تو معرفت داشتی اما اون..

با تعجب نگاهی به کمیل انداختم..

امیرکیان رو ببینه..

مگه نمی دونست امیرکیان مرده؟؟؟

کمیل نگاه تیزی بهم انداخت..

فهمیدم نباید حرفی بزنم..

کمیل خودش رو کشید جلو و لب زد :

-خانم بزرگ امیرکیان رفته یه سفر خارج

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا چند روزه دیگه میاد..
خانم بزرگ نگاه غمگینی به کمیل انداخت..
-بدون خدا حافظی رفت..
چقدر بی معرفت..
-نه خانم بزرگ امیرکیان یه دفعه ای رفت
با زنش به مشکل برخورد
از هم جدا شدن..
بخاطر همین رفت..
گفت به تنهایی نیاز داره..

VIP
exChange Group
ROMAN

[AM ۱۰:۵۷ ۲۰۲۰/۱۱/۸]

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۸

-گفت به تنهایی نیاز داره وگرنه امیرکیان از کسی خداحافظی نکرد
بدون هیچ خداحافظی رفت..

رفتو همه رو تنها گذاشت خیلی بی صدا رفت
مقصر تموم این بلاها زنش بوده خانم بزرگ .
تکون شدیدی خوردم..

کمیل نگاه اشکی بهم انداخت..

خانم بزرگ بدون اینکه خبر داشته باشه من زن امیرکیان بودم دستی
به صورت کمیل کشید و لب زد :

-خدا جای حق نشسته اون زن تاوان دل شکسته ی امیرکیان رو می
ده..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خدا به بدترین شکل سرش میاره.

خدا ازش نگذره که بچم رو در به در کرد..

کمیل نیشخندی زد

در حالی که نگاهش به من بود..

-داد خانم بزرگ تاوان داد اونم بدترش رو هنوزم قراره بده..

اشک داشت تو چشم هام جمع میشد..

بغض کرده بهش زل زدم

می خواستم زار بزنم.

من تاوان دل امیرکیان رو پس دادم!؟؟

چهره ی امیرکیان جلوی چشمم نقش بست..

پلک زدناش.. exChange Group

خنده هاش.. ROMAN

حرف زدناش..

دوستت دارم گفتناش..

کم توجه های من..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اره راست بود..من داشتم تاوان پس میدادم

تاوان دل امیرکیان رو..

امیرکیانی که شب اخر دلش روشکستم.

بد گفتم.

گفت میره گفت میره دیگه برنمی گرده..

راست گفت

رفتو برنگشت..

چرا بهش فکر نکرده بودم..

چرا به این نرسیدم که قاتل امیرکیان هم منم.

حالم بد بود..

قلبم از این همه بدی که کرده بودم درد گرفته بود.

دستی روی قلبم گذاشتم

نگاه خانم بزرگ که به حالو روزم افتاد با نگرانی از جاش بلند

کمیل فقط با خونسردی نگاهم می کرد..

خانم بزرگ اومد سمتم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستی به گونه اش زد و لب زد :

-خاک به سرم چت شد یهو دخترم..

چرا سرو شکلت اینطوری شده..

اشکی سمج از چشمم روون شد..

دهنم باز شد که بگم من زن امیرکیانم

بگم امیرکیانی و خود نداره..

بگم من عصبیش کردم که از خونه زد و تصادف کرد

اما نتونستم..

دهنم فقط باز بسته شد..



exChange Group

چشم هام روی هم اومد

اشکام با شدت بیشتری روی گونم روون شد..

حالم داشت بد میشد..

هق هق ام اوج گرفت..

با صدای بلند شروع کردم به گریه کردن..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ دائم می پرسید..

-چرا گریه میکنی دخترم چت شده..
کمیل جوابش رو داد :

-خانم بزرگ ولش کنید
داره به حال امیرکیان گریه میکنه
اخه مهتاب با زن امیرکیان خیلی صمیمی بود
کارهایی که به حق امیرکیان رو این زن کرده داره یادش میاد بخاطر
همین داره گریه میکنه....
بذار گریه کنه خانم بزرگ
خانم بزرگ نگاه مهربونی بهم انداخت
-عزیز دلم تو چقد مهربونی اخه یکی مثل تو یکی ام مثل اون زنیکه
ی هرزه چقدر تفاوت اخه..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

تا اینو گفت کشیدم تو بغلش و دستی روی سرم گذاشت و شروع کرد
به نوازش کردن.

-آروم باش دخترکم
آروم باش

VIP

AM ۱۱:۲۲ ۲۰۲۰/۲/۸ [exChange Group]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۱۹

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

می خواست منو دلداری بده اما نمیشد
این زن خبر نداشت من همون زنم که براش لعنت فرستاد..
کمیل با لذت به زجه زدند خیره شده بود
با چشم های سرخ شده بهش نگاهی انداختم..

ازاین مرد متنفر بودم..
ازاین مردی که فقط اسم مرد رو یدک میکشید و نامرد به تمام معنا
بود بدم می اومد..

خانم بزرگ منو از بغلش بیرون آورد
نگاهی بهم انداخت..

حتی دیگه مهربونی این زن رو هم نمی خواستم..

مهربونی این زن هم رونمایی بود
می فهمید من همون زنم واکنش شدیدی نشون میداد.
بغضم رو بزور قورت دادم..

اشکم سرازیر شد..

خانم بزرگ دستش رو جلو آورد واشک هام رو پاک کرد

از سردی دستش لرزیدم..

خانم بزرگ اروم خندید.

-دخترم گریه نکن دلبندم ازاینکه این همه مهربونی خوشحالم

امیرکیان هم باید یه زن مهربونی مثل تو می گرفت..

حالا انشالله برگشت براش زن میگیریم..

دلم می خواست ازاینجا برم.

فضای بدی بود

تحت فشار بودم زیاد لبم رو گازی گرفتم..

چرا تموم نمی کردن..

بزور لب زدم : exChange Group

-میرم اب بخورم..

از جام خواستم بلند شم که خانم بزرگ دستی روی دستم گذاشت و

گفت :

-نه بشین دخترم خودم میرم برات میارم تو حال نداری.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دل‌م‌برات خون شد اینطوری گریه کردی حتما سردرد میشی
میرم اب و مسکن میارم..

بعد از جاش بلند شد و اروم قدم برداشت

لبم رو گازی گرفتم..

کمیل خودش رو کشید جلو نگاهی به پشت سرش انداخت..
وقتی اثری از خانم بزرگ ندید گفت :

-این گریه جبران روزی که امیرکیان رو کردن تو دل خاک به قطره
اشک نریختی

تا سالش بیاد کاری میکنم هرروز به یادش اشک بریزی

این هنوز اولشه.. ✨☆ exChange Group

نیشخندی زد و تکیه ای داد به مبل..
ROMAN

ریموت تی وی رو برداشت و تی وی رو روشن کرد و بهش خیره شد
منم با قلبی پر درد توی خودم فرو رفتم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

راوی

ارسلان نگاهی با غضب به سرباز انداخت و با داد گفت :

-اینا چیه هان؟!؟

اومدین سربازی یا عیاشی..

سرباز سرش رو پایین انداخته بود..

-قربان ادم با یه قلیون کشیدن عیاش نمیشه..

ارسلان از پرویی سرباز عصبی دست هاش رو روی میز گذاشت..

-ساکت شو..

جواب گویی نکن..

عوض اینکه پشیمون باشی سرت رو بندازی پایین این حرفا چیه می

زنی هان!!؟

[AM۱۰:۳۴ ۲۰۲۰/۳/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۰

سرباز سرش رو پایین انداخت

تحمل اینکه بهش زور بشنوه رو نداشت حتی الان که سرباز شده بود..

ارسالان با صورتی سرخ شده از پشت میزش بلند شد..

انگشت اشاره کرد سمت سرمدی..

exChange Group تازه واردی سرمدی..

کله اتم داغه..

تازه از جو خونه اومدی بیرون

ایندفعه رو ندید می گیرم اما وای به حالت به دفعه بعد کشیده بشه..

بلایی سرت میارم که مرغای اسمون به حالت گریه کنن...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سرمدی با اخم به ارسال خیره شد
اگه این حرف رو توی محل شنیده بود
به طرف رحم نمی کرد..

حیف که سرباز بودن دستو بالش رو بسته بود وگرنه الان دندونی توی
دهن ارسال نمونه بود..
ارسال با تشر گفت :

-امروز تمیز کردن تموم سرویسا به عهده توعه .
تا قبل غروب باید کارت تموم شه..
حالا از جلوچشم دور شو..

سرمدی با فکی منقبض شده برگشت که بره که صدای عصبی ارسال
به گوشش رسید..

-احترام نظامیت!!!

سرمدی چشم هاش رو روی هم گذاشت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سریع احترام گذاشت و از اتاق زد بیرون..

در اتاق رو محکم بهم کوبید..

ارسالان اخم شدیدی کرد..

-وحشی...

دستی توی موهاش کشید

از حرص در حال انفجار بود دلش میخواست تا میخورد این پسر رو

بزنه..

اخمی شدید کرد..

پیدا نشدن کمیل و حالا گزارشی که امروز از این سرباز بدستش

رسیده بود باعث شده بود که عصبی بشه..

exChange Group

سردرد شدیدی سراغش اومده بود

دستی به پا کشید واز جاش بلند شد..

تا دنبال یه مسکن باشه وبخوره..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

علی

لیلا نگاه بی حسی بهم انداخت
دنده روجا زدم و گفتم :
-اونجا رفتی با مامانت خوب باشی ها..
اوضاعش الان خوب نیست.

لیلا نیشخندی زد و گفت :
-اون مادر من نیست..
نه مادر من بوده نه مادر مهتاب برای تنها کسی که مادری کرده
کوروش بوده..
ازش متنفرم
اون حتی بابا رو کاری کرد که من و مهتاب رو به کاری مجبور کنه
اصلا دلمون بهش رضا نبود..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اخم کمرنگی کردم..

ادامه داد..

-منو مجبور کردن زن یکی دیگه بشم درحالی که تورو میخواستم..

اون سر سال نکشید تصادف کرد مرد

عین مهتاب..

اما من شانس داشتم تونستم بهت برسم اما مهتاب مظلوم من..

صداش بغض داشت

VIP

[AM۱۰:۳۴ ۲۰۲۰/۵/۸]

exChange Group ☆❤️

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۱۲۱

ادامه نداد بازم مثل این چند وقت حق حق اش بلند شد

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

اهي کشيدم..

-اروم باش گريه نكن همه چيز درست ميشه!!!
تو اوج گريه خنديد..

يه گريه از روي بغض..

پوفي کشيدم خودمم داشتم كم مي اوردم..

واقعا خودمم داشتم كم مي اوردم..

توي اين خانواده بعد مرگ اميركيان اتفاقات جالبي افتاد
چرا چرا!!!

دليلش چي مي تونست باشه..

كميل!!

نخواستن مهتاب.. ✨☆ exChange Group

سرپيچي مهتاب از قانون اينكه بايد با كميل ازدواج كنه!!!
چي واقعا..

خودمم مونده بودم..

تا رسيدن به بيمارستان ليلا هي گريه كرد منم با خودم كلنجار رفتم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

گره کرواتم رو شل کردم
از تو ایینه به مهتاب نگاهی انداختم سرش پایین بود وداشت با دست
هاش بازی می کرد..
توی فکر بود..

-تو فکر شب هجله ات با امیر کیانی!!؟

یا خود امیر کیان هوم!! exChange Group

کدومش!؟

با صدای من سرش رو بالا آورد..

چشم هاش سرخ شده بود..

جوابی نداد..

خندیدم..

به لباس خوابی که روی تخت بود اشاره کردم و لب زدم :
-اون لباس خواب رو خانم بزرگ آورده..

پاشو بپوش..

باید خودت رو برای شوهرت آماده کنی..
منم میخوام تجدید فراش گذشته کنم..

با یه حرکت لباس رو در اوردم..

-چیه چرا نشستی مگه باتو نیستم..
بلاخره از لال بازی دست کشید و به حرف اومد.

exChange Group

-خون ریزی دارم..
یادمه گفته بود خون ریزی نداره..

برگشتم کامل سمتش..

-خون ریزی!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مگه تو نگفته بودی خون ریزی نداری؟!..
راستی حالت شبیه اونایی که بچه سقت کردن نیست..
نکنه سقت نکردی هوم؟!..
با اخم غلیظی گفت :

-اینکه نشون نمیدم به این معنی نیست که بچه سقت نکردم..
شونه ای بالا انداختم و لب زدم :

-مهم نیست تو که پلمپ جلوت رو امیرکیان باز کرده..
منم عقب رو دوباره باز میکنم..
خدا که عقب رو از ادم نگرفته هوم!!..
اخمش غلیظ تر کرده.. exChange Group

ROMAN

-دارم میگم خون ریزی دارم نمی فهمی...
توپر خندیدم..

-خون ریزی نداری!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

عقت که..

به وسط حرفم پرید..

-موقع خون ریزی رابطه حرامه حالا چه از جلو باشه چه از کوفت
دیگه ای

VIP



exChange Group

[AM ۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۶/۸]

ROMAN



#بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۲

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

اخم شدیدی کردم چرا نمی فهمید که من میخوام..
رفتم سمتش نشسته بود و از جاش تکون نمی خورد..
خم شدم توی صورتش و جدی گفتم :

-من رابطه میخوام توام وظیفه ات اینه که برام آماده بشی و بهم
برسی..

اینکه خون ریزی نداری بهم ربط نداره..

من فقط تمکین میخوام ازت

حالا برو مثل یه دختر خوب و حرف گوش کن اون لباس کوفتی رو
بپوش یالا..

چشم هاش رو گذاشت روی هم..

خواست حرفی بزنه که در زده شد خانم بزرگ بود..

نگاه دو تامون کشیده شد..

تا به خودم پیام از جاش بلند شد و رفت سمت در..

فهمیدم خواست چکار کنه..

با لحن خفه ای گفتم :

-اگه حرفی بزنی من می دونمو تو..

به ولای علی..

با باز شدن در حرفمو خوردم..

نفس حرصی بیرون دادم..

مهتاب لبخند عمیقی زد فهمیدم میخواد کاری انجام بده..

خانم بزرگ با خجالت سرش رو پایین انداخت..

-بعد موقع که مزاحم نشدم..

براتون شربت اوردم خوبه قبل از..

ادامه نداد..

قبل از رابطه خوردن شربت چه فایده ای داشت!!؟

قدیمی ها چه عقاید عجیبی داشتن..

مهتاب سینی کوچک رو گرفت و گفت :

-ممنون خانم بزرگ..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ لبخند عمیقی زد..

-خوب شب بخیر منم برم بخوابم..

خانم بزرگ برگشت که بره که سریع ک

مهتاب لب زد :

-صبر کنید خانم بزرگ..

خانم بزرگ از حرکت ایستاد عصبی چشم هام رو گذاشتم روی هم..

دختره ی احمق...

بزور خندیدم..

-کاری با خانم بزرگ داری مهتاب بذار برای فردا الان می خواد

exChange Group

بخوابه..

نگاه بدی بهش انداختم.

پر از اخطار و هشدار.

بدون اینکه برداشتی از نگاهم کنه لب زد :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نه مهمه باید بهش بگم...
خانم بزرگ لبخند عمیقی زد..

-بگو دخترم..

لبش رو گازی گرفت و با خجالت الکی خودش رو کشید جلو و اروم
گفت :

-باید دوتایی حرف بزنیم..
خانم بزرگ نگاهی به من انداخت..

لعنت بهت مهتاب لعنتی....
-خوب شوهرته غریبه که نیست..
مهتاب با خجالت گفت : exChange Group

ROMAN

-روم همیشه خانم بزرگه زنونه اس..
خانم بزرگ نفسی بیرون داد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باشه بیا بیرون دخترم تا ببینم چی میگی..
مهتاب نگاه براقی بهم انداخت و در مقابل چشم های سرخ من از اتاق
زد بیرون..

منم دست هام رومشت کردم و منتظر شدم بیاد تا تلافی سرش در
بیارم..

مهتاب

خانم بزرگ نگاه عمیقی بهم انداخت..
-خوب حرف بزن دخترم چی می خواستی بگی..
کمیل لعنتی..
بین برای فرار از تو باید چه دروغ هایی بگم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-راستش خانم بزرگ من پریودم خون ریزی دارم..

امشبم که...

تخم شدیدی کرد..

-خونریزی داری؟!؟

نداشتم مطمئن بودم بچم سقت نشده..

شایدم معجزه بود..

نمی دونم بهر حال این معجزه بود که بچم رو نگه داشته بود..

-اره خانم بزرگ میخوام با کمیل حرف بزنید

من بهش گفتم اما قبول نکرد

VIP

exChange Group

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۳۱ ۲۰۲۰/۸/۸]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۳

اخمی کرد با تشر گفت :

-قبول نکرد!!؟

سرم رو پایین انداختم وبا ناراحتی ظاهری گفتم :

-بله فکر میکنه من دروغ میگم اگه میشه باهاش حرف بزنید

خانم بزرگ نگاه عصبی به در اتاقی که منو کمیل داخلش بودیم کرد

زیر لب گفت : exChange Group ☆ ✨

-پسره ی احمق هیچی حالیش نیست

باهاش حرف می زنم دخترم

ناراحت نباش..

لبخند عمیقی زدم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

این اولین ضربه اقا کامل
این تلافی حرف های سر شبت که منو الکی گریه انداختی و
چزوندی..

ضربه های بعدی به وقتش..
خانم بزرگ رفت سمت اتاق که سریع فکری به ذهنم رسید
نمیشد تنها تو اتاق باهش باشم
کامل به حرف کسی پیش نمی رفت به حرف خودش بود.

-خانم بزرگ یه لحظه .
مامان بزرگ بازم ایستاد برگشت سمتم
از نگاهش معلوم بود دلش میخواست دهن منو گل بگیره
سرم رو پایین انداختم و گفتم :

-ببخشید خانم بزرگ میشه من امشب یکی از اتاق های دیگه
بخوابی..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اخم پر رنگی کرد و گفت :

نه باید کنار شوهرت باشی

باهاش حرف می زنم

دنبالم بیا

نفسم رو بیرون دادم نمیشد رفت پس مجبور بودم که کنار کمیل
بخوابم

خانم بزرگ سمت اتاق رفت و بعد در رو بدون در زدن باز کرد..چشم
هام رو بستم

الان باید منتظر اشوب بزرگی می موندم..

صدای خانم بزرگ به گوشم رسید..

ببینم کمیل چرا حرف توی کله ات نمی ره هان..

اوه اوه خانم بزرگ با چه لحنی شروع کرده بود..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

هران منتظر بودم که خانم بزرگ بیاد
صدای شنیدن پچ پچ رو از پشت در قشنگ می فهمیدم..
داشت دری وری تحویل خانم بزرگ میدادم..

در بدون در زدن باز شد و خانم بزرگ با تشر وارد اتاق شد
نگاه عصبی بهم انداخت..
-ببینم کمیل چرا حرف توی کله ات نمی ره هان..
نذاشت من سرم بالا بیاد

ROMAN

نگاهی به بیرون انداختم

مهتاب توی دید نبود

خانم بزرگ اومد سمتم عصا رو بلند کرد و زد توی سرم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باتوام جواب بده..

از درد خودم رو کشیدم عقب..
دستی به سرم کشیدم..

-چیو جواب بدم خانم بزرگ!!؟
اخ سرم..
اخمی شدید کرد..

-چرا حرف توی کله ات فرو نمیره وقتی زنی عادت ماهیانه اس که
نباید باهاش رابطه برقرار کنی
حرومه پسر حروم ☆ exChange Group ☆
پس درست حدس زده بودم
اخم ریزی کردم.

-خانم بزرگ از کجا معلوم خون ریزی داره شاید داره دروغ میگه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برای فرار از رابطه..

باز یه ضربه دیگه از عصا نوش جون کردم..

-پسره ی احمق..

برای چی باید دروغ بگه تازه عروسه ها

گفت به خودتم گفته ولی قبول نکردی

حالا که اینطوره تنبیهت میکنم

امشب عروسم کنار خودم میخوابه توام تخت رو بگیر به بغل هرکار

خواستی باون انجام بده

پسره ی بی مسئولیت

اینو گفت و در مقابل چشم های گرد شده ی من رفت بیرون

exChange Group

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

[AM۹:۴۲ ۲۰۲۰/۹/۸]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۴

اینو گفت و در مقابل چشم های گرد شده ی من رفت بیرون
گفت تنبیهم میکنه!!!

به خودم اومدم قصد مهتاب هم همین بود که کنارم نخوابه..

که باهام تنها نباشه..

می دونستم باهاش چکار کنم نمی گذاشتم به هدف شومش برسه..

رفتم سمت در..

در روباز کردم نگاهی به بیرون انداختم

خانم بزرگ داشت در اتاق خودش رو باز می کرد

مهتابم داشت دنبال سرش می رفت

دندونام رو روی هم ساییدم..

-خانم بزرگ!!

خانم با صدای من ایستاد برگشت

نگاه عصبی بهم انداخت

خواب توی چشم‌هاش موج می زد..

-دیگه چیه پسر!؟؟

من از وقت خوابم گذشته تا الان باید

صدتا خواب می کردم

بخاطر دونفر الان از خوابم زدم

شرمنده بهش زل زدم

راست می گفت

خانم بزرگ شبا زود می خوابید و طرف صبح هم زود بلند میشد..

الانم امشب بخاطر این دختره ی لعنتی..

مهتاب هم شرمنده شد
می دونستم باهات چکار کنم

قدمی جلو گذاشتم توی پوست ناراحت خودم فرو رفتم
همه ظاهری بود..

-من معذرت میخوام..
خانم بزرگ من کاریش ندارم به مهتاب بگو بیا پیش خودم.
قول میدم کاری نکنم
خانم بزرگ نگاهش رو توی کاسه چرخوند و لب زد :
-باشه..

می دونستم کاری نمیکنی فقط خواستم بترسونمت
توام دختر برو پیش شوهرت بخواب
خوب نیست زن دور از شوهرش بخوابه گناه داره..
دوری اول زندگی باعث جدایی و سردی میشه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مهتاب چشم هاش رو حرصی روی هم گذاشت

پس قصدش همین بود..

رفتم سمتش

دستش رو

گرفتم و کشیدم سمت خودم

-اره خانم بزرگ راست میگه خوب نیست از هم جدا باشیم

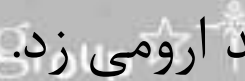
حالا منم داشتم شوخی می کردم

اونقدر احمق نبودم که بخوام..

درحقیقت میخواستم باین کاری که کرد حتما انجام میدادم..



exChange Group



ROMAN

-اره مادر برین بخوابین منم برم بخوابم

شب بخیر..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد رفت سمت اتاقش وارد اتاق که شد و در رو بست لبخند از رو لبم
کنار رفت

با عصبانیت زل زدم به مهتاب..

از ترس رنگش پرید

با لحن خفه ای گفتم :

-غلط های جدید میکنی می دونم باهات چکار کنم..

دستش رو گرفتم و دنبال خودم بردمش..

پرتش کردم توی اتاق

سکندری خورد و چند قدم رفت جلوتر..

خواستم بیوفته که جلوی خودمش رو گرفت..

در رو اروم بستم و بعد قفل کردم.

صاف ایستاد با لحن ارومی گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

-چته وحشی..

دستم رفت سمت دکمه ی لباسم..

-الان وحشی نشونت میدم مست خانم..

مست کردی میری دروغ تحویل خانم بزرگ میدی اره..

طوری میکنمت باهمون خون که ازت میاد تابفهمی چی به چیه...

رنگش پرید.

-من پریدم..

توقول دادی به خانم بزرگ

لباس رو در اوردم و گفتم :

-مهم نیست من به خیلیا قول دادم دیدی که روش نبودم

توام روش..رفتم سمتش..

خواست جیغ بکشه که دستم رو گذاشتم روی دهنش..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-صدات بالا بیاد جونت رو میگیرم

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۱۰/۸]

♥ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۵

VIP

exChange Group

ROMAN

مهتاب

با نفسی حبس شده تقلا کردم اگه می فهمید زنده ام نمی گذاشت
دروغ گفته بودم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

محکم نگهم داشت

چونه ام رو با دستش گرفته بود و فشاری داد..

-خوب الان بریم سراغ حال هرکار کردم فقط دهنتم رو می بندی
هیچی نمیگی فهمیدی..

اشکام تند تند روی گونه ام روون شد
شاید اگه راستش رو میگفتم اروم می گرفت
اما نه اصلا بهش نمی گفتم که شاید بچه اش زنده باشه

دستی به سینه هام زد و شروع کرد به مالیدن
از روی لبای محکم می مالید و من از درد چشم هام روی هم می
اومد..

-خیلی کوچکن امیرکیان برات نمی مالید !؟
یا به داداشم من اصلا نمی دادی هان..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام رو روی هم گذاشتم
توی این چهار سال
رابطه من و امیرکیان اصلا جدی نبود
شاید صالی فقط هفت هشت بار بهم نزدیک میشد
اونم از روی نیازش می اومد
هیچ وقتش سمتش کشیده نشدم
اما اگه پارسا بود

خیلی بد کردم به امیرکیان بد کردم
اگه می دونستم که عمرش اینقدر کوتاه باهاش خوب بودم..
مهربون بودم

الان داشتم تقاص پس میدادم

اونم بدست کمیل

اما من نمی داشتم من تقاص پس نمی دادم

اونی که تقاص پس میداد کمیل بود

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-ولم کن..

لاله ی گوشم رو به دندون کشید و گفت :

-نچ انگار تو ادم نمیشی

از روی لباس حال نمیده باید دستم به خودشون بیوفته و بمالونم..

دستش رفت سمت یقه ی لباسم

با تموم قدرتش از وسط نصفش کرد

دکمه ها کنده شد

و لباس جر خورد

خندید تیکه لباس رو سمتم گرفت هیچی ازش نمونده بود

-اینو بین توام قراره مثل این جر بخوری..

ROMAN

قدمی عقب برداشتم

نباید اتفاقی می افتاد

-کمیل من پریودم خواهش میکنم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خونسرد لباس روانداخت روی زمین
سرش رو کج کرد و لب زد :

-مهم نیست
با خون اتفاقا بهتره خون بینم فکر میکنم باکره ای نه یه هرزه
اخمی کردم .
خواست بیاد سمتم که سریع گفتم :

-بچه ات زنده اس تو که نمی خوای اتفاقی براش بیوفته
مجبور شدم حرف بزنم
نمی خواستم باهاش بخوابم حالم ازش بهم میخورد

exChange Group ☆ ✨
اخمی کرد و گفت :
ROMAN

-کدوم بچه!!؟
نفسم رو ول دادم و گفتم :

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اون بچه سالمه، سقط نشده.

اخم شدیدی کرد..

-یعنی چی سقط شده!؟

اون دکتره که گفت

نیشخندی زدم :

-اون دکتره چیزی حالیش نبود

-پس خون ریزی نداری

-بخاطر بچه مجبور شدم دروغ بگم..

-خواستی بچه رو ازم مخفی کنی که چه گهی بخوری هان!!

از صدای داداش ترسیدم

exChange Group

-خواستم بهت بگم

خودمم تازه فهمیدم شایدم نباشه

چون خون ریزی ندارم

دستش بالا اومد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خواست بزنه توی گوشم توی خودم جمع شدم..
جیغی زدم..

صدای گوشیش اومد..
منتظر بودم که بزنه اما نزد..
لعنتی

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM۱۰:۳۸ ۲۰۲۰/۱۱/۸]

❤️ #بیوه_برادرم

#پارت_۱۲۶

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

سمت گوشیش رفت وگوشی رو چنگی زد و دم گوشش گرفت.
-الو..

..

-سلام مامان حالت خوبه..
مادرش بود بود بغض قدمی عقب برداشتم و رفتم سمت تخت..

-من یه جایی هستم مادر من چیکار داری!!؟

...

-اون دختره هرزه الان زن منه مامان..
داشت منو میگفت..

قلبم بیشتر فشرده بود برای چی شدم هرزه!!؟

چون رفتم خونه ی پارسا..
اما اون حتی..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط همون معاشقه ی کوچک باهاش داشتم که بعدا خودش رو بخاطر
همونم سرزنش کرد

چشم هام رو گذاشتم روی هم

تنها خطای من همین بود

همین خطا جون پارسام رو گرفت

بازم یاد اوری اون خاطرات شیرین با عمر کوتاهی که همراه پارسام
داشتم

حالمو خراب تر کرد

اشک با شدت بیشتری روی گونه هام روون شد..

بازوم از پشت کشیده شد

از رو تخت بلندم کرد ☆ exChange Group

نگاه عصبیش رو توی چشم هام انداخت و لب زد :

-دارم میرم خونه

امشب رو شانس آوردی فرداشب به خدمت می رسم دختره ی احمق..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بخاطر این دروغتم برات دارم
بعد با شدت به عقب هلم داد که روی تخت افتاد

دردی توی باسنم پیچید..
با عصبانیت لباس و کتش رو از روی زمین
چنگی زد و با قدم های بلند از اتاق بیرون زد و در رو محکم بهم کوبید
از کوبیده شدن صدای در چشم هام روی اومد..

کمیل

VIP
exChange Group
ROMAN

ماشین رو دم خونه دارم نگه داشتم
خیلی عصبی بودم
این کارهای مهتاب داشت منو به جنون می رسوند
ماشین رو خاموش کردم و پیاده شدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ساعت از دوازده شب گذشته بود

نمی دونستم چرا مامان اصرار داشت الان منو ببینه..
زنگ در رو زدم..

بی وقفه در باز شد بدون اینکه کسی جواب بده
در رو هل دادم و وارد خونه شدم..

خودم رو سریع به ساختمون رسوندم
اونطوری که مامان بهم زنگ زده بود و گفته بود پیام حتما اتفاقی
افتاده..

وارد خونه که شدم
با هجمی از گرمی روبه رو شدم که باعث شد خودم رو تند تند باد
بزنم

حالت تهوع بهم دست داد

بالین حال خودم رو کنترل کردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وارد پذیرایی که شدم با تشر گفتم :

-چرا اینجا اینقدر گرمه اه

با صدای من صدای همه سمت کشیده شد

بابا

مامان

نیلو و نیلا..

مامان اخم غلیظی کرد و لب زد :

-حتما کاری کردی که حرارت تنت رفته بالا و گرنه دمای اتاق عادیه

از این همه بی پروا بودن مامان که جلوی دخترا هرچی می رسید می

گفت حرصی شدم. ☆ exChange Group

ROMAN

-مامان..

پشت چشمی برام نازک کرد و گفت :

-راست میگم دروغ که نمیگم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM۱۰:۰۱ ۲۰۲۰/۱۲/۸]

♥ #بيوه_برادرم

#پارت_۱۲۷

VIP

exChange Group

حرفی نزدّم و رفتم روی مبل نشستم
نیلا از خنده سرخ شده بود

اما نیلو عادی بود

به روی خودش نمی آورد

کارگ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم غره ای به نیلا رفتم که اصلا به روی خودش نیورد

ابرویی بالا انداخت و چشمکی بهم زد

میونه ام با نیلا بهتر از نیلوبود..

خندیدم.

اونم خندید..

صدای بابا باعث شد که به خودم پیام..

-چه خوب که می تونی این موقعیت راحت بخندی با اون همه گندی

که بالا آوردی..

لبخند از رو لبام محو شد..

exChange Group

-چه گندی زدم بابا!؟؟

بابا با اخم پررنگی با دست بهم اشاره کرد ورو به مامان گفت :

-تحویل بگیر زن بین چی تربیت کردی تحویل مملکت دادی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یکی رو که خودش کرد زیر اون همه خاک و دل همه رو سوزوند
اینم از این یکی تا راه اون امیرکیان رو ادامه نده دست بکش نیست..
نمی دونم چرا اینطوری تربیت کردی نرجس..

مامان اخم شدیدی کرد و با تشر گفت :

-خوبه حالا من شدم بد..

یادت رفته هر وقت میخواستی بری حجره این دوتا پسر ت رو می
بردی..

میگفتی اینا دوتا باید مرد بشن.
ور دست خودم مرد شدن رویاد بگیرن.

حالا مرد شدن.. ✨☆ exChange Group

یکیش گوشه قبرستون خوابیده.
یکی ام در آینده نچندان دور با این مردی که یادش دادی میره کنار
داشتش

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از اینکه هی اسم امیرکیان رو می آوردن حالم بد شد.

qlbm درد گرفت

چرا حالیشون نبود..

چرا حالیشون نبود که داداش من اونشب خودش مسئول مرگش نبود

اون مهتاب لعنتی دلش روخون کرد

حتی دعایی که برای خودش هم کرد هنوز توی سرمه

"مهتاب خدا کنه من برم و دیگه بر نگردم تا تو راحت به اون کسی

که می خوای بررسی "

بغض گلوم رو قورت دادم

خدا خیلی زود دعاش رو برآورده کرد..

رفت دیگه ام برنگشت

حالا که رفته هی بقیه..

چشم هام رو روی هم فشار دادم

اشک هام پشت هم اومد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

یهو با صدای بلند و حرصی از همه جا گفتم :
-بسه دیگه..

تمومش کنید..

اینقده نگین امیرکیان اینطور شد اونطور شد..

اون رفته..از زندگیش که خوشبختی ندید

بذارین لااقل تو قبر راحت بخوابه..

بذارین پاش راحت تو قبر دراز باشه

امیرکیان خیلی مظلوم بود

توی این چهارسال نفهمیدین چی توی دلش می گذره

نفهمیدین هر وقت به مهتاب نگاه میکنه یه حسرت داره..

نفهمیدین که حسرت یه زندگی اروم کنار زنش رو داره...

همیشه سرتون تو کار خودتون بود..

حالا که رفته دست از سرش بر نمی دارین

امیرکیان مسئول مرگش بی توجه شما دونفر بود

دیگه مقصر همدیگه رو مقصر ندونید..

منم کارایی رو که دارم انجام میدم قشنگ می برم جلو..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیازی به نگرانی نیست

مامان اخم شدیدی کرد..

-قشنگیشم دیدم پسر..

پلیسا دنبالتن..

پسر حاج اسماعیل..ارسلان.

بابات گفت..

همزبازی قدیمیت دنبالته..

اومد اینجا نشناختمش اما بابات گفت تعجب کردم

نمی دونم چطوری روش شد بیاد اینجا

هرکی به ما رسید ونونو نمک مارو خورد هار شد..

exChange Group

ROMAN

ارسلان!؟.

اخمم شدید تر شد..

نگاهی به بابا انداختم و گفتم :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-مامان چی میگه بابا!!؟
ارسلان خودمون دنبال منه!!؟
بابا نفسی بیرون داد و گفت :

-اره..

خودمم تازه فهمیدم باباش رو دم حجره دیدم..اومد بهم گفت..
گفت پسرت رو نصحیت کن این کارا کار نیست
خبر توی تموم محل پیچیده..
ابرو برامون نمونده کمیل..
نیشخندی زدم پام رو روی پام انداختم..

پس کسی که علی رو همراهی می کرد ارسلان بود
رفیق شیش من حالا شده بود دشمن..
سنگینی نگاهی رو حس کردم
برگشتم دیدم نیلاس با اخم به ما خیره شده بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ابرویی بالا انداختم

چش شده بود!!

نگاه خیره ی منو که حس کرد سرش رو پایین انداخت..

حتما چیزی نیست

خودم رو خم کردم و گفتم :

-بذار بیاد من زنم رو همراهم بردم کار بدی نکردم..

اگه چیزی گفتن خودم جوابشون رو میدم..

مامان لب زد :

-عقدش کردی !!؟ ☆ exChange Group

-اره..

-الان کجاست نره یه گند دیگه بالا بیاره..

-نه جاش امنه..

پیش خانم بزرگه..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بابا با شنیدن اسم خانم بزرگ واکنش بدی نشون داد و گفت :

-خانم بزرگ!!؟

چرا بردیش پیش اون زنیکه..

به مادرش میگفت زنیکه واقعا متاسف شدم برای اینطور پسر

VIP

exChange Group [AM ۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۱۳/۸]

ROMAN

♥ #بیوه_برادرم

#پارت ۱۲۸

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

اخم شدیدی کردم..

-خانم بزرگ بابا..خانم بزرگ اون مادرته احترام مادر هم واجب..
بابا خندید..

-اون زنیکه مادر من نیست

مگه هرکی طرف رو بزرگ کرد میشه مادر

مادر من کسیه که منو زاییده نه کسی که منو پیدا کرده وبزرگ..

خانم بزرگ بارها این موضوع رو برام تعریف کرده بود

که بابا رو توی یه جنگل پیدا کرده بود

اگه ولش می کرد اونجا الان اینجا نبود که براش روضه بخونه و بهش

بگه زنیکه..

هرچی داره از صدقه سر خانم بزرگه..

حتی این خونه..

هجره ای که داخلش کار میکنه هم برای خانم بزرگه..

-بله درست میگین..

باید همونجا گوشه ی جنگل ولتون می کردم.
تا زنده نمی موندین خوراک گرگ و شغال میشدین
تا اینکه اینجا باشین و بهش بگین زنیکه..
صدای اعتراض وار مامان بلند شد
که با هشدار اسمم رو صدا می زد

-کمیل مواظب حرف زدنت باشه
پدرته..

احترام هم واجبش..

نگاه خونسردی بهش انداختم و لب زدم :

-وقتی کسی احترام مادر خودش رو نداره نباید انتظار اینو داشته باشه
که بچه هاشم احترامشو داشته باشن
رفتار هرکی به خودش برمی گرده این قانونه مامان..
قانون..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا نگاه عصبی بهم انداخت
نفسم رو ول دادم و گفتم :

-خوب چکار داشتین بگین من باید برم
خانم بزرگ و زنم تنهان..
بابا با همون لحن عصبی گفت :

-قراره خواستگاری با خانواده شراره گذاشتیم.
فرداشب خونه باش
باید بریم..

چشم هام گرد شد بدون اینکه به من بگن رفتن قرار گذاشتن.

exChange Group

ROMAN

-چرا اینکارو کردین بابا!!!؟
شما که وضعیت منو می دونید چه کاری بود اخه..
اون دختر صدتا خواستگار بهتر از من داره
مامان با حرص گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-عجبا پسر..

عجبا تا قبل مرگ امیرکیان هی بریم بریم ترس اینو داشتی که
ببرنش

اسمتو گذاشتی روش

شده نشون کرده ی اسمی تو

خواهرم دیروز زنگ زد داشت گریه می کرد

میگفت دیگه دخترم خواستگار نداره همه فکر میکنن نشون کرده ی
کمبله..

حالا دختر مردم رو از همه چی انداختی نمی خوای بری!!؟
چشم هام رو فشار دادم.

exChange Group

-مامان شما مهتاب رو گفتین بهشون!!؟

بابا با نیشخند گفت :

-وقتی همه محل از جریان اون هرزه خبر دارن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به گوش شوهر خاله اتم حتما رسیده دیگه چیزی برای پنهون کردن
وجود نداره

شروع کردم دندونام رو روی هم ساییدن..

باید قبول می کردم

چاره ای نبود

-باشه میام..

مامان خوشحال شد اما بابا هنوز هم عصبی بود

-الهی دورت بگردم پسر

تو لیاقت داری که یه دختر پاک بیاد توی زندگیت..

نه اون زن..

exChange Group

از اینکه به مهتاب می گفتن هرزه عصبی شدم
جریان رو که می دونستن دیگه چرا هی میگفتن

-مامان من که جریان رو براتون تعریف کردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

همه اون بلاها رو من سرش اوردم
حتی بچه ای هم به شکم داره برای منه
زن منه
دیگه بهش نگین هرزه خواهش میکنم

VIP

[AM ۱۰:۴۶ ۲۰۲۰/۱۵/۸]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۱۲۹

مامان پشت چشمی برام نازک کرد..

-مگه نگفتی سقت نشده!؟؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مکشی کردم

با اخم گفتم :

-چرا اما نمی دونم چطوری زنده مونده

اون همه کتکی که من به مهتاب زدم..

ادامه ندادم

نیلو با خنده گفت :

-عادیه داداش بچه اشم مثل خودش سگ جونه..

زنده مونده تا وارث کمیل بشه..

مامان با اخم گفت :

-خیلی غلط کرده من هر بچه ای از اون زنیکه هرزه شکل بگیره

یه قرون نمی دارم کمیل نه به خودش بده نه به بچه هاش..

غلط کرده دندون تیز کرده برای مال اموال کمیل

خودم رو کشیدم جلو و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نیازی نداره به اموال من..

بابا قبل مرگ امیرکیان همه چی رو قسط کرده هرچی برای امیرکیان
بوده میرسه به مهتاب..

نیازی به اموال من نداره..

مامان و بابا سکوت کردن

حقیقت تلخ بود

نیلا از جاش تکونی خورد و بلند شد

نگاه همه سمتش کشیده شد

با نگاه خونسردی گفت :

-شما چقدر درگیر مهتاب و گذشته این..

هرچی بود تموم شده..

چرا این همه پشت سر اون بیچاره غیبت میکنید

تموم شده رفته

نمی خوام توی گناهتون شریک باشم من میرم اتاقم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

شب بخیر

اینو گفت و بعد ریلکس سمت پله ها رفت

مامان با حرص به بابا اشاره کرد و گفت :

-اینم از دخترت.

بین چه دور برداشته نیلویه دخترت اینم یکی دیگه..

هردوتاشون رو با یه شکم زاییدم

اما این دختر هی بهم تیکه می پرونه

نفس عمیقی کشیدم و گفتم :

-بعضی حرف هاش راسته مامان

من زیادی داریم شلوغش میکنیم.

همش مهتاب مهتاب ..یکم یه موضوع دیگه رو بگیم..

مامان عصبی از جاش بلند شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باشه من کلا غیب گو ..
کافر..

همه چی هستم..

دیگه هیچ کدومتون سمت من نباین
اینو گفت و بعد رفت

بابا سری تکنون داد و زیر لب چیزی گفت که نفهمیدم
شونه ای بالا انداختم و گفت :

-از حرفی که می زنم ناراحت هم میشن والا..

VIP

exChange Group

وارد خونه شدم اروم پله ها رو بالا رفتم
هرچی بابا گفت امشب رو خونه بخواب نخوابیدم
دوباره برگشتم خونه خانم بزرگ

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

در رو باز کردم و بعد بستم
اتاق توی تاریکی فرو رفته بود رفتم جلو و اباژور رو روشن کردم..
نور کمی اتاق رو روشن کرد
مهتاب خواب بود نگاهم به بازوهای لختش افتاد
نیشخندی زدم..

چه راحت خوابیده بود قدمی جلو برداشتم خواستم بازوش رو چنگی
بزنم که نگاهم به کبودی های صورتش افتاد
دستم پیش روی نکرد

VIP

exChange Group

ROMAN

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM ۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۱۶/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۰

دستم پیش روی نکرد و همون وسط مشت شد..
نفس عمیقی کشیدم..

یه حسی بهم گفت "یه امشب رو دست از سرش بردار بذار اروم باشه"
"

سری به عنوان تاسف برای خودم تکون دادم
اینطور ادمی نبودم

exChange Group

نبودم که به زن سخت بگیرم..

کلا از مرد هایی که دست روی زن بلند می کردن و اذیتشون می
کردن بدم می اومد ازشون..

اما حالا خودم شدم یکی بدتر از اونا

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب منو کاری کرد که به این راه کشیده بشم
نفسم رو بیرون دادم و لباسم رو در اوردم
خوابم می اومد این روز ها خواب درست حسابی نداشتم

لباسام رو دراوردم فقط یه شورت برای خودم نگه داشتم
بدون اینکه برام مهم باشه رفتم سمت تخت و اروم زیر پتو خریدم..
چشم هام رو گذاشتم روی هم ونفهمیدم کی خوابم برد..

مهتاب

با حس خفگی که بهم دست داد چشم هام رو باز کردم
خواستم تکون بخورم اما نتونستم انگار که قفلم کرده بودن به زمین..
سرم رو بزور برگردوندم با دیدن کمیل که منو سفت به خودش فشار
داده چشم هام گرد شد

اون مگه نرفته بود خونه باباش..
تکونی خوردم و اسمش رو صدا زدم
-کمیل..

از صدام وول خوردنم چشم هاش رو باز کرد
نگاه ارومی بهم انداخت..

-چیه چرا این همه ول می خوری نمی داری یه ساعت بخوابیم..
نفسم رو بیرون دادم و لب زدم :

-میشه ولم کنی حس میکنم دارم خفه میشم
نگاه چپه ای بهم انداخت و لب زد :

-دارم خفه میشم تورو خدا ولم کن
همین حرفم کافی بود تا ولم کنه....

خودم رو سریع از بغلش کشیدم بیرون فکر کردم حالم خوب میشه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اما با حس بالا آوردن محتویات دهنم دستی روی دهنم گذاشتم و از جام بلند شدم..

سریع سمت سرویس رفتم خودم رو انداختم داخلش و شروع کردم به عق زدن

عق می زدم و بالا می اوردم
با حال زاری بلند شدم ابی به صورتم زدم واومدم بیرون
کمیل توی جاش نشسته بود
نگاه بی حوصله ای بهش انداختم

-پس واقعا حامله ای

ROMAN

جوابی بهش ندادم و از سرویس اوادم بیرون
حال نداشتم

روی مبل نشستم شروع کردم به نفس عمیق کشیدن
اصلا حواسم به این نبود که چه سر و وضعی جلوی کمیل داشتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۱۷/۸]

#بيوه_برادرم

#پارت_۱۳۱

VIP



exChange Group

ROMAN

کميل از جاش بلند شد اومد سمتم .
بالا سرم ايستاد و گفت :
-خوبي ؟؟

باور مي کردم که نگرانم بود نيشخندی زدم

کاري از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا همین دیشب می خواست تلافی اینو دربیاره که چرا بهش دروغ گفتم..

برای بچه اش نگران بود
چشم هام رو توی کاسه چرخوندم و لب زدم :

-خوبم..

همین..دیگه ادامه ندادم..

سرم پایین بود نمی خواستم توی چشم هاش نگاه کنم..
ازش بدم می اومد..

دستش جلو اومد رد دستش رو دنبال کردم رسیدم به بند سوتینم
نفسم رفت تازه فهمیدم که چطوری جلوش بودم..
با شورت و سوتین دیشب فکر می کردم نمیداد اما الان..

نگاهی به وضعیت خودش هم انداختم اون با شورت بود.با دیدن
برآمدگی وسط پاش اخمم شدید تر شد و چشم هام رو گرفتم اروم
خندید

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-چرا خجالت میکشی با همین حاملت کردم

حالم بد شد چقدر وقیح بود

اون شب توی خونه ی پارسا بهم تجاوز کرد

الانم با افتخار ازش حرف می زد

غلطی رو که کرده بود انداخته به گردن پارسای من..

با یادآوری پارسا اشکم چکید و قلبم لرزید..

بند سوتینم رو کامل فرستاد پایین

دستش رو پس زدم و بلند شدم

با خونسردی بهم زل زد

exChange Group

-حالم خوب نیست کمیل..

من حامله ام حوصله ندارم

-مهم نیست من میخوام هر وقت هر جا خواستم باید تمکین کنی

زمنی وظیفه ات همینه..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستی به شونه ام زد و وادارم کرد که بشینم..

دستی به پشت سرم رسوند و با باز کردن قفل سوتینم کامل درش
آورد

نگاه خونسردی بهم کرد سینه هام پرید بیرون نگاهی به سینه هام
انداخت و گفت :

-اوووو لعنتی ها چی هستن اب از دهنم راه افتاد
سرم گیج می رفت به ناچار نشستم
مبل راحتی بود

کمیل وادارم کرد که دراز بکشم

exChange Group

-دراز بکش منم راحتتر می تونم کارمو انجام بدم...

بعد سرش پایین اومد ولیسی از سینه ام زد

بی اختیار لذتی بهم وارد شد

روی سینه هام حساس بودم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

تحمل کردم که اه نکشم

اروم اروم شروع کرد به مک زدن و لیس زدن منم داشتم از شهوت می مردم

خودم رو تکون ارومی دادم..

دستش رفت توی شلوارم با چنگ زدن به وسط پام نفسم رفت نمی خواستم ادامه بده

نمی خواستم به با دست های این مرد لذت ببرم دستش رو چنگی زدم و گفتم :

-نکن کامل نباید اتفاقی بیوفته..

نگاه بدی بهم انداخت.. exChange Group

-زر نزن دیگه ز نمی برای چی نباید اتفاقی بیوفته!؟

بعداز اینکه داری حال میکنی ناراحتی!؟

بده دارم بهت حال میدم

اره بد بود از این همین حال کردن بدم می اومد
نمی خواستم به وسیله این مرد به اوج برسم
این مرد متجاوز من بود..
این مرد قاتل ارزوهای من بود با خیس شدن لبام از فکر اومدم بیرون
داشت لبام رو می بوسید و مک می زد..

لبام رو کشید توی دهنش و شروع کرد به خوردن..
گازی از لبام گرفت و خودش رو کشید عقب

-اوووو ف چقدر عالیه رابطه اول صبح ادم رو به وجد میاره مخصوصا از
اینکه زنت هم حامله باشه..

دستی زیر زانو و سرم گذاشت و بایه حرکت بلندم کرد
ترسیده دستم رو به قفسه سینه اش زدم

-کمیل

نگاه خیره ای بهم انداخت میخ چشم هام شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-دوست دارم وقتی زیرم جیغ میزنی اینطوری اسمم رو صدا بزنی..
لذت بهم میدی..

لبام رو از روی بغض بهم فشار دارم درک نداشت که حالم خوب نبود
درک نداشت که حالت تهوع دارم

منو گذاشت روی تخت..

-اونجا اذیت بودم اینجا راحتترم..

روم کامل خیمه زد سرش روی توی گردنم فرو برد و مک عمیقی زد
چشم هام رو فشار دادم تا به هدف شومش نرسه

VIP

exChange Group

ROMAN

[AM ۱۰:۱۰ ۲۰۲۰/۱۹/۸]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۲

بوسه ی ریزی به گردنم زد از ته دل از خدا خواستم که کمکم کنه
چشم هام رو روی هم فشار دادم..
خدا انگار صدام رو شنید چون صدای ضربه زدن به در اومد
پشت بندش صدای خانم بزرگ اومد..

-بیدارین بچه!!؟

کمیل با وحشت خودش رو کنار کشید
تنها کاری که می تونستیم انجام بدیم اینکه بریم زیر ملافه..
خانم بزرگ که دید ما جواب نمیدیم دستگیره رو پایین کشید
سریع واکنش نشون دادم وملافه رو تا گردنم کشیدم بالا..
کمیل هم اومد زیر ملافه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ در رو باز کرد و وارد اتاق شد
نگاهی به کل اتاق انداخت و بعد روی تخت ثابت موند..
با دیدن ما ابرویی بالا انداخت..

-چرا ملافه رو کشیدین روی خودتون!!؟
کمیل با خنده زوری گفت :

-چون لختیم خانم بزرگ..
خانم بزرگ اخمی غلیظ کرد نگاه تیزی به کمیل انداخت..

-مگه نگفتم کاری به کارش نداشته باشی

بلاخره کار خودتو کردی اره!!؟؟

کمیل نگاه زاری بهش انداخت..
نه خانم بزرگ..

مگه هرکی لخت شد باید کاری کرده باشه!؟

شب گرم بود لباس در آوردیم خوابیدیم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ نگاهی با تشر بهش انداخت..
-پاشو خودت رو جمع کن
مگه سر کار نداری تا این موقع خودتو گرفتی تو خونه
مرد باید بره سرکار نباید تو خونه باشه
روزی خونه کم میشه..

کمیل نفس عمیقی کشید.

-باشه خانم بزرگ شما برین بیرون من میرم بیرون
خانم بزرگ پشت چشمی براش نازک کرد و لب زد :

exChange Group

ROMAN

-باشه..

بعد رو به من بامهربونی ادامه داد..
-دخترم توام لباس بپوش بیا پایین بهت صبحانه بدم..
کمیل با حرص زیر لب گفت :

-خدا شانس بده..

خانم بزرگ باچشم های ریز شده گفت :

-چیزی گفתי!!؟

کمیل تند سرش رو تکون داد و گفت :

-نه خانم بزرگ..

-اهان..

خوب من میرم توام برو سرکار دخترم توان بیا باهم صبحانه بخوریم..

به کمیل قشنگ گفت برو گمشو..

خانم بزرگ که رفت بیرون نتونستم خودم رو کنترل کنم و از ته دل

زدم زیر خنده

بعد چندسال از ته دل خندیدم..

اونقدر خندیدم که اشک از چشم هام روون شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بریده بریده گفتم :

-وای دم خانم بزرگ گرم..

خوب از پست برمیاد

دوباره خندیدم سنگینی نگاهش روم بود

تا موقعی که می خندیدم بهم خیره بود...

تا اینکه به خودم اومدم

من داشتم چیکار می کردم!؟؟

می خندیدم!؟

اخم ریزی کردم

کمیل ابرویی بالا انداخت و با تیکه گفت :

-چه عجب شما می خندی تو این چهارسال خنده ات روندیده بودم

همیشه عبوس اخمو بودی

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۲۰/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۳

کمیل به هر سختی بود گورش رو گم کرد
هنوز بخاطر اون خنده عصبی بودم

چقدر متلک ازش نشنیدم.. exChange Group

بازم با اسم امیرکیان اذیتم کرد
ROMAN

خانم بزرگ نگاهی بهم انداخت و گفت :

-چرا صبحانه ات رو نمی خوری دختر!!

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با صدای خانم بزرگ از فکر اومدم بیرون
سرم رو بزور تکون داد و با دستوپاچگی گفتم :

-دارم میخورم که..

خانم بزرگ نگاه چپی بهم انداخت و گفت :

-هیچی نخوردی که دختر..

غذات رو بخور می خواهم بریم بیرون..

برات لباس یکم خرتو پرت بگیرم..

نمیشه که همیشه بااین لباس ها بگردی..

سخته.

چقدر این زن مهربون بود

درست عین مادر پارسا بود..

بغض کردم دوباره انگار قرار بود من تا اخر عمر فقط بغض می کردم

نفسم رو بیرون دادم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-لازم نیست خانم بزرگ با همینا راحتم..

اما در اصل نبودم دروغ میگفتم..

نگاه چپه ای بهم انداخت و گفت :

-بخور غذات رو حرف اضاف زن

زن باید لباس جور واجور برای شوهرش بپوشه..

بخوای هی لباس تکراری بپوشی نمیشه که دختر..

شوهرت زده میشه میره سراغ یکی دیگه..

حالا زود بخور که کمیل نیومده باید بریم..

نیشخندی توی دلم زدم برای کمیل اراسته کنم!؟

لباس تکراری نپوشم!؟

من که از خدام بود که بره.. exChange Group

بره و کلا نبینمش..

حتی شده بشم بدترین زن میشم تا اینکه فقط بره..

بره من از دستش خلاص شم..

"کمیل"

مامان دستی به لباسم کشید لبخند تلخی زد..
-شدی عین امیرکیان اونم موقع خواستگاری با اون دختره هر..
نگاه خیره ی منو که دیر نفس عمیقی کشید و ادامه نداد..

خواست بره که دستش رو کشیدم

اروم کشیدمش توی بغلم..

-اروم باش مامان..

امیرکیان همیشه توی قلب ما زنده اس

اون نمرده الکی خودت رو اذیت نکن مادر من..

از اینکه این همه بی تابی میکنی ناراحتش میکنی بذار در ارامش

باشه مامان..

مامان خودش رو بهم فشرد و بعد از بعلم اومد بیرون

نگاهی بهم انداخت و با زهرخند گفت :

-اره پسر..

حالا بریم که دیر شد

شراره حتما فعلا دل تو دلش نیست تا بیای..

با یاد اوری شراره چشم هام سرد شد

نمی دونم چرا اما اصلا دیگه مثل قبل حسی بهش نداشتم

الانم فقط بخاطر حرف های مامان می رفتم گرچه دلم نمی خواست

نامرد باشم..

راوی

با دیدن ماشین که از خونه بیرون زد بی سیم رو برداشت و حضور

کمیل رو اطلاع داد

ارسالان از شنیدن این حرف چشم هاش برق زد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بی سیم رو چنگی زد و گفت :

-خوب گوش کن مرتضی دنبالشون برو
گمشون نکنی هر جا رفتن ادرس بفرست زود خودمون رو می رسونیم

VIP

[AM ۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۲۲/۸]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۱۳۴

مرتضی پشت بی سیم چشمی گفت

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بی سیم رو گذاشت کنار ترمز دستی ماشین رو روشن کرد و با فاصله دنبال ماشین کامل راه افتاد.

ارسلان از جاش بلند شد

چند سرباز رو صدا زد و باهم سمت ماشین رفتن..

سوار ماشین شدن مرتضی هر جایی رو که می رفت نقطه به نقطه برای ارسلان می گفت..

اونقدر گفت تا اینکه ماشین کامل متوقف شد

دور از ماشین کامل پارک کرد

با دیدن سر و وضع کامل توی بی سیم گفت :

-انگار اومدن خواستگاری قربان

موقعیت خوبیه!؟

می خواین امشب رو صرف نظر کنیم!؟

گناه داره..

ارسلان اخم پررنگی کرد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نه..

اتفاقا امشب بهترین موقع اس..

این بشر باید ادم بشه..

کمیل اون ادمی نبود که من میشناختم..

مرتضی نفسی بیرون داد وباشه ای گفت..

ارسلان نگاهی به حبیبی کرد و با غیض گفت :

-تندر حبیبی که امشب خیلی کار داریم..

کمیل

بابا دسته گل رو دستم داد نگاهی از سرپا تا بهم انداخت و لب زد :

-در خور تو این دختره نه اون زنیکه ی خیره سر .

امشب طوری رفتار کن که جایی برای حرف نذاری

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

نفسم رو بیرون دادم و چشمی گفتم..

بابا خوبه ای گفت

نیلا و نیلو در حال پچ پچ بودن

حتما بازم داشتن غیبت می کردن البته نیلو بیشتر اهل غیبت بود

از صورت درهم نیلا فهمیدم که حدسم درسته..

مامان دستم رو گرفت

حواسم رفت پی مامان..

-تو اخر از همه بیا فهمیدی پسر!!؟

اما از این رسم و رسوم مسخره

با سر تگون دادم حرف مامان رو تایید کردم

مامان دستش رو کنار کشید و رفت سمت بابا در همون حال رو به

دختر گفت :

-شما دوتا دارین چیکار می کنید!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بیایین اینجا ببینم..

زود..

نیلا خودش رو کنار کشید انگار حرف مامان به مذاقش خوش اومده بود

از خدا خواسته سمت مامان قدم برداشت

مامان نگاه چپه ای بهش کرد.

-شما دوتا اخر منو حرص کش می کنید

نیلا چشم هاش گرد شد

-چرا حرص کش مامان!؟

چرا حرصی نه چه اصطاحا به کار می بری!!

exChange Group

ROMAN

مامان با تشر گفت :

-هرچی شما دوتا بلاخره منو دق می دین..

بابا زنگ در رو زد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حوصله ام سر رفت..

-بسه یه روز رو باهم بحث نکنید

انگار نه انگار مادر و دخترین

انگار زن هم شویین..

مامان خواست جواب بده که صدای شوهر خاله از پشت گوشی شنیده شد..

-بله؟؟

با خودش رو کشید جلو و گفت :

-ما هستیم سمیر جان در رو باز کن

حاج سمیر خندید وبعد در باز شد

بابا در رو هل داد

صدای تق تق کفشی به گوشم خورد فهمیدم که نیلوعه..

نیلو خودش رو کشید جلو چشمکی زد و گفت :

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-کجا باعجله اقا داماد شما باید اخر بیاین خانما مقدم ترن

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۲۳/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۵

VIP

exChange Group

بعد جلوی من ایستاد..
نفس عمیقی کشیدم از این مسخره بازی ها بدم می اومد..
اروم وارد خونه شدیم..

قلبم داشت درد می کرد نمی دونستم دلش چیه!!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

سعی کردم اروم باشم
قفسه ی سینه ام رو چنگی زدم و گفتم :
-اروم باش لعنتی اروم باش..
با هزار سختی و درد این قلب لعنتی وارد خونه شدیم
خاله و شوهرش سمیر کنار در وایساده بودن وبهمون خوش امد
گفتن..

نگاه خاله که به من خورد
لبخند عمیقی زد خاله از بچگی دوست داشت منو شراره باهم ازدواج
کنیم
تا اینکه مرگ امیرکیان رخ داد و قانون وارث شدن بیوه ی برادرم به
من رسید همه چیز بهم ریخت
حتی حس منم نسبت به شراره تغییر کرده بود
اصلا مثل قبل نبودم..

@VJP_ROMAN

خاله ابراهیمی

بیوه برادر

خاله منو گرفت توی بغلش و گونه ام رو بوسید
دم گوشم گفت :

-پسره ی بی معرفت نگی خاله دارما..

سرم رو با خجالت پایین انداختم..

-سلام خاله شرمنده درگیری نمی گذاشت

سری تکون داد و دستی به کمرم زد..

-اره می دونم پسره..

بهونه های الکی

صداش غم داشت شرمنده قدمی جلو برداشتم..

با حاج سمیر هم احوال پرسى کردم

نفر بعدی شراره بود ☆ exChange Group

نیم نگاهی بهم انداخت از خجالت سرخ شده بود..

-سلام..

دسته گل رو سمتش گرفتم و ادامه دادم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-بفرمایید..

با همون خجالت دسته گل رو گرفت و جوابم رو داد
صداش اونقدر اروم بود که بزور خودم صداش روشنیدم..

-سلام ممنون..

نفس عمیقی کشیدم و گفتم :

-خواهش میکنم..

بعد اروم از کنارش رد شدم..

خاله وحاج سمیر هم باهام اومدن

با رسیدن به پذیرایی مامان چشم غره ای بهم رفت که منظورش رو
نفهمیدم.

exChange Group

خاله نرگس چادرش رو کشید روی سرش و گفت :

-خیلی خوش اومدین..

صفا آوردین دلم براتون تنگ شده بود

مامان پا روی پا گذاشت و گفت :

-باید زودتر از اینا خدمت می رسیدیم
که مشکل پیش اومد
خودت که از موضوع خبر داری
سرم رو پایین انداختم.
صدای حاج سمیر اومد..

-مشکل برای همه است..نرجس خانم
گاهی خدا باید مارو امتحان کنه که ببینه تو سختی چقدر نگاهمون
سمتشه..

مشکل ایجاد میکنه بگه که منم هستم ادمی زاد
بعد گذشته ها گذشته حال مهمه..

خدا روشکر که دور هم جمع شدیم
بابا هم حرف حاج سمر رو تایید کرد..

مامان نگاهی به خاله نرگس انداخت و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-شراره کجاست بگو بیاد عروس قشنگم رو بینم

تنها نباشه

خاله خندید..

-دخترم چایی بیار..

چند دقیقه ای گذشت و بعد صدای پاشنه ی کفشی اومد که خبر از

حضور شراره میداد..

راوی

VIP



exChange Group

حبیبی کنار ماشین مرتضی توقف کرد
مرتضی با دیدن ماشین پلیس سریع از ماشین پیاده شد
رفت سمت صندلی کناری راننده که ارسال روشن نشسته بود..

ارسالان شیشه رو پایین کشید

مرتضی احترام نظامی گذاشت و لب زد :

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

-سلام قربان..

-سلام مرتضی تا کجا پیش رفتی

مرتضی نگاهی به خونه‌ی روبه رویی انداخت

با دست به خونه اشاره کرد و گفت :

-قربان اونجا رو می بینید اون ماشین سفیده ماشینی بود که از دم

خونه ی کامل حرکت کرد

کامل رو دیدم خودش راننده بود..

الانم داخل همین خونه ان

ارسلان نیشخندی زد با لبخند مرموزی گفت :

-خوب به دام افتادی رفیق قدیمی

کمربندش رو شل کرد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۲۴/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۶

کمربندش رو شل کرد و از ماشین پیاده شد..
نگاهی به اطراف انداخت و با چند سرباز سمت خونه رفت..
حبیبی ماشین رو درست جلوی خونه ی حاج سمیر پارک کرد
ارسلان نگاهی به همه انداخت..
-ممکنه فرار کنه .
حق شلیک ندارین مگه اینکه مجبور شدین فهمیدین!؟
همه باهم چشمی گفتن..

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

مجلس گرم شده بود
سر حرف خواستگاری اومده بود وسط
خانواده داماد از دارایی پسر و کمالاتش می گفت و خانواده عروس از
خانه داری و نجیب بودن دخترش.
انگار رقابتی وسط بود تا هر کدام برتری خودش رونشون بده
کمیل از این همه تعریف خسته شده بود
دلش بی دلیل مهتاب رو می خواست
می خواست هرچه سریع تر این مراسم مسخره تموم بشه
شراره برعکس کمیل خوشحال بود
اما خوشحالی رو پشت چهره ی شرم زده اش مخفی کرده بود
لباش رو توی دهنش می کشید و از شرم سرخ میشد
حرف به جایی رسید که کمیل و شراره برن برای حرف
حاج سمیر نگاهی به شراره انداخت و با لبخند پدرا نه گفت :

-شراره بابا..

شراره با صدای پدرش سرش رو بلند کرد
همه با لبخند بهش خیره شده بودن الی نیلا..
نیلا تنها کسی بود که روی واقعی شراره رو می دونست.
توی دلش گفت یه روزی می رسه که مامان به مهتاب راضی میشه..

-بله بابا..

سمیر با همون لبخند به کمیل اشاره کرد و گفت :

-کمیل جان رو ببر توی اتاقت دخترم..

حرف هاتون رو بزنید

به توافق رسیدین بیا جواب اخر رو به همه بگو دخترم

کمیل نیشخندی زد و باشه ای گفت..

دلیلی برای حرف زدن وجود نداشت وقتی از همه چی کمیل خبر

داشتن

باین حال کمیل حرفی نزد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

احترام حاج سمیر و خاله اش
رو نگه داشت

دستی به پا زد و از جاش بلند شد
شراره چادرش رو روی سرش کشید جلو واروم قدم برداشت..
کمیل با اجازه ای گفت و دنبال شراره به راه افتاد
نرجس زیر لب گفت :

-هزار ماشاالله چه به هم میان
برای هم ساخته شدن.
نرگس اهی کشید و گفت :
-اره

از اول شراره برای کمیل بود خدا باعث و بانیش رو لعنت کنه که همه
چیز رو خراب کرد
منظورش مهتاب بود

نرجس هم با سری تکون داد که تاییدی بود روی حرف های نرگس..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سمیر اخمی کرد و با تشر اسم نرگس رو صدا زد..

-نرگس!؟

نرگس پشت چشمی برای سمیر نازک کرد..

-مگه نگفتم قضاوت نکن..

تو دیدی!؟

-نه شنیدم..

-خوبه میگی شنیدی..

حرف دهن به دهن گشته به گوش تو رسیده

ایا حقیقت چی بوده و مردم از خودشون چی در آوردن..

گفتم هیچی نگو..

نرگس اخمی کرد با نفسی حبس شده باشه ای گفت

لبخندی ناخوداگاه روی لبای نیلا نقش بست

از این اخلاق حاج سمیر خوشش می اومد

به زن جماعت رو نمی داد که دور بردارن برعکس پدر خودش..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

همینطور لبخند به لب داشت که زنگ در خونه زده شد

[AM۱۰:۲۶ ۲۰۲۰/۲۵/۸]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۳۷

نگاه همه سمت اف اف کشیده شد

نرگس خانم با ابروهای بالا رفته گفت :

-وا کیه!!؟

نگاهی به حاج سمیر انداخت و ادامه داد :

-شما منتظر کسی بودین حاجی!!؟؟

سمیر سری به عنوان نه تگون داد..

دستی به پا زد و گفت :

-نه صبر کن برم ببینم کیه

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرگس پشت چشمی برای سمیر نازک کرد
زیر لب غری زد
نرجس خندید
حاج سمیر که دور شد رو به خواهرش نرگس گفت :

-چرا به این بنده خدا هی خورده میگیری!!
گناه داره..

نرگس با اخم غلیظی لب زد :
-ازش تعریف نکن تو که اخلاق گند سمیر رو ندیدی..
همش خشک و سرده..

تو این چند سال بگو من تونستم باخیال راحت از کسی حرف بزنم!؟
هر خواستم بگم بهم پریده..
چند سال تحمل این خشکی و سردی واقعا سخته..

نرجس اهی کشید
نمی دونست چی بگه..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

کمیل وارد اتاق شد و در رو بست..
شرار از هیجان قلبش محکم توی سینه می کوبید
خیلی وقت بود که منتظر این لحظه بود
چشم هاش رو روی هم فشار داد و سرش رو بلند کرد..

با دست به صندلی اشاره کرد و گفت :
-بشین وایساده سخته..

کمیل نفسی بیرون داد

اخمی کرد و سمت صندلی رفت
فقط می خواست تموم بشه همین شراره هم روی تخت درست رو به

روی کمیل نشست ☆ exChange Group

نگاه خیره ای بهش کرد
توی خلوتش با کمیل از خجالت خبری نبود .

-دلم برات تنگ شده بود کمیل

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چقدر بی رحمی نمیگی دستو دلم بلرزه هان!!؟

نمیگی منم دل دارم

رفتی سراغ اون دختره منم ول کردی

شدم ابزار دستت..

کمیل با اخم نگاهی بهش کرد

چه زود اون چهره ی پر از خجالت کنار رفته بود و گله رو شروع کرده

بود..

-اگه حرفات گله اس بریم بیرون

حرفی نداریم اخه..

شراره اهی کشید..

-نه فقط خواستم بدونی این مدت اسم منو بردی نیومدی چی به سرم

گذشت..

فهمیدی!!؟

خیلی درد کشیدم

هرکی منو می دید از تو می پرسید

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حرفی نمی زدم اونا می گفتن از تو از مهتاب
از کارایی که کرده از تحقیری که توی لحن و نگاهشون نسبت به من
بود که می گفتن اون رو به تو ترجیح داده..
کمیل تحمل از دست داد با اخم غلیظی گفت :

-بیوه ی برادرم بوده..

حق من بوده!! نمی خواستی که ولش کنم هان!!؟؟
ولش کنم بره..

چی میگی..اون باید زن من میشد

الانم اومدم اینجا بهم گفتن با همه چی کنار اومدی
اگه نیومدی پاشم برم!؟

من حوصله دری وری شنیدن ندارم.. exChange Group

ROMAN

سمیر در رو باز کرد

با دیدن یه پسر غریبه ابروهایش بالا پریدارسلان دستی به سینه زد و
سلام کرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-سلام پدر جان..

سمیر با تعجب جوابش رو داد :

-سلام پسرم چه کمکی می تونم بهت بکنم

ارسلان کارت شناساییش رو بیرون آورد و گرفت رو به روی حاج
سمیر

- پلیس هستم از اداره آگاهی..

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۲۶/۸] VIP

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ۱۳۸_پارت_#

ROMAN

حاج سمیر نگاهی به کارت کرد

جا خورد پلیس!!؟

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

اینجا برای چی!!؟ اخم ریزی کرد و گفت :
-در خدمتم چه مشکلی پیش اومده!!؟

ارسلان نگاهی به داخل خونه انداخت
دوباره نگاهش رو سر داد روی حاج سمیر
بنظر نمی اومد ادم بدی باشه یا از قماش کمیل باباش باشه که بخواد
بیچونه..

-ببخشید مزاحم شدم پدر جان من دنبال شخصی به اسم کمیل
رودباری هستم

چند روزه دنبالشیم در نهایت همکارام گفتن اینجا پیداش کردن
با همکاری کنید اقا..☆ exChange Group

حاج سمیر با اخم غلیظی گفت :

-بله اینجاست فقط الان مراسم خواستگاری دخترمه زمان مناسب
تری نبود که همکارانتون گزارش بدن!!؟

ارسلان اروم خندید .
-نه..

دیگه پدر جان این اقا چند روزه انگار فراریه دست منو همکارام رو
گذاشته توی گل..

ازتون میخوام مارو همراهی کنید داخل خونتون .

مراسم به حالت عادی اجرا میشه

تموم شد ما هم طبق کارمون عمل می کنیم

خوب از این؟!؟؟

فکر کنم مهمون نواز باشین حاجی..

باین حرف حاج سمیر دیگه نتونست هیچی بگه

سرش رو پایین انداخت و باشه ای گفت..

ارسلان به دوتا از سربازا و سروان احمدی اشاره کرد که دنبالش بیان..

-شما دونفر هم همین جا بمونید..

حاج سمیر خودش رو عقب کشید

ارسلان دستی روی سینه گذاشت و با اجازه ای گفت ووارد خونه شد.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرگس نگاهی به ساعت انداخت رب ساعتی میشد که حاج سمیر رفته بود دم در

با هیجان گفت :

-چرا حاج سمیر نیومد

نکنه اتفاقی براش افتاده باشه!؟.

نرجس اخمی کرد..

-زبونت رو گاز بگیر این حرف ها چیه میزنی !!؟

رو کرد سمت شوهرش..

-اقا پاشو برو دم در ببین چرا حاج سمیر دیر کرده

حاج قمبر سرش رو تکون داد و دستی به پا زد

خواست بلند شه که در باز شد

دستی سمت در گرفت و گفت :

-اومد..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با کنار رفت حاج سمیر و فردی که پشت سرش وارد شد
سکوت کرد .

ناباور به ارسال و نیروهای پلیس خیره شده بود..
حاج سمیر تیشخندی زد..

نیلا هم با دیدن ارسال هیجانی به دلش چنگی زد
مات ارسال شد

قدی کشیده و چهارشونه

تموم هیکل ارسال رو از نظر گذروند و توی دلش به خوشتیپ
بودنش اقرار کرد..

نرگس و نرجس همزمان بلندشدن

نرجس ارسال رو شناخت اما نرگس نه..

سوالی قدمی برداشت..

توی دلش گفت "اینا دیگه کی ان!"

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرجس نگاه حرصی به قمبر انداخت ..
سمیر با سردی به ارسلان اشاره کرد.

-جناب سرگرد اومدن دنبال کمیل
گفتم مراسم خواستگاری دخترمه
لطف کردن قبول کردن تا پایان خواستگاری صبر کنن
ایشون هم امشب مهمون ما هستن
حاج قمبر عصبی اومد جلو..

-تو رفیقی برای کمیل!!؟
این همه فرصت حالا تو زمان خواستگاری!!؟

عقل توی سرت هست!!؟

ارسلان با نگاه خونسردی لب زد:

-من فقط به وظیفه ام عمل میکنم
پسر شما هم چند روزه انگار دست ما فراریه

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اگه همون روز اول خودش رو تسلیم کرده بود این نمیشد
نرگس چنگی به گونه اش زد..

-مگه چکار کرده!!؟

ارسلان با نیشخند گفت :

-ضرب و شتم و دزدی ..

-حرف دهنت رو ببند نمی دونستم ادم زن خودش رو می تونه بدزده

VIP [AM ۱۰:۱۸ ۲۰۲۰/۲۷/۸]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۱۳۹

ROMAN

ارسلان دهن کجی کرد و لب زد :

-زنش!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حاج قمبر لباش رو روی هم فشرد از عصبانیت در حال انفجار بود
درد سرهای این دختره تمومی نداشت
حتی توی مراسم خواستگاری هم اومده بود..
-اره زنشه..

اگه کتک زده
دزدیده هرکار کرده زنش بوده..
ارسلان اخم ریزی کرد..

-بهرحال از کمیل شکایت شده..

اونم به جرم ادم ربایی و ضرب و شتم
منم دارم به وظیفه ام عمل میکنم

exChange Group حالا بشینیم با اجازه..

بعد با پرویی سمت مبل رفت
هنوز متوجه نیلا نشده بود

نیلو دم گوش نیلا لب زد :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-برخلاف اخلاق گندش خیلی خوشگل هیکله..
جون میدہ برای سکس
جذاب هم هست اوووف همه چیز تموم.
روش کراش زدم
نیلا حالش بد شد دلش مالشی رفت
دلش خواست این دختر رو به باد کتک بگیره وبزنه..
چقدر هیز بود

اخمی کرد وجوابی بهش نداد
ارسلان و بقیه که نشستن حاج سمیر نگاهی به همه انداخت
با نفسی حبس شده گفت :

exChange Group

-بشینید

مهمون حبیب خداست..
حالا چه خودی باشه چه غریب وقتی اومد توی خونه ی ادم روزیش
رو هم میاره

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

رو کرد سمت نرگس که با اخم بهش زل زده بود..
رو به نرگس ادامه داد :

-خانم اگه میشه برای اقایون چایی بیار
نرگس خانم

چادر رو کشید رو سرش و گفت :
-چشم حاجی بعد با غضب رفت

ارسلان نگاهش رو روی همه چرخوند در نهایت روی نیلا که بهش
زوم بود ثابت موند

قضیه ای که دیده بود مثل فیلم از جلو چشم هاش رد شد
نیلا لبش رو گاز گرفت و سرش رو پایین انداخت..
خجالت کشید..

دلش بی قرار شد تا حالا اینطور حسی نداشت
دلش می خواست زمین دهن باز کنه و بره پایین
نگاه خیره ی ارسلان داشت ایش می کرد

مرتضی اروم زد به پهلوی ارسلان
فهمید که چشمش دختره رو گرفته..
از دردی که توی پهلوش شد نگاهش رو از نیلا گرفت
سرش رو برگردوند..
مرتضی با اخم دم گوشش لب زد :

-دختره مردم رو قورت دادی..

یکم خودت رو کنترل کن

قرار نباشه امشبم از تو خواستگاری کنیم..

ارسلان دندوناش رو روی هم سایید

برگشت

خواست حرفی بزنه که صدای نرگس به گوشش رسید

-بفرمایید

سرش رو برگردوند و نرگس رو دید

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نرگس خم شده بود

و سینی چایی رو سمت ارسالان و مرتضی گرفته بود
ارسالان خودش رو جمع وجور کرد و چایی رو چنگی زد

-ممنونم

مرتضی هم چایی برداشت و گذاشت و تشکری کرد
نرجس ایشی زیر لب گفت و با چندان نگاهش رو از ارسالان گرفت
از این مرد متنفر بود

اما قسمت و آینده رو فراموش کرده بود!!؟

VIP

[AM۹:۵۶ ۲۰۲۰/۲۹/۸]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۱۴۰

اما قسمت و آینده رو فراموش کرده بود!!؟

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دست تقدیر رو دست کم گرفته..

نیلا و عشقی که درونش شکل گرفته بود رو دست کم گرفته بود

حاج قمبر و حاج سمیر باهم حرف می زدن...

حاج قمبر سعی کرد ، حضور ارسال رو ندید بگیره اما نتونست..

نتونست هیچی بگه در اخر چشم هاش رو روی هم فشارداد و مشغول

حرف زدن با سمیر شد..

VIP

کمیل

exChange Group

ROMAN

نگاهی به شراره انداختم..

ابرویی بالا انداختم..

-چکار کنم!!؟

لباش رو با زبونش خیس کرد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-گفتم مهتاب رو طلاق بده..

اون دیگه با وجود من نباید زنت بشه..

چشم هام چینی برداشت و باعث بخندم..

-طلاقش بدم!!؟

چون تو بیای!!؟؟ فکر می کردم با موضوع کنار اومدی

شراره اخم ریزی کرد

-کنار اومدم فقط بااین کنار نمی یام که بخوای کنار اون باشی..

تو برای منی اون مثل عجل معلق خودش رو انداخت وسط زندگیم

اخمی کردم و گفتم :

exChange Group

-هرچی میگم یه حرف میزنی شراره..

یه چی رو درست میکنم باز یه مسئله دیگه رو میاری وسط..

یعنی چی..

مهتاب زنه منه ازم حامله اس طلاقش بدم!!

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بچه ام رو چکار کنم!!

شکه شد...

با لب های خشک شده لب زد :

-حامله اس!!؟

سرم رو تکونی دادم و گفتم :

-اره حامله اس..

بعد اونی که باید شاکی باشه مهتابه من اومدم خواستگاری تو..

اما مهتاب حرفی نزد..

حالا تو از زن و زندگی من شاکی!!؟

مگه بهت نگفته بودن که اوضاع من اینطوره..

هنوزم هم دیر نشده شراره.. exChange Group

بهتر از من میاد برات خواستگاری..

که زن نداشته باشه..

بچه نداشته باشه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

قطره اشکی از چشمش پایین افتاد .

-باورم نمیشه

باورم نمیشه همون کمیل قبل باشی

کمیلی که اسم خواستگار پیشش می اوردم عصبی میشد

بهم میگفت تو فقط برای منی

الان چی شده!!؟

بهم میگی برم زن یکی دیگه شم

فکر کن شدم

قلب من چی!!؟

برای تو میزنه روچکار کنم هان جواب بده!!؟

کلافه شدم از حرف زدنش خوب من برای چی اومده بودم!!!

اومده بودم که عقدش کنم اومده بودم که برای خودم کنم اما

وقتی نمی خواست چکار می تونستم بکنم!!؟

با حرف هاش حال همه رو بد می کرد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

من برای چی اومدم شراره!!؟
برای همین اومدم که توام برای من بشی
نامرد بودم می زدم زیر همه چی می گفتم من زن دارم دومیش رو
میخوام چکار
اما این کار رو نکردم..
حالا هم به مهتاب گیر دادی مهتاب که کاری به تو نداره..
اون از خداهش هم هست تو باشی تا منو سرگرم کنی من دور برش
نرم..

VIP [AM ۱۰:۳۲ ۲۰۲۰/۳۱/۸]

#بیوه_برادرم

exChange Group

#پارت_۱۴۱

ROMAN

شراره سرش پایین بود حرف نمی زد
نفسم رو دادم بیرون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-خوب پاشو بریم چرا غمبرک گرفتی!!؟؟

انگار به توافق نمی رسیم..

تو جدایی منو از مهتاب می خوای که منم نمی تونم کاری کنم
اون وارث منه..بیوه برادرم هیچ وقت نمی تونم دست ازش بردارم..
اون حق طلاق نداره..

چون وارث کنه....برای همین میگم که بهتر از منم هست..

دستی به پا زدم و از جام بلند شدم..

سمت در قدم برداشتم..

-من به خاله میگم شرایط رو مطمئن باش به نفع خودته..

توام سنی نداری بهترین کس که میاد خواستگاریت..

exChange Group

خواستم دستگیره رو بکشم پایین که صدای بغض ماندنش رو شنیدم..

-نه نرو..

قبول میکنم هر چی باشه قبول میکنم

من بدون تونمی تونم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از بغض صداش دستم دور دستگیره محکم شد..

برگشتم..

دستش رو روی صورتش زد و با صدای خفه ای شروع کرد به گریه کردن

هیچ حسی جز ترحم توی وجودم شکل نگرفت
واقعا اون همه عشق چی شد!!؟
روی پاشنه ی پا چرخیدم و لب زدم :

-باشه گریه نکن..

پاشوبریم بیرون..

اما اروم بشو نبود رفتم سمتش و اروم کشیدمش توی بغلم..

مهتاب

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

با خانم بزرگ وارد طلا فروشی شدیم..
تعجب کردم می خواست چکار کنه!!
روم نشد بیرسم چرا اومدیم اینجا..
خانم بزرگ رو به فروشنده گفت :

-ااا اگه میشه قاب حلقه رو بیارین..
حلقه!!!

نکنه می خواست برای من حلقه بخره..
فروشنده چشمی گفت و بعد از توی ویتترین قاب حلقه ها رو بیرون
اورد..

نگاهی بهش انداخت☆ exChange Group

ROMAN

بعد جلوی خانم بزرگ گذاشت

-بفرمایید حاج خانم..

خانم بزرگ برگشت نگاه عمیقی بهم انداخت.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مچ دستم رو گرفت و کشید جلو..
-بیا دخترم بیا پسند کن بین کدوم انگشتر به دردت می خوره..

لبم رو گازی کردم..
نشون می انداختم دستم برای اینکه نشون بدم من شوهر دارم!!!
شوهرم کامل بود!!؟
شوهر متجاوز گر من..
نیشخندی زدم اگه کس دیگه ای بود
حتما نمی رفتم جلو
اما لحن خانم بزرگ اونقدر مهربون بوده که نتونستم حرفی بزنم

بزور قدمی جلو گذاشتم.. exChange Group

ROMAN

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۱/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۴۲

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

بزور قدمی جلو گذاشت و نگاهی به قاب حلقه ها انداختم..

صدای پارسا توی ذهنم اومد

پنج سال پیش

"-خانوم یه روزی باید بیایم حلقه انتخاب کنیم..

با انگشت به حلقه ای که توی قاب خود نمایی کرد اشاره کرد

-این خوشگله نه به دست های ظریف تو میاد

نگاهم به حلقه افتاد..

با لبخند گفتم :

-اره قشنگه "

چرا یادم رفته بود که این طلا فروشی همون مغازه پنج سال پیشه..

اون حلقه ام هنوز بود

چشم هام دو دو می زد می خواست اشکم روون شه..

دستم بی اختیار سمت حلقه کشیدی شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

همون حلقه ای که پارسا بهم قول خریدش رو داده بود
اما ارزو به دل موند..

خانم بزرگ نگاهی به صورتم انداخت فروشنده هم میخ من بود..

-چرا داری گریه میکنی دخترم!؟!

گریه می کردم!!؟

چرا خودم متوجه نشدم با همون چشم های اشکی زل زده بودم به
خانم بزرگ..

-از این حلقه خوشت اومده!؟!

بزور اب دهنم رو قورت دادم..

-اره مثل حلقه ی بهترین دوستمه که از دستش دادم

اگه میشه همینو بردارم

صدام بغض داشت...

خانم بزرگ لبخند عمیقی زد دستش رو جلو آورد و حلقه رو گرفت..

-اره دخترم چرا نشه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خیلی ام قشنگه به دست های ظریفت میاد

بازم حرف های پارسا

اخ خدا چرا این همه یادم می ندازیش می خوامی عذابم بدی بخاطر

اینکه الان اگه زیر خاکه مسببش منم!!؟

خانم بزرگ حلقه رو گذاشت رو سمت فروشنده گرفت و گفت :

-ست این هم برای پسر میخوام دارین!!؟

فروشنده نگاه خیره ای به حلقه کرد..

-بله خانم جفت دارم هردو براتون بسته بندی کنم .

خانم بزرگ سری تکون داد و گفت :

exChange Group

ROMAN

-بله..

هر دو رو میخوام..

فروشنده کف دستش رو جلو آورد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-پس حلقه رو بدین من بالاون ست بذارم توی جعبه مادر جان
نه نمی خواستم با کمیل کنم
این ست فقط برای منو پارسام بود..
یه حس با پتک زد توی سرم و گفت :

-کو پارسایی!؟

نکنه می خوام برای اون دنیات نگه داری!!!
سرم رو پایین انداختم بغض تموم وجودم رو گرفته بود..
خانم بزرگ حلقه رو داد دست فروشنده
فروشنده هم رفت تا اون ست بذاره توی جعبه بود
حالم بد بود خانم بزرگ خودش رو کشید جلو و اروم توی صورتم
گفت :

ROMAN

-خوبی دخترم!!

خودم رو جمع و جور کردم اشک چشم هام رو پاک کردم
با بغض گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-خوبم...

خانم بزرگ لبخند عمیقی زد

-حتما بخاطر دوستت ناراحت شدی فوت شده درسته!!؟

لبخند تلخی زدم و گفتم :

-اره..

دستش رو بالا آورد و گذاشت روی صورتم

اشک صورتم رو پاک کرد..

-ناراحت نباش دخترم اون الان جاش خیلی بهتر از منو توعه..

گریه نکن بهتره به فکر الان باشی..

باشه ای ضعیف گفتم که خانم بزرگ توپر خندید..

همون موقع صدای طلا باش..

-مادر جان بفرمایید انشالله به خوبی و خوشی بیوشن..

خانم بزرگ از صدای طلا فروش برگشت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهم روی جعبه های کوچک حلقه که افتاد قلبم فشرده شد..

با خانم بزرگ وارد خونه شدیم

خیلی خرید کرده بودیم دستم پر وسیله بود

خانم بزرگ که نمی دونست من حامله ام بیشتر خرید ها رو داده بود
دست من

بود خودم رو به میز رسوندم و خرید ها رو گذاشتم روی میز

زیر دلم درد خفیفی گرفته بود

روی صندلی نشستم صدای غرغر خانم بزرگ اومد..

-واقعا چقدر قیمت ها رو گرون کردن مردم بدبخت ناچارن این همه
تحمل کنن..

اگه بگم با اون حلقه ها ۱۵ میلیون خرید کردیم باورت میشه..

واقعا دوتا حلقه ده تومن چهره..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

من سر ازدواجم با حاج علی دوتا حلقه خریدیم شد پونصد تومن .
پونصد هزار تومن نه ها اب پونصدی ها قدیم..
مثل الان که نبود
این همه گرون..

خجالت کشیدم نمی دونستم قیمت حلقه چنده فقط برداشتم..
البته کسی که وظیفه داشت حلقه بخره کمیل بود نه خانم بزرگ..
لبم رو با زبونم تر کردم و گفتم :

-ببخشید..

خانم بزرگ از حرکت ایستاد نگاه متعجبی بهم کرد و گفت :

exChange Group

-چرا عذر خواهی میکنی دخترم!!!؟

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۳/۹]

#بیوه_برادرم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-چرا عذر خواهی میکنی دخترم!!؟
وظیفه بوده که برات بخریم
کمیل کوتاهی کرده
خودم خریدم برات به دل نگیری ها پسر خوبیه
فقط کمی دیرجوشه زمان می بره که اخلاقش دستت بیاد

اروم خندیدم..

دیرجوش!؟

کمیل نامرد بودن و لاشی بودن خودش رو خوب بهم نشون داده بود
اینا رو دیده بودم دیگه دلم نمی خواست اخلاق بیشترش رو بشناسم..
نفسم رو بیرون دادم و لب زدم :

-چشم خانم بزرگ..

نباید ناراحت میشد این زن مقصر نبود
مقصر یکی دیگه بود که حال ادم رو بد می کرد
این زن توی دو روز خیلی بهم محبت کرده بود

اومد سمت پلاستیک ها و وسیله هایی که مربوط به اشپزخونه بود
برداشت و گذاشت روی کابینت..
منم بلند شدم که کمکش کنم نگاهی به داخل نایلون انداختم.

لباس داخلش بود..

دستم رو جلو بردم و لباس رو چنگی زدم
نگاهی بهش انداختم...

لباس خواب بود ✨☆ exChange Group

صورتم تو هم رفت برای من بود!!

خانم بزرگ برگشت

نگاه خیره ای بهم انداخت..

-خوشت اومده دخترم! برای شب هجله ات گرفتم باید براش بپوشی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد اینکه پاک شدی

پوزخندی کنج لبم نشست

خانم بزرگ نمی دونست هجله ی پنج سال پیش بوده و من پنج سال
پیش زن شدم..

زن مردی که بزور باهام هجله داشت.

با یاد اوری اون شب صورتم گرفته شد

هنوز که یادش می افتم می لرزم..

اون شب امیرکیان وحشی بودن خودش رو خوب نشون داد..

خانم بزرگ همینطور سکوت کرده بود..

اره قشنگه مرسی ☆ exchange group

نیم چه لبخندی زد.

مشغول بیرون آوردن گوشت از نایلون ها شد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل

پله ها رو با شراره پایین رفتیم لبخند به لب داشت..
الکی گفته بودم که مثل قبل دوستت دارم همش ترحم بود
نفسم رو دادم بیرون ..

پله ها رو پایین اومدیم دیدم شراره مکشی کرد
خواستم بگم چرا وایسادی که خودش به حرف اومد..

-اینا دیگه کین!!؟

با حرفش سرم بالا اومد با دیدن ارسال چشم هام گرد شد
اون اینجا چکار می کرد!!؟

حتما اومده بود منو بگیره..
ROMAN

وایساده بود و بهم خیره شده بود..

دستی به نرده ها زدم و فشردمش..

یه قدم عقب رفتم..

نگاه تیزی بهم انداخت..

-با فرار فقط همه چی رو بدتر میکنی..

ما اومدیم اینجا تا با خوبی همه چی تموم بشه

مراسم خواستگاریت رویهم نریز..

نگاهم سمت حاج سمیر و بابا کشیده شد

دوتا نگاه متفاوت...

بابا نگاهی از تاسف و حاج سمیر نگاهی از ناباوری..

باور نمی کرد که اومده باشن دنبال من یا کاری ازم سر زده باشه.

من منتظر این روز بودم مهتاب رو هم بخاطر همین عقد کردم.

پس ترسی وجود نداشت..

نیشخندی زدم شراره رو پس زدم و اومدم جلو

با بی حسی بهش خیره شدم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-قصد ندارم فرار کنم منم فرار نکردم توی همین شهر بودم اما خوب
شما جوربزه ی پیدا کردن منو نداشتین..
ارسلان خندید..
-داشتیم که الان اینجاییم شکه شدی

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۴/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۴۴

-حالا بیا بشین کاری ندارم که کی چکار کرده

و کی چکار نکرده.. ✨☆ exChange Group

مراسم تموم شد با خوبی و خوشی همراه ما میای
بدون اینکه هیچ اتفاقی افتاده باشه
عصبی نفسی کشیدم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

الان ارسال منو جلو همه کم آورده بود می رسه زمانی که منم تلافی کنم

اون زمان دیر نیست

خودم رو تکونی دادم و قدم برداشتم در همون حال با صدای خفه ای گفتم :

-بیا شراره..

شراره نگاهی بهم انداخت و بعد باهم هم قدم شدیم

بابا لبخندی زد و گفت :

-خوب به نتیجه چیزی رسیدین؟؟!

exChange Group

ROMAN

نفسم رو بیرون دادم و گفتم :

-بله..

صدای کل کشیدن مامان اومد

حاج سمیر با بد خلقی گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-مبارک باشه..

خانم شیرینی بیار همه دهنشون رو شیرین کنن..
خاله نرگس نگاه بدی به ارسلان و اون چند نفر دیگه انداخت..

-چشم..

روی میل دونفره نشستم

شراره هم با فاصله ی کمی ازم نشست

نیلو و نیلا هم داشتن مسخره بازی در می آوردن
خیره گی نگاه ارسلان روی دخترا روی مخم بود
از اینکه کسی چشم چرونی ناموسم رو بکنه تا سر حد مرگ متنفر
بودم

چشم غره ای برای نیلا و نیلو رفتم که دوتاشون ساکت شدن
اخمی برای ارسلان هم کردم
حساب کار دستش اومد و نگاه از نیلا پ نیلو گرفت..

صحبت برای مهریه بالا گرفت

به سختی توافق شد
دل‌م می‌خواست تموم بشه و آخر هم شد..
ارسلان از جاش بلند شد
دست بند رو سمتم گرفت و لب زد :

-اگه تمومه بریم
نیشخند کینه‌ای بهش زدم دستی به پام زدم و از جام بلند شدم
رفتم سمتش ارسلان دستبند رو زد به دست خودش و من و راه
افتاد..

منم دنبال خودش کشید صدای مامان بلند شد.

-صبر کن لااقل از خانواده خداحافظی کنه

ارسلان روی پا ایستاد
برگشتم مامان با ناراحتی بهم زل زده بود
همه انگار ناراحت بودن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-فردا میارمت بیرون پسر امشب رو تحمل کن..
نیشخند زدم و گفتم :

-باشه..

فعلا همگی خداحافظ..

ارسلان دستش رو کشید که یعنی بریم
زیر لب فحشی بهش دادم
رفیق هم یه زمان اینطوری میشه.
با هم از خونه زدیم بیرون..

exChange Group

علی

با حرفی ارسلان زد چشم هام برقی زد
هیجانی کل وجودم رو گرفت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از جام بلند شدم

نگاهی به لیلا انداخت با چشم های بی روح بهم زل زده بود

-راست میگی ارسلان!!؟

چطوری گرفتیش!!؟

ارسلان خندید..

-کسی از دست من نمی تونه فرار کنه

توی مراسم خواستگاری خفتش کردم

خیلی خوبه نه!!؟

تعجب کردم

-مراسم خواستگاری کی!!؟ exChange Group

-کمیل..

-دستش برای همه رو شد..

انگار که نزدیک هم بودن چون با دستگیر شدنش خیلی عادی کنار

اومدن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

انگار که اتفاقی نیوفتاده...

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۶/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۴۵

نفسم رو بیرون دادم..

-کی پیام اونجا؟؟؟

نیازی هست من پیام اره!!

کمی مکث کرد و لب زد :

exChange Group

-به وجود زنت اره نیازه..

شاکی اونه باید بیاد فقط علی این پدرش یه حرف هایی می زد که سر

در نمی اوردم.

ابروهام پرید بالا

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-چه حرف هایی درست حرف بزن ببینم!!

-ببین خوب می گفت زنش بوده زدش..

کتک زده زنش بوده

مگه ادم می تونه زن خودش رو بدزده

عصبی دندونام رو روی هم ساییدم..

-غلط کرده زنشه..

اگه بعدش مهتاب رو مجبور کرده عقدش بشه

شاید این بشه

ولی اون روزی که حال حاجی بود اصلا اثری از عقد و اینا نبود

حروم زاده از خودش در آورده من الان با لیلا میام اونجا ببینم

exChange Group

چخبره..

-باشه..

از ارسالن خداحافظی کردم و با حرص گوشی رو قطع کردم..

لیلا نگاه بی حالی بهم انداخت واروم لب هاش رو تگون داد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-کی بود!؟

عصبی لب زدم :

-ارسلان گفت اون کمیل حروم زاده رو دستگیر کرده..

میگفت باباش می گفته زنش بوده

یعنی عقدش کرده لیلا؟؟.

لیلا اروم خندید بیشتر شبیه زهر خند بود

-بعید نیست از این پدر و پسر همه چیز برمیاد

مهتاب چی؟!؟

مهتاب رو پیدا کردن!!؟

-چیزی نگفت فقط گفت باید تو اینجا باشی

که شکایت کردی

لیلا سری تگون داد و از جاش بلند شد..

-اره بیا بریم من میخوام بااین عوضی حرف بزنم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بینم داره چه غلطی میکنه..

چشم هام رو گذاشتم روی هم..

حالم بد بود..

این چند روزه باعث شده بود یه پام کلانتری باشه..

یه پام بیمارستان..

یه پام هم خونه...

خسته شده بودم یه خواب درست درمون نداشتم

پوفی کشیدم

لیلا رفت توی اتاق تا آماده بشه منم آماده بودم

الان از شرکت اومده بودم

کارهای شرکت هم رو دوشم سنگینی می کرد

نمی دونم به کدومش باید می رسیدم.

ROMAN

پرهام

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

گوشی از دستم افتاد
باورم نمیشد که برادرم رفته باشه..
مرده باشه..
پارسای من رفته بود!؟.
خندیدم..
با صدای بلند خندیدم صدای گریه‌ی مامان هنوز داشت از پشت
گوشی می اومد..
من خنده می کردم مامان گریه!؟!

شاید خنده‌ی من از گریه‌ی مامان دردناک تر بود

صدای الو الو گفتن مامان می اومد

نگاه سرگردونم سمت گوشی کشیده شد

اب دهنم رو بزور قورت دادم

با دست های یخ زده دستم رو سمت گوشی بردم..

-پسرم..

هستی!!؟

گوشت به منه مادر برگرد اینجا..

برگرد حالم خوب نیست..

برگرد که هم برام پرهام باشی هم برام پارسا..

پارسای من رفت..

هق هق شدت گرفت چشم هام رو گذاشتم روی هم

قطره اشک سمج از چشمم پایین افتاد

با صدای گرفته ای گفتم :

-چرا به من نگفتین ماما!!؟

چرا بهم خبر ندادین که پیام!!؟

برادر من مرده

برادر دوقلوی من مرده بهم نگفتین.

اخه این رسمه اره!!؟

بگو ماما این گناه نداره

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

من حق اینو نداشتم که ببینمش که بدونم
که بخوام ازش خداحافظی کنم
میگفتم و گریه می کردم

[AM۱۰:۲۳ ۲۰۲۰/۷/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۴۶

مامان هم از پشت گوشی فقط با گریه به حرف هام گوش می کرد
حرفی نداشت که بزنه..

حرف هام راست بود ☆ exChange Group

قلبم از این همه نامردی خانواده ام گرفته بود
درد می کرد..

چطور برادر من مرده بود بهم نگفته بودن!!؟

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با درد روی زمین زانو زدم

درد بدی بود..

درد بدی بود از دست دادن برادر..

هق هق مردونه ام اوج گرفت..

-الهی قربون پسرم برم گریه نکن خوب!؟

بخاطر خودت نگفتم..

گفتم درس کارت به مشکل بر میخوره

پارسا به این کار راضی نبود

مامان داشت چی می گفت!؟

کار و درس من مهم تر از پارسا بود!؟

واقعاً خنده دار بود ☆ exChange Group

ROMAN

با خنده گفتم :

-مامان کار و درس من مهمتر از پارساست!؟

این حرفا چیه مامان

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینا چیه که میگی..

بگید لیاقت نداشتم داداشم روببینم

هیچ وقت نمی بخشمتون..

-پرهام پسر گوش کن..

اونقدر عصبی بودم که سریع گوشی رو قطع کردم و بعد کوبیدمش به دیوار

گوشی قطع شد و روی زمین افتاد و به چند تیکه تبدیل شد..
روی زمین به حالت سجده در اومدم و شروع کردم به گریه کردن..

VIP

exChange Group

ROMAN

لیلا

نگاهی به چهره ی منفور کمیل کردم
چقدر از این مرد متنفر بودم دندونام رو روی هم ساییدم و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خواهرم کجاست!؟

ریلکس بهم زل زد

-همون جایی که باید باشه..

عصبانیت تموم وجودم رو گرفت

-اخه مردک احمق تو ادمی!؟

هان!؟

ادمی که خواهر منو زور کردی برداشتی بردی

بگو کجاست احمق دزد..

دست های دست بند شده اش رو بالا آورد و نوک بینیش رو خاروند..

exChange Group

-بگم کجاست که چی بشه هان!؟

زنمه..

همرام بردمش خلاف شرع که نکردم..

-مثل سگ دروغ میگی..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اون روزی که تو کتک زدیش اصلا زنت نبود
بردیش به زور عقدش کردی
تا حرفی برای اینجا داشته باشی
کل محل می دونن مهتاب تورو نمی خواست الانم بزور عقدش کردی
این عقد باطله فهمیدی..
بگو کجاست خواهرم

جیغ می کشیدم اما کمیل اصلا به روی خودش نمی آورد
علی بازوم رو گرفت و فشار ارومی بهش داد..
-اروم باش لیلا

AM ۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۸/۹

#بیوه_برادرم
#پارت_۱۴۷

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اروم باش لیلا..

نگاه عصبیم سمت علی کشیده شد

-چی چیو بس کنم علی!!؟

بگه خواهرم کجاست چه بلایی سرش اومده..

وگرنه اونقدر این تو نگهش می دارم که بیپوسه..

خندید..

اروم خندید..

-کیو می ترسونی لیلا خانم!!

منو هان!؟

از زندان..

اصلا منو ده سال نگه دار من حرفی از مهتاب نمی زنم

مهتاب حق من بوده..

وارث من بوده چطور میگی اسمی از زنم ببرم و بخوای اونو از من

بگیری

دعوا بین همه زنشوهرها هست..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس عمیقی کشیدم..

رفتم سمتش دستم رو بلند کردم و محکم کوبیدم توی صورتش

اونقدر حرکتم سریع بود که همه با تعجب بهم زل زدن

دلم خنک نشد

دوباره دستم رو بلند کردم و دوتا سیلی دیگه ام پشت هم بهش زدم..

تا اینکه علی دست منو گرفت و عقب کشید

چشم هام روی هم اومد

حالم بد بود

قفسه ی سینه ام از حرص بالا و پایین شد..

exChange Group - داری چکار میکنی لیلا

ROMAN - ارومیه باش..

-ولم کن برم حقش رو بذارم کف دستش

پسره ی احمق بی ناموس..

خواهرم کجاست..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چه بلایی سرش آوردی..

کشتیش اره..

قاتل...

خم شدم کنار میز بودم قندون رو برداشتم و سمت پرت کردم..

نتونست جاخالی بده و قندون خورد وسط کله اش

خورد شد قندون خون از سرش روون

ارسلان تکون شدیدی به خودش داد

-خانم داری چکار میکنی!؟

کمیل از درد صورتش جمع شد..

دلم خنک نشده بود.. exChange Group

با خنده گفتم :
ROMAN

-این یک صدم اون کتک هایی که این احمق خواهر منو زده نیست..

فهمیدی نیست

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد میگی چکار میکنم..

ازش بپرسین خواهر من کجاست وگرنه میکشمش ..

ارسلان نگاهی حرصی به من انداخت..

دستی به صورت کمیل شد..

-خوبی!!

کمیل با درد لب زد :

-سرم داره می سوزه..

ارسلان اخمی کرد و بعد سربازی رو صدا زد

-حیدری حیدری!! ☆ exChange Group

چند دقیقه ای گذشت که در باز شد

-بله قربان..

-بیا این بازداشتی رو ببر

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سرش زخم شده

پانسمان کن

سرباز احترام نظامی گذاشت و بعد اومد سمت کمیل و بلندش کرد و بردش..

شروع کردم به حرف زدن

-کجا نبرینش..

باید بگه خواهرم کجاست..

ارسالان با تشر بهم اشاره کرد

-علی زنت رو از اینجا ببر به اندازه کافی خراب کاری کرده..

علی سری تگون داد

بازوم رو فشار دادم و دم گوشم گفتم :

-بیا بریم لیلی همه چی رو خراب کردی

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد دست منو گرفت و دنبال خودش کشید..

حالم بد بود..

تقلا کردم..

-ولم کن تا نگه خواهرم کجاست جایی نیام ولم کن

اما علی گوشش بدهکار نبود

دست منو فشار محکمی داره داد و دنبال خودش کشید

حس کردم سر دردم..

نگاه خماری به ارسال که با اخم بهم خیره شده بود انداختم.

ای بابا مامور دیگه ای نبود!؟

این فقط به من پيله شده..

با غیض گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-مامور دیگه غیر تو نیست اه حالم رو بد میکنی همیشه تو رو می
بینم..

خودش رو کشید جلو
با کف دستش زد روی میز و گفت :

-مهتاب کجاست؟!
اخمی کردم..

-مهتاب خانم مواظب حرف زدنت باش
خوشم نمیاد زنم رو با اسم کوچک صدا کنی
ارسلان نفس عمیقی کشید
معلوم بود که داره بزور خودش رو کنترل میکنه تا کاری انجام نده.

-من از اون خانم به خاطر ضرب و شتم شکایت دارم
دستم بسته بود منو زده..
به چه حقی!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-شعر نگو کمیل..

تجاوز..

افترا و تهمت..

کتک و ضرب و شتم یه زن حامله..

ادم ربایی روی پرونده اته

شر نکن بگو این دختره کجاست...

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۹/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۴۸

VIP

exChange Group

ROMAN

با خونسردی خودم رو کشیدم جلو و لب زدم:

-توی خونه اش..

داره غذا درست میکنه

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به خونه داریش می رسه مثل تموم زنای دیگه..

باید کجا باشه!؟

ارسالان دستی به صورتش کشید

-تومنظور منو درک نمیکنی کمیل

باید زنت روبگی کجاست

اگه اون بیاد و بگه شکایتی ازت نداره

از اینجا خلاصی..

می فهمی!؟

خلاصی

نگاهی با نیشخند بهش انداختم

مہتاب بدتر بود ✨☆ exChange Group

اون با سر جنگ داشت از خداهش بود که من زندان باشم

-گفتم که تا هر وقت خواستین منو اینجا نگه دارین..

من چیزی نمیگم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

زن من سر خونه زندگیشه داره زندگیش رو میکنه
نمی دارم شماها زندگیم رو خراب کنید
ارسلان با کف دست زد روی میز و گفت :

-بدرک اصلا همین جا باش تا بیوسی
منو باش می خواستم به کی کمک کنم
بعد از پشت میز بلند شد و رفت سمت در

نگاهی بهش انداختم..

-منو تو دوستی نداریم پس نخواه که بهم کمک کنی مرسی..
اینو گفتم..

نگاه خیره ای بهم و بعد در رو باز کرد و رفت بیرون..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

خانم بزرگ شروع کرد به راه رفتن
نگران کمیل بود
به گوشیش زنگ می زد اما کسی جواب نمی داد
من خونسرد داشتم تی وی نگاه می کردم

خانم بزرگ اومد و روبه روم ایستاد
نگاهی بهم کرد و گفت..
-دخترم تو نگران نیستی؟!
شوهرت دو روزه احوالی ازت نگرفته
نگاهم رو از تی وی گرفتم و به خانم بزرگ دوختم..

ROMAN

-نگرانی از چه بابت؟!
میاد خانم بزرگ..
من عادت دارم به خبر ندادنش

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ نفسی بیرون داد
گوشی رو سمتم گرفت..

-شماره ی پدر شوهرت رو بگیر و ازش پیرس کمیل کجاست
حرف زدن با حاج قمبر!؟
صورتتم جمع شد من از این مردک اصلا خوشم نمی اومد
خانم بزرگ با ابروهای بالا رفته بهم زل زد

-چی شده!؟

بگیر زنگ بزن دیگه فکر کردن نداره
اب دهنم رو قورت دادم و گفتم:

exChange Group

-میشه من زنگ نرم!؟
میونه خوبی با حاجی ندارم
تعجب خانم بزرگ هم بیشتر شد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-عادیہ پسر من اگہ ہرکی ازش بہتر باشہ میونہ اش باہاش خوب
نیست

حالا مہم نیست

دخترم پاشو بریم نہار بخوریم

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۱۰/۹]

#بیوہ_برادرم

#پارت_۱۴۹

نفسی بیرون دادم و باشہ ای گفتم

با خانم بزرگ رفتیم سرمیز... exChange Group

خانم بزرگ رفت تا بشقاب از کابینت بیارہ کہ دستش رو گرفتم
از حرکت ایستاد

سرش رو چرخوند و سوالی بہم زل زد

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبخندی زدم و گفتم :

-من میارم خانم بزرگ..

شما پاتون درد میکنه بشنید

خانم بزرگ لبخندی زد و باشه ای گفت..

پشت میز نشست

منم شروع کردم میز رو چیدن

خورشت و برنج رو توی ظرف ریختم و گذاشتم سر میز

اومدم بشبلم که صدای زنگ اف اف بلند شد

خانم بزرگ با چشم های براق شده گفت :

exChange Group

ROMAN

-حتما کمیله..

بذار برم در رو باز کنم..

تا من بگم من میرم از جاش بلند شد و با اون هیکل گرد و تپش رو

تکونی داد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

و از اشپزخونه رفت بیرون
من که از خدام بود که نیاد
خودم پشت میز نشستم
منتظر شدم که خانم بزرگ بیاد و غذا بخوریم..
همینطور منتظر بودیم که صدای خانم بزرگ اومد :

-مهتاب مهتاب
با تعجب سرم رو بلند کردم و گفتم :

-بله!؟

-بیا مادر..

نگران شدم لحنش هل زده بود
نکنه اتفاقی براش افتاده بود
از جام تکونی خوردم و بلند شدم
باقدم های بلند از اشپزخونه رفتم بیرون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

همین که رفتم بیرون دیدم خانم بزرگ کنار اف اف وایساده وخیره
بهش شده..

تعجب کردم..

مکشی کردم وبعد دوباره راه افتادم..
به خانم بزرگ که رسیدم گفتم :

-چی شده خانم بزرگ

با رنگی پریده لب زد :

-قمبر..

بعد دوباره نگاهش سمت اف اف کشیده شد..

رد نگاهش رو دنبال کردم.. exChange Group

با دیدن تصویر منفور پدر کمیل یکه ای خوردم

منتظر بود و هی دستی به سبیلش می کشید

حتی از پشت اف اف هم ترسناک بود

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام روروی هم فشار دادم..
اون اینجا چکار میکنه؟!
-اون اینجا چکار میکنه خانم بزرگ
خانم بزرگ با حال بدی گفت :

-نمی دونم...

حتما اومده باز منو اذیت کنه
خیلی حالم بده..

نمی خوام ببینمش ردش کن بره
نگاهی به خانم بزرگ انداختم
من بدتر از اون بودم

از این مرد حالم بهم می خورد... exChange Group

ROMAN

-خانم بزرگ من بدتر از شما
بااین مرد اصلا...

چشم هاش رو روی هم فشار داد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهش غمگین شد..

-پس بذار ببینم چکار داره..

بعد بدون جواب دادن کلید در رو زد که در باز شد...

نفسم حبس شد

مطمئن بودم هرچی هست مربوط به منه..

قلبم با کندی می زد..

خانم بزرگ نگاهی به حیاط انداخت..

داشت باقدم های بلند می اومد سمت خونه

عصبی هم بود

خانم بزرگ اخمی کرد

به من گفت :
ROMAN

-برو توی اتاق بیرون هم نیا

هرچی هست پی تو اومده

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خوب هم نیست..

بزور باشه ای گفتم و قدم برداشتم

ترس باعث میشد که زود برم توی اتاق از این مرد واهمه داشتم..

[AM۱۰:۱۹ ۲۰۲۰/۱۲/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۰

راوی

خانم بزرگ در رو باز کرد همون موقع حاج قمبر رسید دم در
خواست بیاد داخل که خانم بزرگ عصاش رو بلند کرد و گذاشت روی
قفسه ی سینه اش

-کجا حرفی داری همین جا بزن

جایی تو خونه ی من نداری..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حاج قمبر با شدت دستش رو پس زد..
با انگشت اشاره گفت :
-خفه شو پیر زن احمق..
با تو کاری ندارم بگو اون دختره ی خیر سر بیاد
بخاطرش پسرم افتاد زندان
خانم بزرگ از لحن بد پسرش ناراحت شد
چه زحمت ها برای این پسر قدر شناس پوشیده بود..
بااینکه ناراحت بود و قلبش شکسته شده اما بااین حال لب زد :

-کدوم دختر؟؟
کسی اینجا نیست..
حاج قمبر خندید یهو با اخم و تشر لب زد :

-نیست!؟
چرا دروغ میگی زنیکه!؟
کمیل خودش گفت اینجاست مثل سگ دروغ میگی.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-احترام خودت رو نگه دار پسر

من مادرتم

حاج قمبر خودش رو کشید جلو زل زد توی چشم های خانم بزرگ..

-تو مادر من نیستی صد بار اینو بهت گفتم..

یکی که فقط منو بزرگ کرده مادرم نیست..

خانم بزرگ تلخ خندید..

-اره مادرت همون کسی بود که نزاییده تو جنگل ولت کرد که خوراک

گرگ و جکو جونور دیگه بشی..

نباید می یوردمت که الان هار بشی اینجا برام

اگه الان اینی از صدقه سر منه

اون خونه..

حجره..

کارخونه..

هرچی که داری برای منه..

می تونم با یه اب خوردن از چنگت در بیارم

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حالا گمشو از خونم بیرون کسی اینجاست نیست
حاج قمبر یکه ای خورد تا حالا خانم بزرگ اینطوری باهاش حرف
باهاش حرف نزده بود
دندوناش رو روی هم فشار داد..

-منو تهدید میکنی!؟
هیچ غلطی نمی تونی بکنی اون حجره و کارخونه رو من کار خونه
کردم..

بجا زر زدن بگو بیاد اون دختره
وگرنه اینجا رو سرت اوار میکنم
خانم بزرگ خندید..

exChange Group

-جالبه همین جا باش میگم بیاد
بعد وارد خونه شد و در رو محکم بست
حاج قمبر تعجب کرد
بعد یهو زیر لب گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-پیرزن خرفت..

دستی توی جیب هاش کرد و شروع کرد به راه رفتن..

خانم بزرگ گوشی رو چنگی زد

چند سال سکوت باعث شده بود قبر دور برداره باید حالیش می کرد

شماره ی وکیل رو گرفت

چند دقیقه بعد صدای رحیمی توی گوشی پیچید..

-سلام خانم..

خانم بزرگ چشم هاش رو توی کاسه چرخوند..

-سلام رحیمی برات یه کار داشتم

رحیمی مکشی کرد ☆ exChange Group

ROMAN

-چه کاری خانم!؟

-اون وکالتی دادم بذار اجرا ..

رحیمی فهمید از کدوم وکالت حرف می زنه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-چشم خانم..

-چند تا از بچه ها رو بفرست یه مزاحم دارم

از خونه بندازنش بیرون..

-چشم خانم تا چند دقیقه اونجام..

خانم بزرگ نیشخندی زد و بعد گوشی رو قطع کرد

حاج قمبر کلافه از این همه منتظر شدن عصبی شد

دستش رو جلو آورد و محکم به در زد..

-بیا دیگه داری چکار میکنی

باز کن در رو تا نشکستمش..

هیچ صدایی نیومد..

تا اینکه حس کرد دستی روی شونه اش قرار گرفت

برگشت با دیدن یه مرد هیکلی وقد بلند یکه ای خورد

مرد با نیشخند لب زد :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بیا منو بشکن

زورت به یه در رسیده..

حاج قمبر ترسیده بود اما به روی خودش نیورد

-تو کی هستی!؟

-انگار مزاحمی خانم دستور دادن از خونه پرت کنیم بیرون

یالا راه بیفت..

حاج قمبر سر تق داد زد :

-اینجا خونه ی منه کجا برم!؟

مرده دهن کجی کرد☆ exChange Group

-پس راه نمیای پس خودم باید مجبورت کنم

فکر کردم ادمی پدرجان

پدرجان رو با مسخرگی گفت

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا به خودش بیاد

قمبر رو گذاشت روی کولش..

قمبر شکه شد شروع کرد به تقلا کردن و دستو پا زدن..

حالش بد شد..

سر گیجه ای بهش دست داد

مرد شروع کرد به گام برداشتن

حاج قمبر هم شروع کرد به داد زدن :

-ولم کن مردک..

این خونمه...

ولم..

خانم بزرگ اینجا رو روی سرت خراب میکنم

داد وهوار قمبر به گوشش رسید

ناراحت بود

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اما قمبر داشت زیاده روی می کرد..

می خواست باهاش راه بیا اما اون نمی اومد

باید گوش مالی بهش میداد

خسته شده بود از انتظار چندسال..

دلش می خواست همه دورش باشن

جز قمبر کسی رو نداشت

اما این پسر هم بی مهر شده بود....

AM۱۰:۳۳ ۲۰۲۰/۱۳/۹

#بیوه_برادرم

exChange Group

#پارت_۱۵۱

ROMAN

اما این پسر هم بی مهر شده بود

پرده رو پایین انداخت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

و از پنجره کناره گیری کرد
اهی از گلوش خارج شد..
نگهبان قمبر رو انداخت روی زمین..
قمبر از درد توی خودش جمع شد

برخوردش با زمین حالش رو بد کرده بود
نفس عمیقی کشید و لب زد :

-خودت خواستی پیرمرد اگه با زبون خوش راه می اومدی اینطوری
نمیشد

احترام خودت رو نگه می داشتی
حالا از اینجا برو گورت رو گم کن
دفعه دیگه لتو پارت میکنم به خانم بخوای بی احترامی کنی
بعد وارد شد خونه شد و در رو محکم بهم کوبید..

قمبر با صورتی جمع شد دستی به زمین زد

کت و شلوار مشکی گرونش خاکی شده بود..
به سختی از جاش بلند شد
نگاهی به خونه انداخت..
ناباور بود..

می دونست با رفتار امروزش خانم بزرگ رفتار خوبی نشون نمیده..

مهتاب سر و صدایی نشنید پیش خودش گفت حتما رفته
در رو اروم باز کرد و اومد بیرون
اروم قدم برداشت سمت پله ها

نگاهی از بالا ی پله ها به پایین کرد
با دیدن خانم بزرگ که تنها روی مبل نشسته فهمید خبری از قمبر
نیست

اروم نرده ها رو گرفت و پایین اومد

سمت خانم بررگ قدم برداشت خانم بزرگ عمیق توی فکر بود..
حتی صدای پاشنه ی کفش مهتاب رو هم نشنید

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا اینکه مهتاب دستی روی شونه اش گذاشت که به خودش اومد
نگاهی به مهتاب انداخت

مهتاب با نگرانی به صورت پریشون خانم بزرگ زل زد

-خوبی خانم بزرگ!؟

خانم بزرگ لبخند تلخی زد و گفت :
-نه..

صداش بغض داشت

مهتاب خم شد

یه دفعه خانم بزرگ رو کشید توی بغلش
فهمید اون مردک اعصاب خورد کن حرفی زده..

خانم بزرگ اغوش مهتاب براش گرم بود و وادارش کرد که به گریه
بیاد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا کلافه به ارسلان زل زد..

-به حرف نیومد!؟

ارسلان نفس عمیقی کشید و سرش رو به معنی نه تگون داد..

-ببین لیلا خانم

کمیل خیلی زرنکه حرف نمی زنه

باید رضایت بدین ازاد بشه.

ارسلان داشت حرف می زد که لیلا با عصبانیت به وسط حرفش پرید..

-رضایت بدم!؟

این بی پدر ازاد شه که به ریش من و علی بخنده اره

ارسلان چشم هاش رو گذاشت روی هم

توی دل گفت

این زن چقدر بی صبره..

علی فهمید که ارسلان عصبی شد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با تشر رو به لیلا گفت :

-ساکت باش بینم چی میگه عه

صبر داشته باش زن

لیلا نگاه عصبی به صورت برافروخته ی علی انداخت و بعد ساکت شد

علی با نفس حرصی گفت :

-ادامه بده ارسلان

VIP [AM ۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۱۴/۹]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ۱۵۲_پارت_#

ROMAN

ارسلان نفسی بیرون داد و گفت :

-باشه..

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ببینید خوب اگه رضایت بدین کمیل بیاد بیرون
میره پیش مهتاب خانم
ماهم یه به پا براش می داریم تا ببینیم کجا میره..
ادرس رو میگیریم میریم سراغش..

فکر خوبی به نظر می رسید..
علی نگاهی به ارسال کرد و لب زد :
-خیلی خوبه..

لیلا رضایت میده مگه نه لیلا!؟
نگاهی به صورت لیلا کرد
اخم کرده بود..
لبش رو گرفت توی لبش و شروع کرد به جویدن لبش..
Exchange Group

ROMAN

علی عمیق بهش زل زد..
-باشه!؟

رضایت بده دیگه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل اینطوری به حرف نمیاد..

لیلا با نفس عمیقی لب زد :

-باشه..

ارسلان خنده ای کرد..

یه خنده ی مرموز و شیطانی کرد.

کمیل

توی زندان توی خودم بودم داشت حالم بهم می خورد

چند روزه علاف بودم ☆ exChange Group

دستی به گردنم کشیدم زیر لب گفتم :

-مهتاب لعنتی..

همش تقصیر اون بود

می رفتم خونه می دونستم باهاش چکار کنم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

عمیق خیره شده بودم به جلو..
صدای کنار رفتن دریچه آهنی به گوشم رسید..
-کمیل رشیدی ازاده بیا بیرون..
صدای صلوات همه بلند شد..

-مبارکه داداش..
نیشخندی زدم و از جام بلند شدم
رفتم سمت در
صدای پیچ پیچ بقیه ی مردا به گوشم می رسید..
سرباز که دید دارم میاد
پنجره رو کشید و بعد در رو باز کرد

نور به صورتم خورد دستی جلوی صورتم گذاشتم..
از اتاق زندانی اومدم بیرون
سرباز با تشر گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-دست رو بزار جلو..

دستم رو اوردم جلو و دستبند رو زد به مچ دستم
و بعد منو دنبال خودش کشید..

[AM۱۰:۲۸ ۲۰۲۰/۱۵/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۳

VIP

وارد اتاق شدیم



ارسلان نگاهی بهم کرد.. exChange Group

سرباز احترام نظامی گذاشت.. ارسلان با دست بهش اشاره کرد ازاد
باش..

ROMAN

-دستبند رو از دستش باز کن حبیبی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

سرباز چشمی گفت..
بعد دستبند رو از دور دستم باز کرد
دستی دور مچم کشیدم و مالیدم
دستم خیلی درد می کرد
نفس عمیقی کشیدم و سرم انداختم پایین..

صدای ارسال اومد
-بیا بشین..

نگاهی به صندلی انداختم
نیشخندی زدم و رفتم روی صندلی نشستم

نگاهی به ارسال کردم. exChange Group

ROMAN

-ازادی..

تعجب کردم با چشم های گرد شده گفتم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-ازادم!؟

-اره خواهر زنت رضایت داد

نگاه خیره ای بهش انداختم جور در نمی اومد

یعنی چی رضایت داده!؟

نکنه نقشه ای دارن

خودم رو کشیدم جلو و با ابرو های بالا رفته گفتم :

-رضایت داده!؟

باور کنم!؟

لیلا با اون همه توپ و تشر چطور بهم رضایت داده!؟

ارسلان با خونسردی شونه ای بالا انداخت.

-والا نمی دونم منم تعجب کردم حتما یه فکری کرده پیش خودش..

اینکه تو حرف نمی زنی..

الکی خودش رو درگیر کنه برای چی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو و زنت که باهم خوبید

مهم تو و زنت هستین..

حالا بده که رضایت داده؟!

اگه می خوای توی هلف دونی بمونی بگو بهش بگم..

اخم ریزی کردم

قانع نشده بودم سکوت کردم..

-نه..

خندید..

-بیا اینجا رو امضا کن..

نگاهی به برگه ای که جلو روم قرار داشت انداختم..

-این چیه؟! exChange Group

-برگه ی ازادی امضاش کن.

میخوای از اینجا بری بیرون بهش نیاز داری

امضا کن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بی حوصله خودکار رو از دستش گرفتم و امضایی زدم بهش..

-تموم شد!؟

خودش هم امضا کرد..

-الان تموم شد..

وسایلت هم از امانت داری بگیر..

روز خوش..

قشنگ گفت برو گمشو..

برگه رو گذاشت روی میز..

برگه رواز روی میز چنگی زدم و با نیشخند گفتم :

-خوشحالم از اینکه روی خودت رو نشون دادی ارسلان..

با خونسردی لب زد :

-من در مقابل همه همینطورم پدرمم خطا داشته باشه رفتارم همینه

چون قانون برای همه یکیه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حالا لطفا برو حال و حوصله بحث کردن ندارم
امیدوارم دیگه نبیمنت اینجا..

دهن کجی بهش کردم و بعد رفتم سمت در..
از کلانتری زدم بیرون..
حالت تهوع بهم دست داده بود
تنم بوی سگ مرده میداد..
فقط می خواستم برم خونه..

دستی برای یه ماشین تگون دادم و خیلی زود رسیدم خونه..
البته رفتم پیش خانم بزرگ..
بالین سر و وضع اصلا صلاح نبود..

ROMAN

زنگ ایفون رو زدم..
صدای مامان توی ایفون پیچید..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-کیه!؟

با بی حوصلگی لب زدم :

-منم مامان در رو باز کن..

خوشحال شده گفتم :

-کمیل تویی پسر من!؟

ازاد شدم..

-اره مامان در رو باز کن خسته ام..

-باشه عزیز دلم بیا بالا پسر کم..

VIP

بعد در با صدای تیکی باز شده..

exChange Group

ROMAN

مامان اومد جلو

منو خواست بکشد توی بغلش که سریع خودم رو کشیدم عقب..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

-نه..

مامان با تعجب گفت :

-وا خواستم بغلت کنم پسر..

این حرکات یعنی چی..

-بدنم بو میده مامان..

برم حموم..

خجالت می کشم بااین وضع منو بغل کنید..

مامان با مهربونی بهم زل زد

دستی به صورتم کشید.

exChange Group

-عزیز دلم چه حرفیه اخه..

بوی تنت هم برام عزیزه کاش همیشه باشی و بوی بد بدی

چقدر لاغر شدی پسر

الهی خیر نبینن

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

زلیل بشین انشالله ببین با بچم چکار کردن

[AM۱۰:۰۵ ۲۰۲۰/۱۷/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۴

حوله رو دور کمرم پیچیدم و از حموم اومدم بیرون
داشتم از خستگی می مردم
همینکه از حموم اومدم بیرون با شراره چشم تو چشم شدم..
تعجب کردم اون اینجا چکار می کرد!!؟
با دیدن من از جاش بلند شد

ROMAN

سریع نگاهش رو دزید و از خجالت سرخ شد..

-سلام

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

تازه یاد وضعیتم افتادم

دستی توی موهام کشیدم و لب زدم :

-تو اینجا چکار میکنی شراره!؟

با همون سر پایین افتاده گفت :

-اومدم بهت سر بزنم دلم برات تنگ شده بود..

چشم هام رو روی هم فشار دادم..

-اگه میشه لباس بپوش اینطوری راحت نیستم

اخم غلیظی کردم اگه راحت نبود چرا اومده بود توی اتاق..

نگاه کجی بهش کردم و رفتم سمت کمد

حرفی نزدم..

در همون حال که لباس می پوشیدم بهش گفتم :

-بهتره راحت باشی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

منو تو دیگه نامزدیم یادت که نرفته..

زیر زیرکی داشت نگاهم می کرد

لبش رو گازی گرفت

-محرم که نیستیم کمیل..

برگشتم سمتش..

شلوارم رو پوشیدم کمر بند انداختم دور کمرم و محکمش کردم..

-مهم نیست..

اونم میشیم خوب بگذریم برای چی اومدی اینجا..

دکمه ی استین لباسم رو بستم و رفتم سمت ایینه.

مشغول ور رفتن با موهام شدم

حالت همیشگی رو بهشون دادم

-گفتم که اومدم ببینمت..

دلم برات تنگ شده بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگرانتم بودم

از تو ایینه بهش زل زدم بهم خیره بود

چشم هاش دروغ نمی گفت

اخ سرسختانه ای کشیدم و زیر لب گفتم :

-کاش مهتاب هم مثل تو بود

مطمئنم عین خیالش نیست من چند روزه نبودم.

با حالت سوالی گفت :

-چیزی گفتی!؟

تند سرم رو تکون دادم و گفتم :

-نه نه چیزی نگفتم ممنونم که اومدی منم دلم برات تنگ شده بود

دروغ می گفتم تنها چیزی که بهش فکر نمی کردم توی این موقعیت

شراره بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

انگار از حرفم خوشش اومد با خوشحالی خودش رو کشید جلو و اومد سمتم..

از پشت دستش رو دور کمرم حلقه کرد و بهم چسبید..
-دوستت دارم

پرهام

دسته ی چمدون رو گرفتم و دنبال خودم کشیدم
همینکه خبر مرگ پارسا رو مامان بهم داد سریع کارام رو کردم خودم

رو رسوندم ایران ✨☆ exChange Group

در واقع از حضور من کسی خبر نداشت

کسی نمی دونست منو پارسا دوقلوایم

بابا از همون بچگی از همه مخفی کرده بود

دلیلش رو نمی دونستم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

الان این مهم نبود مهم برادری بود که از دست داده بودم

اشک تند تند روی گونه هام روون شد

عینک دودی پوشیده بودم

معلوم نبود که گریه میکنم همینکه تز فرودگاه اومدم بیرون یه مرد

جلو راهم سبز شد

-اقا جایی می رین؟! من برسونمتون!؟

از حرکت ایستادم

نگاهی به صورت پیرش کردم

بزور لب زدم :

exChange Group

-اره..

خوشحال شد دسته چمدون رو چنگی زد و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-خوب بنشینید اقا تا من چمدونتون رو می دارم توی ماشین

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۱۹/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۵

راننده رو به روی خونه ایستاد نگاهی به خونه انداخت..
پارچه های مشکی روی دیوار که زده شده بود حالم رو بد می کرد
پیام تسلیت..

در اخر عکس پارسا که قاب شده بود وتوی یه حبله ی کوچک

گذاشته شده بود ✨☆ exChange Group

اون چشم های مظلومش اخ چی به سر داداش من اومده بود

اشکی دیگه از چشمم روون شد

با صدای راننده به خودم اومدیم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-همین جاست اقا!!!؟

نگاهی بهش کردم لب هام تگون خورد.

-بله همین ممنون..

یه ده دلاری بیرون اوردم و گرفتم سمتش..

نگاه گیجی بهم کرد..

-پول ایرانی همرام نیست مطمئن باش بیشتر از اون چیزی هست که خودت گفتی

پیرمرده شرمنده نگاهی بهم کرد..

-بیشتر نباشه مدیون شم پسر

اروم خندیدم و لب زدم: exChange Group

ROMAN

-نه اقا بگیرش من راضی راضی ام..

مرده مکثی کرد و بعد پول رو گرفت

کیف پولم رو بستم و از ماشین پیاده شدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

راننده چمدونم رو کنارم گذاشت و بعد رفت..

محو پارسا بودم..

دسته چمدون رو گرفتم و دنبال خودم کشیدم..

دستی به عکسش کشیدم

کاش جای عکسش خودش بود تا می تونستم بکشمش توی بغلم

چقدر نامرد بودن

چقدر نامرد بودن که منو نگفتن پیام تا برای آخرین بار داداشم رو

بینم..

با باز شدن صدای در نگاهم سمت در کشیده شد.

یه زن غریبه بود

سرش رو پایین انداخته بود و منو نمی دید

چقدر خونسرد بود

با حس سنگینی نگاه من سرش رو بلند کرد

اما همین که منو دید یه قدم عقب رفت شکه شده بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لب هاش تکنون خورد.

-پارسا..

یا خدا تو که مرده بودی روحشی!؟

نیشخندی زدم.

عینکم رو برداشتم همین که برداشتم خواستم جوابش رو بدم و بگم نه

من پارسا نیستم

که چشم هاش رو بست و از ته دل شروع کرد به جیغ کشیدن ..

VIP

بی حال روی زمین افتاد

تعجب کردم

این چزا اینطوری شد از صدای جیغش در باز شد و مامان اومد بیرون

یه نگاه به زنه و بعد من کرد

یه لحظه شکه شد..

ROMAN

-پرهام پسرم تو اینجا چکار میکنی!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیشخند غلیظی زدم و گفتم :

-اومدم برم سر قبر داداشم شما که خودش رو ازم دریغ کردین قبرش
رو دیگه نه..

مامان نفسی ول داد.

-حتما نصرت فکر کرد تو پارسایی که غش کرده اره؟!
نگاهی به صورت رنگ پریده اش انداختم و لب زدم :

-گمون کنم..

-خوب بنده خدا حق داره تا حالا تورو ندیده حالا سخته نکرده

خوبیش به همینه ✨☆ exChange Group

بیا کمک کن ببریمش خونه

همونجا واینستا

[AM۱۰:۰۰ ۲۰۲۰/۲۰/۹]

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۶

مامان چند تا قطره اب ریخت توی صورت نصرت..
نصرت صورتش رو چین داد.

-نصرت نصرت..

اون زنه نصرت چشم هاش رو باز کرد همینکه باز کرد باز چشمش به
من افتاد و گفت : یا حسین پارسا زنده شد
باز خواست غش و ضعف کنه که مامان خودش رو کشید جلو و سریع
گفت : نصرت این پسرم پرهامه قل پارسا
پارسا زنده نشده..
پرهام قل همسان پارساست چند سال اینجا نبوده..

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نصرت نگاه گيجی اول به مامان و بعد به من کرد

لبام رو هم فشرده شد....

-قل پارسا!

چقدر شبیهش من که فکر کردم پارساست

مامان لیوان اب قند رو از روی میز چنگی زد و گرفت سمت لبای

نصرت

بهش کمی اب قند داشت

اخم غلیظی کردم..

مامان خودش رو کنار کشید با چشم ابرو بهم اشاره کرد که برم

-بابا کجاست.. exChange Group ☆ ✨

مامان اهی کشید و لب زد : برو توی اتاقت بعدا باهم حرف می زنیم

نیشخندی زدم و باشه ای گفتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

رفتم سمت چمدونم دسته چمدون رو گرفتم و دنبال خودم کشیدم و
رفتم سمت پله ها..

از پله ها بالا رفتم..

خواستم برم سمت اتاق خودم اما پشیمون شدم
راهم رو سمت اتاق پارسا کج کردم.

در اتاقش رو باز کردم نگاهم به عکس قاب شده ی پارسا خورد
با بالاتنه ی لخت عکس گرفته بود و بزرگ گذاشته بود بالای تختش
لبخند تلخی زدم

انگار داشتم به تصویر خودم نگاه می کردم لبام رو بهم فشردم و سعی
کردم اشکم روون آشد.. exChange Group
چمدون رو ول کردم رفتم جلوتر اخ داداشم چرا رفتی
اصلا چی شد که رفتی!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

بابا شکه شده بود با چشم های گرد شده بهم زل زده بود
باورش نمیشد که من اومده باشم
لب هاش تکون ارومی خورد : پرهام!
قطره اشکی از چشمش اومد

رفتم سمتش تا به خودش بیاد گرفتمش توی بغلم و به خودم
فشردمش..

دلم براش تنگ شده بود

-بابا..

چشم هام بسته شد چند لحظه ای نگذشته بود که بابا هم دستش
دور کمرم حلقه شد و من رو به خودش فشار داد..

منو از بغلش آورد بیرون نگاه خیره ای بهم انداخت و گفت : تو کی
اومدی پسرم!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چرا این همه بی خبر..
لبخند تلخی زدم و جواب دادم : گفتم بی خبر پیام تا بفهمین بی خبر
گذاشتن یکی یعنی چی..

بابا غمگین شد..
سبیک گلوش بالا وپابین شد..

[AM۱۱:۲۱ ۲۰۲۰/۲۱/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۷

نگاهی به قبر پارسا انداختم اسم پارسا روی تخته سنگ حالم رو بد
می کرد..

پارسا زیر خاک بود و من روی خاک دنیای عجیبی بود..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

بابا خم شده بود و سنگ سرد مزار رو بوسید..
دل‌م برایش ریش شد..

-نمی‌تونم خودش رو ببوسم مجبورم که قبرش رو ببوسم
خیلی بده..

از دست دادن فرزند خیلی بده. خدا رو شکر تو هستی پرهام میشه تو رو
هم پارسا دید
دل تنگیم کم میشه..

منم خم شدم و روی پا نشستم قبرس زو دستی زدم سرد بود
لبخند غمگینی زدم و گفتم : باورش برام سخته که پارسا این زیر
باشه بابا

کاش گفته بودین که رفته کاش منم خبر کرده بودین
حالم بده بابا خیلی ام بده
از فکر کوتاهی کردن شما در قبال اینکه منو خبر نکردین تا برای
آخرین بار ببینمش حالم بد شد.

قطره اشکی روون شد و درست روی سنگ قبرم سرازیر شد..

مهتاب

کمیل نگاهی بهم انداخت فرشته ی عذاب دوباره روی سرم نازل شده بود

فکر می کردم از دستش خلاص شدم
با غضب گفت : چیه چند روز نبودم هار شدی!؟.

انتظار دیدن منو نداشتی نه!؟
فکر کردی تا ابد همونجا می مونم!؟

اب دهنم رو بزور قورت دادم

ROMAN

-کجا!؟

اومد جلو از ترس یه قدم عقب رفتم..

@VIP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

-يعنى تو نمى دونى من كجا بودم هان؟!
بزور اب دهنم رو قورت دادم و گفتم: نه از كجا بدونم كجا بودى؟!
بهم نزديك شد ومن اونقدر عقب رفتم كه خوردم به ديوار..
اومد روبه روم ايستاد
دستى به چونه ام كشيد و منو به خودش نزديك كرد..

-چرا لال مونى گرفتى هوم؟!
حرف بزن..

تو نمى دونستى من كجام؟!
بزور لب زدم: نه..

AM ۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۲۲/۹ [AM ۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۲۲/۹]
exChange Group
#بيوه_برادرم
#پارت_۱۵۸

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

خندید..

-چه خوب از خدات بود من نبودم اره..
فشار دستش روی چونه ام زیاد شد تا حدی که صورتم جمع شد
ونالیدم : اخ..
ولم کن..

اما اون اصلا به حرفم گوش نکرد
چونه ام رو آورد جلو و نگاه خیره ای بهم انداخت..
نگاهش سر خورد روی لبام
تا به خودم پیام خیس شدن لبام رو حس کردم..
عمیق داشت لبام رو می بوسید..

تکون ارومی خوردم..☆ exChange Group

که بازو هام رو گرفت و محکم فشار داد از درد صورتم جمع شد..
حالت بدی بهم دست داد..

گازی از لبم گرفت و خودش رو عقب کشید

با چشم های اشکی بهش زل زدم..

خندید حال منم بد شد از خنده ی کریحش..
دستش رفت سمت دکمه های لباسم در همون حال گفت : خوب
بریم سراغ کارمون دلم برات تنگ شده
این چند روزه توی زندون همیشه این خواب رو می دیدم که داری
زیرم جون میدی..

دکمه های لباسم رو باز کرد و بعد لباسم رو کشید پایین
با چشم های دریده شده نگاهی به قفسه ی سینه ام کرد
درد بدی توی قلبم حس کردم
هنوز حس خیانت می کردم نسبت به پارسا
این مرد شوهرم بود اما هیچ حسی نداشتم بهش..
بدتر حسی که با امیر کیان بود داشتم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بازوم رو گرفت و کشید سمت خودش..
سرش رو کج کرد و لباس رو بهم فشارداد..

-جووون چی داری اینا از اول باید برای من میشد
یعنی زن برادرش نباید میشدم!!؟
سینه هام رو از سوتین بیرون آورد نگاهی بهشون انداخت.

نوکشون رو با دوتا انگشتش گرفت و کشید حال بدی بهم دست داد
محکم فشار داد..

-اخ نکن دردم میاد
نیم نگاهی با مسخره گی بهم کرد و گفت: منم می خوام دردت بیاد..

لبام رو بهم فشاری دادم بغض به قلبم چنگ انداخت
قلبم پارسا رو صدا می زد
عقلم جوابش رو می داد که مرده..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بخش بیرون ازش..

سینه ام رو توی مشت گرفت وفشاری داد منم کشید سمتش..

افتادم توی بغلش..

انگشت هاش رو روی کمر لختم اروم شروع کرد به سر دادن..

لرزیدم..

دم گوشم گفت : تو بهترینی برای من مهتاب..

بهترین..

چشم هام رو گذاشتم روی هم کاش می تونستم بگم نه نیستم..

من می خواستم بهترین برای یکی باشم اما توی حروم زاده نداشتی

exChange Group

[AM ۱۱:۲۰ ۲۰۲۰/۲۳/۹]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۵۹

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

نداشتی ازم گرفتیش همتون اونو ازم گرفتین..
قطره اشکی سمج از چشمم پایین افتاد..
سرش توی گردنم فرو رفت
لب های کثیفش روی پوست گردنم نشست..
حالم واقعا خراب بود..
اما نمی تونستم هیچی بگم بازم باید اجازه می دادم این مرد بازم بدنم
رو می درید..

دستش سینه هام رو به چنگ می گرفت و فشار میداد منم حالم
خراب بود..

از دیوار فاصله ام داد☆ exChange Group

دست منو گرفت و کشید دنبال خودش..
پرتم کرد روی تخت..

سرش رو کج کرد و با خنده گفت : جوون امشب جرت میدم..
طوری جرت میدم که به غلط کردن بیوفتی..

اومد کنارم..

نگاه خیره ای بهم کرد و بعد زبونی روی لبم کشید
صورتی از کارش به حالت چندی جمع شد

روم خیمن زد متورم شدن مردونه اش رو حس کردم..

لبام رو اسیر لباش گرفت و شروع کرد که بوسیدنم..

عمیق و خشن می بوسید تا جایی که من طعم یه رابطه ی زوری رو
حس کردم

رابطه ای که باز حس خیانت رو به وجودم سرازیر کرد و من مجبور

که تحمل کنم و هیچی نگم..

ROMAN

آخرین ضربه رو زد بهم و ازم فاصله گرفت

از درد توی خودم جمع شدم

زیر دلم فجیع درد می کرد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چندین ساعت رابطه پشت هم...
چشم هام رو گذاشتم روی هم و قطره اشکی از چشمم روون شد

اروم شروع کردم به اشک ریختن.
بالا و پایین شدن تخت رو حس کردم.
کمیل خودش رو بالا کشیده بالا و بهم زل زده بود..
با چشم های اشکی گفتم : نه تورو خدا دیگه نه درد دارم..

دستی روی بینیش گذاشت و گفت : هیش کاریت ندارم می خوام زیر
دلت رو ماساژ بدم..
دستش رفت سمت دلم و شروع کرد به ماساژ دادن منم فقط اشک می
ریختم..

ROMAN

پرهام

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نگاه اخم الودی به بابا کردم..

-یعنی چی بچه ی پارسا رو حامله اس!!

یعنی یه بچه حروم زاده داره!!؟

بابا سرش رو پایین انداخت

نفسی بیرون داد و لب زد : انگار قبل از مرگ پارسا رابطه ای صورت گرفته

اونم حامله شده..

حالا هرچی مهم اینه که بچه ی پارساست

AM 11:59 2020/24/9

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۰

خندیدم بچه ی پارساست..

-خوب بچه ی پارساست چرا دختره رو نمی یارین همین جا!!؟
بابا نگاه غمگینی بهم کرد و لب زد : قضیه ی دختره ام جداست...
اونم قضیه داره..

کلا این دختره و پارسا همدیگه رو خیلی می خواستن اما بابای
دختره...دختره رو به پارسا نداد..

دختره رو مجبور کرد بشه زن یه پسر دیگه..

بعد چهار سال پسره تصادف کرد و مرد..

دختره رسید به برادر شوهرش..

اما بازم اینو نمی خواست..

اومد رفت پیش پارسا چند روزی اونجا بود که شاید رابطه ای بینشون

صورت گرفته که دختره حامله شده..

ROMAN

اخم شدیدی از این حرف های بابا کردم.

دختره رسیده به برادر شوهرش بعد اومده پیش داداش من..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-دلیل مرگ پارسا چی بوده!!

بابا اهی از گلویش خارج شد پزشک قانونی گفت شک بدی بهش وارد شده که سخته قلبی باعث شده بمیره..
اما هیچ وقت نفهمیدم چه شکی بود..

ذهنم درگیر شد.

حتما شک بزرگی باید بوده باشه..

اما چی!!

یه حسی گفت هرچی هست مربوط به اون دختره اس..
یا اون دختره می دونه چی شده..

خودم رو کشیدم جلو میخ چشم های بابا شدم..

-بابا این دختره اسمش چیه!!

نشونی ازش داری..

حتما می دونه چه بلایی سر پارسا اومده..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا نفسی تازه کرد..

-مشکل همین جاست پسر مهتاب می دونه
اما الان نیست برادر شوهرش دزیده تش..
کلا نیست..

دست هام مشت شد.

-اسم این پسره چی؟!
ادرس خونه ای چی..

-کمیل پسر حاج قمبر می شناسی؟
با صدای خفه ای لب زدم : نه..

ولی پیداش میکنم.. ☆ exChange Group

باید بفهمم چی شده این دختره باید بگه..

بابا غمگین لب زد : اگه بتونی پیدا کنی.

نیشخندی زدم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-پیداش میکنم بابا
هم بخاطر پارسا هم بخاطر اون بچه پیداش میکنم..

مهتاب

با دردی که زیر دلم پیچید چشم هام رو روی هم فشار دادم
حالم خیلی خراب بود..

بزور خودم رو تکونی و از جام بلند شدم..

صورتم از درد تو هم رفت..

دلم می خواست بالا بیارم..

نگاه اشکیم رو به کنارم کشیده شد..

اثری از اون لعنتی نبود..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با یاد اوری وحشی بازی دیشبش حالم بیشتر ازش بهم خورد..
اب دهنم رو قورت دادم و بزور از جام بلند شدم

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۲۶/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۱

رفتم سمت حموم رسیدم به حموم خواستم در رو حموم رو باز کنم
که در اتاق باز شد..

نگاهم به بالا کشیده شد فکر کردم کميله اما خانم بزرگ بود..
با خجالت خودم رو عقب کشیدم و نفس حبس شده ام رو ول دادم..

exChange Group

خانم بزرگ نگاهی از سر تا پام انداخت و روی صورتم دقیق شد..
با صدای گرفته ای گفتم : سلام خانم بزرگ..

خانم بزرگ اومد سمتم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-سلام دختر این چه رنگو حالیه..

رنگ به رو نداری..

ببینم دیشب رابطه داشتین!!؟

از خجالت سرم رو بیشتر پایین انداختم..

-اره..

خانم بزرگ نفس عمیقی کشید با غیض گفت : مگه پاک شدی!؟

تو کلش نرفت اخر پسره ی دیوونه..

حوصله شر نداشتم سریع گفتم : چرا پاک شده بودم خانم بزرگ..

بخاطر رابطه ی دیشب کمی بدحالم

که خوب میشم..

خانم بزرگ زیر لب گفت : پسره ی دیوونه سر صبح منو دید نگفت

کاچی درست کنم..

بذار بیاد می دونم باهاش چکار کنم

چقدر خانم بزرگ ساده بود نمی دونست من یه زنم..
یه زن که پنج سال پیش از دختر و نگیش خدا حافظی کرد..
نه دیشب..

دوباره صداش روشنیدم و من بیشتر از قبل شرمنده اش شدم...

-برو دخترم برو حموم تا من میرم برات کاجی درست میکنم..
نتونستم چیزی بگم رنجوندن این زن کار خوبی نبود..
چشمی گفتم و وارد حموم شدم....

exChange Group

ROMAN

راوی

نرجس نگاهی به صورت و سر و وضع همسرش انداخت..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نگرانی به دلش چنگی انداخت..
دستی به گونه اش زد و گفت : خدا مرگم بده چت شده مرد
این چه سر و وضعیه..

قمبر در رو هل داد تموم بدنش درد می کرد حال و حوصله ی اینو
نداشت که جواب نرجس رو بده.....

-برو کنار حوصله ندارم..

نرجس با تعجب گفت : وا قمبر خوب چت شده!؟

چرا سر و ریخت اینطوریه..

از این اسم متنفر بود

از اسمی که اون زن روش گذاشته بود متنفر بود

با غیض برگشت سمت نرجس و گفت : منو به این اسم صدا نکن

[AM۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۲۷/۹]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۲

نرجس با چشم های گرد شده گفت : چرا اسمت اینه اگه به این
صدات نکنم پس به چی صدات کنم..
حاج قمبر با غیض لب زد : کوفت زهرمارر....هرچی غیر این نمی
خوام اسم اون زن روی من باشه می فهمی..
نمی خوام..
اصلا دست از سرم بردار حال و حوصله ندارم..

شروع کرد به راه رفتن... exChange Group
نرجس از نگرانی حاج سمیر و خانواده اش رو خبر کرده بود
الان هم اینجا بودن قمبر نداشته بود که حرف هاش رو بزنه..
دوست نداشت سمیر و نرگس قمبر روتوی این اوضاع ببینن.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بااین فکر به خودش اومد قدمی برداشت و رفت سمت قمبر..
خودش رو سریع به قمبر رسوند .

نرسیده به پذیرایی بازوش رو گرفت و سمت خودش کشید..

قمبر نگاهی بهش انداخت...

عصبی بود و کلافه با غیض دستش رو از دست نرجس آورد بیرون
خواست داد بکشد که نرجس سریع گفت : سمیر و خواهرم اینجا..
تورو خدا عادی رفتار کن خودت دیدی خواهر من حرف زنه..

قمبر اخم غلیظی کرد..

-اون اینجا چکار میکنه!!؟
نرجس نگاهی توی پذیرایی انداخت سمیر و نرگس به اونا دید نداشتن
ولی نرجس خوب می دید..
نفسی بیرون داد دستی روی بینیش گذاشت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-هیش اروم تر تو نیومدی منم نگران شدم گفتم سمیر و اینا بیان حاجی نیشخندی زد

دیشب رو بخاطر اون زن رو خونه نیومده بود..

-رفته بودم دنبال ازادی کامل نمی دونستم برام شاخ میشن..

نرجس با گیجی گفت : کی شاخ شده!!؟

-خانم بزرگ..

نرجس با صورتی جمع شده گفت : اون زن رو ولش کن

روانیه..

بخاطر اون دیشب رو نیومدی خونه!!؟

بعد کامل آزاد شده..

دیروز آزاد شد کارهایش رو کرد منتظر توام شد نیومدی بعد رفت..

قمبر لعنتی زیر لب گفت

-باز کجا رفت دوباره دسته گل به اب بده!!؟

باید جلوش رو می گرفتی..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-می تونستم!؟

کسی جلو دار تو و بچه هات نیست..

اگه امیر کیان یه دنده گی در نیورده بود الان اینجا بود

نباید سینه قبرستون می خوابید..

کمیل وتوام هم خون همون هستین دیگه..

قمبر نفسی بیرون داد و باشه ای گفت..

-حوصله اینا رو ندارم ردشون کن برن..

باید یه ساعت توضیح بدم اصلا حوصله ندارم.

نرجس دستی روی گونه اش زد..

exChange Group

-کجا برن!!؟ از دیشب بنده خدا ها منتظرن بیایی..

من که نمک شناس نیستم

یه توک پا بیا اینجا بشین ببینت بعد برو

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM ۱۱:۱۰ ۲۰۲۰/۲۸/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۳

حاج قمبر نفسی بیرون داد و باشه ای گفت..
نرجس لبخندی زد..
با دستش به جلو اشاره کرد..

-برو..

منم برم چایی بیارم..

حاج قمبر باشه ای گفت و بعد راه افتاد سمت پذیرایی....

سمیر داشت اخبار نگاه می کرد همین که صدای پای شنید سرش رو
بلند کرد

قمبر رو که دید از جاش بلند شد..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبخند عمیقی زد..

-سلام...

-سلام قمبر خوبی؟؟!

نبودی مرد کجا بودی دلمون هزار راه رفت..

حاجی با لبخند زوری جواب داد...

-خوبم..

حجره بودم حالم خوب نبود می خواستم خلوت کنم..

سمیرا هانی گفت

حاج قمبر با نرگس هم احوال پرسید و بعد رفت نشست روی مبل

exChange Group

ROMAN

ارسالان

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با دست زدم روی میز منتظر خبر مرتضی بودم..
می خواستم ببینم نقشه ای که کشیدیم جواب داده یا نه..

علی هم رو به روم نشسته بود..

خودش رو کشید جلو و نگاهی به ساعتش انداخت..

-عه پس کی زنگ می زنه ارسلان

کار دارم باید برم شرکت

بعد باید برم حجره کمک بابام..

پوفی کشیدم..

-نمی دونم می ببینی که منم مثل تو منتظرم..

زنگ نمی زنه خوب چکار کنم..

-تو زنگ بزنی..

این کار رو که می تونی انجام بدی!؟.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دهن کجی بهش کردم و لب زدم : اره!!
اینم حرفی..

-خوب پس زنگ بزن
بعد گوشی رو برداشتم و شماره ی مرتضی رو گرفتم..

به یه زنگ نخورده جواب داد...
-الو مرتضی...

اما به جای صدای مرتضی صدای کمیل رو شنیدم..

-حالا توی حروم زاده واسه من به پا می ذاری اره!؟

فکر کردی نمی فهمم

ROMAN

[AM۱۱:۲۵ ۲۰۲۰/۲۹/۹]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۴

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

از صداسش شکه شدم از کجا فهمیده بود..
لب هام تکنون خورد تا جوابی بدم اما نشد..

-الو لال شدی حرف بزن ارسلان
حالا با نقشه منو ازاد می کنید که من برم پی زنم تا شما منو تعقیب
کنید اره!!

رضایت دادنتون کار اشتباهی بود

حالا که رضایت دادین من زنم رو می یارم تو ملع عام تا همه ببینن
مهتاب زن منه. تو و اون دارو دسته ات که کار یادشون می دی هیچ

غلطی نمی تونن بکنن. exChange Group

این حرف رو زد و بعد گوشی رو قطع کرد.

منم همینطور مات و مبهوت همینطور گوشی رو بدست گرفته بودم و
داشتم به بوق اشغال گوش می دادم..

تا اينكه با صدای علی به خودم اومدم..

-خوبی؟! چی شد...

گفت کجاست!؟

-کمیل...

-کمیل چی ارسال؟! حرف بزن

چشم هام رو روی هم فشار دادم و با غیض گفتم : کمیل بود...

فهمیده بود براش به پا گذاشتیم..

صبر کن مرتضی چه بلایی سر اون آورده..

exChange Group

دوباره شماره اش رو گرفتم چند تا بوق خورد

جواب نداد..

دوباره شماره اش رو گرفتم و گوشی رو گذاشتم دم گوشم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

این دفعه جواب داد صدای گرفته ی مرتضی پیچید توی گوشی..

-الو..

با هول جواب دادم : الو مرتضی خوبی!!؟

مرتضی با مکث گفت : خوبم فقط مشتش و مالش خوبی بهم وارد شد
جز این دیگه چیزیم نیست

دندونام رو روی هم ساییدم...

-روت دست بلند کرد..

-کشتی گرفتیم هم اون خورد هم من..

حالا چیزی نشده دارم میام.. exChange Group

با غیض گفتم : غلط کرده پسره ی دیوونه..

می دونم باهاش چکار کنم..

-هیچ کار قربان من دارم می یام ستاد

کاری نکنید..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فعلا

بعد گوشی رو قطع کرد

با ضرب گوشی رو انداختم روی میز...
علی با کلافگی گفت : بازم نتونستیم اره..
کارمون اشتباه بود رضایت دادیم
حالا نمیشه کاریش کرد

منم از کاری که شده بود ناراحت بودم
دستی توی سرم کشیدم..

-شرمنده ام نمی دونستم اینطوری میشه..
اگه می دونستم هیچ وقت به زنت نمی گفتم رضایت بده..
علی نفس عمیقی کشید و لب زد : مهم نیست
من برم کار دارم..
خبری شد بهم بگو..

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

باشه ای گفتم علی بهم دست داد و رفت اتاق که خالی شد با
عصبانیت شروع کردم زیر لب غر زدن..

راوی

نیلا حوله رو دور خودش پیچید و از حموم اومد بیرون..
این چند روزه همش ذهنش دور ارسلان می چرخید و اون صحنه
تداعی میشد براش

exChange Group

جلوی آینه ایستاد نگاهی به خودش انداخت معرکه بود..
پوست سفیدش سرخ رنگ شده بود..
نگاهی از تو آینه به خودش انداخت .

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

فیگور سک*سی گرفت..

به هر نگاهی به خودش زل می زد به این نتیجه می رسید که جذاب تر و خوشگل تر از نیلو بود..

نیلو و نیلا دوقلو بودن اما دوقلو های ناهمسان اصلا هیچ اشتباهتی بهم نداشتن..

نیلو سبزه تر و لاغر بود..

چشم هایی قهوه ای موهایی زاغ و صورتی کشیده با لب و دهن معلولی..

به نرجس کشیده بود

exChange Group

[AM ۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۳۰/۹]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۵

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اما نیلا توپر و صورتش گرد و سفید بود
چشم های عسلی..

دماغ خدا دادی عملی..

لب های قلوه ای قدش هم کمی از نیلو بلند تر بود
در کل جذاب خدا دادی چی بهتر از این!!؟

همین باعث شده به چشم ارسالان بیاد..
دستی به این آینه زد..

با ریز ریز خنده گفت : چقدر خوشگلی تو دختر..

بعد برای خودش بوس فرستاد..

ROMAN

همون موقع در باز شد..

از آینه نگاهش رو به در دوخت از ته دل خواست صحنه ای که با
ارسالان اتفاق افتاده بود دوباره اتفاق بیوفته اما خیال خام بود..

توی چهارچوب در نیلو نمایان شد..
نگاهی از سر تا پا بهش انداخت و لب زد..

-داری چکار میکنی!؟
این چه ادهاس که در میاری!!؟
نیلا پشت چشمی براش نازک کرد و لب هاش رو بهم فشرد..

-چی می خوای مگه اینجا در نداره همینطور سرت رو انداختی پایین
داری می یای داخل!!؟
نیلو برای نیلا دهن کجی کرد
خودش رو کشید جلو و زل زد توی چشم هاش..

-اومدم بهت بگم شام آماده اس..
خیلی وقته منتظرن همه
می بینم توی رویاهات غرق

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با کنایه حرف می زد

نیلا دندوناش رو گذاشت روی هم و لب زد : حالا گفתי برو بیرون
شامم نمی خوام..

نیلو از پریشونی واشفتگی نیلا چشم رو باریک کرد..
خودش رو کشید جلو و گفت : ببینم تو زیادی مشکوک میزنی..
ببینم خبریه!؟؟

خودم رو کشیدم جلو و لب زدم : نه..

چه خبری برو بیرون

نیلو با چشمک گفت : نکنه مربوط به اون پسره اس که خونه خاله
دیدیم..

عجب دافی بود ها..

ولی به تو رو نمی ده که..من بهترم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

دستی به هیگلش کشید

-باربی ام..خوش هیگلم..

تو یکم چاقی..

به دید پسر نمی یاد اخه رژیم بگیر

نیلا با حرص گفت : اتفاقا بهتر می یاد حالا گمشو حوصله ی چرت

شنیدن نداشتم..

نیلو نیشخندی زد

همینطور که داشت از اتاق می رفت بیرون گفت : پس من به مامان

میگم توی رژیمه نمی خواد غذا بخوره.

شب بخیر.. exChange Group

بعد در رو باز کرد و از اتاق رفت بیرون..

در رو که بست نیلا با عصبانیت زیر لب لعنتی گفت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۱:۲۳ ۲۰۲۰/۱/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۶

از اینکه نیلو از ارسال حرف می زد حالش بد میشد..
تحمل اینو نداشت که نیلو چشمش دنبال ارسال باشه و از اون بگه..

با حرص دستی به میز زد و برگشت دیگه حال و حوصله ی اینو
نداشت که سر و کله بزنه..
دپرس شده بود و حالش گرفته شده بود

نیلو گاهی اوقات خوب می تونست حال خوب نیلا رو بد کنه..
نیلا سمت کمدش رفت تا لباس بپوشه..
می رفت پایین..

چیزی نبود که بخواد رژیم بگیره..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حسودی نیلو برایش واضح بود بعد بدون اینکه برایش مهم باشه بهترین لباس رو بیرون آورد..

لباسی که قشنگی اندامش رو قاب بگیره و به رخ به نیلو بکشه.. نیلا چاق نبود..

فقط توپر بود بدون هیچ چربی اضافه ای..

لباسی بیرون آورد و پوشید می دوست لج نیلو قشنگ در میاد..

خانم بزرگ نگاهی به رحیمی انداخت..

رحیمی با لبخند چاپلوسانه ای خودش رو کشید جلو..

برگه ای رو جلوی خانم بزرگ گذاشت با دست به پایین برگه اشاره کرد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-خانم بزرگ شما باید اینجا رو امضا وانگشت کنید
تا واکالت آماده بشه برای اجرا..
خانم بزرگ نگاه خیره ای به برگه کرد خودش رو کشید جلو..
نگاهی بهش کرد و لب زد : باشه..

بعد دست هاش رو آورد جلو و امضا و انگشت کرد..
کمیل با اخمهای تو هم رفته به اون برگه زل زده بود

نمی دونست چرا اما مطمئن بود اون برگه چیز خوبی نیست...اب
دهنش رو بزور قورت داد و لب زد : باشه..خانم بزرگ که امضا کرد...

exChange Group

رحیمی برگه رو بالا آورد نگاهی بهش کرد..
لبش به خنده کش اومد

-حله خانم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خانم بزرگ اهی از گلوش خارج شد..
دلش به این کار رضا نبود اما این پسر بسکه روی مخش رفته بود
مجبور بود

[AM۱۰:۳۸ ۲۰۲۰/۳/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۷

کمیل با چشم های ریز شده گفت : خانم بزرگ این چیه؟! برای چی
امضا کردین!؟

خانم بزرگ نگاه خیره ای بهش انداخت و لب زد : وکالت نامه..
-وکالت نامه چی!!

خانم بزرگ با چشم های براق شده گفت : وکالت نامه برای گرفتن
اموالم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل چشم هاش گرد شد.

-از کی؟؟؟

خانم بزرگ رکو راست جواب داد..

-از پدرت..من اموالم رو می خوام هرچی که بوده..

سود برای خودش..

کار خونه...حجره...خونه..

نمی دونم هرچی که هست و نیست رو میخوام..

کمیل خنده ای کرد..

-شوخی بامزه ای کرد خانم بزرگ

خانم بزرگ زهر خند تلخی زد..

-شوخی نکردم رحیمی فردا صبح اینو بذار اجرا

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

تا آخر هفته هرچی نیست هست رو می خوام..
رحیمی چشمی گفت و از جاش بلند شد..

بعد با چاپلسوسی خداحافظی کرد و رفت
کمیل اما ناباور و بهت زده بود
از جاش بلند شد رفت پیش خانم بزرگ..
کنارش نشست..

نگاه خیره ای بهش انداخت و گفت : خانم بزرگ این شوخیه دیگه..
فقط می خواین بابا بترسونید اره..
نه پسر..

من چند سال تحمل کردم تا این پسر خوب شه..
اما نشد...می دونی چند سال ارزو به دل موندم که بهم بگه مادر
همیشه بد گفت..
بهم گفت زن خراب..

به چه جرمی؟؟ به جرم اینکه بهش رحم کردم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

شد این؟!

اره!؟.

نه دیگه پسر بهش رحم نمی کنم گذشت هرچی بودم..
ساده بودم..دل رحم بودم هرچی بود تموم شد..

کمیل دستی توی موهاش کشید..

-بچگی کرده خانم بزرگ تو این سن با دوتا دختر کجا بره!؟
خانم بزرگ تکونی به خودش داد عصا رو چنگی زد و گفت : به من
ربطی نداره

من اموالم رو میخوام.

توام می تونی با زنت بیای اینجا زندگی کنی..

ROMAN

بعد به کمک عصاش از جاش بلند شد و رفت..

مهتاب با کنجکاوای به حرف هاشون گوش می داد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

لبخند کمرنگی زد..

حاج قمبر باید تاوان پس می داد

تاوان بدن بودنش رو

کمیل انگار متوجه لبخند مهتاب شد..

با تشر گفت : به چی داری می خندی!؟

[AM۱۰:۵۸ ۲۰۲۰/۴/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۸

VIP

exChange Group

ROMAN

مهتاب

با صدای جدی کمیل خنده ام محو شد..

سریع خودم رو صاف کردم و گفتم : هیچی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یاد یه خاطره افتادم..

باچشم های عصبی بهم زل زد دندوناش رو روی هم سایید.

-گمشو از جلوی چشم هام..

من تورو نشناختم کمیل نیستم..داشتی بخاطر کاری که خانم بزرگ

می خواد بکنه می خندیدی..

توی دلم گفتم اره..

روزی که نابودی تورو بینم بیشتر تازه حال میکنم..

اون روز روز زندگیمه..

می فهمی روز زندگیممممم

توی دلم این حرف ها رو زدم نگاهم روازش گرفتم و رفتم سمت

پذیرایی.

سینی رو گذاشتم روی اپن..

بوی غذا داشت می اومد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

انگار که داشت از ته می‌گرفت تند رفتم سمت گاز..
و زیر قابلمه ها رو خاموش کردم..

سر قابلمه رو برداشتم
از شدت داغ بودن سرش از دستم افتاد روی زمین و خورد و خمیر
شد.

دستی توی دهنم کردم و عمیق مک زدم.

قبلش ناله ای سر دادم
نمی دونم از صدای ناله ی من بود یا از صدای ایجاد شده از برخورد
سر قابلمه روی زمین سر و کله ی کمیل پیدا شد..

exChange Group

نگاهی بهم کرد و با تعجب گفت: چی شده!!؟

نگاهم رو بالا اوردم و زل زدم توی چشم های گیجش..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-هیچی سوختم..

با اخم های درهم گفتم : حواست کجاست!؟

دلم هری ریخت..

چقدر دستو پا چلفتی هستی..

با حرص گفتم : دستم سوخته میشه بری..حالم خوب نیست..

نگران نباش من خوبم..

بهش تیکه انداختم..

اومد سمتم انگشتم رو دستی زد و نگاهی بهش انداخت..

با تقلا خواستم انگشتم رو از دستش بیرون بیارم..

با غیض فشاری به انگشتم آورد که صورتم جمع شد..

-اروم بگیر ببینم چشه...وگرنه خودم می شکنمش.

جدیت لحنش به حدی بود که ترسیدم و اروم گرفتم..

نیشخندش غلیظ تر شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پرهام

نگاهی به خونه ی روبه روم انداختم..
بابا گفته بود اینجا خونه ی خواهر اون دختره اس..
ادرس داده بود بهم..

اومده بودم اینجا تا ببینم خبره

دستم رو بردم جلو و زنگ در رو فشاز دادم

exChange Group

[AM۱۰:۵۷ ۲۰۲۰/۶/۱۰]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۶۹

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

چند دقیقه ای گذشت

شدای کش کش کشیدن کفش روی زمین به گوشم رسید..

یه مرد گفت : کیه!؟

چیزی نگفتم حتما منو نمی شناخت

پس سکوت می کردم بهتر بود تا اینکه در باز و من یه مرد تقریبا

همسن خودم دیدم..

متعجب و شکه شده بهم زل زده بود..

VIP

عینکم از روی چهره ام برداشتم..



exChange Group

ROMAN

-پارسا!!

اونم منو با پارسا اشتباه گرفته بودم قدمی سمتش برداشتم و گفتم :

نه من پرهامم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بردار پارسا..

اما شک باعث شده بود که حرفام رو نفهمه..

قدمی جلو برداشت دستی به قفسه ی سینه ام زد..

-پارسا تو زنده ای؟!..

نگاه خیره ای بهش انداختم و گفتم : من پرهامم

برادر دوقلوی پارسا..

اومدم باهاتون صحبت کنم...

نگاه خیره ای بهم انداخت انگار بازم نمی فهمید چی گفتم..

exChange Group

کلافه شدم خودم رو کشیدم جلو

خودم رو کشیدم جلو و لب زدم : خوب هستین اقا!!

من دارم با شما صحبت میکنم...

نفس عمیقی کشید..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به خودش اومد..

-ببخشید من اشتباه گرفتم..

اخه شما خیلی شباهت به پارسا می دین بخاطر همین شکه شدم
ببخشید..

-خواهش میکنم..

مقصر منم بدون خبر اومدم...می خوام باهاتون صحبت کنم وقت
اضافه دارین؟!؟

مرده با حال بدی سری تکون داد

exChange Group

دستی به گردنش کشید..

-بله بفرمایید از این طرف..

بعد با دستش به داخل خونه اشاره کرد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهی به داخل خونه انداختم..
قدمی جلو گذاشتم و با احترام گفتم : ببخشید..

علی

نگاهی به پرهام انداختم باورم نمیشد پارسا یه برادر دوقلو داشته باشه
انگار که یه سیب باشن از وسط نصف شده باشن

بار اول که چشمم افتاد فکر کردم پارسا رو دیدم

لیلا هم مثل من شکه شده بود..

حالا اومده بود دیدن ما

دلیلش هرچی بود باید مهم می بود ..

خودم رو کشیدم جلو..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-لیلا داشت چایی تعارف می کرد
پرهام چایی برداشت و تشکری کرد
لیلا به منم تعارف کرد

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۸/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۰

کنارم نشست نگاهی به پرهام انداخت..
از شک در اومده بود..

لبش رو باز زبونش تر کرد.. exChange Group

-شما برادر اقا پارسا هستین؟!
چقدر شباهت..

غیر ممکنه..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

پرهام ریلکس نگاهی به لیلا انداخت..

-چیزی در این دنیا غیر ممکن نیست خانم

منو پارسا دوقلوی هم سان بودیم..

اما عمر اون به دنیا نبود..

-خوب پس چرا ما هیچ وقت شما رو ندیدیم!؟.

پرهام اخم ریزی کرد .

سکوت کرد انگار دلش نمی خواست در مورد این موضوع حرف بزنه..

نگاهی به لیلا انداختم با نگاه بهش فهموندم که چیزی نگه و سکوت کرد..

exChange Group

سرم رو چرخوندم سمت پرهام با نفس عمیقی گفتم : خوب الان چه

کمکی از من ساخته اس!؟

حتما موضوع مهمی پیش اومده که شما اومدین اینجا..

سری تکنون داد و گفت : بله همینطوره..

بابای من گفت حمله ی قلبی پارسا اینجا رخ داد..

تا حدودی همه چیز رو بهم گفت و می دونم..

ابروهام بالا پرید حتما اومده بود که قضیه رو بفهمه.

-خوب..

-خوب اینکه من می خوام بدونم اون روز چی شد..

خواهر شما یا خود شما چی به برادرم گفتین که دچار این شک شد!؟

چه اتفاقی برای برادرم افتاد!!

حدسم درست بود چی بهش می گفتم!؟

دقیقا نمیشد ازش مخفی کرد

از حالت نگاه و صورتش میشد فهمید که ادمی نیست به این زودیا پا

پس بکشه..

لیلا نگاهی بهم انداخت..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اونم حتما می خواست حقیقت رو بگه
اگه حقیقت رو می گفتیم می تونست کمکمون کنه..
شروع کردم به گفتن..
از همه چی گفتم..

هرچی پیش می رفتم و جلوتر می رفتم اخم های پرهام بیشتر تو هم
می رفت..
حرفام تموم شد..

اخم بدی کرده بود..

-بابام گفت اون بچه برای پارسا بوده..

یعنی..

نمی فهمم چی به چیه..

این بچه الان برای کیه!؟

یعنی داداش من به کار نکرده متهم شد..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

قلبش برای کاری که نکرده بود گرفت!

لیلا سکوت کرده بود به حرف او مد :: نه داداش شما از کاری که با
مهتاب شده بود قلبش گرفت و مرد..
اون طوریش نبود...

[AM۱۱:۰۶ ۲۰۲۰/۱۱/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۱

-...کاری که یکی دیگه کرده بود اما با اسم برادر شما تموم شد
اما کمیل از سخته نکرد از کاری که با مهتاب شده بود
انگار این تجاوز توی خونه ی پارسا اتفاق افتاده..
زمانی که مهتاب خونه ی پارسا تنها بوده

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

برادرشوهرش که مهتاب بهش به ارث رسیده بهش تجاوز میکنه اما
کمیل کاری رو که کرده تقصیر پارسا می ندازه..
مهتاب رو با با بدنی خونی و بی هوش می یاره خونه..
میگه مهتاب رو با پارسا دیده
حدود دوماه می گذره مهتاب رو شکنجه می کنن..
داداشم بابام همه..
شکنجه اش می کنن هرچی میگه پارسا نبوده کسی باور نمی کنه تا
اینکه حامله میشه..
به بابای شما میگه که بچه ی توی شکمم از پارساست.
حاجی میاد واقعیت رو به پدرم میگه اما پدرم دووم نمی یاره و
بیمارستانی میشه..
از اون بیمارستانی شدن پدرم حقیقت و حرف های مهتاب که به
حاجی زده برملا میشه..
کمیل می یاد سراغ مهتاب و تا سر حد مرگ کتکش میزنه..
اونجا میفهمیم که تموم حرف درست بوده..
اون بچه از کمیل بوده

پرهام با تعجب گفت : خواهرت الان کجاست؟!
باید باهاش حرف بزنم.

لیلا اشک توی چشم هاش جمع شد..
نتوست ادامه بده..

شروع کرد با صدای بلند شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن

دستم رو جلو بردم و شونه اش رو چنگی زدم و کشیدم سمت خودم..

-اروم باش عزیزم همه چی درست میشه اروم باش..

دستی روی صورتش گذاشت..

پرهام کلافه بود.

انگار حال لیلا بهش فهموند که دیگه نباید چیزی بگه

اما من سوال ذهنش رو جواب دادم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-اون دزدیده شده..

دنبالشیم نمی دونیم کجاست ..

پرهام

هرچی که می شنیدم رو باورم نمیشد

این کمیل حروم زاده کی بود!!

کی بود که این همه بلا رو سر مهتاب و پارسا آورده بود!!

مسئول مرگ پارسا بود

از جام بلند شدم کلافه بودم می خواستم همه رو بزنم

[AM۱۱:۱۵ ۲۰۲۰/۱۳/۱۰]

#بیوه_برادرم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

باید این کمیل رو پیدا می کردم شروع کردم به راه رفتن..
دستی توی موهام کشیدم..

-این کمیل رو چطوری باید پیدا کرد!!

یه راهی یه چیزی!؟

خونه اش کجاست..

علی نیم نگاهی بهم انداخت زنش هنوز داشت گریه می کرد

لبخند غمگینی زد و گفت : همه کارا رو انجام دادیم..

هیچ راهی نبود..

دنبال مهتاب گشتم تا پیدااش کنیم اما نشد..

لیلا از دست کمیل شکایت کرد

گیر افتاد هیچ چیز عوض نشد کمیل اونو دزدیده..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

ازادش کردیم که بره تا بفرستیم دنبالش ببینیم کجا میره..
تا پیدااش کنیم..اما فهمید..

نشد..کمیل خیلی زرنگ تر از این حرفاست..
تازه شنیدم اون گفتار دوباره می خواد ازدواج کنه.

دستی روی صورتم کشید قاتل برادر من داشت ازادانه توی شهر می
گشت حالا هیچ چیز نداشتیم تا دستگیرش کنیم..
الی اون دختر..

اون دختر تنها شاهد قضیه اس..

رفتم دوباره روی مبل نشستم...دست هام رو توی گره دادم و گفتم :
ببینید این مرد باید دستگیر شه خیلی اتفاقات افتاده..

الان همه مردم این محل برادر من رو به عنوان یه متجاوز لاشی می
شناسن..

برادرم مرده..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اونم بخاطر کاری که نکرده بود یا شایدم بخاطر کاری که با اون دختر
شده بود سخته کرد

حرف من الان اینه..

باید اون دختر رو پیدا کنیم تنها کسیه که می تونه بی گناهی پارسا
رو تایید کنه و کامل رو بندازه پشت میله های زندان..
پس نباید ناامید شد..

علی نفسی تازه کرد..

-نمیشه پرهام کامل خیلی مازموزه فهمیدی..
برای من چیزی نشد وجود نداشت..

exChange Group

-برای من چیزی نشد ندازه باید کمک کنید..

باید اون حروم زاده رو انداخت پشت میله های زندان..

اون هم قاتله هم متجاوز اینطور ادمی راست راست بره و به ریش ما
بخنده خوبه!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

زن علی نگاهی بهم انداخت چشم هاش از گریه ی زیاد متورم شده بود..

لبام رو بهم فشردم

-من کمکت میکنم برای انتقام اقا پارسا و مهتاب هم شده کمک میکنم..

کمیل

exChange Group

مامان دستی به کتم کشید چشم غره ای برام رفت

-داماد این همه شلخته...صبر کن کروات رو درست کنم..

مامان با اخم مشغول بستن شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

امروز قرار بود با شراره عقد کنم اصلا دلم به این عروسی رضا نبود
ولی چه کنم مجبور بودم .

مامان خودش رو کشید عقب و با عشق بهم خیره شد
سرش رو کج کرد و انگشتش رو لوچ..

-عالیه عزیزم..

[AM۱۰:۵۹ ۲۰۲۰/۱۵/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۳

VIP
exChange Group
ROMAN

-عالیه عزیزم...

خیلی عالیه حالا بیا برو دنبال شراره بچم یه ساعت منتظره..
باشه ای گفتم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

مامان ازم فاصله گرفت از اتاق اومدیم بیرون همون موقع حاج سمیر و خاله نرگس نمایان شدن.

خاله با چشم های براق شده بهم زل زده بود و حاج سمیر با بی حسی..

حس می کردم نظر خوبی راجب من نداره..خاله نرگس اومد سمتم و منو گرفت توی بغلش..

-قربون داماد گلم برم که این همه خوشگل و خوشتیپ شده..
سرم رو پایین انداختم ...

exChange Group

خاله ازم فاصله گرفت و نگاه عمیقی بهم انداخت..

حاج سمیر هم هیچی نمی گفت کلافه و معذب بودم..
نفس عمیقی کشیدم و گفتم : مامان من می رم دنبال شراره..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو آرایشگاه مهساست!؟

مامان سری تگون داد و اره ای گفت

برای فرار از این موقعیت بهترین راه بود.

-باشه برم پس میام همون محضر شما ام برین همونجا مامان باشه ای
گفت..

منم خداحافظی کردم و از پله ها رفتم پایین..

کنار در آرایشگاه منتظر شراره بودم..

شماره ی مهسا رو گرفتم.. exChange Group

به یه بوق نخورده جواب داد..

-الان حاضر میشه صبر کن..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چشم هام رو روی هم فشار دادم می خواستم هر چه سریع تر این عقد لعنتی تموم بشه بریم..

-زود باش دیگه اه... کار دارم..
قطع کرد..

بیشعوری زیر لب بهش گفتم..
وگوشی رو گذاشتم توی جیبم..

با صدای در برگشتم دیدم شراره باصورتی غرق در ارایش و لباسی ساده اومد بیرون..

ناخوداگاه با مهتاب مقایسه اش کردم

exChange Group

این در مقابل مهتاب هیچی نبود..
شراره نگاه خیره ی منو بد معنی کرد

[AM۱۰:۵۱ ۲۰۲۰/۱۷/۱۰]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۴

لبخندی زد و از خجالت سرخ شد نفسم روبیرون دادم قدمی سمتش
برداشتم روز عروسیش بود
نباید زیادی سخت می گرفتم
باید مهربون باشم رفتم سمتش اروم دستش رو گرفتم و بوسه ای
روی پشت دستش کاشتم..

-خوشگل شدی

خنده ای ریزی کرد و ممونی زیر لب گفت..
رفتم کنارش دستی پشت کمرش گذاشتم و سمت جلو هدایتش
کردم..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-بریم که وقت گذشت اب دهنش رو قورت داد و باشه ای گفت..

در رو براش باز کردم توی ماشین نشست
صحنه های چند هفته پیش با مهتاب جلوی چشمم رژه می رفت
همیشه داشتم اون روز رو با امروز مقایسه می کردم!!
نفسی بیرون دادم و به اطراف نگاهی انداختم..

شراره که نشست در رو بستم سعی کردم قبول کنم اون روز گذشته..
هیچ وجه تشباهی بین این دو تا زن نیست
اما وقتی فکر می کردم می دیدم مهتاب از همه نظر کامل تره..

ماشین رو دور زدم و پشت رل نشستم..
شراره برگشت سمت من..
لبخند عمیقی زد و گفت : باورم نمیشه داریم عقد می کنیم کمیل..
ماشین رو روشن کردم

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دنده رو جا زدم ماشین از جا کنده شد

-منم باورم نمیشه که همه چی سریع پیش رفت..

شراره خنده از رو لباس پر کشید

با گیجی بهم زل زد

-یعنی تو خوشحال نیستی از اینکه باهم داریم ازدواج میکنیم !!

در واقع بی حس بودم

حس خاصی یه این ازدواج نداشتم

شونه هام رو دادم بالا و گفتم : در واقع نمی دونم حسم چیه..

شاید بی حسم درک نمی کنم شراره..

شراره نگاه ناراحتی بهم کرد و بعد خیره شد به بیرون منم انگار نه

انگار چه اتفاقی افتاده..

دنده رو جا زدم و حرکت رو سریع تر کردم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

راوی

پلیس نگاهی به خونه ها انداخت ادرس رو نگاهی کرد
با دست اشاره کرد سمت خونه ای سمت چپ بود..
با صدای ارومی رو به راننده گفت : نگه دار همینجاست..

سرباز زد روی ترمز..
با نگه داشتن ماشین پلیس با چند تا سرباز از ماشین پیاده شدن..

exChange Group

ROMAN

سمت خونه قدم برداشتن همینکه رسیدن به در..

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۰/۱۹/۱۰]

#بیوه_برادرم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

#پارت_۱۷۵

خواست زنگ در رو فشار بده که در باز شد
نرجس در رو باز کرده بود
هنوز پلیس رو ندیده بود
پلیس برگشت نگاهی به نرجس انداخت..

نرجس با صورت ارا و گیرا از خونه اومده بود بیرون..
هنوز متوجه پلیس نشده بودم..

سنگینی نگاهی رو حس کرد و سرش رو بلند کرد و زل زد توی
چشمای سرگرد..

لبخند از روی لب هاش پر کشید و تعجب جاش رو داد..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سرگرد نگاهی به خونه انداخت..

اسم و حاج قمبر رو گفت

نرجس چادر رو کشید روی سرش و گفت : بله همین جاست..

-بگید بیان باهاشون کار دارم..

قمبر دستی گذاشت روی بوق کلافه بود زیر لب گفت : چرا این زن

کنار نمی ره هان!؟.

سمیر با چشم های ریز شده خیره شد به در

-فکر کنم داره با یکی حرف می زنه

صبر کن برم بینم چخبره.. exChange Group

بعد از ماشین پیاده شد

اروم اروم سمت در رفت..

در رو باز کرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-چی شده نرجس..

با دیدن پلیس حرفش نصفه موند با چشم های گرد شده گفت :

اتفاقی جناب سروان!!

سرگرد لبخندی زد..

-شما جناب بزرگوار هستین!!؟

قمبر بزرگوار.

سمیر سری تکون داد و گفت : نه من با جنقاش هستم..

قمبر داخله اتفاقی افتاده..

سرگرد نگاهی به اطراف کرد

چند نفر جمع شده بود با دست اشاره ای به داخل کرد

-می تونم پیام داخل حرف بزنم!!؟

نرجس اب دهندش رو قورت داد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بزور تکنونی به خودش داد و گفت : بله حتما
بفرمایید داخل..

[AM۱۰:۵۸ ۲۰۲۰/۲۱/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۶

حاج قمبر از ماشین پیاده شد

با دیدن پلیس ابروهایش بالا پرید..

زیر لب گفت : باز چی شده..

exChange Group

در ماشین رو بست پلیس سرش رو بلند کرد

با دیدن قمبر که بهش زل زده

قدمی جلو برداشت..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کلاه رو از سرش برداشت به قبر رسید
با احترام سلام کرد

-سلام پدر جان..

قبر که احترام از جانب پلیس دید
خودش رو جمع و جور کرد
از حالت کرختی بیرون اومد..

-شما آقای قبر بزرگوار هستین!!؟

قبر سری تگون داد و گفت : بله خودمم اتفاقی افتاده..
پلیس دستی جلو آورد..

exChange Group

-من سرگرد کیامهر هستم
شما باید همراه من بیایید خانمی به اسم
عصمت حمزه از دست شما شکایت کرده..
شما باید بیایید همراه من.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

قمبر ناباور شد باورش نمیشد که مادرش این کار رو کرده باشه..
تکونی به خودش داد..

-یعنی چی نمی فهمم مادر من چرا باید از من
شکایت کنه!!؟

سرگرد تک ابرویی بالا داد

-خانم حمزه مادر شما هستن؟!؟

قمبر سری تکون داد و گفت : بله

سرگرد برگه رو آورد بیرون

روبه روی قمبر قرار داد.. exChange Group

-این حکم و شکایت خانم حمزه..

قمبر برگه ای گرفت و نگاهی انداخت با هر خط که می خوند چشم

هاش رو تو هم می کرد...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نرجس با نگرانی اومد جلو

کنار قبر ایستاد..

-چی شده قبر این برگه چیه!!؟

قبر با دندون های لوچ شده گفت : شکایت شده ازم
خانم حمزه حالا برای من حرکت زده می دونم باهاش چکار کنم..
صبر کن فقط..

نرجس چشم هاش گرد شد

-خانم بزرگ ازت شکایت کرده؟؟؟

شکایت چی!!؟؟

[AM۱۰:۵۰ ۲۰۲۰/۲۲/۱۰]

#بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

حاج قمبر چشم هاش رو گذاشت روی هم
از شدت عصبانیت قرمز شده بود

-اره زن مادرم ازمن شکایت کرده.

سمیر قدمی جلو گذاشت روز خواستگاری دخترش پلیس
روز عقد دخترش هم پلیس چه خانواده ی بی فکری...
اخمی کرد رو به پلیس گفت : ببخشید پسر..
پلیس برگشت.. ✨☆ exChange Group ✨

ROMAN -بله پدر جان..

-باید حاجی با خودتون ببرید ؟؟
سرگرد سری تکون دادو گفت : بله..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باید یا خودمون ببریمش..

نرگس چنگی به صورتش زد..

-عقد بچه هاست امروز چه ابرو ریزی بشه..
قمبر چشم هاش رو گذاشت روی هم و فشار داد..

از اینکه داشت این حرفا رو می شنید داشت عصبی میشد
بزور اب دهنش رو قورت داد.

-سرگرد من امروز عقد پسر مه میشه امروز..

سرگرد به وسط حرفش پرید: exChange Group

-بله میشه پدر جان اما ماهم باید همراهتون پیام ببینم جا برای ما هم
هست تو عقد پسرتون
چقدر آشنا بود این صحنه...

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

بیوه برادرش صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

حاج سمیر گفت : بله میشه لطفا بیاین بریم مراسم عقد شروع میشه.

رو به قمبر گفت : حاجی سوارشو باید بریم...

زود باش..

قمبر از شدت عصبانیت نفس عمیقی باشه ای گفت

خواست بره سمت ماشین که سرگرد گفت : پدر جان اون برگه رو

لطفا بدین به من..

قمیر برگشت نگاهی به برگه ی تو دستش

انداخت..

-اینو!؟

-بله این حکم دستگیری شماست

قمبر اخمی کرد و برگه رو سمت سزگرد گرفت..

همه ناراحت بودن

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حتی نیلا و نیلویی که توی ماشین نشسته بودن و داشتن نگاه می کردن.

[AM ۱۰:۳۹ ۲۰۲۰/۲۴/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۸

حاج قمبر نشست پشت رل خیلی عصبی بود و بهش برخورد کرده بود مادرش بد باهاش رفتار کرده بود البته خودش ده سال رفتار مناسبی نداشت حتی برای مراسم امیر کیان هم خبرش نکرده بود..

ROMAN

این یعنی بی احترامی..

حاج سمیر در رو باز کرد

پلیس بیرون رفت سوار ماشین شد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به سرباز اشاره کرد که از جلوی در خونه بره کنار..
سرباز هم اطاعت کرد..

ماشین رو از در خونه ی حاج سمیر روند عقب..
حاج سمیر هم ماشین رو بیرون برد..

کمیل

پام رو محکم روی زمین می کوبیدم عصبی بودم نمی دونستم چی به
چیه..

نفس عمیقی کشیدم و به اطراف نگاهی انداختم..
عابد منتظر مامان و بابا و بقیه بود..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بلاخره حوصله اش سر رفت و گفت : پسر من خانواده قصد تشریف
آوردن ندارند!!

خجالت زده سرم رو پایین انداختم

-شرمنده یه چند لحظه صبر کنید..

عاقده نفس عمیقی کشیدم و باشما ای گفتم..

شراره توی گوشه بود..

داشت پیام بازی می کرد..

اخم هام رو توی هم کشیدم از اینکه زن کنار شوهرش با شما و سرش
توی گوشه با شما حال بد میشد..

اخمی کردم با صدای خفه ای گفتم : داری به کی پیام میدی!؟

با صدای من سرش روبلند کرد..

-با نیلوفر.....دارم می پرسم کجایی

میگه تو راهی..

کار از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفسم رو ول کردم..

-چرا دیر کردن!!

-پرسیدم ازش متنظرم جواب بده .

همون موقع صدای پیامک گوشیش بلند شد..

رمز رو زد و نگاهی به گوشیش انداخت..

با هیجان گفت : وای کمیل..

نگران شدم..

-چی شده..

دستی جلوی دهنش گذاشت.. exChange Group

ROMAN

-پلیس اومده بوده دم در خونه برای بردن بابات

[AM۱۰:۳۲ ۲۰۲۰/۲۶/۱۰]

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۷۹

شکه بهش زل زدم داشت چی می گفت!!؟
پلک عمیقی زدم..

با گیجی گفتم : چی داری می گی!!؟
می فهمی چی میگی!؟
با دست به گوشی اشاره کرد..

-خواهرت فرستاده خوب..

دستم رو جلو بردم و گوشی رو از دستش چنگ زدم.

نگاهی به صفحه ی گوشی انداختم..

پیام رو که خوندم اخم هام تو هم کشیده شد.

شراره پچ وار دم گوشم گفت : بابات رو برای چی باید دستگیر کنن..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اتفاقی افتاده!!؟

ذهنم سمت خانم بزرگ کشیده شد
با فکر به اون موضوع اخم شدیدی کردم..
دندونام رو ساییدم روی هم..

نگاه خشمگینم رو حواله ی شراره کردم.

از ترس کمی ازم فاصله گرفت با چشم های دریده شده گفت : خوب
نگران بودم سوال پرسیدم..
-چرت گفتنت رو به پای سوال پرسیدنت نذار که حال ادم رو بهم می
زنی..

ساکت باش..

بعد گوشی رو دادم دستش..دختره ی احمق..
گوشی خودم رو در اوردم و از جام بلند شدم..
شماره ی بابا رو گرفتم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

گوشی رو گذاشتم دم گوشم..گوشی شروع کرد به زنگ خوردن..منم
اروم قدم بر می داشتم..
تا اینکه صدایی به گوشم رسید
صدای مامان بود.

-الو...

-الوسلام مامان بابا کجاست!!؟
اهی کشید.

-پشت فرمونه پسر م به زودی می رسیم..

-جریان اون پلیسا چیه !!؟
exChange Group

مامان مکثی کرد...

-تو از کجا می دونی پسر!!؟

چشم هام رو گذاشتم روی هم و فشار دادم..

-ماما جریانی چیه!!!

-هووف پسرم نمی دونم خودمم کسی ام نمیدونه فقط می دونم اون
پیرزن احمق از دست بابات شکایت کرده همین..

دستی توی موهام کشیدم
خانم بزرگ لج کرده بود..

-الان کجایید!!

-دم محضر رسیدیم الان می یام پسرم.

سرم رو به عنوان تایید تگون دادم.
کش دادم خودم رو از پنجره به پایین نگاه کردم.

ماشین بابا و یه ماشین پلیس که درست پشت ماشین بابا پارک شده
بود

رو دیدم.

چقدر بد بود..

@VJP_ROMAN

خاله ابراهیمی

بیوه برادرم

درست وضعیت خودم یادم اومد شب خواستگاری
حالا بابا..

پوفی کشیدم..

-مامان طبقه ی سوم

[AM۱۰:۵۶ ۲۰۲۰/۲۸/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۰

VIP



exChange Group

ROMAN

مامان قطع کرده بود منم ادامه ندادم

گوشی رو گذاشتم داخل جیبم

تا بابا و مامان بیان

بابا مامان خاله و حاج سمیر نیلا و نیلو هم پیاده شدن

یه پلیس و سرباز هم از ماشین جلویی..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ چه دردسری درست کرده بود

کلافه دستی توی موهام کشیدم

اروم شروع کردم به راه رفتن..

صدای مامان و بابا همه بلند شد

راهرو و پله ها شلوغ شده بود

برگشتم توی دفتر ازدواج.

عاقدهمین که منو دید گفت : خوب شکر خدا که رسیدن!!؟

لبخند خجالت زده ای زدم و گفتم : بله..

عاقده نفس عمیقی کشید و گفت : خوب شکر خدا بشین پسر..

باشه ای گفت و نشستم سرجام

ROMAN

مهتاب

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ چند روز بود که توی خودش بود
نمی دونستم چی به چیه
خیلی کم حرف می زد
غذا می خورد
اثری هم از کمیل نبود نمی دونستیم سرش کجا گرمه
حالت تهوع ام دوباره برگشته بود و من یقین پیدا کرده بودم
که اون بچه به طرز معجزه اسایی زنده مونده
نفس عمیقی کشیدم
فقط می خواستم بدونم چخبره..
داشتم پیاز تفت می دادم بوی پیاز که به بینیم خورد
حالم بد شد
حالت تهوعی بهم دست داده بود
دندونام رو گذاشتم روی هم و رفتم سمت سرویس

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

شروع کردم به عق زدن
با حال خرابی دستو رومو شستم وواوادم بیرون..
همینکه اوادم بیرون با خانم بزرگ چشم تو چشم شدم
با چشم های ریز شده بهم زل زده بود
سرش رو کج کرد و گفت : خوبی دخترم

نگرانی از چهره اش نمایان بود
اب دهنم رو بزور قورت دادم و گفتم : خوبم خانم
فقط کمی بالا اوردم
-تو چند روزه داری بالا میاری مسموم که نشدی
شدی دخترم!!؟
با خجالت سرم رو پایین انداختم

[AM۱۱:۱۴ ۲۰۲۰/۳۰/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت ۱۸۱

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

با خجالت سرم رو پایین انداختم
خانم بزرگ شک نکرده بود که من حامله ام!!
خانم بزرگ نگاهی دقیقی بهم انداخت
خودش رو کشید جلو
با چشم های کشیده شده گفت : نکنه تو حامله ای؟؟

لبام رو بهم فشردم
با صورتی یخ کرده گفتم : اره من حامله ام خانم بزرگ..
خانم بزرگ بعد چند روز رنگ خوشحالی توی چشم هاش نشست

exChange Group

ROMAN

-وای باورم نمیشه..
خیلی خوشحال شدم چند هفته دخترم..
شاید دوماه یا سه ماه بود
اما نمیشد که بگم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خانم بزرگ هیچی از گند کاری های
کمیل نمی دونست
لبخند زد و خودش رو کشید جلو
دستی دور گردنم حلقه کرد و منو کشید سمت خودش..
عمیق منو به خودشون فشار دادن..

اشک از چشم هام اومد
تا حدی چشم هام به سوزش اومد باورم نمیشد
این زن فرشته بود..
لبم رو زیر دندون فرستادم..

-وای دختر خیلی خوبه بچه خیلی خوبه چند سال دور و برم خلوته..
دلَم سر و صدا می خواست
داشتم به این فکر می کردم
که اگه بشه چی میشه
لبخند عمیقی زد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یهو خودش رو عقب کشید

-وای دختر سر پا ایستادن برات ضرر داره بیا بشین..

بعد دست منو گرفت دنبال خودش کشید..

منو نشوند روی مبل..

-از امروز نباید زیاد تکون بخوری..

فهمیدی؟؟!

میگم خدمتکار بیاد دیگه نباید اینطوری پیش بره

اروم سرم رو پایین انداختم..

exChange Group

ROMAN

خانم بزرگ خندید

-همیشه ارزو داشتم این لحظه رو حس کنم

اما خدا نخواست

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حاجی ارزو به دل رفت اما الان حس میکنم
که الان به ارزوش رسیده چون نوه اش داره بچه دار میشه هیچ وقت
حاملگی نرجس رو ندیدم

پارت اول :

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۰/۳۱/۱۰]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۲

VIP

exChange Group

از غمی که توی لنحش بود دلم گرفت
خودم رو نزدیکش بردم و خانم بزرگ رو گرفتم توی بغلم
به خودم فشارش دادم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من هستم خانم بزرگ دیگه گذشته رو فراموش کن
به هیچی فکر نکن فکر کن اونا مردن.
من هستمو شما و این بچه..
منم عین شما تنهام کسی رو ندارم..
من هستم و خودم.
خانواده ام نخواستم..

لبم رو زیر فرستادم...از بغلش اومدم بیرون.
اشک توی چشم هام جمع شده بود
سرم رو پایین انداختم و شروع کردم به گریه کردن و اشک ریختن.

یاد گذشته روح و روانم رو بهم ریخته بود و باعث شده بود
که اشکم سرازیر شه.

دندونام رو ساییدم روی هم..از بغض در حال ترکیدن بودم..
اشک تند تند می ریختم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سرم روپایین انداختم و نفس عمیقی کشیدم..
بغض به گلوم چنگ انداخته بود
به خس خس افتاده بودم..

خانم بزرگ دستی به گونه ام کشید..

-داری منو دلداری می دی ولی خودت گریه میکنی!!
دست مریضا دختر .

تو دیگه استقامتی داری بیا برلت تعریف کنم..
بیا بگم من کی بودم..

چی شدم ..

منو نشوند دوباره روی میل خودش هم روبه روم نشست..
با نگاه سرد و تاریکی بهم زل زده بود.
به جلو خیره شده بود..

انگار گذشته داشت از جلوی چشم رد میشد

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

همینطور خیره بهش بودم که صدای خانم بزرگ اومد..

-چند سال پیش که خیلی جوون بودم..

منطورم زمانی بود که چهارده وپونزده سال داشتم

پر بر و رو بودم

قد بلند تازه وشاداب...

دختر شاد و خوشحالی بودم بااینکه پدرم ارباب زاده بود

اما هیچ وقت خودم رو نمی گرفتم

برعکس خان زاده های دیگه اینطور نبودم که به رعیت به چشم زیر

دست خودم نگاه کنم..

من تک فرزند خانواده ام بودن

یعنی وارث تموم اموال پدرم من بودم

برای اینکه بتونم خوب روستا رو بچرخونم باید ازدواج می کردم

اما سن من پایین بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پارت اول رمان :

[AM۹:۴۹ ۲۰۲۰/۱/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۳

اما سن من پایین بود..

باید یکی پیدا میشد که بزرگتر از من باشه
پسر عمو محمد رضا وقتی این حرف رو شنید

بخاطر منافع خودش اومد جلو..

اصلا ازش خوشم نمی اومد..

اما بابای من وقتی دید برادر زاده اش اومده جلو خیلی خوش حال
بود..

بههم گفت باهاش ازدواج کنم

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سکوت کردم بابا این سکوت رو به معنی راضی بودن من تلقی کرد
خلاصه گذشت تا اینکه شب خواستگاری شد
بابا خوشحال بود سر از پا نمی شناخت
چشم هام رو گذاشتم روی هم
و فشار دادم..
تا جایی که حالت تهوع بهم دست داده بود..
اون شب واقعا حالم بد بود
سردرد گرفتم افتادم روی زمین..
اون شب خواستگاری منتفی شد..
چند شب تب داشتم
سرگیجه داشتم..
تا اینکه بهتر شدم حقیقت رو به بابا گفتم..
بابا چون دوسم داشت قبول کرد..
عمو با بابام بد شد
اما بابام براش مهم نبود این خبر توی روستا چرخید..
همه عیب گذاشتن روم و منو نحس خوندن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اصلا نگفتم شاید من اتفاقی برام افتاده باشه
فقط حرف خودشون رو می زدن
تا جایی که بابا اعلام کرد هرکی توی پیدا کردن چیزی که به روستا
نفع برسونه برنده بشه
شوهر پسر و خان روستا میشه
دهن رعیت بسته شد
همه به تکاپو افتاده بودن
بین این همه حاجی برنده شد و شد خان روستا
از این مسئله ام چندان راضی نبودم
امادیکه نمیشد مخالف کرد..
حاجی بهتر از پسر عموم بود
سالها گذشت منم حاجی زندگی خوبی داشتیم..
بابا حاجی رو وارث و خان آینده معرفی کرده بود..
یه شب بعد چند سال عموم یک دفعه بابام رو دعوت کرد خونش
تکو تنها..
دلم اون روز خیلی جوش می زد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

هرچی گفتیم نرو گوش نکرد رفت خونه ی داداش
موقع برگشت ماشین از دره میره پایین و بابا میمیره
اون روز انگار مرگ رو جلو چشم هام دیدم...
بزور خودم رو کنترل کردم تا حرفی نزنم و کاری نکنم..
عمو زهر خودش رو ربخت همه فکر می کردن تصادف باعث مرگ بابا
شده

اما این نبود

پارت اول رمان :

VIP

exChange Group [AM ۱۱:۱۷ ۲۰۲۰/۲/۱۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۴

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-...اما این نبود می دونستم که یه چیز دیگه اس..

یه چیز سخت و بد که پشت مرگ بابا بود

عمو بخاطر پدر من نفوذ زیادی داشت

مرگ بابا بدون هیچی تموم شد..

اما من رو به مرگ بودم

باورم نمیشد

بابا تموم زندگی من بود

حاجی خیلی سعی کرد منو اروم کنه نمیشد

چند ماهی گذشت تا تونستم با این قضیه کنار بیام..

حاجی روستا توی دست گرفته بود

حالا همه حاجی رو خان می دونستن

و منتظر وارث بودن ☆ exChange Group

اما وارث نتونستم بیارم

چندین سال گذشت

رعیت حتی به دختر هم عین خودم راضی شده بودن

اما نشد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پسر عموی من ازدواج کرد صاحب دوتا پسر شده بود...

رعیت می گفتن اه اون دامن خان و زنش رو گرفته بود

رعیت کمی خرافاتی بودن

در واقع اینطوری نبود..من مشکل از خودم بود

مشکل اصلی رو من داشتم

پیش خدا التماس کردم که بهم بچه بده..

التماس ام جواب داد

یه روز که داشتم می رفتم توی جنگل

صدایی شنیدم..

صدای یه بچه..

خدا صدام رو شنیده بود

یه بچه ی کوچک رو داخل ساک دستی گذاشته بودن..

اون بچه پسر بود

خوشحال شدم بی سر و صدا بچه رو برداشتم و اوردم عمارت

با چشم های کنجکاو به خانم بزرگ خیره بودم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

چه ماجرای جالبی اتفاق افتاده بود..

اب دهنم رو قورت دادم و از جام بلند شدم

خانم بزرگ نمی تونست ادامه بده

بغض کرده و داشت گریه می کرد

نمی خواستم ناراحتش کنم

کنارش نشستم دستی روی کمرش گذاشتم و گفتم :

خوبی خانم بزرگ نمی خواد ادامه بدی دارین اذیت میشه..

چشم های اشکیش رو بهم دوخت..

اما حرف من انگار چندان براش اهمیتی نداشت

شروع کرد به حرف زدن exChange Group

شاید اهمیت دادن به حرف من نبود

عقده و خالی شدن این حرف ها رو داشت...

دوباره به حرف اومد..

-اون بچه رو بردم عمارت حاجی برعکس من که خوشحال بودم
عصبی شد میگفت این بچه شاید پدر و مادر داشته باشه
اما در حقیقت اینطور نبود ولش کرده بودن
اگه من نمی رسیدم شاید خوراک جکو

جونور میشد

من نجاتش دادم

حاجی قبول کرد خبر بار دار بودن چهار ماهه ی من توی روستا
پیچید

الکی این خبر رو پخش کرده بودیم..
چند ماه گذشت تا اینکه اعلام کردم فارغ شدم..

اسم پدرم رو گذاشتم روی بچه..

علی...

اما حاجی از قمبر هم خوشش می اومد

بخاطر همین دو اسمه شد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پارت اول رمان :

[AM۱۰:۲۰ ۲۰۲۰/۳/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۵

بزرگش کردم برای خودش مردی شده بود
روستا از اون حالت خانی بیرون اومده بود..
خان اینجوری خواسته می گفت بین بنده ی هیچی فرقی نیست
و بنده بنده اس..☆✧☆ exChange Group
خلاصه بزرگ شد حاجی گفت به سنی رسیده که بهش بگیم حقیقت
رو..

حقیقت رو گفتیم

انتظار داشتیم هیچی نگه اما واکنش شدید نشون داد

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

بهمون بد گفت به اون همه زحمت چندین ساله پشت کرد و رفت
این در حالی بود که با نرجس نامزد
کرده بود..

همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد..
اون رفت بااین حال حاجی ولش نکرد .
پشتش بود....

کار خونه و حجره همه چی بهش داد
من دلم بااون بود

اون نه دل نداشت بچه دار شد هیچ توجه ای بهم نکرد
پسراش بایه دخترش بزرگ که شدن اومدن بهم سر زدن اما چه فایده
من ارزو داشتم بااین بچه دورم پر از نوه باشه..

همینو ازم گرفت نرجس کلا انگار فقط اسم از من شنیده همون
دوران عقد منو دیده و تموم

حاجی هم وسط راه ولم کرده بود و رفته بود پیش خدا..
من موندمو اشکو غصه و انتظار سالها منتظرش بودم که بیاد
اما نیومد..

اشکش اومد کنم شروع کردم به اشک ریختن

دستی گذاشتم روی صورتم و فشار دادم... اشک هام رو پاک کردم
چقدر سرنوشت سختی داشت..
حاج قمبر خیلی عوضی بود..

دلش اومده بود با این زن این کارها رو انجام بده!؟

دستی روی شونه اش گذاشتم
و سمت خودم کشیدمش...
exChange Group

ROMAN

-اروم باش خانم بزرگ اروم باش..

خدا تقاص می گیره..

نیشخندی زد . برگشت سمت من....

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-من خودم انتقام میگیرم ازش..
طوری انتقام می گیرم که نفهمه چی به چیه..
هرچی حاجی بهش داده رو پس می گیرم..

[AM۹:۳۶ ۲۰۲۰/۴/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۶

VIP

عصبی بود نگران بودم حالش بدتر شه
اومد بهم گفت نباید تکنون بخوری
حال خودش

بدتر شد از جام بلند شدم

نگاه اشکیش بالا اومد لبخند عمیقی زدم و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

میرم اب قند بیارم خانم بزرگ صبر کنید

بعد رفتم سمت اشپزخونه

خانم بزرگ هم دیگه چیزی نگفت

واقعا گذشته ی دردناکی داشت دلم براش سوخت

اون مردک عوضی خیلی باهاش بد تا کرده بود..

اب قند براش درست کردم

از اشپزخونه اومدم بیرون

سمت خانم بزرگ قدم برداشتم لیوان اب قند رو گرفتم سمتش..

-بخور خانم بزرگ حالت بهتر بشه

با دیدن لیوان اب قند لبخند تلخی زد

دستش رو جلو آورد و لیوان رو گرفت..

تشکری کرد.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-دستت درد نکنه مادر
خواستم بگم خواهش میکنم نوش جون
که اف اف به صدا در اومد و مانع شد..
نگاهم سمت اف اف کشیده شد

خانم بزرگ از جاش بلند شد
لیوان رو نصفه سر کشیده بود
تند گفتم : من جواب می دم خانم بزرگ

خانم بزرگ سری تکون داد و باشه ای گفت
نشست

منم رفتم سمت اف اف..

به اف اف که رسیدم کسی نبود جز کامل
اما یکی دیگه ام همراهش بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چقدر اشنادبود برام
چشم هام رو ریز کردم..

خودش بود شراره ابرو هام بالا پرید
اون اینجا چکار می کرد!!
صدای خانم بزرگ اومد :
کیه دخترم!!

برگشتم سمت خانم بزرگ لبم رو گاز گرفتم و گفتم :
کميله...

-در رو باز کن عزیزم..



exChange Group

نفسی بیرون دادم و باشه ای گفتم

ROMAN

کمیل

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

خطبه ی عقد خونده شد
تا آخرین لحظه مامور پلیس چیزی نگفت
مراسم که تموم شد
مامور از جاش بلند شد رفت سراغ بابا

حس و حال بابا رو خوب درک می کردم
اون شب خواستگاری هم همینطور...

لبم رو زیر فرستادم..
از جام بلند شدم

رفتم سمت مامور ✨☆ exChange Group ✨☆
با دیدن لبخندی زد و گفت : امیدوارم خوشبخت بشید اقا
اخم غلیظی کردم...

-ممنونم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۲۹ ۲۰۲۰/۵/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۷

-ممنونم

از جام بلند شدم و نگاهی به اطراف انداختم..

شراره ام از جاش بلند شد
با چشم های عصبی شده گفتم:

سرگرد بابام رو جایی می برید!!؟

ROMAN

اخم ریزی کرد..

برگه ای از جیبش بیرون آورد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بله متأسفانه باید پدر شما رو ببرم

ازشون شکایت شده..

اونم بوسیله احتمالا مادرشون

لبام رو ساییدن روی هم..

اه عمیقی از دهنم خارج شد نمی دونستم چی به چیه .

خانم بزرگ چرا باید این کارو می کرد؟!

چشم هام رو گذاشتم روی هم

و فشار دادم..

لبام از حالت عادی باز تر شد..

exChange Group

-خانم بزرگ...

-بله احتمالا همون خانم بزرگ شما

خوب به اندازه کافی دیر شده باید بریم

انشالله که خوشبخت بشن..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

رفت سمت بابا..

-خوب بریم اقا اینم از مراسم عقد
بابا اهی کشید..

سرباز خواست دستبند بزنه
که پلیسه گفت :

دستبند لازم نیست

این اقا خودش همراه ما می یاد

سربازه چشمی گفت و خودش رو عقب کشید

حاج سمیر هم همراهشون رفت

عصبی بودم

باید می فهمیدم چه خبر شده...

مامان و خاله نرگس و بقیه رو فرستادم که برم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

خودمم مي خواستم برم
خونه خانم بزرگ..

از دفتر خونه اومدم بيرون شماره حساب عاقد رو گرفتم
که بعد پول عقد رو بريزم به حسابش..

دندونام روی هم ساييده شد..

نفس عميقي کشيدم لبام بهم باز شد تا حدی که

مي خواستم بزنم شراره

برگشتم سمتش با غيض گفتم :

برای چی اومدی !!؟

می خوام همراهت بيام.. exChange Group

اخمالمو گفتم : غلط کردی برو همراه مادرت اينما من کار دارم

غمگين گفتم : امروز روز عقدمونه چی ميشه همراهت باشم

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM ۱۱:۰۰ ۲۰۲۰/۶/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۸

پوفی کشید و با سر اشاره کردم که دنبالمم بیاد
پله هارو باهم پایین رفتیم ریموت ماشین رو زدم و سوار ماشین
شدم..

ماشین رو روشن کردم و دنده رو جا زدم
ماشین از جا کنده شد
به حالت پرواز در اومد

با سرعت شروع کردم به روندن باید خانم بزرگ رو قانع می کردم..
که باید از این شکایت بیاد پایین
سرعتم اونقدر زیاد بود که شراره از ترس
دسته ی در رو چنگ زده بود

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با حالت ترسیده ای گفت :
تورو خدا اروم تر برو کمیل تصادف می کنیم..

سر خر شده بود برام
برگشتم سمتش و گفتم : خفه شو بشین سر جات الکی چرت نگو..
از صدای دادم خفه شد و دیگه چیزی نگفت
تا اینکه رسیدیم خونه ی خانم بزرگ...

پام رو طوری روی ترمز گذاشتم که صدای لاستیک ها
روی اسفالت ها کشیده شد
از ماشین پیاده شدم
شراره هم پیاده شد در رو که بست ریموت رو زد

اومد کنارم وایساد نگاهی به خونه انداخت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اینجا همون خونه مامان بزرگه اس که از دست بابات شکایت کرده؟؟!

چقدر بزرگه

حتما خیلی قیمت می خوره..

نگاهی بدی بهش انداختم...

به چی فکر می کرد

از نگاهم ترسید و دوباره خفه شد البته یه جمله ی کوتاه گفت :
ببخشید منظوری نداشتم...

نگاهم رو ازش گرفتم دستم رو سمت زنگ اف اف بردم و فشار دادم
با تموم وجود فشار دستم رو زیاد کردم

فقط این در باز میشد exChange Group

همینطور داشتم فشار می دادم
که در بدون جواب دادن باز شد

[AM۹:۱۲ ۲۰۲۰/۷/۱۱]

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۸۹

نفسم رو عصبی ول دادم حتما مهتاب بود که جواب نداده بود
در رو هل دادم و وارد حیاط شدم .
نگاهی به اطراف انداختم..
همه چی مسکوت بود
شراره هم پشت سرم اومد

صدای بسته شدن در اومد صبر نکردم که بهم برسه

قدم هام رو تند برداشتم..

و رفتم سمت خونه خیلی زود رسیدم

شراره با نفس نفس می گفت صبر کنم اما من صبر نکردم که بهم
برسه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط می خواستم برسم به خانم بزرگ.

دستگیره رو پایین کشیدم و کامل وارد شدم..
همینکه اومدم داخل با خانم بزرگ و مهتاب رو به رو شدم

شراره اومد کنارم ایستاد

نگاه خانم بزرگ سمت شراره کشیده شد..

حتما می گفت کیه

شراره با نگاه عمیقی گفت : سلام

خانم بزرگ تک ابرویی بالا انداخت..

exChange Group

-سلام تو کی هستی!!؟

خواستم من جواب بدم که شراره سریع جواب داد..

-من زن کمیل هستم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ یکه ای خورد چشم هام اومد روی هم..
مهتاب هیچ عکس العملی از خودش نشون داد انگار اصلا براش مهم
نبود

خانم بزرگ
نگاهی بهم انداخت..
با تشر گفت :

چه غلطی کردی کمیل!!؟
رفتی زن گرفتی!!؟

می داشتی جوهر اسم این دختر تو شناسنامه ات
خشک بشه بعد می رفتی زن می گرفتی..

شراره اخی کرد.. ✨☆ exChange Group

-وا جرم که نکردیم خانم بزرگ بعدم من نامزد کمیل بودم
این دختره زن..

همینطور داشت حرف می زد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

که با تشر گفتم :

تو خفهههه شو کسی بهت گفت حرف بزنی!؟؟

از صدای داد من شراره سرش رو بلند کرد

با نگاه بغض داری بهم خیره شد..

مهتاب دست خانم بزرگ رو گرفت و گفت :

بریم خانم بزرگ حالتون خوب نیست...

[AM۱۰:۲۳ ۲۰۲۰/۸/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۰

VIP

exChange Group

ROMAN

خانم بزرگ نگاه عصبی بهم انداخت

واکنشی از حرف

مهتاب نشون نداد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دست مهتاب رو پس زد و

عصا زنون اومد سمتم همینکه بهم رسید

دستش رو بلند کرد

و سیلی محکمی بهم زد..

انتظارش رو نداشتم خانم بزرگ تا حالا اینطور رفتاری از خودش

نشون نداده بود..

با دندون های ساییده شده گفت :

-تو خجالت نکشیدی هاااان!!؟

سر زنت هووواردی!!؟

سر زنتتتت.. exChange Group

ROMAN

جیغ می کشید و حرف می زد..

شراره هم اخم کرده بود

دوباره به حرف اومد :جرم نکردیم خانم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

این رفتار شما مناسب نیست
برگشتم سمتش..

داشت برا من از رفتار مناسب نامناسب حرف می زد.

خانم بزرگ عصاش رو آورد بالا
ته عصاش رو به قفسه ی سینه ی شراره زد و گفت :
توی دختره ی عوضی احترام کوچک بزرگ سرت نمیشه
برو از خون بیرون...زود برو بیرون..

شراره عصبی بهم زل زد..

نمی خوام چیزی بگی!!؟؟

داره زنت رو از خونه بیرون میکنه..
دستم که روی گونه ام بود رو پایین اوردم

-خانم بزرگ..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ چشم هاش رو روی هم فشار داد

-هیس اسم منو به زبون نیار فقط از اینجا گورت رو گم کن
توام مثل همون پدر نمک شناسستی... اشتباه می کردم که فکر می
کردم ادم هستی..خون اون توی رگاته..

نفس عمیقی کشیدم ترسم از این بود مشکلی براش پیش بیاد
مهتاب از نگرانی رنگش پریده بود..

-خانم بزرگ...

حالتون خوبه..

دندونام رو سایید روی هم . exChange Group

ROMAN

-خانم بزرگ چرا از بابام شکایت کردی...

عصا رو چنگی زد..

محکم عصا رو توی دستش فشرد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حالش اصلا خوب نبود..

با صدای گرفته ای گفت : خفه شو به تو ربط نداره..
فهمیدی داری حالم رو بهم می زنی
گمشو از اینجا برو...

[AM۱۰:۰۳ ۲۰۲۰/۹/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۱

VIP

هنوز حرفش رو نزده بود که عقب رفت
دستی گذاشت روی قلبش و فشار داد..
خواست بیوفته که نگهش داشتم
کشیدمش بالا
با چشم های گرد شده

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بهش نگاه می کردم..

باورم نمیشد..

ناله ای سر داد مهتاب بالا سرش خانم بزرگ خانم بزرگ می کرد

تنها واکنش من این بود که نگهش دارم

نمی توانستم هیچ حرکتی از خودم نشون بدم

باورم نمیشد

خانم بزرگ حالش بد شده باشه..

مهتاب با تشر گفت :

حواست کجاست!؟.

زود باش باید ببریمش بیمارستان... exChange Group

به خودم اومدم از صدای دادش.. ROMAN

خانم بزرگ رو روی دست هام بلند کردم

و شروع کردم به بردنش..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با قدم های بلند راه می رفتم
مهتاب و شراره هم دنبال سرم می اومدن..

تا اینکه به در رسیدیم..
مهتاب سریع اومد جلوی من و در رو باز کرد
نگاهی بهش انداختم
اخمی کرد و نگاهش رو ازم گرفت
منم توجه ای نکردم و از خونه رفتم بیرون..

exChange Group

راوی

لیلا با دیدن خواهرش مهتاب که از خونه اومد بیرون
با چشم های..گرد شده گفت :
اونجا رو ببین علی اون مهتابه.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دستش رو سمت جلو هدایت کرد..
نگاه علی پرهام و ارسلان سمت جلو رونده شد..

ارسلان با چشم های گرد شده گفت : این کمیله اون زنه کیه روی
دستش..

پس همین خونه اش..
مرتضی می گفت رفته تو یه خونه پس همین جا بوده..

پرهام زوم مهتاب بود
از دور بهش خیره شده بود کنجکاو بود که ببینه این زن رو..
تکونی به خودش داد.. exChange Group

ROMAN

-خوب بریم پس چرا نمی ریم!!
علی برگشت پرهام
با چشم های عصبی شده گفت : نمیشه بریم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اون حروم زاده نباید باشه تا بتونیم راحترببینمیش..

لیلا هیجان زده بود

[AM۱۰:۲۳ ۲۰۲۰/۱۰/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۲

از دیدن خواهرش بعد این مدت خیلی

خوش حال بود.

اشک از چشم هاش روون شد..

دستش سمت دستگیره رفت..

ارسلان فهمید می خواد چکار کنه سریع واکنش نشون داد و قفل

مرکزی رو زد..

لیلا دستگیره رو کشید در باز نشد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نگاه اشکیش رو بالا آورد
با اشک تکونی به خودش داد

-این در رو باززز کننن در رو باز کن می خوام برم پیش خواهرم
علی برگشت
با چشم های روم شده گفت :
حالت خوبه؟!؟؟
کجا می خوامی بری اون کمیل همراهشه..

همینطور داشت حرف می زد که ماشین به راه افتاد..
حرف توی دهن علی موند با تشر برگشت سمت ارسالان..
با حرص گفت : ☆✠ exChange Group ✠☆
چرا ماشین رو حرکت دادی صبر کن ببینیم دارن چکار میکنن..
ارسالان دنده رو جا زد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اقا زاده یه نگاه به جلو بنداز شاسی بلند اقا کامل داره حرکت میکنه
علی نگاهش رو سر داد به جلو..

با دیدن ماشین کامل که داره حرکت میکنه..
چشم هاش رو روی هم فشار داد

-عجب عوضیه

لیلا دپرس خودش رو تکیه داد به صندلی..
پرهام نیم نگاهی به لیلا انداخت..

اخمی درهم کشید..دلش براش سوخت..
بعد این همه مدت خواهرش رو دیده بود..

exChange Group

اهی عمیق کشید..

الان دلش می خواست فقط با مهتاب روبه رو بشه و هر سوالی که
توی ذهنش هست رو بپرسه..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

از نگرانی داشتم می کردم کمیل باز داشت کسی رو که برام عزیز
شده بود ازم می گرفت..
فقط خانم بزرگ مونده بود..
که اونم با گند کاری امروزش همه چی رو خراب کرد...

کمیل داشت راه می رفت شراره هم ریلکس نشسته بود
با گوشیش ور می رفت گاهی ام
پوزخند می زد.. ✨☆ exChange Group

یا همون خنده مقصر همین دختره بود
اگه با خانم بزرگ دهن به دهن نمیشد

[AM۱۰:۰۷ ۲۰۲۰/۱۱/۱۱]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت ۱۹۳

این اتفاق برایش نمی افتاد
همینطور توی فکر بودم که صدای باز شدن در اومد
نگاهم به بالا کشیده شد
با دیدن دکتر از جام بلند شدم

اولین نفر من سمت دکتر رفتم..
دکتر منو که دید نفسی بیرون داد..

exChange Group ☆ ✨
-بذار برسم بیرون از اتاق خانم استرس بهم وارد شده بود..
با صورتی نگران شده گفتم :
حال مادرم چگونه!!

-متاسفانه سگته ی خفیف کردن..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

چشم هام توی حلقه گرد شد..
سکته کرده!!؟.

-الان حالش چطوره!؟.
-سکته رد شده اما این سکته ی خفیف نشونه ی یه سکته ی قویه
باید مواظب باشین..
دندونام رو ساییدم روی هم..
اشک از چشم هام اومد..

کمیل اومد کنارم ایستاد نگاهی به دکتر انداخت.

exChange Group

-حال مادر بزرگم الان چطوره..
-باید دوباره حرف ها رو از سر بگیرم!!؟
عصبی برگشتم سمتش
دستی روی قفسه ی سینه اش گذاشتم و به عقب هلش دادم..

با داد گفتم : گمشواز اینجا گمشو برو
باز داری هرکی رو دوست دارم ازم می گیری..
گمشو عوضی
گمشو برو همون گوری بودی..

اشک هام روی صورتم اومده بود باورش نمیشد که من اینجوری
واکنش نشون بدم..

چند لحظه خیره بهم بود..
مونده بود که چه حرفی بزنه که چی بگه ..

اشک کل صورتم رو خیس کرده بود..

دکتره اومد سمتم ..

-اروم باش خانم الان که چیزی نشده

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۰/۱۲/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۴

کمیل و شراره با جیغ جیغ های من گورشون رو گم کردن
من تنها سرگردون کنار خانم بزرگ موندم ..
دکتره می خواست منو دلداری بده
اما نمیشد

کمیل بازم زوم کرده بود
روی کسی که دوستش داشتم

خانم بزرگ مثل خودم تنها و بی کس بود
کسی رو نداشت
عین من این پدر و پسر به من و خانم بزرگ خیلی بد کرده بودن..
الان می فهمیدم کمیل شبیه باباشه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صدای یه زن باعث شد نگاهم رو بالا بیارم .

یه پرستار بود ..

-خانم..

با چشم های سرخ شده سوالی بهش نگاه کردم..
-بله.

پرستار با دست به اتفاقی که خانم بزرگ داخلش بود اشاره کرد..

-خانمی که داخل این اتاقه مادر شماست !!؟
از جام بلند شدم نگرانی به دلم چنگی انداخت..

با لحن پر از استرسی گفتم : exChange Group

اره مادرمه اتفاقی براش افتاد

لبخندی زد

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نه خانم خدانکنه ..باشما کار داره
گفت بگم بهتون که برید داخل..
موبایل منم گرفت به یکی زنگ کار مهمی داره انگار..
تعجب کردم..به کی زنگ زده بود!؟؟

-الان می تونم ببینمش !؟
سری به عنوان اره تگون داد

-اره فقط زود تمومش کنید بیمار نباید
خسته بشه..

باشه ای گفتم و سریع رفتم سمت اتاق..

در رو اروم باز کردم ☆ exChange Group

وارد اتاق شدم بوی الکل و ضد عفونی به بینیم خورد
بینیم رو چین دادم

دستی جلوی بینیم گذاشتم و وارد شدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ منو که دید برگشت..

رنگو حال خوبی نداشت..

دلم گرفت..

دستم رو ازرو بینیم کنار زدم با قدم های بلند

رفتم سمت خانم بزرگ..

اروم کنارش نشستم با چشم های نگران شده گفتم :

خانم بزرگ حالتون خوبه !!؟؟

با پلک بی رمقی گفت :

خوبم...کارت داشتم دخترم .

دستش رو بین دستم فشردم..exChange Group

ROMAN

-جانم خانم بزرگ ..

خانم بزرگ اشکی از چشمش پایین افتاد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-چرا گریه میکنی خانم بزرگ

دردت به جونم درد داری !!؟

-هیس مهتاب گوش کن چی می گم

این اتفاقی که برای من افتاد ..

به حدی بود که مرگ رو با تموم وجود خودم

حس کردم ..فهمیدم منم باید برم

رفتنی ام..

به این فکر افتادم باید جانشینی پیدا کنم برای خودم

قمبر لیاقت این همه مال و ثروت نداره

کمیل هم خودش رو نشون داده

VIP

AM ۱۰:۳۰ ۲۰۲۰/۱۴/۱۱ [exChange Group]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۵

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

...فقط تو می مونی توام عین خودم تنهایی..

ولی مثل من من ضعیف نباش

مهربون نباش..

سنگ دل باش..سنگ دل باشی..پیروز میشی..

فهمیدی!!؟

سنگ دلی کلید پیروزی توعه به وکیلیم زنگ زدم بیاد اینجا

تا کسی نیومده اینجا..باید کار رو تموم کرد

ناباور به خانم بزرگ چشم دوخته بودم..

نمی تونست اینا حقیقت داشته باشه..

خانم بزرگ دستم رو فشار داد

به خودم اومدم ✨☆ exChange Group

نگاه گیجم بالا کشیده شد..

فهمیدی!!؟

اما خانم بزرگ این کار..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستمو بیشتر فشار داد

فقط بگو باشه..

نفسم رو ول دادم و گفتم :

باشه..

به سختی لبخندی زد همون موقع در باز..

برگشتم..

با دیدن مردی که چند روز پیش دیدم ابرو هام بالا پرید..

یادم نمی اومد فامیلش چی بود..

با دیدن خانم بزرگ

چشم هاش گرد شد ☆ exchange group

اومد جلو با همون چشم های تو کاسه گرد شده گفت :

حالتون خوبه خانم!!

چی شده!!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خانم پلکی زد..

- سلام رحیمی.اره حالم خوبه وکالت نامه رو آوردی؟!

رحیمی بود پس..

چشم هاش رو روی هم فشار داد

-ببخشید خانم حواسم نبود شما رو دیدم شکه شدم..بله وکالت رو
اوردم .

-خیله خوب بیارش بیرون..

دندونام اومد روی هم من اینو نمی خواستم

فقط خانم بزرگ خوب میشد

خانم بزرگ شروع کرد به حرف زدن

رحیمی هم دقیق گوش می داد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حرف هاش که تموم شد
نگاه رحیمی سمت من کشیده شد
حالت خاصی توی نگاهش نبود
فقط اینو تکرار کرد

-شما مطمئنید خانم!؟!
لبم رو زیر فرستادم...

-اره کارا رو انجام بده

VIP

[AM۹:۵۹ ۲۰۲۰/۱۵/۱۱]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۱۹۶

-اره کارا رو انجام بده...

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس عمیقی کشید و چشمی گفت..

یه برگه بیرون آورد

نگاهی بهش انداخت..

با بیرون آوردن خودکار و یه کتاب که راحتتر بتونه

روی کاغذ بنویسه..

روی کاغذ شروع کرد به نوشتن.

نفس عمیقی کشیدم لبم رو زیر دندون فرستادم..

نگاهی به اطراف انداختم چقدر این صحنه بد بود

شاید بودن کسایی که انتظار مرگ خانم بزرگ رو می کشیدن

اما من اینطور نبودم ☆ exChange Group

چطور می تونستم باشم..

خانم بزرگ تنها کسی بود بعد لیلا

پشتم بود و هوام رو داشت..

اون تنها دلخوشی من بعد ترک همه بود

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تنها کسی بود

که از حامله بودن من خوشحال شد

اشکم شروع کرد به اومدن تا حدی که می خواستم

گریه بشم..

با صدای رحیمی به خودم اومدم..

-خانم تموم شد لطفا اینجا رو امضا کنید

نگاهم بالا کشیده شد

اب دهنم رو بزور قورت دادم..

خانم بزرگ دستش رو دراز کرد

خودکار رو گرفت و شروع کرد

به امضا کردن.

رحیمی نگاهی به منم انداخت..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با خونسردی خودش رو کشید جلو

-لطفا شما هم اینجا رو امضا کنید..

منم خودکار رو گرفتم و شروع کردم
به امضا کردن.

کار که تموم شد برگه رو دادم بهش
لبخند عمیقی زد..

-خوب ممنون تموم شد..

خانم کار دیگه ای نیست!!؟

خانم چشم هاش رو گذاشت روی هم..

-نه فقط همین کار رو انجام بده.

سریع همه چی رو بزن به اسم

مهتاب

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

[AM۹:۳۶ ۲۰۲۰/۱۷/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۷

رحیمی چشمی گفت و بعد چند دقیقه دیگه از جاش بلند شد و رفت
اما من قلبم فشرده شده بود
از این ماجرای پیش اومده اصلا راضی نبودم..
با چشم های غمگین شده گفتم :
خانم بزرگ من به این کار راضی نیستم
این کار..

exChange Group

اخمی کرد به وسط حرفم پرید..
-هیچکی هیچ غلطی نمی تونه بکنه نگران نباش دخترم..
این با رضایت کامل خودم بوده..

می دونم توام کم از این خانواده نکشیدی..
همه چیز رو می دونم
اینکه تو زن امیرکیان بودی
و به کمیل رسیدی تموم اینا رو می دونم..
به رو نیوردم تا بینم چی میشه..
تا بینم چه اتفاقی می افته
اون اما درک نکرد
رفت اون دختره حاضر جواب رو گرفت
فکر می کردم مثل پدرش نیست
اما اون کلا به همون کشیده یه ادم خشک و بی احساس..
متعجب شده به خانم بزرگ نگاه می کردم
اون از کجا می دونست!؟
یعنی تموم این مدت می دونست!؟..
می دونست و به روی خودش نمی آورد
با حالت گنگی گفتم :

خانم بزرگ شما چطوری...

خندید..دو طرف چشم هاش چین افتاد..

-منو دست کم گرفتی مهتاب من از قمبر دور بودم

اما از تموم اتفاقات زندگیش خبر داشتم

هروقت به مشکل برمی خورد من کمکش می کردم

توی تموم غم و خوشحالی هاش شریک بودم مادر بودم خوب..

اما اون منو پس زد..

حالا نوبت منه..خبر دارم چه بلاهایی سرت آوردن

تنها بچه ای که مظلوم بود کیان بود.

اونم رفت..

می دونم تو رو تقصیر کار می دونن

من تموم لحظه به لحظه اتفاقاتی که براتون می افتاده خبر دارم

گذشته ام رو گفتم تا توام بگی اما تو انگار بیشتر از من سختی

کشیدی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

هم من هم تو زخم خورده‌ایم
کاری می‌کنم که همه به پات بیوفتن
مهتاب
همه قبل مرگم باید این کار رو تموم کنم..
هرچی رو دادم به قمبر
ازش می‌گیرم
اس و پاسش می‌کنم مثل همون اولی که بود..
رحم نمی‌کنم بهش..

لحنش پر از خشم و عصبانیت بود..

AM ۱۰:۰۲ ۲۰۲۰/۱۸/۱۱

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۸

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لحنش پر از خشم و عصبانیت بود..
دستم رو بردم جلو و دستش رو چنگی زدم .
به اروم بودن دعوتش کردم
اصلا لازم نبود که سخت بگیره..

-هیس خانم بزرگ اونا اصلا مهم نیستن
شما خودتون مهم هستین..
خودتون..

اونا جایگاهشون هونجاست توی گذشته ی شما..
پشت سر شما..نباید نگران باشید
اروم باشید

با چشم های نم دار بهم زل زد

دستم رو بردم جلو و عمیق کشیدم روی چشم هاش..
اشک چشمش رو پاک کردم
با لبخند عمیقی گفتم : هیس فقط اروم باش همین..

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

در اخر لبخندی زد ومنم لبخندم پررنگ تر شد..

در باز شد فکر کردم پرستاره

سرم رو بلند کردم

با دیدن کسی که توی چهار چوب در وایساده

چشم هام گرد شد

لیلا!!؟

از جام بلند شدم دست خانم بزرگ از دستم شل شد

لیلا با قدم های بلند اومد سمتم

تا به خودم پیام منو عمیق گرفت تو بغلش

عمیق منو به خودش فشرد..

چشم هام از حد عادی گشاد تر شد..

اشکم همینطور می اومد..

باورم نمیشد

لیلا اینجا چکار می کرد!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از بغلم اوردمش بیرون با همون چشم های گرد شده گفتم :
دیوونه تو داری اینجا چکار میکنی!!؟؟

با همون چشم های سرخ شده ونم دار
دستی به صورتم کشید..

-بلاخره پیدات کردم اون حروم زاده
مخفیت کرده بود..

دورت بگردم چقدر لاغر شدی
چی به سرت آورده..

الهی کفن پوش کنم کمیل رو هم تورو بیچاره کرد هم مارو

exChange Group

[AM۱۰:۳۲ ۲۰۲۰/۱۹/۱۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۱۹۹

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

لبخند تلخی زدم لبم رو زیر دندون فرستادم..
گاز گرفتم و با ابرو
به پشت سرش اشاره کردم..
چشم هام روی هم اومد لیلا نگاهش پشت سر

من کشیده شد با دیدن خانم
بزرگ ابروهاش پرید بالا
خانم بزرگ عادی به لیلا خیره شده بود
انگار که لیلا رو می شناخت

لیلا سریع واکنش نشون داد

ROMAN

-سلام خانم

خانم بزرگ با خوش رویی جوابش رو داد..
منم لبم رو زیر فرستادم..

با لیلا رفتیم روی صندلی نشستیم
اون شروع کرد به تعریف کردن
که این مدت چی شده..
خانم بزرگ هم عمیق گوش می داد

منم حرف هاش تموم شد...شروع کردم به تعریف کردن
دلهم خیلی پر درد بود.
عجیب بود کمیل نمی اومد
لیلا دستم رو گرفت
فشاری بهش آورد تکون ارومی خوردم..

نگاهم بالا آورد با چشم های غمگین گفت:
گریه نکن عزیزم .
تلافی اینا رو سرش در میاریم..
خانم بزرگ از اینا ناراحت نمیشد حرف می زدیم!!؟
نفس عمیقی کشیدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

گریه کرده بودم!؟

گفتم :

گریه کردم!؟؟ نفهمیدم..

خانم بزرگ سکوت رو شکست..

-کمیل اینجا نیست!؟؟

لیلا از شنیدن اسمش صورتش رو جمع کرد..

-من که ندیدمش مردک گور به گور شده رو..

-نمی دونم کجاست خانم بزرگ .

خانم بزرگ اخم غلیظی کرد..

-از اینجا بریم دخترم.

جایی که کسی ندونه کجاییم من می دونم

بااین پسره چکار کنم

ادبش میکنم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چشم هام تو حلقه گرد شد...

-کجا بریم خانم بزرگ؟!؟

هنوز حالتون خوب نیست

خانم بزرگ دستش رو گرفت سمت

لیلا..

-دخترکمکم کن نیم خیز شم..

جا لیلا من کمکش کردم..

نگاهی بهم انداخت..

VIP

AM ۱۰:۰۴ ۲۰۲۰/۲۱/۱۱ [exChange Group]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۰

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-ممنونم دخترم..

لبخند عمیقی زدم..

-خواهش می کنم خانم بزرگ..

چرا بلند شدین..

حالتون که خوب نشده..

خانم بزرگ نفس عمیقی کشید و گفت :

نه من خوبم باید از اینجا بریم

کمیل باید بیوفته دنبالمون...

لیلا چشم هاش براق شد خودش رو کشید جلو..

-اتفاقا ماشین بیرون هست

می شه بااون رفت...☆ exChange Group

با حالت سوالی گفتم :

علی ام هست!؟

-علی با دونفر دیگه می خوابی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

داشت ادامه می داد که دستگیره ی در پایین کشیده شد
لیلا سریع واکنش نشون داد و رفت سمت
سرویس...

در سرویس رو باز کرد و پرید داخل..
منو خانم بزرگ هم همینطور مونده بودیم..
شک شده بودیم
این چرا این کار رو کرد!!؟

در رو باز شد و یه پرستار اومد داخل
نفسم رو دادم بیرون
لیلا فکر کرد حتما کمیله..
پرستار نگاهی بهم انداخت همون پرستاری بود که بهم گفته بود
می تونم خانم بزرگ رو ببینم..
منو که دید اخمی کرد و اومد سمتم
با چشم های زوم شده بهم زل زد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-خانم چرا مادرتون از جاش بلند شده
حالشون کامل خوب نشده..
خانم بزرگ چشم هاش رو تو حلقه چرخوند و گفت :
من خوبم دخترم..
می تونی چک کنی..
بعد دستش رو جلو آورد که پرستار فشارش رو بگیره..
پرستار لبخندی زد اونم فهمیده بود خانم بزرگ خیلی عشقه..
مهربونه..
دستش رو گرفت پشت دستش رو بوسید و گفت :
دنیا به عشق شما می گرده
شما زندگی هستین..عین خانجون خودم حرف زدین..
خانم بزرگ خنده ای کرد
پرستار فشارش رو گرفت بعد چند تا چک دیگه ام کرد..
-نه شکر خدا صحیح سالم هستین..

@VIP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

رو کرد سمت من ادامه داد
-شمام خانم برید بیرون زودتر بیمار استراحت کنه..
لبم رو گاز گرفتم..
پرستار که رفت خانم بزرگ سریع سوزن سرم رو از دستش کشید
بیرون
از روی تخت اومد پایین...
با چشم های گرد شده به خانم بزرگ اشاره کردم..

-خانممم بزرگ دارین چکار می کنیددد؟!؟؟

VIP

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۲۲/۱۱]



exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۰۱

خانم بزرگ از صدای داد من پرید بالا

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

لباش رو روی هم فشار داد
با چشم های گرد شده دستی روی قبلش گذاشت
-وای دختر تو که منو نصف جون کردی..
چیه برای چی داد می زنی!!؟
ریز ریز خندیدم دستی گذاشتم جلوی دهنم و فشار دادم
تازه یاد لیلا افتادم اما خانم بزرگ مهم تر بود..

خانم بزرگ با چشم نازک کردن گفت :

چرا جیغ می زنی دختر

دوباره نمی خوام عزراییل رو ببینم
لبم رو زیر دندون فرستادم و گفتم :

خدا نکنه خانم بزرگ چه حرفا می زنی اخه!!

چرا سرم رو در آوردین!!؟

دستتون خون شد..

خانم بزرگ با دست اشاره ای به میز کوچکی

که کنار تخت بود کرد و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستمال کاغذی اونجاست بیارر دختر..

باید بریم..

زود باششش...

باشه ای گفتم قدمی عقب برداشتم..

دستمال کاغذی برداشتم.

لیلا از در سرویس اومد بیرون

نگاهی به در سرویس کردم.

لیلا داشت سرک می کشید با خنده گفتم:

بیا بیرون کسی نیست..

پرستار بود.. exChange Group

لیلا نفس عمیقی کشید و جواب داد:

فکر کردم

اون مردک عوضیه.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم ابرو برایش اومدم که بس کنه..

اونم بس کرد.

خون روی دست خانم بزرگ رو پاک کردم..

خانم بزرگ عصاش رو برداشت

-چادر نداشتم!؟؟

-نه خانم بزرگ..

-خیله خب دختر برو بیرون رو نگاه کن ببین

کمیل هست یانه..

باشه ای گفتم رفتم سمت در

در رو باز کردم

نگاهی به راهرو انداختم کسی نبود..

همه چی عادی بود..

نه از کمیل خبری بود نه از اون پرستاره...

برگشتم داخل اتاق..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با هیجان گفتم : کسی نیست خانم بزرگ..
لیلا خانم بزرگ رو کمک کن بیاد..
باشه ای لیلا گفت و کمکش کرد و بیاد..
با هزار استرس و هیجان از بیمارستان اومدیم بیرون..
لیلا با دست اشاره ای به جلو کرد..

-ماشین علی اونجاست..

سرم رو بلند کردم.

علی با یه مرددیگه به ماشین تکیه داده بود.

یهو لیلا رو به من گفت :

صبر کن همین جا باش تا میام..

من برم با علی حرف بزنم میام

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۲۳/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۲

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

ابروهام پرید بالا چی به علی بگه؟!
حتما کار خصوصی داشت..
خانم بزرگ هم فهمید..
سری تگون دادم و باشه ای گفتم .

-باشه..

لیلا خندید با دست به نیمکتی که اونجا بود اشاره کرد..

-روی اون نیمکت بشنید تا پیام..
خانم بزرگ رو سمت اون نیمکت بردم

نمی دونم چرا ذهنم مشغول بود..

چرا لیلا می خواست با علی حرف بزنه؟!

چیزی رو داشتن از من مخفی می کردن..

لیلا

علی رو که دیدم تازه یادم اومد چه اتفاقی افتاده
حضور پرهام رو فراموش کرده بودم

علی ام

تکیه اش رو از ماشین برداشت

ای خدا چرا فراموش کرده بودم

چشم هام رو گذاشتم روی هم و فشار دادم..

از حرکت ایستادم خانم بزرگ و مهتاب هم وایسادن

مهتاب با کنجکاوای بهم خیره شده بود..

که چرا حرکت نمیکنم...

به هر ترفندی بود قانع کردم مهتاب رو که با علی کار دارم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فهمیدم که سوال براش پیش اومده
اما به روی خودم نیوردم..
مهتاب و خانم بزرگ که نشستن
منم سمت ماشین پا تند کردم..

به ماشین که رسیدم
با نفس نفس گفتم : علی اقا پرهام..
مهتاب داره می یاد..

جمله هام رو از شدت استرس نمی تونستم
خوب ادا کنم...

علی با ابروهای بالا پریده گفت :

چی شده مهتاب!؟؟ چی داری میگی!!؟

-مهتاب چیزیش نشده

ندیدی مگه ...داشت همراه من می اومد..

با خانم بزرگ..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

علی ابروهایش پرید بالا..

-خانم بزرگ دیگه کیه!؟

اه الان توضیح می خواست وقت نبود..

با تشر گفتم :

بعدا می گم دیگه اه

باید به پرهام بگی بره نباید مهتاب اونو الان ببینه

شکه میشه..

VIP [AM۹:۲۸ ۲۰۲۰/۲۴/۱۱]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ۲۰۳_پارت_#

ROMAN

شکه شده بود یهویی دستی زد به پیشونیش..

-اه یادم نبود لعنتی چرا زودتر نگفتی هاان

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چرا نگفتی که کاری کنم!

نگاه چپی بهش انداختم و گفتم :

مثلا چکار کنی!!؟

الان اومده بعدمن اصلا حواسم به این نبود

که پرهام هم هست

بهش بگو که قضیه چیه..

علی دستی توی موهایش کشید با حالت زاری گفت :

حالا اون درک میکنه موضوع چیه!!؟

اون می خواد مهتاب رو ببینه

حالت زاری به خودم دادم..

-نمیشههههه الان ببینه شکه میشه این دوست رو قانع کن

نگاه چپی بهم انداخت..

-قانع کنم!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خودش رو کشيد کنار و گفت :
بفرماييد اگه شما مي تونيد قانع كنيد
اين اقا دنبال دليل مرگ داداشه
الكي پس نمي كشه كه.
نفسم رو بيرون دادم و سرم رو به عنوان تاسف تكون دادم...

با حرص گفتم :
برم چي بگم ???
خودت بهش بگو اه..خواهرم الان شك ميكنه داره دير ميشه..
ارسلان كه تا اون موقع ساكت بود و شاهد ماجرا
با نفس عميق شده گفت :
حرص چي رو مي خورديد شما!!!؟
شما خواهرت رو با تاكسي بيار.
پرهام قانع نميشه
مي خواد خواهرت رو بينه چون ميگي اوضاع خوب نيست
پس بعدا بينه بهتره الان از اينجا مي برم.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نمیشه شما با تاکسی برین منو علی مهتاب و اون خانم با ماشین
شما پرهام رو ببرید.

ارسلان سری به عنوان تایید تکون داد و گفت :
اینم حرفیه باشه می بریم
بعد برگشت دستگیره ی در رو پایین کشید
خداروشکر پرهام خواب بود

ارسلان دستش رو جلو برد و دستش رو تکونی به بدنش داد

-پرهام پرهام پاشو ببینم.

پرهام چشم هاش رو باز کرد

سرخ رنگ بود نگاه گیجی به ما انداخت..

-چی شده!؟؟

ارسلان لبش رو زیر فرستاد و عمیق نفس کشید..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۲۵/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۴

ارسالان به حرف اومد..

-باید بریم پرهام کامل رفته..

پرهام هراسون از جاش بلند شد و اومد بیرون

نگاهی به جایی که مهتاب نشسته بود

کردم

استرس داشتم که مهتاب اینور رو نگاه کنه

پرهام هم ماشالله مثل داداش مرحومش قد بلند و هیکلی بود کلا

انگار خود پارسا بود

پرهام با اخم و تشر گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چطور رفته هواس شما کجا بوده.

علی دستی توی سرش کشید

-رفت بره دیگه ما که ادرس خونش رو بلدیم

شما دوتا برین

منو لیلا باید بریم یه جا کار داریم

فردا دوباره می ریم دم در خونشون..

فعلا شما دو تا برید

پرهام قانع شد و گفت : باشه

چه سریع قانع شد فکر می کردم

تیز باشه.

پرهام و ارسلان که رفتن منم تند به علی اشاره کردم که سوار ماشین

شه..

علی با دست به پرهام

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

و ارسلان اشاره کرد و گفت :
صبر کن یکم دور بشن لیلا عجله چیه داری؟!.

چشم هام سمت پرهام و ارسلان کشیده شد
پوفی کشیدم
چند دقیقه ای گذشت تا اینکه کامل محو شدن
با هیجان و تندی گفتم :
زود باش سوار شو باید بریم

علی سری به عنوان تاسف تگون داد و بعد سوار شد.
منم سوار شدم
علی ماشین رو روشن کرد و برد سمت مهتاب و خانم بزرگ..
دستم رو داشبورده و گفتم :
همین جا وایسا
با توقف ماشین سر خانم بزرگ و مهتاب بالا کشیده شد..

کمیل

دست شراره رو گرفتم و کشیدم توی اتاق

با چشم های پر غصب گفتم :

با اجازه کی بلبل زبون شدی هان!!؟

بگیرم حلق اویزت کنم

تا بفهمی جایگاهت کجاست

غلط کردی جواب خانم بزرگ رو دادی!!؟

با صورتی جمع شده ناله ای سر داد

چشم هام

رو گذاشتم روی هم و فشار دادم

-حرف بزن بینم مگه باتو نیستم دختره ی احمق..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-اخ کمیل ولم کن..ندیدی جلو اون دختره چطوری با من رفتار کرد؟!؟

مثل ماست وایسم نگاهش کنم!؟

[AM۹:۱۹ ۲۰۲۰/۲۶/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۵

با دست زدم توی دهنش تو دهنی که خورد
خفه خون گرفت

با تشر گفتم : خفه شو دختره ی سلیطه حالا واسه من جواب گویی

میکنی اررره؟!؟ ☆ ✨ exChange Group

می دونم باهات چکار کنم
نیومده بودی خانم بزرگ من اینطوری نمیشد

دستی به قفسه ی سینه اش زدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

و پرتش کردم روی زمین
چشم هاش از درد اومد روی..
هیستریک خندیدم مهتاب هیچ وقت
کوچکترین
بی احترامی به مامان
و بابای منبود نکرده بود زمانی که زن امیر کیان بود
و زن منم شد هیچ بی احترامی به مامان و بابا نکرده بود
حالا این زن نرسیده برای من شاخ شده بود..
دستی به کمربندم زدم و بیرون اوردم
کمربند رو دور دستم پیچیدم
و با تشر گفتم :
اینم هدیه ی من برای تنهایی...
بعد کمربند رو روی پاش زدم
صدای دادش بلند شد..

مهتاب

نگاهی به علی انداختم با غمگینی گفت :

چقدر لاغر شدی مهتاب

اون حروم زاده با تو چکار کرده

قلبم فشرده شد

اون حروم زاده خیلی کارها باهام کرده بود

اما از وقتی

پیش خانم بزرگ بودم دیگه کاری باهم نداشت

اون شده بود یار و یاور من..

پشت و پناه من.. ✨☆ exchange group

مادر و پدر من... سرم رو پایین انداختم

خانم بزرگ هم بود با اینکه می خواست کمیل و پسرش رو تنبیه کنه

اما بازم دلم نمی خواست جلوی اون

اینطوری از کمیل حرف بزنن

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کمیل هر چی بود برای من بد بود
برای خانم بزرگ خوب بود

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۰/۲۸/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۶

سرم رو بلند کردم با اون چشم های ناراحت شده گفتم :
اون کاری نکرده این چند ماه که پیش خانم بزرگ بودم
خانم بزرگ هوام رو داشت..

علی اخمی کرد ☆ ✨ exchange group ✨
رو کرد سمت خانم بزرگ و گفت: خانم این از مهربونی شما
اینم از کمیل و خانواده اش اصلا رحم ندارن..
البته امیر کیان اینطوری نبود
اون خدا پیامرز هوای مهتاب رو داشت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اسم امير كيان رو نمي خواستم بشنوم
كلا مي خواستم فراموشش كنم
بهش فكر مي كردم
پيش خودم و خدا شرمنده ميشدم
پارسا هم كه..
قلبم شروع كرد به تپيدن اخ پارسا..
پارساي من...

خواستم گريه كنم
اما خودم رو كنترل كردم تا اشكم نياذ..
خانم بزرگ هم حالش چندان خوب نبود...
ولي جواب علي رو داد

-چون اونا از خون و پوست من نيستن
قمبر هرچي كه داره

برای منه..

اونا رو ازش می گیرم

حتی اسم شوهرم و خودمم ازش می گیرم
میشه همون بی هویت و بی اصل نصبی بود..

دیگه کلا کسی بهش ارزش بها نمی ده
اگه ارزش داشت بخاطر من و پول من بود
که اونم ازش می گیرم..

برق خوشحالی توی چشم های علی نشست..

دشمن سرسخت

کمیل بود..

اهی از گلوم خارج شد

نگاهی به خونه انداختم یعنی کمیل تا الان فهمیده بود
که ما بیمارستان نیستیم!؟

واکنشش چی بود!؟

اون اولین جایی بود اینجا می اومد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نیم نگاهی به علی انداختم و گفتم :
جای دیگه نیست بریم!
کمیل اولین جایی که می یاد
اینجاس

[AM۱۰:۰۰ ۲۰۲۰/۲۹/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۷

VIP



exChange Group

ROMAN

علی سری به عنوان تایید تکون داد..

اره اینو خوب اومدی
کمیل تنها جایی که میاد اینجاست..
چون می دونه خونه ی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مادرت که نمیری خونه ی مادر بزرگشم ببینه
کسی نیست میاد اینجا
با نفسی ول داده گفتم : خوب با همه اینا کجا بریم!!

علی مکشی کرد
-نمی دونم من که عقم نمیکشه
تو کارای این بشر موندم
نمی دونم خسته نشده از همه کش مکش.
نفس عمیقی کشیدم
خانم بزرگ به حرف اومد..

من یه جا بلام ✨☆ exChange Group ✨
برگشتم سمت خانم بزرگ گیج بهش زل زدم..

-کجا رو خانم بزرگ!!؟
-خونه ی پدریم توی روستا هنوز هست

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کمیل از اونجا خبر نداره قمبرم فراموش کرده اسم و اون خونه رو
مطمئنا...

چندین سال ازمن جدا شده از اول جوونیش انگار..بریم اونجا.
-باشه..

خانم بزرگ دستی به سرش زد
باید استراحت می کرد

از جام بلند شدم رفتم سمتش..

-بهتره قبل رفتن یه کم استراحت کنید خانم بزرگ
بعد کمکش کردم که از روی مبل بلندشه

اونم اعتراضی نداشت.. exChange Group

ROMAN

راوی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

پرهام هیستریک خندید رو به ارسلان گفت :
یعنی چی که اون دختره با علی رفته؟!.
مگه نگفتم می خوام ببینمش
دورم ز دین ارره؟!.

ارسلان دستی توی موهاش کشید این پسر حرف حالیش
نمیشد

با حال بدی گفت : نمی فهمی چی می گم؟!?
می گم دختره خبر نداره تو هستی
عاشق برادرت بوده

توام کلا شکل داداشتی یهو بری
جلوش سخته رو زده..

باید اروم اروم بهش گفت یهوایی که نمیشه اه
یکم فکر کن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پرهام اما نمی فهمید اون فقط به دنبال حقیقت بود..
اگه حقیقت رو می فهمید می رفت
دنبال کارش
چرا درک نمی کردن!!!؟؟

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۳۰/۱۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۸

-بابا من می خوام دو کلام حرف باهاتش بزنم

نمی خوام که بخورمش .. بگه حقیقت چیه..

بگه چی شد..

چی به سر پارسا اومد..

-علی که بهت از پارسا گفت دیگه چیه می خوام بدونی!!!؟؟

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

دندوناش ساییده شد روی هم..

-قبلش مهمه می خوام بدونم اون بچه واقعا برای کیه..
ارسلان زیر لب ای بابایی گفت...

-ای بابا ای بابا...

اون بچه از شوهرشه نترس داداش تو بهش دست زده
اون کمیل همه چی رو با نقشه
پیش برده

که بندازه گردن داداش تو مهتاب هم خواست مثلا تلافی کنه
گفت اره این بچه داداش توعه..

exChange Group

پرهام با دندون های ساییده شده گفت :
اره فقط از اسم داداش من

برای پوشوندن گند کاری هاشون استفاده میکنن
عوضی ها..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ارسلان شونه ای بالا انداخت..

-والله نمی فهمم چی میگی ولی هرچی هست
فعلا حرف علی درسته اون دختر ممکنه شکه بشه. باید بهش بگیم..
-کی!!؟

من عجله دارم حقیقت رو بفهمم
اون حروم زاده ای که
کثافت کاریش رو انداخته

گردن داداش من رو به لجن بکشم کاری کنم از دنیا اومدنش
پشیمون بشه
فقط یه بار ببینمش همین..

-اوکی برای اون یبار صبر کن تا موقع اش فراهم بشه..

فراهم عقب رفت با عصبانیت
روی مبل نشست و با پاش زد به صندلی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باشه باشه...صبر میکنم
کینه ها رو بیشتر می ذارم رو هم
و یهو خالی میشم

صدای جیغ و داد به گوش نرجسی که تازه وارد خونه شده بود.رسیده
بود..

نیلو و نیلا هم تعجب کرده بودن

صدای جیغ
زنونه از کی بود!؟؟

کمیل داشت می زد و شراره هم التماس می کرد
یکی کمکش کنه

نیلا با دست اشاره به طبقه ی بالا گفت :

شراره اس چرا داره جیغ می کشه..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نرجس ترسیده گفت :
اون داداش احمقت دیوونه شده
داره شراره رو می زنه
این حرف رو زد و بعد پا تند کرد
سمت پله ها..

نیلا همینطور خشک شده ایستاده بود
نیلو تنه ای

بهش زد و گفت :
به چی خیره شدی!!؟

کفش هات رو در بیار بریم... exChange Group

ROMAN

[AM۹:۲۳ ۲۰۲۰/۱/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۰۹

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

با این حرف نیلو به خودش اومد و سریع کفش هاش رو در آورد
نیلا با نفسی حبس شده شروع کرد
به راه رفتن
نیلو ام جلو راه می رفت
نرجس به اتاقی که صدا ازش می اومد
رسید

دستش رو جلو برد و دستگیره رو پایین
کشید و وارد شد..
با دیدن کمیل و شراره که بی حال روی زمین... افتاده با چشم های
گرد شده بهش زل زد...
کمیل هم قفسه ی سینه از خشم
بالا پایین میشد

نرجس نمی تونست هیچ حرکتی از خودش نشون بده

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با دست اشاره ای به شراره کرد و گفت :

داری چکار میکنی!؟؟

دختره رو چرا می زنی کمیل..

کشتیش..

کمیل با عصبانیت کمر بند رو روی شراره ول داد

با داد گفت : دلم خواست مامان باید زن

حاضر جواب رو زد باید همین اول بفهمه زبونش کوتاه بشه و بفهمه

اینجا خونه ی باباش نیست

که هر غلطی بکنه..

نرجس عصبی رفت جلو جواب خواهرش و حاج سمیر رو چی می

داد!؟؟

دستش رو بلند کرد و سیلی محکمی توی گوش پسرش زد..

کمیل یه قدم عقب رفت

نرجس با دست اشاره سمت شراره گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینی که گرفتی به باد کتک دختر خواهر منه..
ناز دوردونه حاج سمیر پسره ی کودن..
فکر کردی اون دختره ی هرزه اس که هر بلا سرش بیاری کسی
چیزی نگه.

اخه احمق حاج سمیر رو نمی شناسی!!؟
یه روز می داشتی از عقد بگذره..

حرف می زد و اشک می ریخت..

-داری خستم میکنی کامل چقد باید برای تو حرص بخورم!!؟
هر روز با کارات یه برنامه ای داری
جواب خواهرم رو چی بدم پسره ی احمق!!؟
برده آوردی!!!
اررره..

محکم سمت عقب هلش داد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اشک از چشم هاش می اومد سرش رو پایین انداخت و شروع کرد
به گریه کردن..

کمیل اما هیچ پشیمون نداشت خیلی اک راضی بود از کاری که کرده
بود...

مادرش کنار شراره نشست

نیلا و نیلو هم با ناراحتی

به شراره خیره شده بودن ترس از حاج سمیر داشتن
نمی دونستن جواب حاج سمیر رو واقعا چی می دادن

کمیل نمود تنه ای به نیلا و نیلو زد

و از اتاق اومد بیرون ☆ exChange Group

ROMAN

[AM۹:۳۳ ۲۰۲۰/۲/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۰

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

نرجس هم شراره رو تگون می داد

و صداش می زد

اما کسی جواب نمی داد..

شراره کلا از هوش رفته بود

نرجس برگشت نگاهی به نیلو و نیلا کرد

با تشر گفت :

چرا همونجا وایسادین بیایید اینجا ببینم

کمک کنید

بذاریمش روی تخت..

exChange Group

نیلا و نیلو هم از صدای داد مادرشون نرجس به خودشون اومدن

رفتن سمت شراره تا بذارنش روی تخت..

به سختی سه تایی گذاشتنش روی تخت..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلو با نفس نفس گفت : چه سنگینه
معلوم نمیشه ها..

نرجس با لحن گفت : چرتو پرت نگو
شماره ی پسر هاشم رو بگیر
بگو بیاد الکی چرت میگی..

نیلا ابرو هاش پرید بالا پسر هاشم؟؟
پسر هاشم منظورش راستین بود!؟

نیلو از حرف مادرش اخمی کرد..

-پسر هاشم کیه مامان!؟ شمارش رو از کجا بیارم.
نرجس نیشخندی زد....

-همونی که باهاش چت میکنی..

همونی که پشت ما رو میبینی باهاش حرف می زنی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خودم مچت رو بارها گرفتم
برو زنگ بزن زود باش..

نیلو از حرص قرمز شد نمی خواست از رابطه اش
کسی خبردار شه...

اما با این حرف مادرش نیلا فهمیده بود
الانم داشت با مسخره گی بهش نگاه می کرد
چقدر باید از دست کارش می کشید..

نیلا پوزخندی زد و گفت : راستین رل توعه!؟؟
می گم چرا این همه پرسه می زنه
این اطراف

پس بخاطر تو بوده خانم
فکر می کردم انتخاب بهتری داشته باشی
اه این چیه پسره ی ایلکبری..

ادم می ببینش حالت تهوع بهش دست میده..

نیلو دهن کجی بهش کرد و گفت ::

حالا انتخاب تورو هم میبینیم نیلا خانم..

خوشگلی مهم نیست پول مهمه پولل...!

اینو گفت و بعد پشت چشمی برای نیلا نازک کرد نیلا هم با یاد اوری

ارسلان لبخند قشنگی زد

اون مرد عالی بود...عالی ترین کسی بود که دیده بود..

نرجس نگران شراره بود

این دوتا دختر هم دست بردار نبودن

با اخم شدید گفتن: ☆ exChange Group

مگه با شما نیستم!!؟

یکیتون زنگ بزنه به این پسر

دختره داره از دست می ره کل صورتش کبوده...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلا با ابرو های بالا رفته گفت : مگه از دست این پسر چه کاری بر می یاد!؟.

نیلو با غرور جوابش رو داد

-مگه نمی دونی که دکتره!؟

من انتخاب الکی ندارم.

نیلا تعجبی کرد نیلو هم برای اینکه لج

نیلا رو در بیاره

گوشی رو بیرون آورد و شروع کرد

به گرفتن شماره ی راستین..

exChange Group

راستین خیلی زود برای خودشیرینی پیش خانواده ی نیلو

خیلی زود خودش رو به خونه ی

حاجی رسوند..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چشمش که به شراره خورد چشم هاش
گرد شد
همینطور قشنگ نمایان بود که
کتک خورده
اونم از دست کی؟!
کمیل

[AM۹:۳۵ ۲۰۲۰/۳/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۱

VIP
exChange Group
ROMAN

با اخم مشغول کارش شد
و شراره رو معاینه کرد... نیلو نیلا و نرجس
نگاه متفاوتی به این پسر داشتند

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلو پر از عشق بود..

نیلا پر از سخره و تاسف برای راستین

نرجس هم نگران به کارهایش

زل زده بود

کارش که تموم شد یه نسخه ای بیرون آورد

و گرفت سمت نرجس...

-اینا رو برایش آماده کنید باید چند روز استراحت کنه..

اصلا نباید تکنون بخوره..

نرجس با بغض دستش رو جلو برد و برگه رو گرفت

نگاهی به برگه انداخت.. exChange Group

با دست های لرزون دستش رو جلو برد

برگه رو گرفت

چند روز نباید تکنون می خورد!؟؟،

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سمیر می گذاشت شراره

اینجا بمونه

گرچه عقد کرده بود اما عقاید خودش رو داشت

شب خواستگاری

گفت تا عروسی نباید خیلی تنها بشن

چشم هاش رو گذاشت روی هم..

راستین پوزخند گفت : کار کمیله!؟؟

بهش بگید

این کارا درست نیست اخه زن زده خدایی

هست دیگه نیازی به زدن نداره..

از این حرف نیلا اخمی کرد

نیلو هم تکیه اش رو از دیوار برداشت

با خنده ی زوری گفت :

کارت تموم شد عزیزم!؟؟

برگشت راستین با صدای نیلو..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

ابرویی بالا انداخت و گفت :
اره تموم شد...

-خوب بیا بریم بهت چایی بدم
خستگی در بره..

نیلا از این طرز حرف زدن خواهرش
حالت تهوع بهش دست داده بود..

اخه چقدر ادم پسر ندیده
اونم کی راستین..

مادرش به خودش اومد
اخمی کرد..

با جواب راستین اخمش غلیظ تر شد..

-باشه عزیزم بریم..

نیلو نیشش رو باز کرد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرش

خواستن برن که نرجس با تشر گفت :

تو همین جا کنار

شراره بمون

لازم نکرده دختر از پسر غریبه پذیرایی کنه

تا مادر خانواده هست..

پسر همراهم بیا..

نیلو از این حرف مادرش جلوی راستین

و نیلا کم آورد...

نیلا دستی گذاشت جلوی دهنش

و صدا بلند خندید..

راستین هم اخم کرد و بعد دنبال نرجس راه رفت

نیلو راستین و مادرش که از اتاق بیرون رفتن

با تشر گفت :

زر نزن ببند در اون دهنه رو برای چی می خندی!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نیلا لحن نیلو چندان اهمیت نداشت..

-به این که خیط شدی..

جلو مامان و این پسره چندش اه اه

حالم بهم خورد ازش..

واقعا انتخاب عنی داری...

پسره ی ورهم مالیده اه اه...

[AM۱۰:۴۵ ۲۰۲۰/۵/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۲

VIP

exChange Group

ROMAN

نیلا حرف می زد و نیلو هم از حرص کبود

میشد..هیچی ام نمی تونست بگه

نیلا هر چی می گفت از راستین

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

راست می گفت...

تنها جز خوب راستین پولش بود و بس نه جذاب بود نه
قد و هیکل خوبی داشت
نیلو ام فقط عاشق پول بود

نیلا وقتی دید قشنگ
نیلو حرصی و عصبی شده
لبخند عمیقی زد طوری که جای حساس
نیلو به سوزش افتاد...

-خوب تو اینجا بمون من برم لباس هام رو در بیارم
میام

پیش از این انتخابت بگم باشه!!؟
بعد چشمکی زد و رفت بیرون
فرصت اعتراض به نیلو نداد
نیلا در رو که بست

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

روی خندون از چهره اش برداشته و با حرص
گفت :

همین جا باش تا زیر پات علف سبز بشه
دختره ی احمق بااین انتخاب
حال بهم زنت

شروع کرد به راه رفتن در همون حال
ادای

نیلو رو در آورد

"اقام بیا بریم بهت چایی برم"
دختره ی حال بهم زن تو بیا بریم به عمت چایی بده بز..

exChange Group

در رو باز کرد و وارد اتاقش شد
وبعد در رو بست
و قفل کرد...

نیلو هم نگاه کلافه ای به شراره کرد

و زیر لب

به این شانس گندش

لعنتی فرستاد..

صدای پیامک گوشیش بلند شد

از طرف راستین پیام بود

بدون

وقفه پیام رو باز کرد " مامان و خواهر ضد حالی داری ها

فردا خونمون خالیه دلم برای اون بهشت

رویایی وسط پات تنگ شده بیا به حالی ببرم ازش "

نیلو چهره اش به خنده باز شد

براش تایپ کرد " چشم اقام تمیز کنم

برات...

براق شه می یام "

بعد مشغول پیامک بازی شدن

و حرف های سکسی که نیلو رو به وجد می رسوند

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

در واقع نیلو خیلی وقت بود که
توی لجن فرو رفته و از این لجن نمی تونست بیرون بیاد

کمیل

با عصبانیت ماشین رو بیمارستان نگه داشتم
داشتم از عصبانیت می ترکیدم
اعصاب برام نذاشته بود دختره ی احمق..

صدای کشیدن لاستیک ها بلند شده بود

که باعث میشد
چند نفر برگردن نگاهم کنن حتی به فضولی این مردم
هم فحش دادم...

در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

[AM۹:۲۸ ۲۰۲۰/۶/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۳

در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم

با قدم های بلند شروع

کردم به راه رفتن

حالت تهوع بهم دست داده بود

سرگیجه گرفته بودم..

سرم رو پایین انداختم و تند تند شروع کردم

به نفس کشیدن خیلی عصبی بودم

فقط می خواستم

همه چی رو درست کنم

هیچی ام درست نمیشد مشکل پشت مشکل ..

وارد بیمارستان شدم
اتاقی که خانم بزرگ بستری شده بود
رو در
پیش گرفتم...
خیلی نشد که رسیدم در رو باز کردم
و وارد شدم...
خونسرد گفتم :
مهتاب...

اما با دیدن تخت خالی چشم هام گرد شد ...
یه بهیار داشت تخت رو اتاق رو تمیز می کرد

exChange Group

با صدای من برگشت نگاه سوالی بهم انداخت...
به خودم اومدم
فکر کردم شماره رو اشتباه فرستاده...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه قدم عقب برداشتم و به شماره ی اتاق
خودش

بود درست اومده بودیم

رو کردم سمت همون زنه و گفتم : ببخشید خانم

مادر بزرگ من توی این اتاق بستری بود

همسرم هم کنارشون بودن

شما ندیدن کجا رفتن!!؟

زنه سری به عنوان نه تگون داد

نه فقط بهم گفتن فلان اتاق خالیه تمیزش کنم

و روپوش ها رو عوض کنم

کلافه شدم یعنی کجا رفته بودن!!؟

زنه دوباره به حرف اومد

می خواید از پرسنل بیمارستان سوال کنید...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

موندم چي بگم..

سرم رو به عنوان باشه تگون دادم و گفتم : باشه..ممنون

بعد روی پاشنه ی پا چرخیدم

و رفتم

سمت پرسنل

یه پرستار بود جلوش رو گرفتم ازش سوال گفتم

جواب داد

ظاهرا بدون خبر رفتن

کلافه و عصبی شروع کردم به گشتن

مهرباب عوضی مطمئن بودم یه کار انجام داده

می دونستم باهاش چکار کنم

پیداش می کردم به خاک سیاه می شوندمش ...

تموم بیمارستان رو گشتم

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا جنبیدم و به خودم اومدم دوساعت گذشت
و شب شد...

نمی دونستم چکار کنم
شاید رفته بودن خونه... فکر از دست دادن مهتاب دیوونم می کرد

مثل دیوونه ها نشستم توی ماشین
ماشین

رو استارت زدم و شروع کردم
به روندن ...

حدود یک ساعت بعد رسیدم دم در خونه ی
خانم بزرگ..

پیاده شدم ... خودم روبه در رسوندم

زنگ در رو فشار دادم

کسی جواب نداد

عصبانیت کل جوابم رو گرفت....

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۷/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۴

بالا و پایین پریدم سعی داشتم
خودم رو بکشم بالای در و بینم چه خبره کسی خونه هست
یا اینکه
هستن چرا باز نمی کنن...

بلاخره بالا و پایین پریدنم نتیجه داد و به هر
سختی بود خودم رو بالا کشیدم...

خودم رواز درد رد دادم

و بعد ول شدم پایین

روی زمین نشستم پام درد گرفت

توجه ای نکردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

و از جام بلند شدم با قدم
های بلند رفتم سمت خونه به ساختمون که دسیدم بی وقفه دستم رو
جلو بردم

و دستگیره رو بالا و پایین کردم
اما در باز نشد..

بالین حال دست از تقلا برنداشتم
دستم رو بردم جلو

و کوبیدم به در باصدای بلندی گفتم :

مهتاب خانم بزرگ
در رو باز کنید...

مهتاب در رو باز کن ☆ exChange Group

ROMAN

می کوبیدم به در انگار یکی بود

که می تونست در رو باز کنه

نمی خواستم قبول کنم مهتاب و خانم بزرگ نیستن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اونقدر در زدم و کسی جواب نداد
که خودم رو کنار کشیدم به نفس نفس افتاده بودم..
حالم بد بود پشت در خودم رو رها کرد

روی زمین نشستم دستی توی سرم کشیدم
عین دیوونه ها به جلو خیره شدم دیوونه هایی
که نمی دونستن چه کاری بکنن تا از این لجن زاری که درست کرده
بودن بیان بیرون...

VIP

exChange Group

ROMAN

مهتاب

نگاهی به خونه ی روبه روم انداختم از بزرگی این خونه
دهنم باز مونده دست کمی
از یه قصر نداشت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

برگشتم سمت خانم بزرگ
خونسرد به جلو خیره شده بود..
لیلا و علی هم دست کمی از من نداشتن..

-خانم به این خونه می گفتین کوچک و قدیمی؟!
اینکه از صدا تا ساختمون الانه ام قشنگ تر و نو تره..
خانم بزرگ اهی کشید..

-اینو می بینم به خودم غبطه می خورم این ساختمون
چند سال از من بزرگتره حالا منو بین
پیر و چروکیده

حالا این ساختمان...☆ exChange Group ☆
هعی..روزگار نامرد چه بلاها که سرم نیومد..

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۸/۱۲]

#بیوه_برادرم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

از این همه رنج خوردنش ناراحت شدم
عمر می گذشت ناراحت کردن نداشت
لبم رو زیر

فرستادم فشاری به کمر
خانم بزرگ اوردم و به جلو هدایتش کردم..

فعلا بریم داخل خانم بزرگ سراپا براتون خوب نیست
خانم بزرگ باشه ای گفت

باهم رفتیم سمت در☆ exChange Group

علی شروع کرد به در زدن ایفون خراب بود..
تعجب کرده بودم

خانم بزرگ و این خونه ذهنم رو درگیر کرده بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینکه این همه سال چرا شهر بود

چرا اینجا زندگی

نکرده بود..

جای به این قشنگی رو ول کرده بود اومده بود

شهر کمی برام سوال بود..

چند دقیقه ای گذشت که یه صدای زنونه

بلند شد داشت می گفت :

کیه کیه..

اومدم اقا جان اومدم صبر داشته باش مسلمون..

بعد همون در باز شد

یه زن حدود همین های مامان دم در نمایان شد

با نفس نفس و صورت سرخ شده بهمون خیره شد

خواست حرفی بزنه که نگاهش به

خانم بزرگ افتاد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه لحظه شکه شد و همینطور بهش زل زد
دستش رو جلو آورد با تعجب گفت :
باورم نمیشه خانم بزرگ
شما هستین.
خانم بزرگ اشک از چشم هاش
اومد..

خودش رو کشید جلو اون زن هم سمتش قدم برداشت
خانم بزرگ رو کشید
توی بغلش عمیق به خودش فشرد

ثریا دلم برات تنگ شده بود
پس اسم زنه
ثریا بود..

دوتاشون شروع کردن به ابراز هم دردی کردن ..
با خوش امد گویی ثریا وارد خونه شدیم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

حیاط خونه قشنگ تراز نمای بیرون بود
انگار تیکه ای از بهشت قرار داشتیم

لیلا کنارم قرار گرفت برگشت سمت
چشمکی زد و گفت :

جای قشنگیه نه!!؟

سرم رو تکون دادم و گفتم :

خیلی قشنگه..

علی هم عین نخودی ها وسط

قرار داشت

نمی دونست کجا بره ☆ exchange group

منو لیلا با هم خانم بزرگ و ثریا هم باهم

کم کم وارد ساختمون خونه شدیم..

نمای داخل خونه ام

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

شیک و لوکس بود ثریا رو پوش
سفید

از روی مبل ها برداشت..

یه دستمال کشید و گفت بشینیم

ماهم نشستیم..

ثریا با خنده گفت : خانم برزگ این دخترای زیبا و خوشگل کی
هستن

[AM۹:۴۴ ۲۰۲۰/۹/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۶

VIP

exChange Group

ROMAN

...نکنه دخترای قمبر!!؟

راستی رابطتون خوب شد خانم!!؟

چند سالی میشه ندیده متون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

هنوز حرفش تموم نشده بود
که سریع لیلا پشت حرفش گفت : خدانکنه
ما دخترای اون پیرمرد بدذات باشیم..
من خواهر مهتابم..
مهتاب زن کامل پسر قمبره..
همراه خانم بزرگ اومده اینجا ماهم کمی استراحت کنیم
کنی رفع زحمت کنیم.

ثریا و خانم بزرگ خندید دستی گذاشتن
جلوی دهنشون و خندیدن
ثریا با خنده گفت : شما هم پی بردین

به بد ذاتی قمبره؟! ☆ exChange Group

من از همون اول این بچه رو دست
خانم دیدم

بهش اعتماد نداشتم

حس خوبی نداشتم بهش اخه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بچه از جنگل پیدا میشه مگه عین ادم رفتار میکنه؟!
نمیکنه دیگه...

اینم جواب محبت بچه ی بی پدر و مادر...

خانم بزرگ اهی کشید..

-عمهی ثریا کاش گوش داده بودم
قمبر خیلی بده..

حتی چند سال شهر رو تنهایی کشیدم تا
بهش برسم اما بازم بی معرفتی کرد...
سرم رو پایین انداختم.

کمیل عین خودش بود ترسیدم بچه ای
که توی شکم من باشه هم
عین بابا بی ناموس باشه....

ثریا ازش جاش بلند شد چنگی به گونه اش زد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-خاک عالم چقدر هواس پرتم چی می خورید براتون بیارم ؟
همه به چایی رضایت دادن
بعدم ثریا رفت از ساختمون بیرون
تعجب کردم
اینجا اشپزخونه نداشت!؟

رو کردم سمت خانم بزرگ که توی فکر بود

-خانم بزرگ!!؟

با صدای من سرش رو بلند کرد و گفت : جانم!!؟

-اینجا اشپز خونه نداره!!؟

گنگ بهم خیره شد یهو خندید...
ROMAN

-چرا دخترم داره اینجا کسی چندسال زندگی نکرده
هیچ وسیله خوردنی نیست

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ثریا و شوهرش ته باغ زندگی می کنن
رفت از اونجا چایی بیاره
اهانی گفتم
خانم بزرگ خندید ...

منم و بقیه ام خندیدیم..

پرهام

زنگ خونه ی علی روزم نبود که نبود کلافه شدم
کجا بودن..
عجیب گیری افتاده بودم ها
چند هفته منو حیرون کرده بودن..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

قدمی عقب برداشتم اومدم برگردم که دیدم
یه مرد با سر و شکل ژولیده کنارم
ایستاد

دستش رو جلو برد و زنگ
در رو فشار داد
ول هم نمیداد تند تند پشت هم فشار می داد

تعجب کردم دستم رو جلو بردم و بازویش رو چنگی زدم
و گفتم : ببخشید اقا اتفاقی افتاده!؟.

با صدای من برگشت

exChange Group

[AM۹:۴۲ ۲۰۲۰/۱۰/۱۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۷

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-ببخشید اقا اتفاقی افتاده!!؟

با صدای من برگشت

همین که منو دید چشم هاش گرد شد

و وحشت شده عقب قدم برداشت....

دستم رو به حالت پس کنار زد

رنگش پریده بود و با چشم های گرد شده

بهم زل زده بود..

منم تعجب کردم این چرا اینطوری شده بود

یهویی!!؟

رفتم جلو تر که تو خودش جمع شد

از حرکت ایستادم

با تعجب گفتم : حالت خوبه!!؟

چرا اینطوری میکنی!!؟

-تو... تو کی هستی!!؟ مگه... پارسا نمرده بود...

تک ابرویی بالا انداختم هر کی بود
پارسا رومی شناخت..

-پارسا!؟؟

تو کی هستی...

با اخم بهش زل زدم...

دوباره عقب عقب این دفعه خورد زمین

حرکاتش مضحک بود

درک نمی کردم که چرا این کارا رو میکنه ???

دیگه کفری شدم ✨☆ exChange Group ✨

ای بابا چت شده خودتو نگه دار ببینم...

عین دیوونه ها چرا

خودت رو می کشی روی زمین..

-تو مردی...جلو نیا بینم..

دستی توی موهام کشیدم این کی بود

که پارسا رو می شناخت..

چرا خودش رو اینجوری کردی!؟

تا اینکه از جاش بلند شد دستی روی قلبش گذاشت

و شروع کرد به دویدن

با قدم های بلندش شروع می کرد به دویدن

منم همینطور عین ماست سر جام خشکم

زده بود نمی دونستم چکار کنم تعجب کرده بودم..

نفسم رو ول دادم و تگون شدیدی خوردم..

این کی بود واقعا فکرم رو در گیر کرده بود..

اونقدر درگیر بودم که نمی فهمیدم باید اون لحظه زنگ بزنم

به علی و ازش بپرسم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

با فکری مشغول شروع کردم به راه رفتن..

کمیل

با سرعت می دویدم قلبم داشت می اومد

تو دهنم پارسا زنده بود!؟.

چطور ممکن بود من خودم دیدم که اون رو

خاک کردن .

عین چی می دویدم و پشت سرم روهم نگاه می کردم ..

تا بینم دنبالم می یاد یانه

دوتا کوچه رو که رد کردم به نفس نفس افتاده بودم...

دستی روی قلبم گذاشتم و فشار دادم..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

قلبم داشت می اومد تو دهنم نمی دونستم چکار کنم...

وایسادم

دستی به دیوار زدم و خودم رو نشوندم

روی زمین

قفسه ی سینه ام بالا و پایین میشد...

[AM۹:۳۲ ۲۰۲۰/۱۲/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۱۸

VIP



exChange Group

ROMAN

نفس که گرفتم از جام بلند شدم

لعنتی

ماشینم کنار خونه ی

علی بود..

الان چطوری می رفتم!؟.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از بفکر به اون صحنه ترس تموم وجودم رو گرفته بود
اون پارسا بود خود خودش بود
اون که مرده بود چطوری زنده شده بود!!؟

چشم هام رو گذاشتم ...
سردرد و گیجی بهم دست داده بود
دستی به صورتم کشیدم و اروم اروم شروع کردم
به حرکت کردن...

ذهنم درگیر بود نمی دونستم چی به چی بود
فکرم درگیر

مہتاب و اون شخصی که دیده بودم
کنار خونه ی
علی چکار می کرد؟ اومده بود برای مہتاب..

پس علی از مہتاب خبر داشت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یا پارسا نمرده بود
یا اینکه...

چیزی به ذهنم نرسید...

نشد که ادامه بدم دوباره راه اومده رو
برگشتم.

نمیشد پیاده رفت...

با دلی پر استرس خودم رو به خونه ی علی
رسوندم

کسی نبود رفتم سمت
ماشین...

در ماشین رو باز کردم و سوار شدم...
exChange Group

ROMAN

صبر نکردم که ببینم چی میشه
دنده رو جا زدم

و شروع کردم به حرکت کردن...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مهتاب

خانم بزرگ باید قرصش رو می خورد
قرصش رو بهش دادم..
قرص رو که خورد

با نفس عمیقی گفت : خبری از
رحیمی نشد

باید بهش زنگ بزنم.. گوشیم رو نیوردم..
گوشی خونه رو بهم بده....

برگشتم یه گوشی بی سیمی روی عسلی بود
برداشتم و گرفتم سمت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خانم بزرگ..

-بفرما خانم بزرگ...

خانم بزرگ گوشی رو گرفت و ممنونی

زیر لب گفت..

شماره رو گرفت و بعد گوشی رو گذاشت

دم گوشش..

VIP [AM۹:۴۲ ۲۰۲۰/۱۳/۱۲]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۱۹

ROMAN

شماره رو گرفت و بعد گوشی رو گذاشت

دم گوشش....

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چند لحظه گذشت تا اینکه صداش
بلند شد

-الو...

....-

-مرسی خوبم چی شد رحیمی!؟
وکالت رو گذاشتی اجرا!؟

...-

-خوب من روستام هر وقت زمان
احضاریه شد

و من دادگاه داشتم باید

بیای دنبالم.. exChange Group ☆ ✨

می تونی بیای!؟؟

....-

-خوبه کی دادگاه هست!؟

...-

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-چهار شنبه هفته دیگه..

...

-خیله خوب حتما دنبال کارها رو بگیر

رحیمی..

قمبر خیلی زرنکه تا روز دادگاه به هیچ

وجه نباید از

زندان بیاد بیرن

وگرنه خودش رو گم و گور می کنه

فهمیدی!!؟

....

-باشه خداحافظ...

exChange Group

ROMAN

گوشی رو قطع کرد نفس عمیقی کشید

خودم رو کشیدم جلو و با چشم

های زوم شده

بهش زل زدم و گفتم : چی شد خانم بزرگ!!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حاجی رو دستگیر کردن!!؟

خانم بزرگ با این حرف من اخمی کرد و گفت :

به حروم زاده ای که من بهش پرو بال دادم

بخاطر من شده حاجی..

بخاطر من شده حاج قمبر..

با زحمت و اموال من شده این

با پول من رفته حج شده حاجی پس این قبول نیست

بهش نگو حاجی بگو حروم زاده..

حروم زاده ای که چندین سال عمرم

رو به پاش هدر دادم می لرزید و حرف می زد

نفس عمیقی کشیدم و دستی به بازوش زدم

با چشم های زوم شده گفتم :

باشه خانم بزرگ

اروم باشید حالتون خوب نیست

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ممکنه

دوباره حمله قلبی بهتون

دست بده...

همه کارای خدا با مصلحت نباید ناراحت باشید..

خانم بزرگ لبخند تلخی زد و گفت : اره...

اگه قمبری نبود توام نبود..

مصلحت خدا تو بودی دخترم من یا تو آشنا شدم..

خوشحالم که این اتفاق افتاد..

منو تو خیلی رنج

کشیدیم تلافی اینا رو سرش در میارم..

VIP
exChange Group
ROMAN

قمبر..

کلافه دستی توی موهام کشیدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سه روزی میشد

توی این سوراخ لعنتی زندانی بودم

بعد کسی نیومد

بپرسه زنده ام..

چرا کسی نیومده لعنتی ها

با یه سند می تونستن ازادم کنن

بین به چه بلایی دچارم کرده بود

اون پیر خرفت..

همینطور داشتم راه می رفتم

که صدای داد

یه پسر بلند شد.. exChange Group

ROMAN

هی تو چرا این همه راه می ری بیتمرک دیگه..

اخم ریزی کردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۱۴/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۰

برگشتم سمتش یه پسره جوون بود

همسن

کمیل..

صورتش خط خطی بود..

ظاهر درست درمونی داشت اما از این بی ادبیش

تعجب کردم.

exChange Group

پسره که دراز کشیده بود دستی به زمین زد

و از جاش بلند شد...

-چیه پیری چرا اینطوری نگاه می کنی!!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بشین دیگه

ازوقتی که اومدی ارومو قرار نداری ها..

بشین بابا هم خودت رو خسته کردی

هم مارو..

دندونام رو ساییدم روی هم..

هیچی نگفتم یعنی نمیشد که بگم من که زورم نمی رسید

رفتم

و گوشه ی دیوار نشستم

و منتظرم شد تا ببینم چی میشه..

راوی

شراره اروم شروع کرد به تگون خوردن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تموم بدنش

درد می کرد ناله ای سرداد

نرجس نگاهش رو به شراره دوخت

با نگرانی گفت :

شراره خاله حالت خوبه!!؟

شراره با درد نگاهی به نرجس انداخت

نمی دونست چه اتفاقی افتاده

چشم هاش رو

گذاشت روی هم

VIP



exChange Group

ROMAN

-اخ خاله درد دارم چم شده...

نرجس اشک از

چشم هاش اومد روی قلبش فشرده شده بود...

توی دلش برای کمیل دعا کرد

که این بلا رو سر این بیچاره آورده بود.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

خواست حرف بزنه که در باز شد
با شدت..

نگاه متعجب

و ترسیده ی نرجس سمت در کشیده شد
حاج سمیر با عصبانیت
و چشم های گرد شده توی چهار چوب در نمایان شد..

اون اینجا چکار می کرد

حاج سمیر نگاهش روی شراره ثابت
موند ..

سرگیجه بهش دست داد.. exChange Group

نرجس چشم هاش رو گذاشت روی هم
خشم کل وجود سمیر رو گرفت
با داد گفت :

@VJP_ROMAN **صالحه ابراهیمی**

بیوه برادرم

اون پسره ی نمک به حروم چه بلایی سر دخترم آورده!؟؟

[AM۱۰:۰۹ ۲۰۲۰/۱۵/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۱

نرجس قدرت پاسخ گویی نداشت نمی دونست
چی بگه..

اصلا چطوری فهمیده بود..
نرجس اب دهنش رو قورت داد

exChange Group

حاج سمیر دست هاش رو مشت کرد
با داد گفت :

نرجس خانم با شمام

چرا بچه ی من یه روز نشده از عقدش

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مثل

جنازه افتاده روی تخت

چه بلایی سرش اومده!؟.

راستین پسر حاجی بهم خبر داد که

شراره

کتک خورده دستش درد نکنه

به شما بود که خبر نمی دادین..

نرجس سرش رو بالا گرفت و با چشم های زوم

شده بهش نگاه کرد

VIP

exChange Group

-راستین!؟؟

-بله همون دکتری که آوردین بالا سر

شراره

حتی حاضر نشدین ببرینش بیمارستان.

ROMAN

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرجس توی دلش به این پسره ی بیشعور
عوضی گفت براش
داشت البته برای نیلو خانم داشت..

نرجس با لبخند زوری گفت : داری اشتباه
می کنی حاج سمیر..
شراره از پله ها افتاده...

اون پسره الکی حرفی می زنه خواستگار نیلوعه ما موافقت نمی کنیم
از لج اومده
اینطور به شما گفته..

همینطور داشت حرف می زد که شراره ناله ای
سر داد..

اخ صورتم..

حاج سمیر با پوزخند دست اشاره ای به شراره

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

کرد و گفت : دروغ هم قشنگ
می گی نرجس...از شما انتظار نمی رفت
تک دخترم رو انداختم به دست کی..
بین چه بلایی سرش اومده
هیچی ازش نمونده...ادمی که از پله ها می افته
صورتش کبود نمیشه..
بدنش چرا ضربه می بینه می شکنه اما صورتش نه..
کم پیش می یاد...صورت دختر من
کلا باند پیچی شده..

نرجس سرش رو پایین انداخت
حرفی نداشت
که بزنه..با بغض گفت :
روم سیاه حاج سمیر حرفی ندارم بزنم
خودمم

شکه شدم کامل دست

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

به زن نداشت

نمی دونم چی شد که دیوونه شد

من روم سیاست

حرفی ندارم که بزنم..

نیشخندی زد حاج سمیر قدمی جلو برداشت

سمت شراره اومد..

-یه روز نگذشته خودش رو خوب نشون داد

به شراره خیلی می گفتم

اما باورش نمیشد حالا که دید با چشم های خودش پس دلیلی نداره

اینجا بمونه

دخترم رو با خودم می برم

[AM۹:۵۸ ۲۰۲۰/۱۶/۱۲]

#بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

#پارت_۲۲۲

-...دخترم رو با خودم می برم

طلاقش رو می گیرم

نمی خوام یک لحظه بدست

پسر تو باشه

با دختر من عین یه برده رفتار کرده

اون که حوصله نداشته

غلط کرد اومد خواستگاری..

غلط کرد زن عقد بست...اون که ظرفیت نداشت

نمی اومد خواستگاری ☆ exChange Group

ROMAN

نرجس شکه شده به حاج سمیر نگاه کرد

از لفظ طلاق پشتش لرزید..

قدمی عقب برداشت با چشم های گرد شده گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یعنی چی حاج سمیرا!!؟

یعنی چی طلاق!!؟

-یعنی همین نرجس پسر ت اومد بگو تا شش ماه

اطراف خونه ی من پیدااش

نشہ...

شش ماه که از عقد گذشت برای طلاق می رم دادگاه..

مهریه دخترم تا قرون اخرش ازش می گیرم..

نرجس هول برش داشت..

به حاج سمیر نیاز داشت تو این شرایط...

توی دلش برای کمیل

نفرینی تراشید و قفسه ی سینه اش

از خشم بالا

و پایین شد...

-حاجی کمیل جوونه خام یه فرصت دیگه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بهش بده.

عصبی بوده نفهمی کرده شما بگذر..

حاج سمیر اخم شدیدی کرد

-هر بار عصبی میشه حتما همین

بلا رو سرش

می یاره نه نمی گذرم..

مثل بقیه خام این مار خوش ختو خال نمی شم..

حرفش رو زد و رفت سمت شراره

کنارش نشست

و بعد اروم شروع کرد به صدا کردنش

exChange Group

باید بیدارش می کرد و می بردش.

-شراره بابا...پاشو ببینم..

شراره تکون ارومی خورد و چشم های بی حالش رو باز کرد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

علي

با حرص ماشين رو زدم کنار اين پرهامم ول كن
نبود هي زنگ مي زد..
ليلا با تعجب برگشت سمت من..

-چي شده چرا وايسادي!؟..
گوشي رو از روي داشبورد چنگي زدم
و گفتم :

بينم اين پرهام چي مي كه
دمار از روزگارم در آورد
بسكه كه زنگ زد بذار بينم چي مي كه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

لیلا غر مانند گفت :

حتما می خواد از مهتاب پرسه

بهش بگو

فعلا نمیشه..

پوفی کشیدم و باشه ای گفتم

گوشی قطع شد

خواستم زنگ بزنم

که گوشی توی دستم لرزید

VIP

[AM۹:۳۶ ۲۰۲۰/۱۷/۱۲]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۲۳

که گوشی توی دستم لرزید بدون اینکه

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

صبر کنم گوشي

رو جواب دادم...صدای پرهام توی گوشم پیچید..

-الو علی!!؟

بی حوصله دندونام رو گذاشتم روی هم..

و جواب دادم :

الو سلام خوبی!؟.

-خوبم کجایی پسر در به در دنبالتم..

-ای بابا پرهام توام ادمو میگ*ایی ها..

VIP

صبر کن به سرم به جایی

جواب می دم شاید جایی ام نمی



تونم جواب بدم ☆ ✨ exChange Group

-کجایی مثلاً!!؟ بابا تو می دونی

ROMAN

من عجله دارم

باید خواهر زنت رو ببینم

من بفهمم قضیه چیه می رم پشت سرم نگاه نمی کنم

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه دیدن چه اشکال داره چند هفته اس

منو حیروون کردین ای بابا..

-نمیشه بینی فعلا شرایط نیست..

-اونوقت شرایطش چیه!؟.

من می خوام برسم به اون کمیل بی

همه چیز می خوام

انتقام ازش بگیرم..

کلافه شدم قانع نمیشددستی توی موهام کشیدم

VIP

-بابا بفهم نمیشه چرا نمیشه



exChange Group

چون مهتاب تورو ببینه شکه میشه

درجا سخته

ROMAN

رو زده حامله ام اس بدتر

باید دندون بذاری رو جگر من و لیلا از تو

براش بگیرم اوکیه!؟.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-پوووف کی می گید من می ترسم

کمیل فرار کنه

نمی دونم چه قضیه ای هستش

هرکی منو می ببینه

فرار می کنه یعنی این همه

شباغت بین و کمیل هست!!؟. اینقدر

-اره من خودم دفعه اول شکه

شدم یادت نیست..

-چرا یادمه امروز رفتم دم در خونه ات

یه مرده اومد

تقریبا همسن خودمون بود

منو ندید اومد دم در خونه ات هی در زد

عجیب و غریب بود گفتم با کی کار

داری

منو که دید تعجب کرد ترسیده هم بود بدتر

هی پشت هم می گفت

کار از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پارسا پارسا...

من نمی شناختمش هرچی گفتم

کی هستی

هیچی نگفت فرار کرد دیوونه بود فکر کنم..

ابروهام پرید بالا...

-ببینم اینی که تو می گی بد بلند و چهارشونه..

صورتشم کشیده با چشم های قهوه ای

لبای باریک!؟؟

-والا دقت نکردم به صورتش زیاد..

ای دادی زیر لب گفتم

ROMAN

-کسی جز کمیل دم در خونه ی من در نمی زنه

اونم به این وحشی گری

سر و کله اش

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

پیدا شده...

-کمیل بوده دیدم!!؟

-اره...

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۰/۱۹/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۴

VIP

لیلا کنجکاو بهم خیره شده بودم

فکر کنم

فهمیده بود چی شده.. exChange Group

ROMAN

-چقدر احمق بودم ها پس یه بلا سر

پارسا آورده

که وقتی منو دیده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینجوری گر خیده...

-حتما...

-باید بینمت کامل باید نقشه بکشیم

وگرنه

همه چی از دست می ره..

کامل منو دیده تا نفهمه چخبر شده دست

بردار نیست کجایی الان!!؟

حق باهاش بود بدشناسی همین بود

که کامل

پرهام رو دیده..

exChange Group

-تو جاده ام رسیدم بهت زنگ می زنم

-باشه..

گوشی رو قطع کردم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا پشت بند قطع شدن گوشی

سریع گفت :

چی شده!؟؟

ماشین رو حرکت دادم و بعد در حموم حال

برای لیلا تعریف کردم

راوی

رحیمی برگه رو گذاشت جلوی قاضی

قدمی عقب برداشت ☆ exChange Group

و شروع کرد به حرف زدن

-اقای قاضی موکل من از این اقا

شکایت داره..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چندین ساله

اموالی رو که اسما به اسم موکل بنده هستش از جلو گرفته
موکل من بدلیل کهولت سن
چیزی نمی گفت اما الان تموم اموال رو از این اقا می خواد..

قمبر از حرص قرمز شد.

-موکل شما مادر منه هر چی داره برای منه
بعد مرگش همه چی به

من می رسه...چیزی رو بزور نگرفتم
خودش بهم داده

رحیمی خونسرد بهش زل زد

-خیر شما از احوال موکل بنده سواستفاده کردین
بعدم شما وارث خانم نیستید ایشون
وارث خودشون رو انتخاب کردن

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

همه اموال از شما گرفته و به ایشون واگذار میشه..

قبر ناباور شد... با چشم های
پر از شک بهش خیره شده بود...

[AM۱۰:۰۴ ۲۰۲۰/۲۰/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۵

باورش نمیشد خانم بزرگ وارث دیگه ای برای

خودش انتخاب کرده باشه

کی جز قمبر..

وارثش کی بود!؟؟ این سوال توی ذهنش

بود قفسه ی سینه اش

از زنش کند قلبش به درد گرفته بود..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

اب دهنش رو قورت داد و از جاش بلند شد
اروم شروع کرد
به راه رفتن حالش اصلا
خوب نبود..

رحیمی نیشخندی زد و نگاهش رو از قمبر گرفت
شروع کرد به حرف زدن و گفتن
از همه چیز..
قاضی هم قشنگ گوش می داد..

تموم حرف های رحیمی با سند و مدارکی
که ارائه داده بود صدق می کرد
قاضی هم

همون جلسه ی اول
قنمبر رو محکوم و رای به بازگرداندن

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تموم اموال خانم بزرگ کرد..

قمبر داد و بیداد می کرد
می گفت " این اموال برای
خودمه...خودم به اینجا رسوندمشون..
اون کارخونه نبود من کشیدمش بالا
اون حجره حجره نبود من حجره اش کردم و..
"

فقط من من می زد ولی خوب اینا
کار ساز نبود..

رای صادر شده بود

حتی قمبر چند جا هم به قاضی فحاشی کرد
اما اون خودش رو کنترل کرد و چیزی نگفت..

قمبر رو بردن توی زندان

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

رحیمی هم با خوشحالی از دادگاه بیرون اومد..

همینکه بیرون اومد

زنگ زد به خانم بزرگ..

-الو سلام خانم..

-سلام رحیمی خوبی...

-ممنون خانم من خوبم شما چطورین!؟!

-منم خوبم...خواب بودم کاری داشتی!؟.

رحیمی کمی شرمنده شد اما باید این

خبر رو می داد

exChange Group

-ببخشید خانم ولی باید این خبر رو به شما می دادم..

امروز دادگاه داشتیم با قمبر

خدا روشکر با مدارکی که داشتم قاضی همین جلسه

اول رای رو به نفع شما صادر کرد فکر می کردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

طول بکشه

اما زیاد طول نکشید

تا اخر هفته دستور قضایی برای گرفتن خونه...کارخونه...حجره و....

انجام میشه

حتی حساب قمبر هم خالی میشه

خانم بزرگ پوزخندی زد هیچ حسی بهش

دست نداده بود...

VIP [AM۹:۳۱ ۲۰۲۰/۲۱/۱۲]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ۲۲۶_پارت_#

ROMAN

هیچ حسی بهش دست نداده بود

حتی حس دلسوزی

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سرش رو بلند کرد و نگاه عمیقی
به رو به رو انداخت
نیشخند پررنگی زد و گفت :
انتقال وارثت رو انجام بده همه رو
بزن به اسم
مهتاب...

رحیمی اخم ریزی کرد

-خانم شما از این کار مطمئن هستید دیگه!؟؟
خانم بزرگ اروم خندید..

exChange Group

-اره همه رو بزن به اسمش و کالت که دادم
به قمبر رحم نکن

حتی ماشینی که زیر پاش هم هست
باید ازش

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

بگیری همه چی رو..

یه هزار تومنی نباید توی جیب هاش بذاری...

-خانم این کار زیاده روی نیست

گناه دارن

لااقل ماشین و یه سر پناه براشون بذاریم..

خانم بزرگ این حرف رو شنید عصبی شد

با صدای بلندی گفت : نه گناه رو من داشتم که

سی سال از عمرم رو گذاشتم برای بزرگ کردن

این حروم زاده جوابم شد این

با حاجی رفته بودیم دنبال دوا و درمون خوب شده بودیم اما یه حروم

زاده

جنگلی رو اشتباهی ادم حساب کردیم..

حالا وقت تلافی کردنه

برام مهم نیست سر زنو بچش چی میاد

همه رو ازش بگیر فهمیدی!؟

رحیمی چشمی گفت و بعد گوشی رو قطع کرد
خانم بزرگ هم گوشی رو گذاشت روی
تخت

و بعد خودش هم از جاش بلند شد...

و عصا زنون سمت

در اتاقش رفت...

VIP

همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد...

exChange Group

مامور ها

قمبر رو همراهی کردن

برای اجرای حکم اول از کارخونه و حجره شروع کردن

کارخونه و حجره رو تا اطلاع ثانوی تعطیل کردن رای

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صادر شد صاحب واقعی که خانم بزرگ بود
هرموقع لازم می دونست
اجازه صادر می کرد برای راه اندازی دوباره و کارخونه...

کارمند ها و کارگر های کارخونه صداشون در اومده بود..
بهشون قول دادن که زود کارخونه باز بشه..

قمبر به حال روز بعدی دچار شده بود..

سختی کار این بود

که کمیل کنارش نبود تا دنبال کار هاش رو بگیره..
ومرهمی براش باشه...اما کمیل نبود

و در به در داشت ✨☆ exChange Group

دنبال مهتاب می گشت..

سختی کار هم اینجا بود که حاج سمیر هم به قصد شکایت راهی
دادگاه شده بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

این خبر رو هنوز نشنیده بودن..

مرحله ی بعدی..

خونه و ماشین بود...

دم در خونه که رسیدن دستشون رو جلو بردن

و زنگ در رو فشار دادن..

[AM۹:۳۳ ۲۰۲۰/۲۲/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۷

VIP



exChange Group

نگاه دخترا و نرجس با صدای اف اف

ROMAN

سمت ایفون

کشیده شد..

هرسه منتظر بودن...منتظر کمیل و خبری

از قمبر..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نرجس با دخترش فکر می کرد

که کمیل

دنبال کارای پدرش رفته..

نمی دونست که مهتاب رو ترجیح داده به باباش..

نگاهی روونه ی

نیلا و نیلو کرد با اخم های توهم

رفته گفت :

نمی خواین یکیتون بلند شه در رو باز کنه!!؟؟

نکنه انتظار از من دارین

برم در رو باز کنم!!؟؟

نیلو از حرف های مادرش درمورد

راستین

هنوز از دستش عصبی بود.

بنابراین توجه ای بهش نکرد و سرش

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

رو برگردوند

و دوباره مشغول سوهان کشیدن شد.

مادرش حرصی شد

نیلا پوفی کشید

دستی به زانو زد و از جاش بلند شد..

-من می رم مامان

نمی خواد عصبی بشی...

اینو گفت رفت سمت اف اف خونسرد

به صفحه ی

اف اف زل زد...یهو با دیدن

ارسلان و مامور های پشت سرش

چشم هاش

گرد شد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با دست به صفحه اشاره کرد و با صدای بلند گفت : اا مامان این پسره
با

مامورا دوباره اینجا
چکار می کنن؟؟..

نرجس از جاش بلند شد..

-کیه؟؟؟ چی شده...

به نیلا رسید نگاهی به صفحه انداخت..

-یا خدا بازم مامور!؟ چی می خوان

از جون ما.. exChange Group

بازم این پسره از دستش
اسایش نداریم..

نیلا کمی ناراحت شد از ارسال خوشش
اومده بود و کسی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

در موردش این ابراز نظر ها رو می کرد
بهش بر می خورد..

نرجس با عصبانیت گوشی
رو برداشت و جواب داد : بله..
ارسلان با شنیدن صدای نرجس
اخمی کرد

-از طرف اگاهی هستم لطفا بیاید پایین..
نرجس با غضب گفت : بله
چهره ی مبارک شما برامون قابل روئیت هست
بینم پسر جان تو کار دیگه نداری که همیشه
دم در خونه ی ما پلاسی؟؟
والا ما ابرو داریم.

خندید ارسلان..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

جلوی این همه مامور این زن بالین لحن حرف زدنش
باعث شده بود کم بیاره..
برای چی کمی جبران نمی کرد؟!؟

-والا خانم محترم شما و کارهاتون باعث
میشه مامور مملکت بریزه دم در خونتون
وگرنه مامور که ازار نداره الکی
بیاد دم

در خونه ی مردم حالا ما با شما
کار نداریم
با این خونه کار داریم لطفا در رو باز کنید

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۲۳/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۲۸

نرجس تعجب کرد همینطور خیره به

صفحه ی

اف اف بود..

ارسلان کلافه و عصبی شد

اخم هاش

رو کشید تو هم و گفت :

خانم با شمام

در روباز می کنید یابه مامور بگم

از در بیاد بالا..

exChange Group

نرجس از صدای ارسلان و حرفی که

زد ترسید..

فکر کرد ابروریزی بشه

البته شده

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بود..

هیچ ابرویی براشون نمونده بود..

سریع دستش رو جلو برد

و دکمه ی اف اف رو زد..

در با صدای تیکی باز شد قمبر

چندان

حال خوشی نداشت

از صبح بسکه دادو قال و فحشو ناسزا

گفته بود

دیگه رمق نداشت

حرفی بزنه..

ارسلان برگشت با سر اشاره رو

به قمبر گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خوب الویت با شماست
محمودی حاجی رو همراهی کن...
سرباز پای
به زمین کوبید و چشمی گفت..

نرجس و نیلا از خونه اومدن بیرون
نیلو

زحمت بیرون
امدن به خودش نداده بود
این

همه عصبی بود وبا حرص انگشت هاش

رو سوهان می کشید.. exChange Group

ROMAN

حاج قمبر سردرد بدی گرفته بود..
اروم شروع کرد
به راه رفتن..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

امروز تموم زحمت هاش ازش
گرفته شده بود.
و این براش حکم ناباوری بود..

یه روز توی اوج پول و ثروت امروز هم
توی اوج
بی پولی و ورشکستی.

نرجس شوهرش که توی تیر راس

نگاهش

قرار گرفت

چنگی به گونه اش زد

ROMAN

-یا خدا این چه سر و شکلیه!!؟

این همه

مامور همراه بابات چکار می کنن دختر!؟؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نیلا از یه طرف نگران

باباش بود

و از طرف دیگه محو قد و قامت ارسلان

توی اون لبایس پلیس

خوش و برورو شده بود...

ارسلان به نرجس که رسید وایساد

اخم به چهره داشت

اما با دیدن نیلا از اون اخم و تخم دست

برداشت..

لبخند نزد ولی اخم هم نکرد

فقط با لحن عادی گفت : سلام خانم..

نرجس واکنش نشون داد..

با دست

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اشاره ای به شوهرش کرد..

-چه سلامی چه علیکی چه بلایی سر شوهرم اومده

چرا رنگ به رو نداره؟!؟

این شکلی نبود که تحویلش گرفتید..

ازسلان نیم نگاهی به حاجی انداخت

با

کنایه گفت : از اثرات

تحویل گرفتن اقا پسر تون و شماهاست

این چند روز کم به اشتیاق پسر توم اقا کمیل

نشستن

وگر نه زندان ما مثل هالیووده

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۲۴/۱۲]

#بیوه_برادرم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

#پارت_۲۲۹

نرجس که تیکه ی ارسال رو گرفت
اخم پررنگی کرد
حرص بیشترش
برای این بود که به کمیل
تیکه انداخت..

قمبر نگاهی به نرجس انداخت
حالش

خوب نبود پاهاش ✨☆ exChange Group

می خواست شل بشه و بیوفته پایین..
خودش رو
بزور نگه داشته بود..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-برای چی این همه مامور آوردین اینجا ???

ارسلان

با ریلکسی اشاره خونه کرد

-برای تخلیه ی اینجا و واگذاری اون به

صاحب

اصلیش..

نرجس چشم هاش گرد شد

-وا صاحب این خونه خودمونیم..

-حکم قاضی چیز دیگه ای میگه..

فقط لباس هاتون رو بردارین

حق برداشتن چیز دیگه ای

رو ندارین..

زود لطفا..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرجس پریشون شد اشک از چشم هاش
اومد..

نگاهی به قبر کرد
و با بغض گفت: حاجی اینا دارن
چی می گن؟!
می خوان مارو از خونه ی خودمون بیرون کنن
یعنی چی!؟

قبر پلک عمیقی زد با بی حالی
گفت:

نمی دونم نرجس هیچی نگو
فقط هر کاری می گن انجام بده
منم خودم
نمی دونم چه بلایی سرم
اومده..

-یعنی چی قبر مارو دارن از خونه ی

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خودمون

بیرون می کنن

بعد ما کاری انجام ندیم!

مگه میشه!؟

اینجا خونه ی ماست جون کنسیم

درستش کردیم

بعد بدون هیچی بدیمش به یکی دیگه!؟

گریه می کرد

و با شوهرش حرف می زد..

ارسلان کلافه شد..

exChange Group

ROMAN

-خانم وقت مارو نگیرید

لطفا وسایلتون رو جمع کنید باید

اینجا رو تخلیه کنید..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرجس با

حالت مدافع گرانه ای با داد گفت : من جایی نمی یام
اینجا خونه ی منه برید بیرون
داد و فریاد می کشید..

ارسلان دندوناش رو سایید روی هم..

چندتا مامور زن

همراهشون بود

با دست اشاره ای

به نیلا و نرجس کرد

سروان حمیدی سروان بزرگوار.. exChange Group

این دوتا خانم
رو

بفرستید بیرون

ماهم داخل رو می گردیم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

ببینیم کسی هست یا نه
دوتاشون چشمی گفتن و رفتن
سمت
نیلا و نرجس..

نرجس خودش رو روی زمین می کشید
و نمیخواست از خونه
خارج بشه

VIP [AM۹:۵۰ ۲۰۲۰/۲۶/۱۲]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۳۰

ROMAN

ولی به هر طور بود همه رو از خونه روندن
بیرون... نیلو مثل نیلا

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ساکت نبود و شروع به فحاشی کردن

تا عقده ای

که سر دلش سنگینی

کرده بود رو از بین ببره از همه بیشتر

به ارسلان

فحش می داد..

هم برای اروم کردن خودش و حرصی کردن

نیلا..

زمانی فهمید که حدش درسته

و نیلا

ارسلان رو دوست داره که نیلا اومد سمت

نیلو..دستش رو گرفت

و کشید سمت خودش با دندون های

ساییده شده

گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بسه دیگه چقدر بد دهنی اخه..

چرا فحش می دی

الاغ اون داره وظیفه اش رو انجام می ده

چه ربطی به اون

داره..

ارسلان هم نزدیکشون بود از دفاع نیلا

لبخند روی

لباش نشست...

نیلو لبخند ارسلان رو که از پشت سر دید

حرصی شد.. exChange Group

ROMAN

دستش رو از دست نیلا در آورد

و با شدت به عقب روندش

با دندون های ساییده گفت : چیه چرا به خانم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

برخورده؟!؟

من که کاری به تو ندارم به اون پسره ی
از خود راضی دارم فحش می دم
که مارو به این خاک سیاه نشوند
تو چرا ناراحت
میشی ؟؟؟ نکنه بهش علاقه داری!؟

نیلا

دندوناش رو روی هم فشار داد و گفت :

چون داری زر اضافه می زنی

دیگه اصلا

ربطی به اون نداره..☆ exChange Group

نیلو سرش رو برگردوند و رفت سمت مادرش..

به اون چیزی که می خواست رسیده بود..نرجس

از شدت گریه و نفرین

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حال نداشت و بی حال روی زمین افتاده بود..

قفسه ی سینه اش کند می زد

سرش رو پایین

انداخت

قمبر هم دست کمی از اون نداشت..

اون مرد بود و بیشتر حرصی بود

اعتقاد داشت غرورش به بازی گرفته شده بود.

اعتقاد داشت

خانم بزرگ باهاش بد تا کرده بود

گرچه

تموم کارا مقصر خودش بود

اما خودش

رو مقصر نمی دونست فقط خانم بزرگ

رو مقصر می دونست.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نرجس آخرین زورش رو زد برای التماس کردن
چادر مامور پلیس رو چنگی زد

[AM۱۰:۱۶ ۲۰۲۰/۲۷/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۱

VIP

چادر مامور پلیس رو چنگی زد

نگاه

مامور زن سمت ✨☆ exChange Group

نرجس کشیده شد اخم غلیظی کرد.
ROMAN

-خانم تورو خدا بگید

این کار رو باما نکنید من خون جگر خوردم

کاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا این خونه شد این

دیگه این!!؟

تورو خدا... بهشون بگید تورو خدا

مامور از گریه ی نرجس دلش

به رحم اومد اما حقیقت این بود کاری از دستش

بر نمی اومد

با ناراحتی گفت : متاسفم کاری از دستم

ساخته نیست ..

من فقط یه مامور ساده ام

نرجس چشم هاش رو گذاشت روی

هم..

و با شدت شروع کرد به گریه کردن

در همون

حال نفرین هم می کرد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خدا لعنت کنه همشون رو خدا
نگذره ازتون
که هممون رو به بی خانمان کردین
هق هق اش
اوج گرفت....

همسایه ها دور خونه جمع شده بودن
و پچ پچ می کردن
نیلا اومد کنار
مادرش نشست
شونه هاش رو گرفت توی دستش

ROMAN

-مامان گریه نکن تورو خدا
اروم باش

نرجس اما اروم نشد هرچی گریه هاش زیاد تر شد...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

ارسلان ناراحت شده بود
کلافه بود...

قمبر و خانواده اش بدون هیچ پول و لباسی
از خونه
اومده بودن بیرون...

مامورا در رو بستن
سوار ماشین شدن که برن ولی ارسلان
هم چنان مونده بود
عذاب وجدان داشت دلش نمی اومد
قمبر

و خانواده اش
رو همینطور ول کنه..

شاید پدرش می تونست کمکی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بهشون کنه...

بااین فکرش دستی داخل جیبش کرد و گوشیش

رو در آورد

تا زنگ بزنه به پدرش..

کمیل

همه جا رو گشتم خسته شده بودم

می خواستم

برم خونه

استراحت کنم مهتاب رو گیر

می اوردم

زنده اش نمی داشتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

راهم رو کج کردم سمت خونه

حدود نیم

ساعت بعد رسیدم

ماشین رو به روی خونه نگه داشتم ...

دنبال ریموت

گشتم..

بعد یه

عالمه گشتن پیداش کردم

ریموت رو مقابل

در قرار دادم و شروع کردم به فشار دادن

exChange Group

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۰/۲۸/۱۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۲

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

هرچی فشار می دادم در باز نمیشد
تعجب کردم
چرا در باز نمیشد!؟؟

نگاهی به ریموت کردم چراغش روشن میشد
اما

در باز نمیشد
گیج دستگیره رو کشیدم و
اومدم پایین...

رفتم سمت در نزدیک که شدم دیدم یه
برچسب روی دره.
بهش که رسیدم دیدم از
حکم قضایی.

چشم هام گرد شد چه اتفاقی افتاده بود.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستی کردم

داخل جیبم و خواستم گوشیم

رو در بیارم..

هیچی ندیدم..

لعنتی زیر لب گفتم و دوباره رفتم سمت

ماشین

گوشی روی

داشبورد بود..

VIP

خودم رو کشیدم داخل ماشین

exChange Group

وگوشی

ROMAN

رو بیرون اوردم

نگاهی به گوشی انداختم نیلو و نیلا

صد

دفعه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

زنگ زده بودن.

لعنت به مهتاب که اصلا هوش و حواس
برام نمی داشت...

کلا بابا رو فراموش کرده بودم
خواستم

زنگ بزنم که گوشی
توی دستم لرزید..

نگاهی به گوشی انداختم..
نیلا بود

سریع جواب دادم ✨☆ exChange Group

ROMAN

-الو نیلا...

-سلام داداش کجایی از صبح هی
دارم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

زنگ می زنم.....

-من دم در خونه ام

این چیه زدن به در اصلا

چی شده..

-خانم بزرگ دیوونه شده هرچی داشتیم

نداشتیم

رو ازمون گرفت دارم می ترسم داداش

تورو که یه کاری کن...

خونه ماشین باغ کارخونه حجره

هرچی رو داشتیم

گرفت حساب بابا رو هم بسته

کارت

تو همراهمون بود اومدیم بکشیم

حساب

تو هم بسته بود.

سراغ تو هم میان ماشین

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

وخونه ای

که داری ازت می گیرن..

باورم نمیشد خانم بزرگ این کارها رو کرده بود!!؟

-خانم بزرگ این کارها رو کرده

-اره

باور نمی کنی؟؟؟

-نه..

اروم خندید

VIP



exChange Group

ROMAN

-منم باور نمی کنم ولی اینکار

رو کرده..

بد افتاده به جون بابا انگار می خواد

انتقام

این چند سال بی توجه ای

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بابا رو در بیاره

تو می دونی خانم بزرگ کجاست

با تو خوبه

حرف بزن بگو از

خر شیطون بیاد پایین....

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۰/۲۹/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۳

VIP



چشم هام رو گذاشتم روی هم..

exChange

ROMAN

و فشار دادم..

خانم بزرگ دنبالش می گشتم..

نفسم رو

بیرون دادم و دندونام رو گذاشتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

روی هم..

-خانم بزرگ دنبالش نمی دونم کجاست ..
نیلا صدای زاری به خودش داد...

-وای نه اینطوری که اواره ی کوچه ی خیابون باشیم
پیداش کن کمیل..

نفسم روبیرون دادم پوف صدا داری
کشیدم

وگفتم : کجایین شما الان!!؟
ما الان

خیابون (....) هستیم...|| صبر کن
بینم

یه ماشین اومده..

داشت حرف می زد که یهو یی سکوت کرد..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

-نيلا...الو...چی شده!!؟

-الو...الو...جانم گوشم به شماست

يکي اومده

نمی شناسم

کيه ولی يکي اومده داره با بابا حرف می زنه

انگار می خواد مارو ببره خورش...

اخم هام رو کشيدم تو هم

خونه ي کی می خواستن برن؟! دندونام رو سايدم روی هم و لبام رو

گذاشتم روی هم..

VIP



exChange Group

-کجا می خواين برين!!؟

کيه اون ..

-نمی دونم صبر کن زنگ می زنم قطع کن..

خواستم بگم نه که صدای قطع کردن و بوق اشغال اومد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس عمیقی کشیدم..

سرم رو پایین انداختم و شروع کردم

به نفس کشیدن..

از زمین و آسمون همینطور داشت

می بارید لعنتی..

حاجی محمدی از ماشین پیاده شد

رفت سمت

قبر که روی جدول های کنار ماشین نشسته

بود...

با ناراحتی به حال و روزش خیره شد

برگشت

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سمت راننده اش فریبرز...

-همین باش تا می بام فریبرز...
فریبرز چشمی گفت..

حاجی محمدی در رو بست و با قدم های
بلند شده سمت قمبر قدم برداشت
بالاسرش
ایستاد..

-سلام حاجی..

قمبر صدای اشنایی به گوشش خورد سرش
رو بلند کرد...
با دیدن رفیق قدیمیش که از قضا
پدر
ارسلان بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اخم هاش رو کشید تو هم
ولی حاجی محمدی با خوش رویی
گفت :
سلام رفیق..

دستش رو سمت قبر دراز کرد..
قبر
نیم نگاهی به دست حاجی کرد..
دستش رو جلو نبرد..

با سردی گفت : اینجا چی می خوای فائق!!؟

exChange Group

[AM۹:۳۱ ۲۰۲۰/۳۰/۱۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۴

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-اینجا چی می خوای فائق!!؟؟
فائق برخلاف لحن سرد قمبر لبخند عمیقی زد

با اوج پولدار بودنش بدون هیچ وسواس خاصی روی
جدول کنار خیابون نشست...دستی روی
کمر قمبر گذاشت..

-منو تو از روستا به اینجا شهر رسوخ کردیم..

مهربون بودیم همو دوست داشتیم
ما هنوز دوست و رفیقیم

هیچ وقت دشمن هم نمی شیم..

فهمیدی!!!
هیچ وقت هیچ وقت.

قمبر پوزخند غلیظی زد برگشت سمتش..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بالون چشم های سرخ شده نگاهی بهش انداخت.

-کدوم دوستی رو دیدی که بچه اش
بیاد

برای بی خانمان کردن دوستش!!؟؟
هوم!!؟؟

من امروز جلوی در و همسایه شکستم..
پسر تو منو به این فلاکت رسوند کاری رو که
روز انجام داد

می تونست روز انجام بده تا من این همه به خوار و خفیف نشم!!؟؟
زن و بچه ی منو از خونه انداخت بیرون..

exChange Group

با دست اشاره ای به نرجس و دخترش کرد..

-ببین حالو روز خودم و بچه ام رو
قشنگ ببینش..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

این منم.

حالم خوب نیست فائق پسر تو بیچاره کرد..

فائق خندید..

بی اناف نباش کرد... کیو بدبخت کرد!؟؟

خودت... کارات... غرورت...

اونقدر پیشرفت کردی حتی مادر خودت هم فراموش کردی چندین

سال سراغش رو نگرفتی

اون برات کم گذاشت!؟؟ اگه الان اینجایی...

مسوئلتش خودتی نه ارسال من..

ارسال من اگه بد بود همینکه شماها رو از خونه

روند بیرون زنگ نمی زد

به من خبر بده پیام سراغتون...

قمبر پوزخند غلیظی زد..

-خوب الان اومدی بدبختی منو ببینی...
ابراز خوشحالی کنی؟؟؟

فائق خوش رو و خوش برخورد بود..
اخم و تخم کردن بلد نبود..
چهره ای بشاش و مهربون داشت..
اگه

وضعیت الان قمبر رو داشت

زانوی غم بغل نمی گرفت دست به کمر

می زد و از جاش بلند میشد

تا دوباره جون بگیره و سراپا بشه.

-نه اومدم دنبالت...

-که چی بشه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-که چند روزی رومهمون ما باشی

تا از این

مشکل بیایی بیرون...

قبر خندید...یه خنده ی بلند...

-الان فائق اومده به من ترحم کنه و منو ببره خونه اش..

قبر حرف هاش از زور حرص و تیکه انداختن

بود ولی فائق اینطوری نبود..



exChange Group

-نه من اومدم به رفیقم کمک کنم

ROMAN

[AM۱۰:۱۹ ۲۰۲۰/۳۱/۱۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۵

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

قمبر با حرص بیشتر گفت : من به رفیق نیاز ندارم
بخوام برم پدر زن پسر سمیر هست

می رم

خونه اش...اشناهای دیگه ام دارم
دروغ می گفت رفتار تند قمبر تا حد زیادی
کسی رو براش نگه داشته بود

فائق سری تگون داد..

VIP



سمیر!؟؟ فکر کنم از قضیه ها خبر نداری

Exchange Group

این مدت توی زندان بودی..

من از تو فاصله گرفتم ولی خوب تموم کار و خبر ها رو ازت داشتم

امروز صبح

یه پرونده اومد زیر دستم نگاهی بهش انداختم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

ميدونی پرونده ی چی بود!!؟

قمبر چشم هاش رو تو خلقه چرخوند..

-نه من خودم اونقدر مشکل دارم که به پرونده ی بقیه کاری

ندارم...باید دست بگیرم به

کلاه خودم که باد نبره پسر..

فائق اروم خندید...

-اینم یه مشکل دیگه اس قمبر..

یه مشکل که به پسر توربط داره

اون پرونده شکایت سمیر از پسر تو کمیل بوده...

انگار پسر ت زنش رو می گیره به باد

کتک و بی دلیل

می زنه...میدونی اون کتک باعث چی شده!!؟

باعث آسیب رسیدن به رحم وچشمش شده.

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه چشمش تار می ببینه از نظر
بینایی به مشکل برخوردده...
رحمش مشکل داره از ضربه های مرگ
باری که بهش زده کلا نمی تونه باردار بشه.
این می دونی یعنی چی؟!..
یعنی کل زندگیش پسرت رو باید بده سمیر..
اونم سمیری که روی تک دخترش
حساسه..
هنوز شروع مشکلاته..

قبر شکه شده بود باورش نمیشد..
کمیل
رفته بود چه غلطی کرده بود...
بازم یه دردسر جدید..
ab dehen sh ro qort dad ba hali

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

ترسیده ای

گفت : داری اشتباه میکنی مگه نه!!؟

دروغ همه چی...

فائق خونسرد جواب داد

-تورو نمی دونم ولی من هیچ وقت از خودم

دروغ نشنیدم چرا چون قاضی ام

باید اول با خودم

رو راست باشم بعد بتونم مشکل بقیه رو حل کنم..

مشکل پسرت جدیه قمبر به نظر من

خودش رو exChange Group ☆ ✨

تحویل بده مشکلت حل میشه...

و به حای اینکه اینجا بشینی الکی حرص بخوری

پاشو بریم منم هنوز همون فائق گذشته ام

قول می دم کمک کنم البته از راه درست

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

پاشو

پرهام

نگاهی به علی کردم از ماشین پیاده شدم
با دست به خونه اشاره کردم و گفتم :
وای چه بزرگه اینجا..

علی پوزخندی زد..

exChange Group

ROMAN

قراره برسه به مهتاب هم این
هم بقیه ی اموال خانم بزرگ...
تعجب کردم خانم بزرگ کی بود!!!؟

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-خانم بزرگ کیه!؟؟

علی همینطور سمت در می رفت گفت : فرشته ی
مرگ و نابودی کامل و خانواده اش

[AM۱۰:۱۱ ۲۰۲۱/۲/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۶

نفهمیدم چی گفت خواست زنگ رو فشار بده

که گفتم : یعنی چی نمی فهمم!؟؟

برگشت سمت من نگاهی از بالا تا پایین بهم انداخت

وگفت : واقعا نمی دونی یعنی چی!؟؟

سرم رو

به چپ و راست تکون دادم و گفتم :نه نمی دونم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خندید...

-بابا تو دیگه کلا هنگی خانم بزرگ برای کمیل و خانواده اش داره
یعنی هر بلایی که سر خودش و مهتاب آوردن
سرشون در میاره... حالا گرفتی!؟.

اخم غلیظی کردم و لب زدم: کمیل از بعد فهمیدن
قضیه برای خودمه خودم می خوام باهاش تسویه کنم من خر دیدمش
ها..

نفهمیدم.

باید همونجا که عین سگ فرار می کرد

خفتش می کردم و فقط

می زدم... می زدم...

حیف که نزدیک دستم نبود فقط حیف....

علی سری تکون داد و گفت: حالا ولش کن

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو از اول خر بودی درکی نداشتی
الان من اول می رم داخل
با مهتاب حرف می زنم بعد زنگ می زنم تو بیا اوکی؟!.

تک ابرویی بالا انداختم

-برای چی باید بری اونوقت!؟!
چرا من نیام باهاش هنوز حرف نزدی!؟.

علی سری به عنوان نه تگون داد..

-نه راستش.... گفتم پیام اینجا
پشت تلفن که نمیشد بعدم شماره ای ازش نداشتم
کمیل بی همه چیز همه چی رو ازش گرفته
باید باهاش حرف بزنم گفتم که اوضاعش چندان خوب نیست..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نفسی بیرون دادم عجله داشتم دستی
توی موهام کشیدم
و گفتم: باشه فقط زود تر من دیگه دارم کلافه میشم...

سری تکون داد و باشه ای گفت...

بعد زنگدر رو زد...

مهتاب

داشتم میز نهار خوردی رو دستمال می کشیدم
که صدای زنگ

ایفون بلند شد ثریا خانم داشت با خانم

بزرگ صحبت می کرد...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

ثریا برگشت نگاهی به ایفون انداخت دلم نیومد که اون بره
سریع خودم رو تکونی دادم و گفتم : من می رم.....
ثریا خانم نگاه عمیقی بهم انداخت و گفت :
زحمت نباشه برات دخترم؟!
نه عزیزم من می رم...
باشه ای گفت و نشست سر جاش...

پارت اول رمان :

اینجارو لمس کنید

(<https://t.me/LovingLife4all/48549>)

exChange Group

[AM ۱۰:۰۳ ۲۰۲۱/۳/۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۷

باشه ای گفت و سر جاش نشست...
منم دستمال رو توی دستم وفشردم رفتم
سمت اف اف..

نگاهی به صفحه ی اف اف انداختم..

با دیدن علی لبخند عمیقی زدم..
گوشی ایفون رو برداشتم و گذاشتم دم گوشم...

-سلام داداش علی..
-سلام مهتاب خوبی بی زحمت قفل در رو بزن من پیام داخل..
چشمی گفتم و قفل در رو زدم.. exChange Group

بعد ایفون رو زدم صدای خانم بزرگ بلند شد..

-خیره دخترم کیه!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برگشتم سمتش نگاه عمیقی بهش انداختم..

-علی شوهر خواهرم خانم بزرگ

اونم لبخندی زد..

مهمون نواز خوبی بود..

-خیلی خوب کرد که اومده حتما خسته اس

براش چایی بیار تا سر می رسه..

باشه ای گفتم و دوباره سمت اشپز خونه رفتم..

همینطور که در حال چایی خوردن بودم صدای باز و بسته شدن

وسپس صدای

حال و احوال پرسى به گوشم رسید

سریع چایی ریختم و رفتم بیرون دلم برای لیلا تنگ شده بود

همینکه رسیدم بیرون

با علی که تنهاست روبه رو شدم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

علی با لبخند بهم خیره شده بود..

-خوبی مهتابی!؟؟

با تعجب همینطور به اطراف نگاه می کردم گفتم : ممنون لیلا
نیومده!؟؟

اروم سرش رو تکون داد و با خنده گفت : نه..

تعجب کردم...

-چرا نیومده...

صدای خانم بزرگ اومد...

-حالا بشین دخترم سراپا وایساده بنده خدا رو داری

جواب سوال می کنی..

با خجالت ببخشیدی گفتم : ببخشید..

علی خندید خانم بزرگ و ثریا خانم علی رو تعارف کردن که بشینه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

منم بهش چایی تعارف کردم ...

روبه روش نشستم.. حال و احوال پرسى اوليه
شنیده شد...

بعد على برگشت سمت من يهو با لحن جدی گفت :
می خوام باهات حرف بزنم مهتاب در مورد پرهام..
شكه شده بودم بی مقدمه حرف رو شروع کرده بود..
فقط فكر كنم جای پارسا اشتباه گفت پرهام..

با خنده گفتم : وای از استرس که شما ادم رو می کشی..
پارسا باید بگی پرهام کیه نمی شناسم..
نفسی بیرون داد.

-خوب پرهام هم کسیه که تو می شناسیش هم کسیه که
نمی شناسیش...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سوالی گفتم : نمیشناسم...

خندید..

یهو گوشیش رو بیرون آورد و بعد باهاش ور رفت..

چند دقیقه ای گذشت صفحه ی گوشی رو گرفت سمت..

عکس پارسا رو دیدم چقدر دلم براش تنگ شده بود...

دستم رو بردم جلو گوشی رو گرفتم

VIP [AM۱۰:۱۰ ۲۰۲۱/۴/۱]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۳۸

ROMAN

دستم رو بردم جلو و گوشی رو گرفتم

نگاهی عمیق شده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

به صفحه ی گوشی کردم..

اشک می خواست از چشم هام جمع بشه

فدای قد و بالاش میشدم من..

اروم خندیدم..

یه خنده ی تلخ و پر از رمز و راز حالم اصلا خوب نبود..

راز و گذشته هایی که با

پارسام داشتم عین فیلم از جلو چشم هام رد شد

باعث شد گریه ام بگیره...

دستی گذاشتم جلوی دهنم و با صدا شروع کردم به گریه کردن..

ثریا خانم با گنگی بهم نگاه می کرد اما خانم بزرگ

و علی نمی دونستن من چمرگمه..

سرم رو بلند کردم..

دست اشاره ای به صفحه ی گوشی کردم و گفتم : عکس پارسام رو از

کجا آوردی ..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

الهی قربونت قد وبالاش برم ببین

چه خوشگل بوده...

مقصر مرگش من بودم همون اول باید تن به ازدواج به اون حروم زاده
می دادم..

دستی گذاشتم جلوی دهنم و شروع کردم به گریه کردن...
تا صدام بلند نشه.. فقط با صدای بلند گریه می کردم..

علی نفس عمیقی کشید صدای خانم بزرگ اومد

-ثریا خانم لطفا برای مهتاب اب بیار..

ثریا خانم چشمی

گفت و رفت تا اب بیاره منم فقط قفسه ی سینه ام بالا وپایین
میشد...

از شدت بغض... گریه... همه چی..

تا اینکه نگاهی به اطراف کردم و خودم رو بالا کشیدم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نگاهم مات و بی روح بود....یاد پارسا و خاطراش منو نابود می کرد..
ثریا خانم لیوان اب رو طرفم گرفت با چشم های غمگین شده دستش
رو جلو آورد

لیوان رو سمتم گرفت با مکث گفت : بگیر بخور دخترم....
لیوان رو گرفتم و با سر کشیدم خنکی اب بغض گلوم رو پایین داد

اما درد قلبم رو تسکین نداد با شدت چند ماه از
مرگ پارسا من هنوز دوشش داشتم و قلبم براش تیر می کشید..
علی سری تکون داد..

-پس توام اشتباه کردی...پرهامی که می گم همین مهتاب ..
نمی فهمیدم چی می گه...بینیم رو بالا کشیدم و گفتم : نمی فهمم
یعنی چی!!؟

-یعنی این عکس پرهامه نه پارسا این عکس هم
امروز ازش گرفتم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاه گنگی بهش انداختم نمی فهمیدم چی می گفت..

سرم رو کج کردم و گفتم : نمی فهمم چی می گی!!

درست حرف بزن بینم چی می گی..

این عکس عکس پرهامه!؟

این که پارساست مگه ادمی وجود داره که هم پارسا باشه هم پرهام..

به جای علی خانم بزرگ جواب داد

-اره دخترم حتما دوقلو هم سان هستند..

نه پسر!!؟؟؟

علی سری تکون داد و گفت : درسته خانم بزرگ پرهام برادر دوقلوی

پارساست...نفسم رفت.. exChange Group

برادر دوقلو!!؟؟ من یکی دیگه رو با پارسام اشتباه گرفتم..این امکان

نداشت...

دسته ی صندلی رو توی دستم فشردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

علی صورت گنگ منو که دید
از جاش بلند شد اومد سمتم..
کنارم نشست..

-امروز برای این اومدم که در مورد پرهام باهات صحبت کنم
اون خیلی وقته دنبال توعه از وقتی که کمیل تورو برده شاید تا الان
دنبالته..
می خواد باهات حرف بزنه از حقیقت ماجرا باخبر شه..

با چشم اشاره ای به شکم من کرد
-می خواد ببینه این بچه توی شکم تو برای داداشش هست یانه

[AM۹:۵۶ ۲۰۲۱/۵/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۳۹

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

تعجب کرده بودم از حرف هایی که داشتم
می شنیدم... اب دهنم رو بزور قورت دادم
خودم رو کشیدم جلو...
دستی گذاشتم روی دهنم و فشار دادم
باورم نمیشد این اتفاق افتاده باشه...

پارسا برادر دوقلو داشت ولی چرا من نفهمیده بودم
قفسه ی سینه ام از درد داشت بالا و پایین میشد
اشک از چشم هام می اومد
سرم رو انداختم پایین و نفس عمیقی سر دادم...

-یعنی چی این پرهامه برادر پارساست
داشتم قربون صدقه یه غریبه می رفتم
چرا بهم نگفتی علی!!؟؟

علی ناراحت گفت : نداشتی حرف بزnm خواهر من ...
بعد پارسام برای تو غریبه اس تو شوهر داری هرچند حروم زاده اس
ولی شوهرته نباید به کس دیگه ای فکر کنی..
هیجان بهم دست داده بود

هم از این موضوع هم از اینکه گفت کمال شوهرمه
یه جور ازش دفاع کرده بود دست هام رو به هم
فشار دادم...

با داد گفتم : بسه بسه از اون کثافت این همه دفاع نکن
کسی که برای منه مال منه پارساس چون مرده نباید فراموشش کنم
اون مال منه...

منم بااین اقا حرف نمی زنم به اون ربطی نداره بچه ی
توی شکم من برای کیه...به کسی ربطی نداره...

qlbm شروع کرد به هشدار عqlm شروع کرد به پس زدن
این دفعه qlbm حرف درست رو می زد

عقلم حرف اشتباه رو...

قلبم می گفت این مرد رو قبول نکن باعث میشه

پارسا رو فراموش کنی

عقلم می گفت حرف زدن با این مرد کلید مشکلات بود..

اما کلید مشکلات اصلا این نبود...

کلید مشکلات این بود که من سرسخت باشم بد باشم..

اونقدر از داد کشیدنم حالم بد شد که قلبم تیر کشید..

ناله ای سر دادم و ساکت شدم و دسته ی مبل رو فشردم

ثریا خانم کنارم بود با نگرانی خودش رو کشید

جلو... با اون چشم های گرد شده گفت : خوبی دخترم چت شد یهو!!؟

با صورتی جمع شده گفتم : قلبم داره درد می کنه..

قلبم .

قلبم از نبود پارسا درد می کرد خیلی ام درد داشت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کمیل رو خدا لعنت می کرد
همه به هیاهو افتادن تا حال منو خوب کنن
اما کسی که حال منو خوب می کرد پارسا بود
که اونم نبود

[AM۱۰:۲۳ ۲۰۲۱/۶/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۰

تا اینکه نمی دونم چی شد صداها برام قطع شد
چشم هام رو بستم و بعد دیگه چیزی نفهمیدم و سیاهی مطلق

ViP
ROMAN

علی

با چشم های گرد شده به مهتاب که بی هوش افتاده بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خیره شدم..خانم بزرگ با قدم های
بلند اوامد

سمت مهتاب رفتم و نگاهی به صورت رنگ پریده اش انداختم
خانم بزرگ مهتاب رو صدا می زد اما مهتاب جواب نمی داد

خودم رو کشیدم جلو و مهتاب رو روی دست هام بلند کردم
یهو خانم بزرگ گفت : کجا می بریش پسر جان!!؟
از حرکت ایستادم برگشتم

سمتش...

-می برمش دکتر.

-اونجا دوره شما مهتاب رو ببر داخل اتاق..

بعد با ثریا برید دکتر روستا رو بیارید ماشین که داری!!؟

سرم رو تکون دادم و لب زدم : اره

-خوب خوبه مهتاب رو ببر توی اتاق من..

بعد با دست به در قهوه ای رنگی

که روبه روم بود اشاره کرد
چشمی گفتم و شروع کرد به راه رفتن
حالم اصلا خوب نبود
دیگه این اتفاق تا خرخره تکمیل کرد..

در رو باز کردم وارد اتاق شدم
اروم مهتاب رو گذاشتم روی تخت خودمم صاف کردم..
خانم بزرگ نگاهی با مکث بهم انداخت ..
-برو پسر جان با ثریا برو..
چشمی گفتم و حرکتی انجام دادم و شروع کردم به حرکت کردن..

با ثریا از خونه اومدیم بیرون گوشیم شروع کردبه زنگ
خوردن نگاه عصبی بهش کردم
و سرم رو پایین انداختم خیلی حالم بد بود.
می خواستم نفس بکشم اما نمیشد
دستی به گردنم

زدم..

پرهام بود.. ریجکت دادم به در رسیده بودیم
بهش می گفتم بخاطر دیدن مهتاب
چه دسته گلی به اب داده
با مکث خودم رو کشیدم جلو
قفل در رو زدم همینکه در باز شد با پرهام که کلافه وایساده بود
سینه به سینه شدم..

خودم رو کشیدم جلو و با نیشخند گفتم : احوال اقا پرهام..

از صدای من تعجب کرد تک ابرویی بالا انداخت و گفت : چیزی
شده!؟

با شدت به عقب پشش زدم و گفتم : نه..

فقط با این کارت مهتاب بی هوش شد

قضیه رو فهمید از حال رفت

[AM۹:۴۲ ۲۰۲۱/۷/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۱

تعجب کرد با چشم های گرد شده گفت : چی شده!؟؟ باورم نمیشه...
برای چی غش کرده

کلافه برگشتم سمت پرهام خیلی داشت سوال می پرسید...

مهتاب هم حالش خوب نبود با اخم گفتم : بعدا حرف می زنیم

می رم دکتر بیارم... ☆ exChange Group

تو می تونی بری داخل البته قبل وارد شدن بگو
پرهامی..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پرهام دندوناش رو سایید روی هم و گفت : وقتی دکتر هست چرا

بری

دنبال دکتر!!؟

با ابروی بالا رفته گفتم : اینجا دکتری نمی بینم!!؟

نگاه چپه ای بهم انداخت..

خودش رو کشید جلو داشت حال بد میشد..

سردرد بودم بد..

با انگشت زد به قفسه ی سینه اش و گفت : پس من چی هستم!!

من چی ام!!؟

تعجب کردم : تو مگه دکتری..

exChange Group

پوزخندی زد رفت سمت ماشین....

در ماشین رو باز کرد

که کیف بیرون آورد..گرفت بالا و گفت : بله که من دکترم بریم

معاینه اش کنم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با این حرفش دیگه نشد حرفی بزنم..
نگاه چپه ای بهش
انداختم وبعد باهم وارد خونه شدیم..

راوی

ربابه خانم همسر اقا فائق و مادر ارسلان لبخند عمیقی زد و نرجس و
خانواده اش رو
تعارف کرد که روی مبل بشینند..

نرجس از اون حالت مغرورانه بیرون اومده بود
فهمیده بود از عرش به فرش کشیده شده
و چیزی برای فخر فروختن نداره...
دندوناش رو گذاشت روی هم واز ته دل فشار داد...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به ربابه حسودی شد تا چند ساعت پیش چیزی از ربابه کمتر نداشت
و خانومانه توی
خونه اش نشسته بود اما الان..
قلبش فشرده شد..

سرش رو پایین انداخت و در جواب احوال پرسى
ربابه فقط جواب کوتاه داد..

ربابه با دخترش رکسانا با قشنگی از
همه ی پذیرایی کردن
طوری رفتار کردن که قمبر و خانواده اش معذب نباشن..
سرش رو پایین انداخت و نفس عمیقی کشید حالش خیلی بد شده
بود..

نمی دونست چکار کنه..
قطره اشکی از چشمش پایین افتاد...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

رکسانا نگاهی به نرجس انداخت دلش به رحم اومد
از فیس و افاده ی نرجس شنیده بود
که چقدر سر
دوستاش بخاطر پولدار بودنش می فروخت اما الان...

ادامه ی فکرش رو منحل کرد

[AM۱۱:۰۱ ۲۰۲۱/۹/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۲

VIP

exChange Group

ادامه فکرش رو منحل کرد باباش بهش یاد داده بود که به قاضی نره..
یه طرفه به قاضی رفتن خیلی سخت بود...

ربابه خانم رو کرد سمت نرجس خانم و گفت : انشالله درست میشه

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرجس جان اصلا نگران نباش..
فائق به کمک قبر اقا انشاالله کمک می کنه
از جاشون بلند شه....

ربابه داشت از دلسوزیش اینطوری حرف می زد
اما نرجس حرف ربابه رو فخر فروشی پنداشت..
دندوناش رو روی هم سایید
ربابه از حالت صورت نرجس فهمید که ناراحت شده..
دستی به یقه اش زد و گفت: منظوری نداشتم
تورو خدا فکر بد نکنید...
داشتم همدردی می کردم

نیلو عصبی لب زد : ببینم ربابه خانم شما تا حالا این اتفاق براتون
افتاده

که از خونه ی خودتون
بیرونتون کنن!!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

لحنش تند و زنده بود رکسانا اخم شدیدی کرد..

نیلا هم با دست زد به پهلوش و با دندان های ساییده گفت : ساکت باش.....

نیلو برگشت سمتش..

عصبی بهش نگاه کرد..

ربابه با مهربونی گفت : نه دخترم ولی خواهرم

این اتفاق براش افتاده بود

فائق بهش کمک کرد

نیلا شرمنده به ربابه نگاه کرد چقدر این زن

خوب بود .. exChange Group

نفسی بیرون داد جای نیلوداد

-خواهرم منظوری نداشت ببخشیدش یکم برای

این اتفاق یکم برای هممون شکه شده بود..

تورو خدا ببخشید ...

ربابه خانم لبخندش مهربون تر شد مهر این دختر با چشم های عسلی
به دلش

افتاد...فهمید که این از جنس
نیلوی بی ادب نیست ..

رکسانا هم حس خوبی به نیلا پیدا کرده بود..
لبخندی به شخصیت نیلا زد
کمی خودش رو جابه جا کرد و گفت : تو باید
نیلا باشی اره!!؟

نیلا سرش رو تکون داد و گفت : اره...
همینطوره

رکسانا نفس عمیقی کشید و سرش رو پایین انداخت..
دندوناش رو زیر فرستاد
دستی به گردنش کشید نمی دونست

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

باید چکار کنه

حالش بد بود..

قفسه ی سینه اش شروع کرد به بالا وپایین شدن..

نمی فهمید باید چکار کنه..

لبش رو فرستاد زیر..

از دست مادرش و نیلو عصبی بود

این خانواده با این

عزت ازشون پذیرایی کرده بودن

حالا الان این اتفاق افتاده بود.

AM۹:۳۵ ۲۰۲۱/۱۰/۱

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۳

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

شب شد ربابه و فائق قشنگ خانواده ی قمبر رو تحویل گرفتن
سعی داشتن طوری رفتار کنن که فکر نکنن
غریبه هستن اما خوب قمبر نرجس و نیلوحتی اگه
انگشت عسل هم توی دهنشون می گذاشتن..
بی چشم رو وپر از منت بودن..

فائق حتی به ارسال هم زنگ زد و گفت که نیاد
اونم باشه ای گفت...

شب رو خونه نیومد...ربابه اتاق مشترکی برای قمبر و نرجس آماده کرد
برای نیلو و نیلا هم هرکدوم اتاق جداگانه...

نیلا تشکر فراوان داشت برای این زن مهربون اما نیلو نه
حتی پدر و مادرش..

نیلا وارد اتاق شد نگاهی به اتاق انداخت لبخند تلخی زد
خوشبختشون که مدیون

خانم بزرگ بودن خیلی زود تموم شده بود..

نگاهی به لباس هاش کرد
اهی عمیق کشید الان اگهی خونه ی خودشون بودن لباس
خواب می پوشید به اینطوری خوابیدن عادت نداشت..
اتاق با نور اباژور روشن شده بود.

دپرس

زبونش رو زیر فرستاد و رفت سمت تخت..

در همون حال دکمه ی لباسش رو هم باز کرد
عادت بدی داشت حالا چون لباس خواب نداشت
می تونست بی لباس بخوابه..
تموم لباس هاش رو در آورد و انداخت تاج تخت..
به بالای تخت هم که عکس بزرگ شده ی ارسلان بود اصلا دقت
نکرده بود....

اتاق رو اشتباه اومده بود اما اینو نمی دونست..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

با شورت و سوتین خودش رو زیر پتو کشید و نفهمید کی خوابش
برد...

ارسلان

با حرص به ساعت مچیم نگاهی انداختم ساعت از یک شب گذشته
بود..

الان خواب بودن یعنی
اتاقم کار داشتم باید می رفتم حرصی نفسی بیرون دادم
استارت زدم و ماشین رو روشن کردم
و شروع کردم به روندن..

حدود یک ساعت بعد رسیدم خونه
ماشین رو روندم داخل.

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

و نگاه ماتی به همه جا انداختم کف دست هام
عرق کرده بود...

همه جا تاریک بود خونه ام تاریک بود ..

چشم هام بزور باز میشد پرونده ها رو بر می داشتم می رفتم
سویت خودم..

از ماشین پیاده شدم سوز سردی می اومد
در ماشین رو بستم و شروع کردم

به حرکت کردن..

خودم رو سریع به خونه رسوندم کلید انداختم توی در و در رو باز
کردم

exChange Group

[AM۹:۵۹ ۲۰۲۱/۱۱/۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۴

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

وارد خونه شدم کمی بهم گرمی وارد شد اما هنوزم سرد بود..خودم رو
بغل گرفتم و پا تند کردم سمت
شومینه همه جا خاموش بود
کسی ام نبود
با خیال راحت شروع کردم به دست هام رو گرم کردن..

گرمی و حرارت آتش باعث شد از اون حالت لرز پیام بیرون...
چشم هام رو بستم یهو چهره ی اون دختره
جلوی چشم هام نقش بست..
امروز طرف داری هاش..

همه چی یادم اومد لبخند دلنشینی زدم و بعد یهو به خودم اومدم
سریع چشم هام رو گذاشتم روی هم و فشار دادم..

نباید بهش فکر می کردم اون ممنوعه بود برای من
لعنتی زیر لب گفتم و خودم رو سریع پس کشیدم

حالم اصلا خوب نبود...

بااین وجود من به این دختر نمی رسیدم چون باباش و داداشش

دشمن خونی من بودن

پس بهتر بود فراموش می کردم

سرم رو پایین انداختم..

دستی به گردنم زدم و نگاه عمیق شده بهم نگاه کرد

حالم خیلی بد بود می خواستم بالا بیارم..

از این وضعیت پیش اومده حالم داشت بد میشد

پوفی کشیدم روی پاشنه ی پا چرخیدم و رفتم سمت پله ها نباید

فکر می کردم

به وضعیت پیش اومده..

به پله ها که رسیدم پله ها رو شروع کردم به راه رفتن..

به بالا که رسیدم کمی نفسم بند اومده بود

شروع کردم به نفس کشیدن..

خودم رو رسوندم به در... در رو باز کردم و وارد شدم
دمای اتاقم زیادی گرم بود
حس کردم می خوام خفه شم نه به پایین نه به بالا
فاز بدن خودم رو نمی فهمیدم..
کاپشنم رو در اوردم و بعد برق رو روشن کردم..

با شدت پرتش کردم روی زمین

-لعنتی..

هنوز حرفم کامل تموم نشده بود که با دیدن چیزی که روی
تختم بود چشم هام گرد شد..
یه زن نیمه لخت طاق باز روی تخت من خوابیده بود
این کی بود!؟؟

اروم رفتم سمتش بهش که رسیدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دیدم

همون دختره نیلاست باورم
نمشد اون اینجا چکار می کرد؟!؟

چرا اومده بود

اینجا خوابیده بود!!؟

کل بدنش رو از نظر گذروندم این دومین بار بود که بدنش دیده بودم
حالا این بار وضعیت بدتر بود..

پوست سفیدش با اون ست یاسی رنگ شورت و سوتین خیلی
زیادی زیبایش کرده بود

نمیشد چشم ازش برداشت قفسه ی سینه ام بالا و پایین میشد..
باورم نمیشد..

رویا بود نه؟!؟

دستم رو جلو بردم سمت شکمش...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از برخورد سر انگشت هام به بدنش
چشم هام باز شد
شور و اشتیاق قشنگی درونم به وجود اومده بود

[AM۱۰:۰۱ ۲۰۲۱/۱۲/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۵

نمیشد جلوی پیش روی رو گرفت باید خودم رو خالی می کردم
خودم رو کشیدم جلو و نزدیک تر رفتم

روبه روی صورتش..☆ exChange Group

لبای قلوه ایش هوس بر انگیز بود..

نمی دونم چی شد که خم شدم روی صورتش

تا به خودش بیاد لباش رو گرفتم بین لباش

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

و شروع کردم به لب گرفتن ازش
چشم هام بسته شد.

اما اون از خواب پرید..حس کردم که چشم هاش باز شد
شروع کرد به تقلا کردن دستی دور کمرش حلقه کردم و کشیدمش
بالا

عمیق شروع کردم به بوسیدنش

دست هاش روی قفسه ی سینه ام نشست
خواست پسم بزنه اما نمی تونست زور من کجا زور این کجا
نفس کم اوردم خودم رو کشیدم عقب..
نگاهی به صورتش انداختم از اشک خیس شده بود...

با اون چشم های اشکی گفت : تو اینجا چه غلطی می کنی؟!
سرو کله ات از کجا یهو پیدا شد
خندیدم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نمی دونم فرشته بهم وحی نازل کرد که پرونده پیام
بردارم...خبر نداشتم حوری توی اتاقه..
جووون عجب بدنی داری خودت رو برای من آماده کردی؟!؟

خودش رو تکونی داد دستش رو پس کشید
با اون چشم های عصبی شده گفت : برو دنبال کارت
از روم بلند شو پسره ی عوضی
فکر کردی من هرزه ام؟!..
اصلا اینجا غلطی می کنی...

خندیدم بیشتر خودم رو بهش فشار دادم
وسط پام بیشتر ✨☆ exChange Group
متورم شده بود...می خواستم جرش بدم..

-برو کنار...برو بیرون..
دم گوشش گفتم : کسی که باید بره

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بی کارش توهستی نه من
تو اومدی لخت توی اتاق یه پسر
مجرد خوابیدی
ببینم نکنه می خواستی منو بدست بیاری اره؟!
برای جلب توجه من..

اخم کرد بااون چشم های عسلی وحشی شده بود..
-گمشو ببینم...

برای چی باید برای جلب توجه تو لخت شم
مگه چی تو داری باید این کارو
انجام بدم!؟؟

برو کنار داری حاله رو بهم می زنی
وزنتم که خدا رو شکر هرکوله برو عقب.

از حرف هایی که بهم زده بود عصبی شدم
چونه اش رو گرفتم و فشار دادم

طوری که صورتش از درد جمع شد

-ولم کن عوضی..

-هیس خفه شو من خیلی چیزا دارم که تو نداری

مثلا خونه همین خونه همین اتاق رو تو نداری

این یکم خنده دار نیست هوم!؟؟

خودش رو تند تکون داد و گفت : خفه شو...برو کنار..

برو کنار...

-چرا ناراحت میشی دارم می گم من چی دارم

من خونه دارم...پول دارم...ماشین دارم..

همه چی دارم ولی شماها چی هوم

هیچی..

تا آخر عمر به خاک سیاه نشستی..

هم تو هم خانواده ات این چیز کمی نیست..

لبخند عمیقی زدم و خودم رو کشیدم بالا

درست رو به روی چشم هاش

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با اون چشم های زوم شده گفتم : من می تونم
همه اینا رو بدم و خانواده رو از این لجنی
که توش فرو رفتم نجات بدم فقط کافیه
بکارتت رو به من بدی

[AM۱۰:۲۳ ۲۰۲۱/۱۳/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۶

VIP

نیلا

exChange Group

با شنیدن حرفی که زد روح از بدنم جدا شد داشت چه غلطی می
کرد!؟؟

قفسه ی سینه ام

عین چی بالا و پایین شد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

باورم نمیشد نگاهی به اطراف انداختم
باید یه چیزی پیدا می کردم
می کوبیدم توی سر این مردک تا از روی من
کنار می رفت
با اخم های در هم شده نگاهی روی عسلی انداختم ...

با دیدن یه مجسمه خودم رو کش دادم و مجسمه رو گرفتم
نگاهی بهش انداختم خواستم بزنم توی صورتش..

که مچ دستم رو گرفت و فشار داد یا صورتی جمع شده اخی گفتم..

اخ ولم کن...
خندید خودش رو عقب کشید و با اون چشم های مرموز شده گفت :
گفتم بکارتت رو بده نه اینکه منو بزنی
اصلا زور اینو داری که منو بزنی ؟؟
با شدت خودش رو تکون داد

نفسم رفت چقدر سنگین بود حس کردم
-اخ برو کنار لعنتی تو چقدر سنگینی برو کنار..
اشک از چشم هام اومد..

نیشخندی زد و از روم کنار رفت منم از درد به پهلو شدم
و توی خودم جمع شدم
اشک از چشم هام اومد این لعنتی
از کجا سرو کله اش
پیدا شده بود...دستی گذاشتم روی
دهنم و فشار دادم
حالت تهوع بهم دست داده بود

اون لعنتی ام نمی دونم کجا رفت فقط می دونم تخت پایین رفت
و منم برنگشتم ببینم چخبره

کمیل

نگاهی به خونه ی ارسالان انداختم هوا گرگ و میش شده بود..

هنوز خواب بودن خودمم خسته شده بودم
دستی به گردنم کشیدم و به جلو خیره شدم..

تموم زندگیم به یک باره از دستم خارج شده بود

نمی دونم چه اتفاقی افتاده بود..

بعد ازدواج با شراره همه چیز عوض شد..

و بهم ریخت...

داشتم به حرف مامان که پا قدم اعتقاد داشت می رسیدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پا قدم شراره از همون زمانی که رفتم خواستگاریش نحس بود...
همون شب خواستگاری اومدن برای دستگیری من
منم چقدر ساده بودم که نفهمیده بودم

نیشخند غلیظی زدم خسته شدم دلم خواب می خواست
چند روز بود خواب نداشتم

[AM۱۰:۳۷ ۲۰۲۱/۱۴/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۷

VIP

exChange Group

ROMAN

دلم می خواست بخوابم اما باید
می رفتم

دم در خونه ی اینا و خانواده ام رو می کشیدم
بیرون..هنوز این همه بی کس و کار نشده بودم که یه خانواده پلشت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بخواد از خانواده ام حمایت کنه

با حرص خوردن های من ساعت گذشت تا اینکه
کاملا روز شد. دقیقا سر راس ساعت نه از ماشین پیاده شدم
و شروع کردم به حرکت کردن...
حالم اصلا خوب نبود...دستی به گردنم کشیدم و بعد دستگیره ی در
رو کشیدم و پیاده شدم..

شروع کردم به راه رفتن و اطراف رو نگاه کردن
یه چند تا ادم فقط توی خیابون بود
توجه ای بهشون نکردم
به در که رسیدم دستم رو جلو بردم
و زنگ در رو فشار دادم..

چند دقیقه ای گذشت
صدای ظریف دخترونه ای توی گوشم پیچید..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با مکت گفت : بله!!؟

-من کمیلیم پسر حاج قمبر..

بابام اینجاست!!؟

-سلام بله.

-بی زحمت در رو باز کنید..

-چشم..

در باز شد منم در رو هل دادم و وارد خونه شدم..

مهتاب

با سردرد چشم هام رو باز کردم ونگاهی به همه جا کردم
چشم هام رو گذاشتم روی هم و از ته دل فشار دادم..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با ناله اخی گفتم صدایی دم گوشم شنیدم..

-حالت خوبه!؟؟

صدای پارسا!؟

باورم نمیشد برگشتم سمتش.

دیدم تار بود ولی می دیدم که اون صورت هنوز

همون صورته..

اشک از چشم هام اومد چشم هام رو گذاشتم روی هم

و فقط اشک ریختم

اشک ریختم زیاد شد به حدی

که حس کردم

حالت تهوع دارم لبام رو فشار دادم

روی هم..

قشنگ دیدمش خودش بود عشق من..

خودم رو کشیدم جلو..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دستم رو جلو بردم با لب هایی که از اشک من
خیس شده بود....

-پارسا...پارسای من..

دستم رو جلو بردم تا صورتش رو
بگیرم..

اما نشد...

سریع خودش رو عقب کشید با چشم های پر از
اخم گفت : من پرهامم..

با شنیدن اسم پرهام همه چیز
عین فیلم از جلوی چشمم رد شد...

exChange Group

[AM ۱۱:۰۴ ۲۰۲۱/۱۵/۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۸

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دستم رو پايين كشيدم ولي ناباور بودن اصلا باورم نميشد
اين مرد پرهام باشه با پارسا اصلا مو نمي زد
انگار دوتا سيب باشن
كه ازوسط نصف شده باشن.

با شدت شروع كردم به پلك زدن اصلا باورم نميشد واقعا غير قابل
باور بود...

پلك عميقي زدم و گفتم : امكان نداره..
سري تكون داد و كمى توى جاش جابه جا شد و گفت :امكان داره
خانم من و پارسا دوقلوهاى

همسان بوديم.. exChange Group

به دلایلى بابام از وجود من چيزى به
بقيه نگفته.. ROMAN

پارسا هم چيزى نگفت چون
بابا اينطور خواسته بود منم كلا شبیه پارسام..

هیچ فرقی باهم نداریم شاید تنها فرقمون این باشه اون مظلوم و
ساکت بود من نه خشنم و باید حرفم رو همه جا به کرسی
بشونم الان اومدم دنبال حقیقت..
تنها کسی که

حقیقت رو می دونه شمایی می خوام حرف بزنم
و حقیقت رو بدونم...حالا اگه میشه حقیقت رو بگو..

نمیشد داشتم عصبی میشدم
گذشته برام زجر اور بود...اشک از چشم هام اومد ..

-برو بیرون...

-مهتاب خانم...

مهتاب خانم گفتنش عین اولین روزی بود که پارسا رو دیدم
می خواست بهم اعتراف کنه بهم گفت مهتاب خانم
تن صدا و لحنش همینطوری بود..

داشتم بالامی اوردم خودم رو روی تخت کشیدم عقب

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

این مرد پارسا نبود اما شباهت به پارسا می داد این برای
دل من که زبون حالیش نبود
در حالی که سرم پایین بود گفتم : من چیزی نمی دونم از اینجا برو
لطفا...

انتظار داشتم که بره اما نرفت فقط خودش رو پس کشید..

-خانم من باید همه چی رو بدونم

چند هفته اس

منتظرم الکی که نیست اون بچه ای که

توی شکم شماست از داداش منه؟؟؟

سرم رو بالا اوردم ✨☆ exChange Group ✨

اون اینو از کجا شنیده بود انگار که حالت سوالی منو فهمید چون

گفت : بابام گفت

شما بهش گفتید این بچه از داداش منه...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دروغم داشت اشکار میشد

نمی خواستم از اسم پارسا استفاده کنم برای انتقام

اون روز هم عصبی بودم که به حاجی

اینطوری گفته بودم..

سرم رو پایین انداختم و گفتم : بود..سقط شد این بچه از شوهرمه...

نگاهش ناباور شد

با اون چشم های گرد شده گفتم : باور کنم!؟

شونه ای بالا انداختم و گفتم : شما اگه به دنبال حقیقت باشید باید

باور کنید

VIP

exChange Group [AM۹:۴۳ ۲۰۲۱/۱۷/۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۴۹

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

نگاه اخم الویی بهم انداخت و گفت : درد من اینه
که نمی تونم باور کنم.. اخم پررنگی کردم و چشم هام رو تو حلقه
چرخوندم..

داشتم کلافه میشدم از حضورش فقط می خواستم بره..

قلبم بی تاب بود درک نداشت که این مرد پارسای من نیست
این مرد فقط شباهت میده.. وپارسا نیست..
من نگاهم رو ازش می گرفتم اما اون بازم
پایه بود و سوال می پرسید....

-چه اتفاقی بین شما وکمیل افتاد!؟؟

کمیل اون شب ✨☆ exChange Group ✨☆
چه بلایی سر شما آورد؟! چرا گناه خودش رو گردن داداش من
انداخت!!

چرا اونو که گناهی نکرده بود
مقصر جلوه داد چند روز پیش پارسا بودی!؟

یک هفته؟! توی این یک هفته چی شد
پارسا به شما دست زد!!
رابطه داشتن؟؟

پشت هم داشت سوال می پرسید قلبم داشت از جا کنده میشد
از خاطره ای که یادم اوامده بوده چشم هام رو گذاشتم روی هم
از ته دل گفتم : نهههه...

نهه نمی دونمم دست از سرمم بردار

گفتم نمی خوام راجبش صحبت کنم چرا درک نمی کنی من
عاشق پارسام... شما هم شبیه پارسایی من دارم اشتباه می کنم

لطفا از اینجا برید... ☆ exchange group ☆
خواهشا از اینجا برید... نمی خوام شما رو اشتباه بگیرم نمی خوام
خیانت کنم.

سرم رو پایین انداختم و شروع کردم

به گریه کردن.

اونم فقط با نگاه خیره بهم زل زد
فکر کنم فهمید که دردش چیه اشک از چشم هام
همینطور می اومد می خواستم بمیرم..

دستش رو جلو آورد خواست بازوم رو بگیره

-بین مهتاب خانم من..

با شدت خودم رو عقب کشیدم چشم های اشکیم

رو دوختم و گفتم : نمی خوام چیزی بشنوم..

تورو خدا راحتم بذار خواهش می کنم..

خواهش می کنم ✨☆ exChange Group

حتی صدات هم مثل همونه من قلبم عاشقه..دل تنگه...از اینجا برو..

راحتم بذار...هق هق خفه ام بازم بلند شد

دستش رو مشت کرد و عقب کشید

صدای باز شدن در اومد..

خانم بزرگ و ثریا خانم اومدن داخل..

نگاهی بهم کردن

خانم بزرگ گفت : حالت خوبه!!؟

بینیم رو بالا کشیدم..

-می خوام تنها باشم خانم بزرگ تورو خدا بگو تنهام بذاره..

خانم بزرگ نگاه غمگینی بهم کرد..

اومد داخل کامل رو به پرهام گفت : پسر من ببینی

حالت خوب نیست تنهات بذار برای بعدا..

وقت که هست.

پرهام کلافه دستی توی موهایش کشید.

-نیست خانم برای من یک ثانیه ام یک ثانیه ام است

[AM۱۰:۰۶ ۲۰۲۱/۱۸/۱]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۰

-...من وقت ندارم باید حقیقت رو بدونم بفهمم چی شده
چه بلایی سر داداشم اومده داداش من بی گناه این وسط مرد همش
بخاطر دلی که عاشق بود مسببش کی بود!!؟ نوه ی شما یا این خانم
که سکوت کرده!؟

من چیز زیادی نمی خوام فقط یه مرور خاطرات...
اون خاطرات رو به من بگه این چیز زیادیه!!؟

برای من چیز زیادی بود...سرم رو تکون دادم و گفتم : اره برای من
چیز زیادیه

خیلی ام زیادیه داره حالم بد میشه..

از اینجا برو

نمی خوام حرفی بزنم اینکه از گذشته ام

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چیزی نمی خوام بگم چیز زیادیه!!؟

برای شما اسونه گفتنش

برای من نه...اون گذشته سخته..

خودش رو کشید جلو .

-من دنبال حقیقم توی گذشته ات

چی شده که

الان نمی تونی حرف بزنی هوم!!؟چه اتفاق بدی افتاده!؟

سرم رو به چپ و راست تکون دادم نمی خواستم درموردش حرف
بزنم..

-برو بیرون...برو بیروووووون... exChange Group

خانم بزرگ هیجان منو که دید اومد سمتم

شونه ام رو گرفت و منو کشید توی بغلش.

هق هق امواج گرفت..

خانم بزرگ سعی کرد منو اروم کنه ولی من اروم نمیشدم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نیلا

دیشب از شدت اشک نشد که بخوابم..
فقط بیدار موندم از ترس اینکه اون عوضی کاری انجام نده
داشتم خسته میشدم دستی گذاشتم

روی قلبم
و از ته قلب فشار دادم

حالم خیلی خراب بود بزور از جام بلند شدم گورش رو گم کرده بود
ملافه رو دور خودم پیچیده بودم نکنه سرو کله اش پیدا شه
فقط تهدیدم کرده بود همون اول دیگه کاریم نداشت تموم شب رو
خوابیده بود کنارم روی تخت
ولی من از یه لحظه ام نشد که خوابم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بزور از جام بلند شدم و قدم به قدم رفتم سمت
صندلی که لباس هام رو در آورده بودم و گذاشته بودم روش
برداشتم نگاهی بهشون کردم و بعد اروم تنم کردم
از شدت بغض می خواستم بمیرم..

تا حالا اینطور

چیزی تجربه نکرده بودم
شاید اه مهتاب داشت مارو می گرفت..

کارای کمیل که سرش در آورده بود
اهی کشیدم

و شروع کردم به لباس پوشیدن

exChange Group

[AM۹:۵۱ ۲۰۲۱/۱۹/۱]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۱

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

همه چيم رو درست کردم و اروم شروع کردم
به راه رفتن در همين حين اطراف رو هم
نگاه می کردم اتاق خوب و بزرگی داشت با یاد اوریش اخمی کردم و
از اتاق اومدم بیرون..
همينکه اومدم بیرون با سر وصدا
زیادی روبه رو شدم.

بیشتر گوشم رو سپردم دیدم صدای کمیل
و ارساله..
سراسیمه رفتم سمت نرده ها خودم رو اویزون کردم و خم شدم سمت
پایین..
exChange Group

باورم نمیشد
داشتن همه ديگه رو می زدن..
کسی ام نمی تونست جلوشون رو بگیره.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با قدم های بلند شده رفتم سمت در و از پله ها
پایین رفتم..

نیلو داشت فحش می داد به ارسلان
می گفت

داداشم رو ول کن

حاج فائق هم با بابا قصد داشتن

از هم جداشون کنه

اما نمی تونستن سرگیجه بهم دست داده بود

می خواستم پس بیوفتم

چه اتفاقی افتاده بود..

می کشمت مردک اسم خواهر من رو می یاری..

اسم خواهر کدوم خواهرش!؟

نکنه من رو می گفت..

کمیل مشت محکمی توی صورت ارسلان زد

که من جای اون دردم گرفت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت
فشار دادم

حالم می خواست بد شه...

چی شده بود ارسال درست کنار پای من افتاد روی زمین..
هینی کشیدم و خودم رو عقب فرستادم.
لبش پاره شده بود با صورتی تو هم رفته بهش نگاه کردم..

صدای کمیل اومد : بریم جای ما اینجانیست..

به اسم رفاقت از ناموس مردم

استفاده نمی کنن

توام خودت هرطور هستی فکر نکن همه عین خودتن

نیلای من از گل پاک تره..

ROMAN

نیلا؟! چرا اسم منو آورده بود!؟

سرم رو سوالی بالاوردم و به کمیل خیره شدم.

کمیل با عصبانیت گفت : از کنار اون بی ناموس بیا

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

عقب..

لبام تکنون خورد و گفت :چی شده!؟.

کمیل

نگاهی به همه جا کردم حاج فائق حوب امپراطوری برای خودش درست کرده بود

نیشخندی زدم نمی دونستم بابا چرا

حاضر شده

یپاد توی این خونه ی این مرد

مود شیفته.. exChange Group

ROMAN

وارد خونه شدم همینکه که وارد شدم یه

دختره جلو راهم سبز شد

چادری سفیدی سر کرده بود حتما باید

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دختر حاجی می بود..
اخم هام رو تو هم کشیدم
و با دندون های ساییده شده گفتم : سلام
پدر و مادر من اینجان؟!
سرش رو پایین انداخت و گفت : بله توی پذیرایی هستن.

خوبه ای گفتم و بدون اینکه منتظر اون دختره باشم
شروع کردم به حرکت کردن..

وارد پذیرایی شدم
مامان بابا نیلو حاج فائق نشسته بودن

حاج فائق همین که منو دید از جاش بلندشد
با لبخند اومد به

استقبالم بهش که رسیدم
دستش رو توی دستم فشار دادم و سلام کردم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۳۲ ۲۰۲۱/۲۰/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۲

- سلام حاج فائق

حاج فائق لبخندی زد و گفت: سلام پسرم خیلی خوش اومدی..
نگاه خونسرد و مغرورانه ای بهش کردم لب زدم: ممنون.

بادست به مبل اشاره کرد و گفت: بیا بشین پسرم خیلی خوب شد که
اومدی پدرت خیلی نگران بود..

exChange Group

نیومده بودم که بشینم...

اومده بودم دنبال پدر و مادرم هرچی که مونده بودن بس بود گلوم
رو صاف کردم و با احترام گفتم :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نه مرسی فقط اومدم دنبال مامان و بابام ممنون از اینکه دیشب
بهشون غذا و جا دادین...

حاج فائق خندید و گفت:

وظیفه است من و قمبر دوستهای قدیمی بودیم اینکه تو مشکلات به
هم کمک کنیم کار چندان زیادی نیست منم فردا به مشکل
برمیخورم و پدرت دست منو میگیره مشکل برای همه است و دوستی
برای همین موقعیت ها....

این مرد ظاهر خوب و

مهربونی داشت اما درون بد ذات و کینه ای نمیشد بهش اعتماد کرد.

exChange Group

نمی خواستم خانواده ام بیشتر از این پیشه حاج فائق و اون پسر از
خود راضیش...

سرخم کنند بابا و مامان هم از جاشون بلند شدن...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

با نگرانی اومد سمتم و گفت :

خوبی کمیل چرا اینهمه زنگ میزدیم جواب نمیدادی.... این چند روز کجا بودی!!؟

اینجا جای این حرفها نبود... باید از اینجا میرفتیم و براشون میگفتم که چی شده....

با لبخند زوری و گفتم :دنبال زنم بودم مامان...

مامان نگاه خیره بهم انداخت خواست جواب بده که صدای ارسال رو شنیدم و باعث شد که برگردم ...

-دنبال کدوم زنت بودی اونی که توی بیمارستان ول کردی یا اونی که انداختی خونه ی باباش... exChange Group

نگاهی از سر تا پاش انداختم عصبی شدم از حرفش.. چون توی خونه ی باباش بودیم سعی کردم که خودم رو کنترل کنم...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

قصدهش عصبی کردن من بود با ظاهر خونسرد گفتم : دنبال دوتاش...
این دیگه به خودم ربط داره ارسلان خان شما که خیلی در مورد زن
داشتن کنجکاوی میتونی زن بگیری اونم یکی دوتا سه تا هر چند تا
اگه جنمش رو داشته باشی...

داخل جیب کرد و تک ابرویی بالا انداخت...

یه قدم سمتم برداشت و گفت :

خوب همین دیشب با دیدن یک نفر اونم اشتباهی توی اتاقم این
تصمیم رو گرفتم شاید بشناسیش....

منظورش رو درک نکردم با گیجی گفتم : کی؟!
خندید...

- شاید خواهرت... به این فکر رسیدم که حالا شما توی این وضعیت
افتادین من و پدرم میتونیم بهتون کمک کنیم...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط من باید با خواهرت ازدواج کنم انگار خودش هم چندان بی میل نیست...

داشت در مورد خواهر من حرف میزد کدومش نیلا یا نیلوا!!؟
با دیدن اون چشمهای مرموز و براق که بهم زل زده بود عصبانیتم
بیشتر شد.... دستهام رو مشت کردم با صدای دو رگه که از شدت
عصبانیت این طور شده بود گفتم : خفه شو مردک بی ناموس..

[AM۹:۳۳ ۲۰۲۱/۲۱/۱]

#بیوه_برادر

#پارت_۲۵۳

VIP

exChange Group

ROMAN

-خفه شو مردک بی ناموس..

حرف دهنه رو ببند من هنوز نمردم که بخوام خواهرم رو بدم به توی
عوضی..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دستی توی جیب هاش کرد و گفت : چند روز دیگه می ری
گوشه حلف دونی دیگه کسی نیست که
من من که...پیشنهاد خوبیه
چرا رد می کنی؟!
اصلا چرا عصبی میشی الان به فکر این افتادی که ناموس داری
اره؟!
ناموس داری و بهت بر می خوره..

دندونام روی هم ساییده شد با صدای خفه ای
گفتم : خفه شو تا از زمین نیستت نکردم.
با خنده گفت : با ادم بی ناموس باید با بی ناموسی رفتار کرد..
من خواهرت رو می خرم دراضای اینکه بهتون یه سر پناه بدم خوبه؟!
صدای حاج فائق اومد با صدای بلندی گفت : ساکت باش
بینم این حرفا چیه که داری می زنی?!
خجالت بکش پسر..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مگه تو خودت نگفتی بهم حاجی اینطوری شده ادرس بهم دادی که
برم پیششون الان برای چی داری
این حرف ها رو می زنی!؟

با خونسردی نگاهی به همه کرد..

-از خواهرش خوشم اومده می خوام صیغه اش کنم
بابا...چی میشه مگه..

اینو گفت دیگه نشد که تحمل کنم
رفتم سمتش...

یقه اش رو با شدت گرفتم و کشیدم

سمت خودم

تکونی به یقه اش دادم و گفتم : خفه شو...

خفه شووووو...

می کشمت بی ناموس...

دستم بالا اومد و با شدت کوبیدم توی صورتش..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

صورتش سمت چپ متمایل شد..
اونم مشت کوبید توی صورتم هردو باهم گلاویز شدیم
و شروع کردیم همو زدن کسی هم
حریف دار ما نبود..

صدای جیغ و همههمه بین این تعداد کم به حدی زیاد شده بود
که حس کر شدن بهم... ..
اونقدر همو زدیم که سر و صورت دوتامون
خونی شد...
و بالاومدن نیلا حرصم بیشتر شد زدمش و با شدت به عقب پرت شد..

درست کنار نیلا خورد روی زمین
نیلا شکه شده
بود بهش گفتم بیاد عقب اون چند لحظه خیره شده
بود با داد و هوار بیشتر گفتم : باتوام
بیا اینور ببینم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از صدای دادم پرید و سریع اومد سمتم
برگشتم سمت مامان و بابا
همه در حال نفس نفس زدن بودن
دندونای منم روی هم
ساییده میشد...

رو کردم سمت مامان و بابا گفتم : بریم مامان...اینجا جای ما نیست
یاد بگیرید
از این به بعد هر جا پا ندارید...

VIP [AM ۱۰:۰۷ ۲۰۲۱/۲۳/۱]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۵۴

ROMAN

از اون خونه زدیم بیرون حاج فائق هرچی خواست جلومون رو بگیره
نتونست

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اصرار من به این بود که از اینجا بریم
اون ارسال عوضی
بد بی ناموسی بود سوار ماشین شدیم...
دنده رو جا زدم و با عجله شروع کردم
به رانندگی کردن

بابا برگشت سمت من با اون چشم های عصبی شده گفت : حالت
خوبه!!؟

سرم رو به چپ و راست تگون دادم و گفتم : اره خیلی خوبم
داشتم مسخره می کردم دنده دو جا زدم

بابا سرش رو به معنی تاسف تگون داد.

-پسر نباید این کار رو می کردی
دندونام رو گذاشتم

روی هم...با داد و تشر گفتم : برای چی نباید این کارو می کردم بابا
چرا!!؟؟

چون یه شب توی خونه اشون خوابیدین؟!
اون حروم زاده داشت از ناموس من حرف می زد
ندیدی چی گفت ،گفت خواهرت رو صیغه کنم در اضای یه خونه..
این مرده بابا!!؟؟
نه بی ناموسه بی ناموسسس.

نگاهی از تو آینه به نیلا انداختم ناباور بهم خیره شده بود
با نیشخند گفتم :چیه چرا ماتت برده دختر؟!
باور نمی کنی اون عوضی اینطور ادمی باشه!!؟؟
یا اینکه می خواستیش از رو جنازه ی من باید رد بشی
بخوای حسی به این مردک
داشته باشی خودم می کشمت...
به ولای علی خودم قاتلت میشم...
سرش رو پایین انداخت چونه اش که لرزید فهمیدم
که یه حسی این وسط هست و من
از شدت حرص پام رو گذاشتم روی گاز و فشار دادم

مامان گفت : وا پسر این بچه حرفیه نیلا این طور ادما رو توی جا
کفیشون جا نمی ده
چه برسه به اینکه زنش بشه
من بچه ی خودم رو می شناختم.

پوزخندی به این سادگی مامان زدم و گفتم : اره تو راست می گی
مامان

ارسلان

VIP
exChange Group
ROMAN

مامان منو نشوند روی مبل با چشم های
اشکی بهم زل زد و گفت : حالت خوبه!!؟
تند سرم رو تکون دادم و گفتم : اره خوبم مامان...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

لبم می سوخت برای اینکه مامان نگران نشه چیزی نگفتم.
مامان با چشم های اشکی گفت : گوشه ی لبِت داره خون
می یاد پسرم چرا دروغ می گی..

خودم رو کش دادم سمتش و پیشونیش رو بوسیدم ..با مهربونی گفتم
: قربونت برم چیزی نیست از هموم قدیم گفتن
مرد ساخته شده برا کتک خوردن منم هم زدم
هم خوردم ...دلم خنک شد
مردک عوضی...دیدي برای خواهر خودش چطور غیرتی شد!!

VIP

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۱/۲۴/۱]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۵۵

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مامان لبش رو گاز گرفت نگاه ناراحتی بهم انداخت با همون حال
خراب گفت : کارت درست نبود پسرم چرا این کارو کردی؟؟! اونا
مهمون ما بودن الان شاید جایی برای موندن ندارن..

خندیدم مامان من خیلی ساده بود

سرم رو کج کردم و گفتم : مامان تو خیلی ساده ای ، اون کمیل
خیلی عوضیه وقتی فهمیدم داره می گه اومدم دنبال پدر و مادرم
عصبی شدم مردک غرور از لحنش می بارید

الان فهمید که نباید هر کار انجام بده بعدم کمیل زیاد توی هوای ازاد
نمی چره بزودی می ره توی میله های زندان..بعدم من اصلا قصدی
نداشتم

فقط می خواستم امتحانش کنم ببینم برای ناموس خودش چکار می
کنه که دیدین واکنشش رو..

جای مامان صدای بابا اومد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-هر کی توی گور خودش می خوابه پسر جان..این چه کاری بود انجام دادی!؟؟ خانواده اش که تقصیری نداشتن اون خطب کرده خانواده اش رو سینه

به بابا نگاه کردم که خیلی عصبی به من زل زده بود..سرم رو تگون دادم و تند گفتم :اصلا مهم نیست...

اونا خیلی به بقیه بد کردن خانواده عروس یه نمونه کوچکه خیلی ها هستن که حتی به خون حاج قمبر تشنه ان هر بلایی سرشون بیاد حقشونه شما ناراحت نباش بابا اونا دوباره سر و کارشون به اینجا کشیده میشه اون روز روزماست بابا..

بابا نفسی تازه کرد با چشم های ریز شده لب زد : می خوام چکار کنی ارسلان دنبال شر نباش پسر من تورو..

به وسط حرفش پریدم و گفتم : اگه بگی من کاری به این ها دارم بابا

اینا خودشون کارشون به ماگیر نمی کنه تنها اشتباهم این بود که
چشمم خواهرش رو گرفته همین..
اینم اعتراف من اون صیغه کردن رو الکی نگفتم.

مامان چنگی به گونه اش زد و گفت :وای خاک عالم پسر من این چه
حرفیه که می زنی یکم خجالت بکش پسر من اون دختری که گناهی
ندارن

رو کردم سمت ماما و گفتم : ماما من که مثل داداش بی ناموس
نیستم. بدون هیچ عقدی نطفه حروم کاشت توی شکم دختر مردم
می خوام صیغه اش کنم کجاش بده

بابا با عصبانیت گفت : بسه ارسلا پاشو برو به کارت برس داری
هذیون می گی پاشو برو تو اینطور کاری نمی کنی منم اگه کاری ازت
سر بزنه قلم جفت پاهات رو می شکنم

پرهام

نگاهی به بابام انداختم حال و روز درست درمونی نداشت بعد از مرگ
پارسا شکسته تر شده بود این چند روز هم بیشتر به بیمارستان سر
می زد.

داشت با کاغد توی دستش بازی می کرد معلوم بود توی فکره خودم
رو کشیدم جلو و با چشم های زوم شده ام بهش خیره شدم و گفتم :
بابا...

بابا سرش رو بلند کرد و مات شده بهم خیره شد نگرانش بودم از
اینکه حرف نمی زد و می ریخت توی خودش نگران بودم...

[AM۹:۴۵ ۲۰۲۱/۲۵/۱]

#بیوه_برادرم

نگرانش بودم از اینکه حرف نمی زد و می ریخت توی خودش دست
بابا رو گرفتم بابا سرش رو بالا آورد و گنگ بهم زل زد خودم رو
کشیدم جلو و با چشم های براق شده گفتم : خوبی بابا!!؟

بابا گنگ بهم خیره شده بود با لبخند زوری گفت : اره...اره خوبم..
اما انگار داشت اشتباه می کرد که من نمیفهمم گفتم : بابا خوب
نیستی توی خودت نریز حرف بزن بگو ببینم چطوری!! چرا این همه
شکسته شدی بابا..

exChange Group

بابا خندید نگاهش رو حواله ی من کرد و گفت : تو درک نمی کنی
پسر من هم سنم رفته بالا هم داغ فرزند دیدم خدا هیچ کس رو بی
بچه کنه داغ بچه خیلی بده...۲۷ سال زحمت بکشی بعد یهو بره
زیر خاک ...من خودم پارسا رو گذاشتم توی قبر نمی دونی چی

کشیدم..پیر شدم بعد اون قضیه بچه هم پیش اومد فکر کردم می
تونم پارسام رو داشته باشم اما الکی بود..مهتاب از زمین رفت پایین..
غصه نخورم بابا!!؟ حاج اکبر هم که افتاده گوشه ی بیمارستان..مقصر
هم منو می دونن این همه مشکل نمی دونم چکار کنم پسرم دارم کم
می یارم..

بغض مردونه ی گلوش باعث شده بود اشک از چشم هاش همینطور
روون بشه...خودم رو کشیدم جلو..
با اون چشم های ناراحت شده دستم رو جلو بردمو و اشک هاش رو
پاک کردم..

با غمگینی گفتم : الهی فدات شم بابا..ناراحت نباش من کسی رو که
باعث این ها شده می کشمش بابا..
به ولای علی پیداش می کنم و از زمین نیستش می کنم..
قسم خوردم بابا همین کار می کنم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بابا خودش رو کشید جلو و گفت : من خدا رو دارم پسرم لازم نیست
خودت رو ناراحت کنی خدا خیلی بزرگه..تلافی قشنگ در میاره
نیشخندی زدم و گفتم : بابا صبر خدا زیاده من صبر ندارم همه رو از
دم نابود می کنم چون داداش من رو نابود کردن قسم می خورم
بهشون رحم نمی کنم

شراره

نگاهی به بابا کردم خیلی عصبی بود با دست به کاغذ اشاره کرد و
گفت : مگه با تو نیستم بیا اینجا رو امضا کن
اشک از چشم هام اومد

ROMAN

-بابا تورو خدا...
بابا با چشم های عصبی شده نگاهی به مامان کرد با دست اشاره گفت
: این دخترت خله؟! چرا داره گریه می کنه!!!

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مامان لبش رو گاز گرفت و با ترس گفت : حتما شوهرش رو دوست
داره چرا می خوای زورش کنی یکم راحتش بذار...

بابا با چشم های عصبی شده از جاش بلندشد..

[AM۱۰:۲۲ ۲۰۲۱/۲۶/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۷

انگشت اشاره ای سمت مامان کرد و گفت : غلط کرده غلط کرده
بخواد شوهرش رو اوضاعش رو ببین تا آخر عمرش شاید نتونه بچه دار
بشه دستو پاهاش هم شکسته هیچی ازش نمونده این مردک روانی رو
می خواد چکار می خواد چکار کنه!!؟ بخواد حرف بزنه زبونش رو از
حلقمش می کشم بیرون این پسره یه روز رو نتونست دممم بیاره
کشیدش به باد کتک حالا بخواد باهاش زندگی کنن...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بین چی میشه من دخترم رو یه ثانیه با اون پسره تنها نمی دارم
داری حالم رو بهم می زنی..

اشک از چشم هام همینطور می اومد می خواستم بالا بیارم دستی
گذاشتم روی دهنم و فشار دادم اشکم بد می اومد.
بابا برگشت سمتم با اون چشم های به خون نشسته گفت: برای چی
گریه می کنی هان؟! چرا گریه می کنی؟!
اینکه من بفکرتم و می خوام از دست این عوضی نجات بدم بده؟! باید
خدا رو شکر کنی که خودش رو نشون داد..

با غمگینی گفتم: نمی خوام بابا من دوستش دارم شوهرم رو دوست
دارم بابا عصبی شد دستش رو جلو آورد و محکم کوبید توی دهنم
صورتش به عقب رونده شد..
-خفه شو شراره خفه شو به ولای علی می زنم خون بالا بیاری اعصاب
منو خورد نکن.. می کشمت..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سرم رو پایین انداختم و گفتم : بابا..

-بابا زهرمار امضا می کنی یا بلایی سر مادرت بیارم که تا آخر عمرش فراموش نکنه

گنگ بهش خیره شدم با صدای خفه ای گفتم : چکار مامان داری بابا!؟

اون چکاره اس!؟!

بابا اخم غلیظی کرد و گفت : همه کاره اون دلیل تموم این کاراس پسر خواهرم خواهرم می کرد یادت رفته!!

اگه رو نداده بود به تو تو الان اینطوری نمیشدی امضاش کن ببینم مامان اشکش اومد با لحن گرفته ای گفت : دست شما درد نکنه اقا واقعا ممنونم ازت..مقصر منم باشه دستت درد نکنه...شما راست می گی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بیوه برادرم صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

بابا برگشت سمت مامان با داد. گفت : اره تویی زرزر نکن پاشو از جلو دست هام گمشو برو حال بهم زن عوضی حال ادم رو بهم می زنی پاشو برو گمشو برو..
دستی گذاشتم روی دهنم و با شدت فشار دادم حالم خیلی خراب بود..
می خواستم بمیرم..

مامان از جاش بلند شد تکونی به خودم دادم خواستم جلوی مامان رو بگیرم نشد..باین اوضاع کجا می خواستم برم..

بابا دستی تو هوا تگون داد و گفت : صبر کن ببینم کجا..
سرم رو بلند کردم و گفتم : بابا ولم کن تورو خدا مامان..مامان .
-هیس خفه شو امضا کن ببینم..
با چشم های اشکی بهش خیره شدم دستم رو جلو بردم و خودکار رو گرفتم ازش..
امضا کردم بابا لبخند پیروزی زد و

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

گفت : افرین دختر خوب من حله برو دنبال کارت..من دیگه کاریت ندارم...

بابا از جاش بلند شد منم با شدت شروع کردم به اشک ریختن..

کمیل

سرم رو عین چی بلند کردم و گفتم :چییی بابا!!؟یعنی چی سمیر از من شکایت کرده!!؟

بابا اخمی کرد و گفت : غلطی کردی دخترش رو زدی اونم داره تلافی در میاره مطمئن باش می خواد به خاک سیاه بشونتت سمیر کسی نیست بشه باهاش در افتاد چرا این کارو کردی!!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

دستی توی موهام کشیدم و چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم خودم رو کشیدم جلو و با چشم های براق شده بهش نگاه کردم میشد...

حالم داشت بد میشد یعنی چی رفته ازمن شکایت کرده مردک روانی..

سرم رو پایین انداختم و اخم هام رو تو هم کشیدم...

[AM۱۰:۰۳ ۲۰۲۱/۲۷/۱]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۸

-بابا الان می گوی یعنی برا اینم باید برم زندان کی به شما این حرف رو زد؟!.

بابا با اخم های در هم ورهم گفت : بله باید بری زندان برای کاری که کردی اصلا چرا این کارو کردی مگه سمیر رو نمی شناختی!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اخم هام رو کشیدم تو هم و گفتم : چرا می شناسم..ولی زن منه
شراره هر کار دوست داشته باشم می کنم..

مامان دستی روی دستش زد و گفت : نه پسر اشتباه نکن حاج سمیر
اروم به نظر می رسه وقتی عصبی بشه هیچی نمی فهمه..
تا اون طرف رو به خاک سیاه ننشونه ول کن نیست توام که دست
گذاشتی روی نقطه ضعفش خیلی بد بود..
سرم رو پایین انداختم و لبم رو زیر دندون فرستادم

حالم داشت بد میشد نفس عمیقی کشیدم نمی دونستم باید چکار
کنم حالم داشت بد میشد
دستی گذاشتم به گردم وشروع کردم به مالیدن گردنم

نمی فهمیدم چخبره حالم اصلا خوب نبود زندگیم داشت چی
میشد!؟؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بابا خودش رو کشید جلو دستم رو گرفت و گفت : باید از اینجا بری
پسرم.

چشم هام گرد با چشم های گرد شده گفتم : کجا برم بابا من جایی
رو ندارم برم..

بابا دندان هاش رو گذاشت روی هم و گفت : بری جایی که که سمیر
دستش بهت نرسه برو..

دستم رو کشیدم بیرون و گفتم : بابا اون عوضی رو این همه بزرگ
نکنید اون اصلا هیچی نیست بابا

هیچییی نیست بابا لباس رو کرد توی دهنش و گفت : نه کمیل تو
باید بری

اهل فرار نبودم از فرار هم

خوشم نمی اومد چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و گفتم : نه بابا من
کسی نیستم که بخوام خودم رو اذیت کنم ولم کن بابا..

بابا باشه ای گفت و دنداناش رو گذاشت روی هم و با شدت فشار
داد...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خسته بودم دلم خواب می خواست رفتم سمت اتاقی که بود..
می رم بخوابم شمام استراحت کنید نگران هیچی نباشید من همه
چی رو درست می کنم...

سمیر

حکم جلب کمیل رو گرفتم لبام رو گذاشتم و فشار دادم
می دونم باهات چکار کنم به خاک سیاه می شونمت..
قفسه ی سینه ام بالا و پایین شد..

یه سر باز برداشتم و داشتم با سربازه می رفتیم بیرون که جلوی راهم
رو یکی سد کرد
نگاهم رو بالا اوردم با فائق چشم تو چشم شدم

[AM۹:۲۰ ۲۰۲۱/۲۸/۱]

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۵۹

فائق نگاهی از بالا تا پایین بهم انداخت و گفت : سلام حاج سمیر این چند روزه خیلی اینجامی بینمت..

بی حوصله چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و گفتم : اره یکی یه غلط اضافه کرده می خوام به خاک سیاه بشونمش.

فائق خندید دستی گذاشت روی لباش و فشار داد با خنده گفت : اره

تو راست می گی...خبرا رو یادم رفته بود

الان داری می دم در خونه ی قمبر!!؟

حس کردم داره مسخره میکنه..

بالین حال جوابش رو دادم تا برسم به اینکه حرف اخرش چیه...

-اره دارم می رم دنبال اون پسره ی بی همه چیز..

تک ابرویی بالا انداخت..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-فکر کردم قضیه رو می دونی..

-چه قضیه ای ??? چی شده..

نفس عمیقی کشید و گفت : مگه نمی دونی حاج قمبر مادرش از
خونه انداختش بیرون...

هر چی داشت و نداشت رو مادرش ازش گرفت حدود یک هفته پیش
خونه ی من بودن اما کمیل اومد دنبالشون نمی دونم کجا رفتن..

می خواستم تا جونی داره اون کمیل عوضی رو بزنم خودم رو نزدیک
بهش

کشیدم و گفتم : راست می گی!!؟

فائق خندید و سرش رو بالا و پایین کرد و گفت :اره.

نفس عمیقی کشیدم و دستی گذاشتم روی قلبم و فشار دادم...

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با تموم قدرت فشار دادم..

این همه زحمت حالا این خبر فائق خودش رو کشید جلو

با چشم های زوم شده گفت : حالت خوبه!!؟

سرم روتکون دادم و گفتم : خوبم..

خودش رو کنار کشید و با چشم های زوم شده بهم نگاه کرد..

-اون کجاست؟! کجا رفته ازشون خبر داری؟!؟

-نه خونه پلمب شده تا صاحب اصلیش بیاد اونام نیستن گفتم الکی خودت رو خسته نکنی .

سرم رو بلند کردم و گفتم : من اب شده باشه رفته باشه توی زمین پیداش می کنم کسی نیستم ازش دست بکشم نمی دارم نفس راحت بکشه.

فائق اروم لبخندی زد و گفت : حالا پیداش می کنی خودت رو ناراحت نکن...ناراحت بودم حالم اصلا خوب نبود.

-باشه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مهتاب_چند ماه بعد

شکمم بزرگ شده بود دستی به شکمم کشیدم خانم بزرگ با خنده
اومد سمتم با چشم های براق شده گفت : چه با مزه شدی دخترم..
سرم رو پایین انداختم و لبخند عمیقی زدم..

-ممنون

خانم بزرگ سرش رو جلو آورد و عمیق بوسه ای روی موهام زد.
-الهی قربونت برم...

VIP

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۱/۳۰/۱۱]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۶۰

بازم خجالت کشیدم و سرم رو پایین انداختم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ منو نشوند کنارش
با چشم های براق شده بهم نگاه کرد و گفت : الان چه حسی داری
که حامله ای؟!؟
حس خوبیه نه؟!
من خیلی دلم می خواست این حس رو تجربه کنم
مادر شدن خیلی حس قشنگیه نه..

کمی دلم براش سوخت از اینکه نتونسته بود مادر بشه دستی روی
شکم کشیدم و گفتم : این حس رو از من می پرسی خانم بزرگ؟!
شما که خودتون بهتر از من می دونید..
چند سال مادری کردین..

نیشخندی زد شاید برای خودش و کاری که شده بود..
اره اشتباهی مادری کردم تموم حس و حالم برای
اینطور ادمی گذاشتم کار اشتباهی بود من و حاجی باید می رفتیم
دنبال

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دوا و درمون..

بغض صداش هرکس رو اذیت می کرد

حتی منی که الان کنارش بودم...

خودم رو کشیدم جلو و اروم گونه هاش رو بوسیدم

-اخ خانم بزرگ من بغض نکنی ها...

هرکاری شده

حکمت خداست هیچ وقت نگی چی شده..

درسته من توی سنی نیستم که بخوام شما رو نصحت کنم

اما بازم می خوام که ارومتون کنم خانم بزرگ نباید خودتون رو

ناراحت کنید.. ✨☆ exChange Group

لبخندی زد خودش رو کشید جلو و با لبخند عمیقی بهم نگاه می کرد

خودش رو کشید جلو و با لبخند عمیق شده

بهم نگاه می کرد...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-به نظرت دختره یا پسر!!؟
از این همه مشتاق بودنش خیلی خوشم اومد
خودم رو کشیدم جلو و گفتم : دختر من دختر دوست دارم
چشم غره ای برام رفت خنده ی صدا داری کردم..

-خوب چیه خانم بزرگ شما پسر دوست دارین..
دستی روی قفسه ی سینه اش قرار داد
نگران شدم فکر کردم که اتفاق خاصی براش افتاده...

-خانم بزرگ حالت خوبه!!؟؟
سری روتکون داد و گفت : خوبم دخترم..

من از پسر خیری ندیدم می ترسم توام همینطور بشی
همون دعا کن دختر بشه..
ROMAN

-حالا هرچی شد خانم بزرگ سالم باشه..
-اره اینم هست..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

در باز شد و ثریا خانم اومد داخل...

نگاه براقی بهمون کرد..

-سلام خانم بزرگ

خانم بزرگ سلامی کرد و جوابش رو داد

منم جوابش رو دادم..

-خانم بزرگ حاجی داره جوجه کباب درست می کنه

غذا رو بیارم اینجا یا همون بیرون می خورید..

هوام خیلی خوبه

VIP

[PM۱:۴۵ ۲۰۲۱/۳۱/۱]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۶۱

خانم بزرگ نگاهی بهم کرد قبل اینکه جواب ثریا خانم بده

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

رو کرد سمت من و گفت : دخترم می تونی بیای بیرون و غذا بخوری
سرم رو تکون دادم خودمم دلم می خواست پیام بیرون..
سرم رو تکون دادم و گفتم : اره..
می دونم از داخل نشستن
خیلی حوصله ام سر رفته..
خانم بزرگ خنده ای کرد و بینیم رو فشار داد با خنده گفت : من
قربون شما برم
عزیز دلم...پاشو بریم...

کمیل

حدود دوماهی گذشته بود توی این دو ماه اتفاقات بدی افتاد..
سمیر در به در دنبال من می گشت
تونسته بود خونه ای

که داشتم رو پیدا کنه و منم مجبور شدم که از اونجا بزنم بیرون

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

با فروشش تونستم یه جایی توی محله پایین تهران پیدا کنم
واوفا تمون رو بگذرونیم ماشین هم برای می خواستم بفروشم..

ولی بعد پیدا کردن مهتاب با فرارش کل زندگیم رو بهم ریخته بود
سرم رو گذاشتم روی فرمون اشتباه رفته بودم
الان که فکر می کردم خیلی کارا شده بود
من اون کارا رو که کرده بودم
به زندگی خیلیا لطمه زدم اما خوب من دوش داشتم دست خودم
نبود

می خواستمش
این کارای من برای این بود که کنارم باشه..
یه بار از دستش داده بودم دیگه نمی خواستم از دستش بدم..
چند سال پیش زن امیر کیان شد
اصلا دلیلی که می خواستم بدستش بیارم تحریک کردن
امیر کیان بود که سمتش کشیده
شه و شد.

وقتی اون روز توی پارک که دیدمش داشت با پارسا
قدم می زد.

اون روز یه دل نه صد دل عاشقش شدم..
نمیشد ازش دل کند...

تموم فکر و ذکرم شده بود مهتاب خودمم نمیشد برم سمتش چون
امیر کیان جلوم بود...

و باید باهاش ازدواج می کرد تا از چنگ پارسا می اوردمش بیرون پس
امیر کیان رو

فرستادم جلو اونم بهش علاقه پیدا کرد و یه دل نه صد دل عاشقش
شد...

exChange Group

[AM۹:۲۶ ۲۰۲۱/۱/۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۲

اون روز نتونستم که مهتاب رو فراموش کنم....
مجبور شدم که امیرکیان رو بفرستم جلو اما رفته رفته همه چیز بدتر
شد امیرکیان بهش دل بست و رفتار مهتاب هم هر روز باهاش بدتر
شد...

تا این که اچن تصادف جون من امیرکیان رو گرفت و برای همیشه از
بین ما رفت و طبق رسم مهتاب رسید به من خیلی خوشحال بودم
ولی اون با فرارش همه چیز را خراب کرد الان ۲ ماهه که دنبالش می
گشتم ولی هیچی به هیچی دیگه داشتم کلافه..

ماشین را دوباره استارت زدم و شروع کردم به حرکت کردن پول نون
به زود در می آوردم کسی بهم کار نمی داد و مدارکم توی خونه بود و
بدون اونا هیچی نبودم...

@VIP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دنده رو جا زدم و شروع کردم به حرکت کردن حدود نیم ساعت بعد
رسیدم خونه ماشین رو گوشه دیوار پارک کردم و از ماشین پیاده
شدم...

به ماشینی که دم در خونه بود خندم گرفته نه به این ماشین مدل بالا
نه به این خونه‌ی کلنگی واقعا خیلی خنده دار بود..

کلید رو در آوردم و توی قفل گذاشتم کلید رو چرخوندم و درو باز
کردم وارد خونه شدم بوی نم خاک به بینیم خورد و فهمیدم که
مامان حیاط را شسته..

در و بستم و آروم سمت ساختمان قدیمی به راه افتادم...
وارد خونه شدم هوا گرم تر بود مامان صدای بسته شدن در رو که
شنید سریع از آشپزخونه اومد بیرون با لبخند بهم نگاه کرد و گفت :
اومدی پسرم...!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لبخند عمیقی زدم و سلام کردم

- سلام مامان..

مامان جوابم رو با خوش رویی داد بابا روی زمین نشسته بود و داشت تلویزیون نگاه می کرد زندگیم از این رو به اون رو شده بود..
از عرش به فرش رسیده بودیم زمانی که توی اون خونه تی وی نگاه میکرد روی مبل نشسته بود اما الان روی زمین جلوی تلویزیون ۲۴ اینچ..

-سلام بابا..

باصدام برگشت سمتم و جواب..
سلامم روداد خبری از دخترا نبود رو کردم سمت مامان و گفتم نیلو و نیلا کجان مامان!؟

مامان اخم هاش رو کشید تو هم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

- نیلا که دانشگاس..

نیلوفررو نمیدونم انگار که دوست پیدا کرده و رفته خونه دوستش..

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۱/۲/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۳

اخم هام رو کشیدم توی هم و دندونام رو گذاشتم روی هم : این موقع
شب خونه ی

کدوم دوستش اصلا دوستش کیه..

exChange Group

مامان کتم رو از دستم گرفت

باچشم های رو هم اومده گفت : نمی دونم پسرم حالا دوستشه کس

غریبه ای که نیست..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نفس عمیقی کشیدم و چشم هام رو تو حلقه چرخوندم
این همه ازاد گذاشتن دخترا اصلا خوب نبود
پوفی کشیدم و رفتم کنار بابا نشستم و شروع کردم
به حرف زدن با بابا..

نیلو

راستین پاهام روباز کرد و شروع کرد به لیس

زدن وسط پام از شدت شهوت کمرم روپیچ و تابی دادم و خودم رو بالا
کشیدم

exChange Group

حالم اصلا خوب نبود داشتم می مردم از شدت شهوت خودم روبالا
کشیدم
و تکنون ارومی به خودم دادم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بیوه برادرش صالحه ابراهیمی @VJP_ROMAN

خودم رو بالا کشیدم با نفس نفس گفتم : اه راستین..
لیسی به چوچلم زد و عمیق تر اهی کشیدم داشتم می مردم

دست هام توی صندلی ماشین فرو رفت و از ته دل فشار دادم داشتم
میمردم.

دندونام رو روی هم فشار دادم می خواستم بمیرم اب دهنم رو قورت
دادم.

اونقدر خورد تا ابم با فشار بیرون پاشید اهی عمیق کشیدم بی حال
افتادم روی زمین..

با لب های فشرده شده گفتم : لعنتی..دیر شد راستین باید برم خونه..
روی زانو ایستاد و کمر بند شلوارش رو باز کرد..

-هییس لال شو بهت حال دادم توام باید حال بدی بهم

کارچ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خم شد و لباس رو گذاشت روی لبام..
غصوش رو مالید به وسط پام
بعد یهو خودش رو واردم کرد طوری که ملافه رو گرفتم
با چشمهای رو هم اومده اهی کشیدم شروع کرد داخلم ضربه زدن..

داشتم می مردم چقدر کلفت بود

-اه راستین..

-هیس...

روم خم شد و محکم داخلم شروع کرد به ضربه زدن منم نمی
دونستم باید چکار کنم..

exChange Group

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۱/۳/۲]

ROMAN

#بیوه_برادر

#پارت_۲۶۴

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

کارش رو که تموم کرد افتاد دارم سوراخ هام داشت می سوخت..
حالش که جا اومد از روم بلند شد نگاهی به وسط پام انداخت..
با نیشخند گفت : یادت نره که قرص بخوری..
حوصله ندارم که هی برم دنبال دوا و درمون تا یه حروم زاده رو سقط
کنم

فهمیدی!!؟

با چشم های زوم شده گفتم : برای چی!؟.

خودش رو تکیه داد به صندلی و گفت :

منگلی!!؟

سرم رو تکیه دادم و گفتم : نه ولی خوب حامله بشم که طوری

نیست ما قراره که ازدواج کنیم..

خندید..

این خنده که به گوشم رسید باعث شد لرز کنم..

قفسه ی سینه ام عین چی تو سینه می کوبید..

-برای چی می خندی مگه ما قرار نیست ازدواج کنیم!؟
با نگاه سردی گفت : نه قرار نیست هیچ اتفاق بیوفته..
تو دیگه اون دختر سابقی نیستی که دوس داشتم
یعنی کلا فرق کردی از لحاظ..
ادامه نداد منم حس کردم دارم میمیرم..
با قلبی فشرده شده گفتم : از لحاظ
چی!؟

از لحاظ پول اینکه پول ندارم اره!؟.
سرم رو پایین انداختم بغض به دلم چنگ انداخته بود.

خیلی عادی و رک و راست گفتم : اره دلیل اصلی همینه
من بابام قبول نمی کنه که باهر کی ازدواج کنم
براش خیلی اهمیت داره که من باکی ازدواج می کنم و با کی ازدواج
نمی کنم

پس انتظار نداشته که پیام بگیرم

به همین رابطه قانع باش.

حرصی شدم دستم رو بردم جلو و با حالت هیجانی گفتم : خفه شو
داری حال رو بهم می زنی من به وسیله تو زن شدم
باین گشاد بودنم کی دیگه منو می خواد
فکر کردی بابام بفهمه چه بلایی سرت می یاره
خندید : مثلاً چه بلایی سرم بیاره اصلاً می تونم کاری کنم!!
باین اوضاع اصلاً می تونه کاری کنه
اولین قدمی که برداره برادر خودت می افته توی دردسر
بینم می خوای داداشت بیوفته توی دردسر...
خودت خوب می دونی که حاج سمیر با بابام رفیق شیشه در به در
هم دنبال کمیل و یه ادرس از شه می خوای بهش بگم که چی شده!!؟؟
هوم ادرس رو که بلدم داشت تهدید می کرد
دستم رو بلند کردم و با شدت کوبیدم به قفسه ی سینه اش
با اشک لب زدم :خدا لعنت کنه داری حال رو بد می کنی...

[AM۹:۳۸ ۲۰۲۱/۴/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۵

ملافه رو که روی صندلی پهن کرده چنگی زدم
لبام رو روی هم فشردم..

از جام بلند شدم و دندونام رو روی هم فشار دادم
می خواستم بکشمش...

با عصبانیت خودم رو تگون دادم و شروع کردم و لباس پوشیدن..

در همون حال گفتم: تو حال بهم زن ترین کسی هستی

که دیدم حالم رو بد می کنی..

کثافت هوس باز منو زن کردی بعد این حرف ها رو هم می زنی خیلی

هوسبازی

ازت نمی گذرم..

راستین نیشخندی زد : من هوسبازم تو که از من هوسباز تری
داری از چی حرف می زنی هوم؟!؟ تو خودت خواستی که بامن
بخوابی پس این همه نگو که من باهات خوابیدم..
تو خودت خارش داشتی به خارش شدید که
اصلا دست خودت نبود..

اب دهنم رو قورت دادم و لبام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار
دادم حالت تهوع بهم دست داده بود...
می خواستم بمیرم..

اشک از چشم هام اومد دستم رو بردم جلو
تا دستگیره رو بکشم و در رو باز کنم و برم
که بازوم رو کشید
پرت شدم توی بغلش با چشم های سرخ شده گفت :
کجا!؟!

کدوم گوری می خوامی بری!؟!

خودم رو تکون شدیدی دادم و با حق گفتم : ولم کن
می خوام برم ولمم کن..

-خودم می رسونمت داره شب میشه این اطراف هم خلوته
و هیچی نیست..

اشک از چشم هام همینطور می اومد..

-به تو ربط نداره یه هرزه رو باید خفت کنن
و بکنن منم هرزه ام پس این همه نمی خوای برای من جان فشانی
کنی ولم کن..

محکم نگهم داشت و با پشت دست زد توی دهنم.

با صدای خفه ای گفت : ببین منو از این به بعد فقط حرف منه
ببینم حرف دیگه ای زدی من می دونم باتو
به والله کاری می کنم که خون گریه کنی...
می رم همه چی رو می دارم کف دستت بابات تا قشنگ بفهمی
چخبره فهمیدی!!!

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بغض کرده سرم رو تکون دادم و گفتم :
کصافت .

ولم کرد سر و وضعش رو درست کرد و از همون جلو خودش رو
فرستاد جلو
و در رو هم بست..

نیلا

با چشم های گرد شده به ارسال که اون طرف خیابون به ماشین
تکیه داده بود

وژست قشنگی به خودش داده بود

خیره شدم اون اینجا چکار می کرد!
باورم نمیشد..

اب دهنم رو قورت دادم عینک دودیش رو از روی چشم هاش برداشت
و بهم نگاه کرد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نسیم با دفت گفت : اون خوشتیپه کیه می شناسیش!!؟؟
سرم رو انداختم پایین و نفس عمیقی کشیدم..
اب دهنم رو قورت دادم و تند گفتم :
نه نمی شناسم بریم که حالم خیلی بده..
باشه ای گفت و راه افتادیم داشتیم حرکت می کردم
که از حرکت ایستادن...

[AM۹:۴۳ ۲۰۲۱/۶/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۶

exChange Group

ROMAN

از حرکت ایستاد برگشت سمتم و نگاه عمیق شده ای
بههم نگاه و گفت : فکر کنم اسم تورو صدا زد
با گیجی گفتم :

کی اسم منو صدا زد!!؟؟
با دست اشاره ای سمتی که ارسلان بود
کرد و گفت : همون پسره که بود اسم تو رو صدا زد
اخم غلیظی کردم کامل برگشتم با دیدن
ارسلان که درست سمت منو نشونه گرفته بود و داشت با قدم های
بزرگ شده طرف من
می اومد چشم هام رو گذاشتم روی و با شدت فشار دادم

با غضب به نسیم گفتم :
بیا بریم نسیم من کسی رو نمی شناسم
نمی یای بریم من می رم خدافس..
با قدم های بلند شده شروع کردم
به راه رفتن
نمی خواستم اون پسره منم ببینه..
همینطور که قدم بر می داشتم اطراف رو هم نگاه می کردم..

می خواستم یه تاکسی پیدا کنم و خودم رو از این وضع نجات بدم اما
هیچی پیدا نمیشد

حس می کردم که ارسلان داره پشت سرم می یاد
همین باعث میشد که هیجانم بیشتر بشه..
دستی روی قفسه ی سینه ام قرار دادم و با شدت فشار دادم..
قلبم خیلی بد تو سینه می زد
می خواستم برگردم ببینم ارسلانه که پشت سرمه
اما جرات نداشتم..

تا اینکه دستی به بازوم خورده شد و من با شدت
به عقب کشیده شدم....

صورتم به سینه ای برخورد که صورتم از درد جمع شد
نالای سر دادم و از ته دل فشار دادم..
حالت تهوع بهم دست داده بود..

لبام رو روی هم فشار دادم کمی خودم رو کشیدم جلو با چشم های
لوچ شده بهش نگاه کردم.

صورتش درست مقابل صورتم بود خودم رو تکون دادم و گفتم: داری
چکار می کنی؟!؟! از بغلش اومدم بیرون.....دست هاش از دارم باز شده
بود..

با اخم های درهم ورهم گفتم :

به چه جراتی به

من دست می زنی؟!؟!؟

اصلا به این فکر کردی هااا؟!؟! من جلوی دانشگاه ابرو برام میره

فکر کردی که ممکنه چی به سرم بیاد؟!؟!؟

خندید..

exChange Group

-اوه شما هنوز ابرو هم دارین نمی دونستم چه خوب..

اومدم باهات حرف بزنم کولی بازی در نیار..

مثل بچه ی ادم بیا برو بشین توی ماشین نذار که صدای دادم بلند

شه

نیشخندی زدم و گفتم :

خفه شو..

من جایی با تو نمی یام حرفی ام باتو ندارم

تو یه بی ناموس عوضی هستی..

اومد جلو بازوم رو گرفت و فشار داد با دندون های ساییده شده گفت

:من بی ناموس عوضی هستم!!؟

از فشار دستش دردی کل وجودم رو گرفت...

اما با تموم توانم خودم رو کنترل کردم..

تا ناله ای سر ندم

-بی ناموس تر از داداش تو وجود نداره دختره ی

عوضی حالите!!! ✨☆ exChange Group

من اومدم باهات حرف بزنم اگه مثل داداشت بودم باید سوارت می

کردم بلا سرت می اوردم تا شکمت بیاد بالا..

و بشم عین خودش تا بفهمه بی ناموس بودن یعنی چی

حالام صدای منو بالا نبر فقط می ری سوار ماشین میشی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

و دنبال من می یای فهمیدی...

[AM۹:۵۹ ۲۰۲۱/۷/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۷

این حرف رو زد قلبم فشرده شد اینکه کامل چه بلایی سر
مهتاب آورده الانم دقیقا داشتم همون رفتار باهام میشد..

خودم رو تکون دادم و با بغض خفه ای گفتم :
من جایی همراه شما نمی یام دست

از سرم بردار.. exChange Group ☆ ✨

داری حالم رو بهم می زنی...

-باشه پس خودت خواستی...

مچ دستم رو چنگ زد یاد نسیم افتادم که زبونش تر بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مطمئنا فردا کل دانشگاه بود خواست منو دنبال خودش بکشه
که سریع گفتم : باشه همراهت می یام..
نیشخندی زد و سرش رو به عنوان باشه تگون داد..

-کار خوبی می کنی یالا راه بیفت..
منو سمت جلو روند که چند قدم جلو برداشتم
ووادارم کرد که راه برم در همین حین
اطراف رو هم نگاه می کردم.
تا ببینم کسی هست یانه از شانس
قشنگ من دم در دانشگاه
پر ادم بود و عجیب بود که بالینکه حراست داشت می دید
هیچ عکس العملی از خودش نشون نمی داد..

VIP
ROMAN

*

مهتاب

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهی از تو ایینه بهخودم انداختم شکمم بزرگ شده بود
داشتم به این فکر می کردم چرا این نطفه ی حروم رو نگه داشتم
شاید برای این بود که می خواستم این بچه رو بدنیا بیارم و کاری کنم
که

خوار بشه توی
چشم کمیل..

چطوری این اتفاق می افتاد!!؟

بهر حال اون پدرش بود و می تونست هرکاری انجام بده

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم..

نه اون نمی تونست پدرش باشه نمی خواستم باشه

ازش بدم می اومد باید

یه کاری می کردم که چشم کمیل بسوزه..

چکار؟!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط می خواهم بدونم این بچه ی برادر من هست یا نه
با این فکر جرقه ای توی ذهنم زد می شد خیلی کارا کرد
لبخند کجی زدم میشه با پرهام
دست به یکی کرد..

کمیل چطوری دیوونه میشد اولین قدم اسم پارسا بیاد روی این بچه
قدم دوم اسم پارسا بره توی شناسنامه ی این بچه خندیدم..

فقط به پول و قدرت نیاز داشتم که به لطف خانم بزرگ
هم بهشون رسیده بودم

خانم بزرگ روی چشم هام قرار داشت اما
نمیشد کاری کرد شروع کردم به راه رفتن..

exChange Group

[AM۹:۴۵ ۲۰۲۱/۸/۲]

ROMAN

#بیوه_برادر

#پارت_۲۶۸

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

رفتم و روی کاناپه نشستم به اتاق نگاه کلی کردم و لبام رو گذاشتم
روی هم و با شدت
فشار دادم.. کمی فکر کردم خدا داشت بزرگیش رو به من نشون می
داد..
لبخند غلیظی زدم..

چی میشد که منم کمی سرگرم می کردم خودم رو..

نگاهی به گوشی ساده ای که علی بهم داده بود
کردم گفت هروقت مشکلی پیش اومد بهش زنگ بزنم..
شروع کردم به شماره گرفتن.. شماره ی علی رو گرفتم و بعد گذاشتم
دم گوشم گوشی رو. ☆ exChange Group

چند لحظه ای گذشت صدای علی توی گوشی پیچید.

-الو...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-الو سلام علی خوبی..

-سلام مهتاب خوبی چطوری!!؟

-مرسی داداش خوبم می خوام یه لطف بهم بکنی..

-چه لطفی تو جون بخواه..

اب دهنم رو قورت دادم و لبام رو گذاشتم روی لبام و با شدت فشار دادم..

-من شماره ی پرهام رو می خوام..

یهو صدای بلند علی بعدچند ثانیه توی گوشی پیچید..

-چییییی!!؟؟ exChange Group ☆ ✨

گوشی رو از گوشم فاصله دادم..

-شماره ی پرهام رو می خوام چکار!!؟

با اب دهن قورت داده شده گفتم : شماره رو می خوام باهاش کار دارم..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

می خوام درمورد کمیل باهاش حرف بزنم .
-که چی بشه!؟.

-می خوام باهاش حرف بزنم علی شماره اش رو بهم بده..

نفس عمیقی پشت گوشی پیچید..

با لب های فشرده گفت :

باشه من شماره رو بهت می دم

فقط مهتاب خواست باشه پرهام پارسا نیست

سعی کن دوباره ضربه نخوری تو زندگی سختی داشتی..

اخمی کردم من کسی نبودم که ضربه بخورم

قشنگ زندگی کردن رو یاد گرفته بودم..

-باشه فقط شماره بده..

راوی

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

قهقهه ای سر داد بطری عرق رو جلو آورد
و با عیاش های سر خیابون زد به سلامتی..
بعد با یه حرکت کشید بالا گلوش به سوزش افتاده بود..
سبحان خندید...با خنده ی کش داری گفت :
ببینم کوروش خونه ات خالی نیست بریم یه حالی
بکنیم.

کوروش بطری رو پرت کرد روی زمین..
مستو پاتیل

نگاهی به سبحان انداخت سرش رو تکونی داد
و گفت : برالااای چییی می خواایییی؟؟!

برای چییی هان! ☆ exChange Group

-برای کردن پسر من دختر سراغ دارم..

کوروش مدت ها بود که کارش این بود

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۳۰ ۲۰۲۱/۹/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۶۹

مست کردن با عیاش های کوچه و بازار و در اخر یه دختر دزدیدن و
یه بلا سرش آوردن
اما این دفعه مزه ی دختر قبلی زیر دندان هایش رفته بود..

خندید با خنده گفت : کدوم دختر رو می گی!!؟

همون دختر خاله ات که اون دفعه بهم داد!!؟

سبحان با خنده گفت : مستانه رو می گی!!؟

اومممم اون مجبور بود برای پول موادش کو*ن مید..

معتاده هرکار بگی میکنه ببینم گوشت اون

رفته زیر دندونت کوروش!!؟

کوروش سرش رو تند تکون داد و گفت : اره.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مثل اسمش ادمو مست میکنه .

بگو بیاد امشب رو بهم برسه پول یه ماه موادش رو می دم..

سبحان تک ابرویی بالا انداخت..

-پس من چی!!

من این وسط سرم بی کلاه بمونه..

کوروش بی حوصله دستی توی هوا تکون داد.

-عمهههه مگه نمی گی دختر داری خوب خودت امادش کن اون

دختره برا تو دختر خاله ات هم برای من.

خونه ام از من..

سبحان با رضایت خندید و گفت : باشه..

بعد گوشی رو در آورد و شماره ی مستانه رو گرفت..

ارسالان

ماشین رو توی یه کوچه ی بنبست نگه داشتم
ترس توی چهره ی نیلا موج می زد باینکه دلم ضعف رفته بود برای
این حالت نگاهش
اما خودم رو قشنگ کنترل کردم و حالت جدی صورتم رو حفظ کردم

-برای...چی اومدیم اینجا!؟

لحنش پر از ترس بود خودم رو کشیپم سمتش که به در چسبید..
سرم رو کج کردم...

رو بهش با چشم های زوم شده گفتم :

اومدیم خوش بگذرونیم... exChange Group

خودش رو بیشتر به در فشار داد

-گمشو اونور..

تنه لشت رو نزدیک نکن...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از حرص خوردنش خوشم می اومد می خواستم بیشتر اذیتش کنم
سنگینی وزنم رو روندم روش. چشم هاش بسته شد..

-چرا می ترسی!!؟

از چی می ترسی هوم!!؟.

از اینکه نتونی در مقابلم مقاومت کنی و برام خیس کنی!!؟
بالین حرفم چشم هاش باز شد
از عصبانیت داشت به سرخی می زد.

تفی کرد توی صورتم

دستش رو

بلند کرد و محکم کوبید به گونه ام

صورتم سمت چپ متمایل شد... exChange Group

ROMAN

[AM۹:۳۲ ۲۰۲۱/۱۰/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۰

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

صورت‌م سمت چپ متمایل شد قفسه ی سینه ام
بالا و پایین شد تا حالا کسی منو
نزده بود صدای حرصیش رو توی گوشم شنیده شد
-عوضی بی ناموس فکر کردی من مثل دخترای دور و برتم هان
حال بهم بزن عوضی..

من بمیرمم به تو وا نمی دم فکر کردی خبریه!!؟
داداش من دست گذاشت روی وارثش تو چی هستی
تو دست گذاشتی رو منی که الان حواسش بهم نیست اره!!؟
من حاضرم ده سال تو خیابون پرسه بزنم
توی قدیمی ترین خونه زندگی کنم غدام نون خالی باشه اما تو این
همه برای من کلاس نداری
گمشو برو اونور حال بهم زن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینا رو می شنیدم می خواستم بزنم توی فکش تا جا به جا بشه و هیچ

زری دیگه نزنه

برگشتم سمتش و نگاه عمیق شده ای بهش انداختم

دوتامون عصبی بود اون از دست من

من از دست اون

خواستم فکش رو بگیرم که صورتش رو برگردوند..

با حالت عصبی بهم خیره شده بود..

شروع کرد به تقلا کردن

منم محکم نگهش داشتم خودم رو کشیدم

کامل زیرم قرار گرفته بود خودم رو تکون دادم

و با داد گفتم : دست از سرم بردار

فکش رو با تموم قدرت فشار دادم

و گفتم :

بین اعصاب منو این همه خورد نکن

اوکیه!؟

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

این همه نگو چی شد چی نشد..

طوری می زنمت که نتونی هیچ کاری انجام بدی اوکیه..
فقط اومدم باهات حرف بزنم هار بازی در نیار..
برگشتم سمتش و نگاه عمیق شده ای بهش انداختم ...

-کسی که می خواد حرف بزنه این همه نزدیک نمیشه
برو عقب ببینم..

اون لب های قلوه ای که برای حاضر جوابی خوب داشت
برام دلبری می کرد خودم رو کشیدم جلو

با نیشخند گفتم : قبل عقب رفتن باید تنبیه کوچولو بشی..

این حرف رو زدم و بعد لباش رو گرفتم بین لبام و شروع کردم به
بوسیدنش..

عمیق و پر حرارت لبش رو می بوسیدم و ازش کام می گرفتم گازی از
لباش گرفتم

و ازش فاصله گرفتم..

بوسه ی کوتاهی بود نداشتم که نفس کم بیاره
با شدت دستی روی لباس کشید

-کصافت..

خندیدم و کامل خودم رو صاف کردم
خودم رو تگون دادم و گفتم :

خوب به حرف هایی که می زنم گوش کن..
من از تو خوشم اومده

چند روز زیر نظرت دارم کارات
درست...خونه رفتنت..

دانشگاه اومدنت حتی الان که می بینمت لاغر تر شدی این نشونه

اینکه تغذیه درست حسابی نداری

توی دانشکده برعکس قبل که همش بوفه پلاس بودی توی این چند
ماه

خیلی کم بهش سر زدی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حتی می دونم که گوشت رو شارژ کردی
خیلی وقته شارژ و بسته اینترنتی خریدی
این نشونه چیه...این نه همه اینا نشونه چیه!
نشونه اینکه اوضاع مالیتون خوب نیست
من می خوام کمکتون کنم...

[AM۹:۲۹ ۲۰۲۱/۱۱/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۱

VIP



من می خوام کمکتون کنم... exChange Group

می تونم یه خونه بایه مغازه برای بابات جور کنم
آخر عمری بتونه خودش رو زنش رو نون

دختراش رو عروس کنه و زندگی

ابرومند داشته باشه فقط باید بخوای که صیغه ی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

من باشی اوکیه!!!

خندید با نیشخند گفت : من باید صیغه ی تو بشم تا این ها رو به
بابام بدی!؟

سری تگون دادم و گفتم : اره...

یهو ساکت شد خودش رو از در فاصله داد
و نگاه زوم شده اش رو بهم دوخت..

با چشم های اشکی گفت : نه من هرزه نه خانواده ام گدا

این هایی ام که آماده کردی بذار برای خودت

عوضی... حال ادم رو بد می کنی

تو حال بهم زن ترین کسی هستی که دیدم..

داداش من هیچ وقت پیشنهاد پول به مهتاب نداد

هیچ وقت ازش بد نخواست فقط خواست باهاش باشه مهتاب هم
خودش بد رفت

تو فکر کردی کی هستی که می خوای

از من سو استفاده کنی هان!؟

فکر کردی کی هستی؟؟

یه ادم بی ناموس که از یه دختر سواستفاده میکنه

یه ادم عوضی که همه کار ازش ساخته اس..

یه ادم که فکر می کنه پلیس مملکته.. اینجوری از ناموس ادم دفاع می کنه

دیگه نباید حرصی برای تو خورد

اخه تو خیلی عوضی هستی..

دیگه سد راه من نشو چون ازت بدم می یاد

اینو گفت و بعد در رو باز کرد و شروع کرد

به رفتن..

منم همینطور مات مونده بودم حرف های سنگینی بهم زده بود

به خودم اومدم باید می رفتم دنبالش اینجا

جای خطرناکی بود در ماشین رو باز کردم و پیاده شدم

رسیده بود سر کوچه با چند قدم بلند خودم رو بهش

رسوندم بازوش رو گرفتم..

-صبر کن ببینم ...

برگشت با عصبانیت گفت :

بهم دست نزن عوضی بهم دست نزن..

سمت عقب پرتش شد که محکم خودش رو نگه داشت.

شروع کرد به تقلا کردن و خودش رو محکم تگون دادن..

-ولم کن ولممم کن .

خودش رو پشت هم تگون می داد..

چسبوندمش به دیوار..

-این موقع شب این کوچه پر از ارازل و اوباشه کجا سرت رو انداختی

پایین

می خوای بری؟!

با تقلا گفت :

به تو ربط نداره ولم کن....

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کسی ارازل و عوضی تر از تو نیست..
ولم کن..

دستم رو بردم بالا و به گردنش زدم
عمیق فشار دادم..

[AM۱۰:۵۳ ۲۰۲۱/۱۳/۲]

بیوه برادرم:

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۲

VIP

exChange Group

عمیق فشار دادم..
رنگش توی اون تاریکی پرید با تقلا خودش رو تکون داد و گفت :
ولم کن عوضی..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-ببین منو این همه تقلا نکن این موقع شب یه مشه هرزه توی
خیابون پلاسه خودم

می رسونمت بیا برو بشین..

با داد گفت : نمی خوام عوضییی ولم کن..

من با تو قبرستون نمی یام چه برسه به اینکه
بیام باهات...

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و نفس عمیقی کشیدم.

سعی کردم اروم باشم خواستم حرفی بزنم که صدای یکی

اومد :اوهمه اقا پلیسه خفت گیری!؟

خوشم اومد.. خفت گیری و باج گیری....

تنها تنها خوش گذرونی exChange Group

برگشتم سمت صدا اخم هام رو تو هم کشیدم...

سه تا پسره درحالی که سنگ بدستشون بود

با نیشخند بهم نگاه می کردن..همین رو کم داشتم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نیلا با ترس بهشون خیره شده بود..

با صدای ارومی گفتم :

برو تو ماشین..

هیچی نگفت برگشتم سمتش با صدای بلند گفتم : برو توی ماشین..

از صدای دادم پرید بالا و باشه ای گفت و رفت

توی ماشین...

خندیدن سه تاشون : اهو رو فرستادی که رفت

توی ماشین حال کنیم..

اخ اخ توی ماشین چه شود... اخم هام رو کشیدم توی هم و گفتم :

برو رد کارت

عوضی حال بهم زن... exChange Group

من حوصله ندارم نعل کشی کنم..

-عه اقا پلیسه اذیت نکن...

می خوایم حال کنیم داف خوبی بود..

دندونام رو گذاشتم روی هم..

دیگه داشتم عصبی میشدم با صدای بلند گفتم : خفه شو بی ناموس .

کلمه رو در اوردم گرفتم سمتشون..

رنگ از چهره اشون پرید

کسی که جلو بود دستش رو جلو آورد با خنده گفت : اوههههه

اقا پلیسه عصبی نشو ما رفتیم...

ماشه رو کشیدم..

-تا یک دقیقه دیگه جلو چشمم باشی

یه تیر می زنی تو سرت..

برین گمشین .

عقب عقب رفتن بعد برگشتن و با قدمهای بلند شروع کردن به حرکت

کردن....

از اونجا که رفتن منم عصبی رفتم سمت ماشین

این دختره ی دیوونه اعصاب برام نداشته بود...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

داخل ماشین نشستم همینکه نشستم برگشت سمت
با دندون های کلید شده گفتم : همینو می خواستی این عوضیا
پیداشون بشه هان..

به جای جواب حرف من گفت : حالت خوبه طوریت که نشد
سرم رو به چپ و راست تکون دادم و گفتم : نه...

[AM۹:۴۹ ۲۰۲۱/۱۴/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۳

VIP

نفسی بیرون داد چیزی نگفتم منم ماشین روشن کردم و
شروع کردم به راه رفتن حالم اصلا خوب نبود نمی دونستم باید چکار
کنم

حالم بد بود.

حرصی بودم از اینکه این دختره این همه سر تقه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

از اون کوچه که بیرون اومدیم
صدای نفس کشیدنی به گوشم رسید حس کردم
که داره نفسش رو بیرون می ده
خودم رو کشیدم سمتش و با چشم کج شده گفتم : برای چی
نفس عمیق می کشی چیزی شده!؟

سرش رو به چپ وراست تکون داد و گفت : نه
فقط دفعه بعد منو اینجا ها نیاری
تک ابرویی بالا دادم
و گفتم : مگه دفعه ی بعدی هم انتظاری داری باشه!؟
از این حرفم تند سرش رو تکون داد و گفت : نه..
منظورم اینه دیگه این کارو نکن
وگرنه من می دونم باتو..

به لحن پر از تهدیدش واکنش نشون ندادم می دونستم الکیه.

می خواست چکار کنه مثلا
سرعتم رو زیاد تر کردم تقریبا شب شده بود
می خواستم برسونمش سریع تر که اون کمیل احمق بهش گیرنده
بدون اینکه ازش سوال بپرسم راه خونه اشون رو در پیش گرفتم ...
سر کوچه اشون بودیم که سریع گفت : نرو داخل همین جا باش نگه
می دارم..

نیشخندی زدم و گفتم : به موقع داخل اون اصل کاری می رم
ولی دلیل اینکه نباید ماشین بره تو کوچه رو نمی دونم..
دلیلش چیه!؟

نکنه اینم باید مثل من باشه اره!؟
باید صبر کنه موقع مناسب بره تو... exChange Group

حرفی شده بهم نگاه کرد
لبام رو روی هم فشار دادم..
خنده ام رو گرفته بود..

می دونستی خیلی نمکی..
چشم هاش رو تو حلقه چرخوند و گفت :
اره می دونستم خیلی البته یه جای دیگه امم خیلی خوشمزه اس..
می خوای امتحان کنی..
دیگه نمودن سریع از ماشین پیاده بشه..

سریع گفتم : اخر شب تو تلگرام منتظرتم خدافس...
در رو محکم بست منم پام رو گذاشتم روی پدال گاز و فشار دادم
ماشین از جا کنده شد و شروع کرد به
روندن..

VIP
exChange Group
ROMAN

نیلا

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با حرص در رو بستم و با قدم های بلند شده شروع کردم به حرکت
کردن چقدر از این پسره متنفر بودم..
عوضی حال بهم زن..
فقط..

حرص می داد نزدیک های خونه شدم حس کردم یه ماشین داره
دنبال سرم می یاد خودم رو عقب کشیدم
ماشینه از کنارم رد شد و بعد جلو تر از من ایستاد

ViP [AM ۱۰:۰۰ ۲۰۲۱/۱۵/۲]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۷۴

ROMAN

بعد چند دقیقه یه نفر از ماشین پیاده شد نیلو بود.

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

با چشم های گریون شده گفت : متجاوز دروغگو حالم ازت بهم می خوره.

دیگه به من زنگ نزن ببینم زنگ زدی من می دونم با تو..
عوضی..

بعد در رو محکم زد بهم باورم نمیشد نیلو بود
ماشینه گازش رو گرفت و رفت باورم نمیشد نیلو بود
واقعا..

نیلو هم گوشه ی دیوار خودش رو ول کرد..

چی شده بود نگران شده رفتم سمتش..
حضور منو حس کرد

سرش رو بلند کرد با چشم های اشکی بهم نگاه کرد
نشستم دستم رو بردم جلو و اشک هاش رو پاک کردم .
با قلبی فشرده شده گفتم : چی شده!؟

چرا داری گریه می کنی مشکلی پیش اومده!؟

هنوز کامل سوالم تموم نشده بود

که از جاش بلند شد

دستی گذاشت روی قفسه ی سینه ام و منو به عقب هل داد
با داد گفت : به تو ربطی نداره برو گمشو
زاغ سیاه منو چوب می زنی دختره ی عفریته!؟
گمشو...

چند قدم عقب برداشتم قلبم عین چی تو سینه می کوبید چرا
اینطوری با من رفتار می کرد
فقط ازش سوال کردم..

دوباره خواستم ازش سوال کنم که با قدم های بلند شده رفت
منم صورتم رو براش کج کردم و بدرکی زیر لب گفتم و شروع کردم
له راه رفتن..
منم شروع کردم به راه رفتن

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نیلو خانم در رو بست منم خواستم وارد بشم اما در رو محکم تر از
قبل بهم کوبید
باعث شد من از حرکت وایسم..

توی دلم بیشعوری به این دختره ی احمق دادم..
دستی داخل جیبم کردم و کلید رو بیرون آوردن..

توی قفل چرخوندم و وارد خونه شدم
همینکه وارد خونه شدم

صدای داد و بیداد کمیل به گوشم رسید..
قلبم قالب تهی برداشت و ترسیدم....

اروم شروع کردم به راه رفتن..
در همین حین فکر می کردم چه جوابی باید به کمیل بدم..

کمیل

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

کامل شب شده بود این دوتا دختره ام هنوز نیومده بودن من داشتم
خون خودم رو می خورم..

چشم هام رو روی هم قرار دادم و نفس عمیقی کشیدم
شروع کردم به راه رفتن..

-مامان این دوتا دختره نیومدن زندگیشون نمی زنی!؟

[AM۹:۱۷ ۲۰۲۱/۱۶/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۵

exChange Group

ROMAN

مامان خواست حرف بزنه که صدای باز شدن در اومد..
چشم هام رو توی حلقه چرخوندم از جام بلند شدم نیلو با سر و
وضعی عجیب

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اومد توی خونه..

چشم هام از دیدنش گرد شد سلامی سر سری کرد و داشت می رفت
که جلوش

رو گرفتم و گفتم : صبر کن ببینم..

لبام از خنده باز شد..

از حرکت ایستاد برگشت سمتم .

-سلام داداش...

-سلام این چه سر و وضعیه چرا گریه کردی؟!

-من....حالم خوب نیست داداش بعدا توضیح بدم!

نه همین الان .. ❦☆ exChange Group ❦

نگاهی به دکمه های لباسش انداختم دکمه های لباسش
بالا پایین بسته شده بود اخم توی هم کشیدم .

-کدوم گوری بودی!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سمتم قدم برداشت با حال زاری گفت :

داداش من الان..

دستم رو به دکمه ی لباسش رسوندم..

-این چرا جابه جا بسته شده کدوم گوری بودی که هل برت داشته بود!

چشم هاش رو ترسیده گذاشته بود روی هم..

دستم رو بلند کردم و کوبیدم توی

صورتش..

صورتش سمت چپ متمایل شد..

نیلا هم وارد خونه شد اون عادی بود

با تعجب داشت بهم نگاه می کر

صدای جیغ نیلو باعث شد

سرو کله ی مامان پیدا بشه..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-یا خدا چرا داری دخترمو می زنی کمیل؟؟
برگشتم سمت مامان..

انگشتم رو روی بینیم گذاشتم و گفتم :

هیس نباید هیچی بشه اوکیه!؟

الان می فهمم که چی شده

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم

فرستادمش نیلو رو داخل اتاق

خودم وارد شدم در رو قفل کرد ترسیده بهم زل زد..

-داداش...داری چکار میکنی..

-می خوام از یه چیز مطمئن بشم

لباس هات رو در بیار

بینم..

قدمی عقب برداشت.

-داداش..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-داداشو زهرمار در بیار ببینم
یه غلط کردی که دکمه هاتون جا به جا بستى..
در بیار لباست رو..
عقب رفت : داداش هیچ مى فهمی داری چى مى گى!
با دو قدم بلند خودم رو بهش رسوندم
-خودم دکمه هات رو باز مى کنم
شروع کردم به باز کردن دکمه هاش..
اونم تقلا و داد مى کشید که ولش کنم .
کامل لباسش رو در اوردم..
فقط با یه تاپ جلوم بود حتی فهمیدم که لباس زیر هم نداره .
با دیدن کبودی های گردنش خودم رو کشیدم جلو...

exChange Group

[AM۹:۳۶ ۲۰۲۱/۱۷/۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#قسمت_۲۷۶

با دیدن کبودی های گردنش خودم رو کشیدم جلو..
با دندون های ساییده شده
بهش نگاه کردم حالم داشت بد میشد
دستی گذاشتم
روی دهنم و فشار دادم حالت تهوع
بههم دست دادن بود.

خواهر من با یکی هم خواب شده بود..
دستی گذاشتم روی کبودی
-این کبودی برای چیه؟!
-داداش... گزیدگی زنبور..
من جای مکیدن دهن یه حروم زاده رو از یه نیش نمی فهمیدم؟!
چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-خفه شو عین سگ داری دروغ می گی...
دستم رو گذاشتم لب یقه ام
و با شدت پاره کردم..
صدای جر خوردن لباسش به گوشم رسید..
خودم رو کشیدم جلو و با چشم های زوم شده
بهش نگاه کردم
کبودی ها بیشتر شد از دیدن اینا بگم
کمرم شکست دروغ نگفتم..
سمت عقب هلش دادم که افتاد
روی زمین..
-این چیه نیلو چه غلطی کردی
با کی خوابیدی؟؟ ☆ exChange Group
خودش رو روی زمین کشید..
-داداش بخدا..
با پام کوبیدم توی شکمش که سمت چپ خم شد..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

با داد گفتم : خفه شو..

هیچی نگو اشغال عوضی هیچی نگو..

داشت حرف می زد...

ولی کمر منو می شکست باید می کشتمش.. با کمر بند شروع کردم به
زدن.....

اونقدر زدم و فحش دادم

بهش که خودم خسته شدم نیلو بی هوش افتاده بود
خودم هم کنارش افتادم..

اشک از چشم هام داشت می اومد باید چکار می کردم؟!
سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای کشیدم..
قفسه ی سینه ام بالا و پایین شد..

مامان و بقیه پشت در هی در می زدن
التماس می کردن

که ول کنم اما هیچی به هیچی نبود..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اب دهنم رو قورت دادم
و نفس عمیق شده ای کشیدم..
الان درک می کردم حال برادر مهتاب رو
الان درک می کردم که تهمت زدن یعنی چی..
الان داشتم درک می کردم که زندگیم به لجن
کشیده شده بود
فقط بخاطر یه چیز بود

[AM۹:۴۳ ۲۰۲۱/۱۸/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۷

VIP
exChange Group
ROMAN

مهتاب...اه مهتاب..
نیلو کامل بیهوش افتاده بود گریه ی مردونه ام بلند شد
امروز با دیدن این صحنه کمرم شکست..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

این دختره ی احمق چه کرده بود؟!
درست همون کاری که من با مهتاب کردم
باهاش شده بود..

از شدت خشم بلند شدم دلم مرگ می خواست..
دلم می خواست می مردم و این صحنه رو نمی دیدم .
سرم رو به اسمون کردم و از ته دل شروع کردم
به جیغ زدن....

خ.....دا

مامان و بابا به در می زدن که در رو باز کنم
اما من هیچ واکنشی از خودم نشون نمی دادم
فقط دستی جلوی دهنم می گذاشتم و با حق شروع می کردم
به گریه کردن....

سخت بود مرد باشی و خواهرت رو توی این وضع ببینی...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

یه حس زد توی صورتم " چه اشکال داره که کمی هم
حس اون پدر و مادری برادری داشته که با تجاوز به دخترشون چی
به سرشون آوردی "
این یعنی باید تحمل کنم زیاد..
هنوز سرم می اومد..

مهتاب.

سرم رو انداختم پایین و نفس عمیق شده ای کشیدم

حالم اصلا خوب نبود ☆ exChange Group

این مرد رو می دیدم انگار پارسا کنار منه
چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم

بعد چند دقیقه که حالم بهتر شد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سرم رو بلند کردم پرهام هم عمیق به من زل زده بود..

-خوب نمی خوامی با من حرف بزنی!؟

به خودم اوادم

و شروع کردم به حرف زدن

-من می خوام باهات حرف بزنم در مورد پارسا

یعنی اینکه باهم حرف بزنیم.. ببینیم که باید چکارا بکنیم..

-خوب چی شده

بهم بگو ببینم چی شده

VIP



exChange Group

[AM ۹:۳۴ ۲۰۲۱/۲۰/۲]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۷۸

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-می خوام کمکت کنم مگه نمی خواستی انتقام از کمیل بگیری!!
چشم هاش رو گذاشت ریز کرد و با چشم های ریز شده گفت :
برای چی می خوای کمکم کنی!!

لبخند کجی زدم و گفتم : برای پارسا...
-اومم تو که منو با پارسا اشتباه نگرفتی!

اخمی غلیظ کردم این پسره خیلی از خود راضی شده بود
با نفس عمیق شده گفتم : نه..

من پارسا رو دوست بهشم خیانت نمی کنم..
اول تورو دیدم فکر کردم پارساست ولی تو اون نبودی منم اشتباه نمی
گیرم..

exChange Group

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده کشیدم..
بغضم گرفته بود واقعا درست می گفتم
من کاری نمی کردم من فقط پارسا رو می خواستم
که اونم نمیشد..

-خوب کاری که می خوام انجام بدی چیه؟!
-این بچه می خوام به اسم پارسا بشه..
چشم هاش رو ریز کرد
-مگه نگفتی برای کميله!!?
-چرا این بچه برای کميله ولی می خوام که به اسم پارسا باشه
این بدترین انتقام از کميله...
خندید ..

-تو واقعا می خوام این کار رو انجام بدی؟!
لبام رو گذاشتم روی هم
و با شدت فشار دادم: اره می خوام این کارو انجام بدم .
برای اروم کردن دل خودم..
-پس...
همینطور داشتم ادامه می دادم
که یهو در باز شد و خانم بزرگ توی چهارچوب درنمایان شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با چهره ی عصبی شده بهم خیره شده بود.

از جام بلند شدم

نگاه مات شده ای بهش انداختم و گفتم :

خانم بزرگ..

خانم بزرگ با عصبانیت گفت : هیچی نگو مهتاب
تموم حرفات رو فهمیدم..اصلا ازت انتظار داشتم ..

حالا باید چیکار می کردم...

حالت زاری به خودم دادم و گفتم : خانم بزرگ دارید
اشتباه می کنید نیشخند غلیظی زد.

exChange Group

-گوش هام شنیده پس اشتباه برداشت نمی کنید..

[AM۹:۴۳ ۲۰۲۱/۲۱/۲]

#بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

پوفی کشیدم..

پرهام ریلکس نشسته بود و به خانم بزرگ نگاه می کرد
از این همه ریلکس بودنش حرصم گرفت
چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم

خانم بزرگ رو کرد سمت پرهام و گفت : شما اقا برو بیرون این همه
عقل نداری که با یه زن شوهر دار. نباید تنها بمونی؟!
پرهام اخم هاش رو تو هم کشید انگشت اشاره ای سمت خانم بزرگ
کرد..

ROMAN

-مادر جان..

خانم بزرگ اخم هاش رو کشید تو هم و گفت :

من مادر هیچ بنری بشری نیستم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

برو رد کارت..

از خانم برو بیرون..

پرهام عصبی نگاه بدی بهم کرد و بعد با قدم های بلند شده سمت

در رفت در رو باز کرد و از خونه رفت بیرون..

من موندم این وسط که باید چکار کنم..

حس کردم دارم میمیرم سرم رو انداختم پایین و نفس عمیق شده ای

کشیدم

-تو دختر جان باورم نمیشه که این کارو کرده باشی..

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و گفتم : مگه چکار کردم خانم بزرگ

جز اینکه خواستم دلمو اروم کنم

-اروم کردن دلت با خیانت؟! exChange Group

با زنا!؟

یادت رفته که تو یه زن شوهر داری الانم یه مادری

من حاجی زنده بود یکبار بدون اجازه اش با کسی حرف نزد

کارت از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد تو برای به اسم کردن بچت به اسم یکی دیگه با یه نامحرم می

ریزی رو هم

این اگه خیانت نیست پس چیه!!!

حرف هاش راست بود اما کمیل لیاقت این رو نداشت که باهاش خوب بود .

-من نخواستم خیانت کنم...

فقط خواستم دلمو اروم کنم .

-اروم کردن دلت به ازای چی هوم!؟

-به ازای چی می خواستی دلت رو اروم کنی..

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای کشیدم..

-به ازای عشقی که ازم گرفت..

-مهتاب...

-هیس خانم بزرگ بیخیالش بیا بشین حالت خوب نیست...

رفتم سمتش که بازوش رو بگیرم که با شدت پسم زد

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-به من دست نزن دختر جون الان عصبی ام
یه حرفی بهت می زنم خوب گوش کن
کمیل و خانواده اش دارن
تقاص پس می دن به بدترین شکل ..
من امار تک به تک رو دارم پس دلیلی نداره که بخوای
نقشه بکشی برای شوهرت..

[AM۹:۴۸ ۲۰۲۱/۲۲/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۰

VIP

exChange Group

-...تو که همه چی رو سپردی دست من
پس قشنگ همه چی رو بسپر دست خودم تا کاری رو که می خوام
انجام بدم درست پیش بره..

من مثل تو انتقام نمی گیرم من ادما رو تنبیه می کنم که قدر

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چیز هایی رو که دارن بدونن الانم دارم تنبیهشون می کنم..
پس توام الکی خودت رو اذیت نکن اوکی!!

اینو گفت بعد روی پاشنه ی پا چرخید و شروع کرد به راه رفتن اتاق
که خالی شد

منم نشستم روی مبل
حالت زاری به خودم دادم و گفتم :

ای بابا
عجب گیری افتادم ..

پرهام

ViP
exChange Group
ROMAN

با حرص از عمارت بیرون زدم
همینکه اومدم بیرون ماشین علی رو دیدم که از دور
نمایانه.

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام رو گذاشتم روی هم و کمی فشار دادم...

نمی خواستم هیچ کس رو ببینم الکی این همه راه اومده بودم اینجا.

رفتم ماشین در رو باز کردم و خواستم سوار بشم
که ماشین علی درست کنار ماشینم
وایساد..

شیشه رو پایین داد و گفت : داداش..

برگشتم سمتش و نگاه مات شده ای بهش
انداختم و گفتم : سلام

عینک رو از روی چشم هاش برداشت

-علیک سلام پسر تو اینجا چه می کنی!!؟

-اومدم خواهر زن گرامی شما رو ببینم..

با تک ابروی بالا

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

رفته گفت : دلش چیه!؟

-خواهر زن جنابعالی می خواست منو ببینه همین..

نیشخند غلیظی زد : جدی برای چی!؟

[AM۱۰:۰۰ ۲۰۲۱/۲۳/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۱

-برای اینکه اون خانم سن بالا منو از خونه بیرون کنه

لباش به حالت نیشخند باز شد

-چه جالب... الان بیرون رفت کرد!؟؟

سرم رو تکیون دادمو گفتم : اره می خوام برم علی حوصله چرت

شنیدن ندارم..

فعلا بعدا با هم حرف می زنیم..

اینو گفتم در ماشین رو باز کردم و سوار ماشین شدم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

علی همینطور مات مونده بود سوار شدم و بعد شروع کردم به حرکت کردن..

اونقدر عصبی بودم که وقتی ماشین شروع کرد به حرکت کردن من هیچ

واکنشی از خودم

نشون ندادم فقط چشم هام رو

گذاشتم روی هم و فشار دادم و به اون دختره فحش دادم..

"علی"

با ابرو های بالا رفته از آینه به ماشین پرهام که داشت با شدت می روند

خیره شدم یعنی چه اتفاقی افتاده بود!؟؟

لیلا هم برگشت سمت عقب و به عقب خیره شد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اوه اوه بین چطور گاز میدی بینم اتفاقی افتاده؟!
داشت به من می گفت سرم رو به چپ و راست تکون دادم و گفتم:
نمی دونم..

حالا می فهمیم پیاده شو..
لیلا سرش رو تکون داد و پیاده شد
پیاده شد و منم ماشین رو پارک کردم..

"کمیل"

مامان و بابا هی دور نیلو می چرخیدن میشدن نمی دونستم باید
چکار کنم.. این بی ابرویی اگه برملا میشد میشدیم مضحکه ی خاص و
عام .

نفس عمیق شده ای کشیدم و کمی لبم رو باد کردم..

بابا با اخم گفت : حال خواهرت خوب نیست کمیل باید ببریمش
بیمارستان..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اخم در هم کشیدم با تشر گفتم : بذار بمیره بابا اینطوری برای
هممون بهتره..

یه هرزه زنده بمونه برای چی!! برای دادن بیشتر به این و اون؟!

بابا خودش رو تکونی داد و رفت سمتش انگشت اشاره ای سمتش کرد
و گفت : خجالت بکش پسر بسه هرچی می رسه میگی..
نگاهم رو تو حلقه چرخوندم و گفتم :
حرف حق جواب نداره بابا همون که من میگم راسته...

VIP [AM۹:۴۲ ۲۰۲۱/۲۴/۲]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۲۸۲

ROMAN

این دختره خودش رو زده به موش مردگی الکی بهش بها ندین

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خونه دوستم دوستم رفتنش شد پلاس شدن تو بغل یه حروم زاده
بس نیست این همه سرتون رو کلا می ذاره.

بازم می رید سمتش حال بهم زن ترین دختریه که دیدم
مامان اشک از چشم هاش همینطور داشت می اومد..

با بغض گفت : پسرم هیچی نگو این دختر پشیمونه پسره سرش رو
کلاه گذاشته
خندیدم.

-مامان یک بار سرش کلاه می ذاره
نه ده بار.

این حرفاش دروغه من اصلا حرف های این دختره رو باور ندارم
هرچی دروغه سر ما مالیده میشه...

بگو جمع کن این گوه خوری ها رو...
اون گوشیش رو دارم

می چکم پسره رو پیدا کردم همون راستینه اس ادعا
دکتر بودنش می شه من چنان اینو به خاک سیاه بشونم ادم شه..

از جام بلند شدم رفتم سمت در که مامان اومد سمتم با چشم های اشکی گفت :

پسرم تورو خدا شر به پا نکن.. بیا برو بشین هرچیزی قانون داره بابات میره پیش باباش همه چیز رو میگه بهش که عقد کنن چشم هام رو گذاشتم روی هم مامان از اون مردک از خود راضی رو نمی شناخت ...

اب دهنم رو قورت دادم و نفس عمیق شده ای کشیدم
خودم رو فرستادم جلو...

مامان الکی خودتون رو خوار نکنید اون مردک صد بدتر از پسرشه
کلا خانواده عجیبی هستن نمی دونم این دختره احمق چی توی این
لاشی دیده رفته سمتش
شما کاری نکنید من خودم پسره رو کاری می کنم که با عزت و
احترام
بیاد سمتش..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اینو گفتم و رفتم بیزون حسین امار راستین روبرام در آورده بود
می دونستم باهاش چکار کنم..

حسین دست اشاره ای سمت ساختمون کرد و گفت : اینجا مطب اون
حروم زاده اس..

دستی روی لبم کشیدم برگشتم سمت حسین
و لب زدم : دمت گرم پسر خوب رفتی جلو برات جبران کنم
حسین لبخندی زد و گفت : انشالله..داداش...
از ماشسن پیاده شدم حسین هم پیاده شد..

برگشتم سمتش نگاه مات شده ای سمت حسین انداختم و گفتم : تو
کجا پسر!؟

-باهات پیام..
چپ چپ بهش نگاه کردم : خودم می رم پسر تو همین جا باش
به اندازه کافی اذیت کردم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

حسین نفس عمیق شده ای کشید : هیچ اشکال نداره من باهات می
یام...

هرچی گفتم نمی خوای بیای گوش نکرد و دنبالم اومد..

راستین با چشم های ترسیده بهم نگاه کرد
توی بعد وصفی مچش رو گرفته بودم داشت دختره رو می کرد
ما هم سر رسیده بودیم حرصی شده بهش نگاه کردم..

مردک هول سوراخ ندیده دکتر مملکت این همه هوسباز؟! رفتم
سمتش یقه اش رو گرفتم و بلندش کردم...
با همون مردونه ی سیخ شده بلندش کردم
جونی نداشت که عین چی خشک بود..
دستی روی صورتم گذاشتم و خودم رو کشیدم جلو...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۱۰ ۲۰۲۱/۲۵/۲]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۳

با دندون های ساییده شده گفتم :

عوضی مطب راه انداختی یا فاحشه خونه!؟

کدومش هوم..

با صورتی سرخ شده گفتم : ولم کن..

تو کی هستی..

خندیدم توی صورتش با داد گفتم : من کی ام هوم!؟ من برادر همونی

ام که بهش دست درازی کردی

زنش کردی و بهش نامردی من برادر اون دخترم..

می کشمت حروم زاده ی عوضی..

دستم روبلند کردم و محکم کوبیدم توی صورتش صورتش سمت چپ

متمایل شد..افتاد روی زمین...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

قلبم عین چی توی سینه می زد دستی روی قلبم گذاشتم
با دندون های ساییده شده گفتم :
می کشمت کاریت می کنم که خون گریه کنی..

حسین دستی به گوشیش زد : تا من زنگ می زنم به پلیس کمی
فیلم بگیرم از این حالت

مدرک باشه بعدم تو بزنی قشنگ اوکیه!؟

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و گفتم : باشه..

چند دقیقه ای گذشت حسین فیلم گرفت دختره التماس می کرد که
بس کنیم ولی حسین این کارو نمی کرد برگشتم سمتش پام رو بلند
کردم و کوبیدم توی شکمش..

exChange Group

از درد توی خودش جمع شد با چشم های درد مند
شروع کرد به اخ گفتن..

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیقی کشیدم..

اونقدر زدمش

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

که هیچی براش نموند دلم خنک نشده بود فقط می خواستم بزنمش
همین..

اشک از چشم هام همینطور داشت می اومد قلبم فشرده شده بود
با لب های فشرده شده بهش نگاه کردم نمی دونستم باید
این تنه لش چکار کنم صدای حسین اومد .

-بسشه کامل باید یه کار دیگه کنیم

حالت تهوع بهم دست داده بود

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای کشیدم
نمی دونستم باید چکار کنم حالت تهوع بهم دست داده بود..

exChange Group

-اره بسشه

پلیس ها که اومدن منو هم با خودشون بردن برام اهمیت نداشت فقط
حال این عوضی رو بگیرم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

راوی

راستین با چشمهای رو هم اومده شروع کرد به
اخ و ناله کردن تموم بدنش از ضربه های کمیل بدرد اومده بود
پدرش بالا سرش بود و بانگرانی بهش نگاه می کرد

سودابه خانم هم فقط اشک می ریخت

با گریه اسم پسرش رو صدا می زد

تا اینکه حوصله ی شوهرش سر رفت و

با داد گفت :

بسه دیگه تمومش کن... exChange Group

ساکت باش ببینم این چخبره...

سری به عنوان تاسف تگون داد و گفت : باشه...

[AM۱۰:۰۰ ۲۰۲۱/۲۷/۲]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۴

حاجی رو کرد سمت پسرش...

کمی سمتش متمایل شد با ابرو های تو هم رفته گفت :

کی این بلا رو سرت آورده راستین!؟

راستین سرش رو خم کرده بود و داشت نفس عمیق می کشید نمی

دونست که باید چکار کنه..

حرف زدن براش مشکل بود اون مشت های محکمی که توی صورتش

خورده بود این exChange Group ☆ ✨

کار رو براش سخت می کرد

بالین وجود به سختی شروع کرد به

حرف زدن..

-کمیل..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

اخم هاش رو کشید تو هم و با ابرو های تو هم رفته گفت :
کمیل پسر قمبر برای چی باید تو رو بزنه
مگه تو چکار کردی!؟

راستین دیگه نتونست هیچی بگه
چشم هاش رو گذاشت روی هم..
حاجی با حال بدی از جاش بلند شد
دستی فرو کرد داخل جیب هاش
و شروع کرد به راه رفتن
رفت سمت در باید تکلیفش رو باین پسر معلوم می کرد

exChange Group

"کمیل"

باز پرس اخم هاش رو کشید تو هم و گفت :خوب دلیل اینکه به مطب
این بنده خدا رفتی و گرفتیش به باد
کتک چیه!؟

شونه ای بالا انداختم و گفتم :

همینطور بی دلیل..

خودش رو کشید جلو انگشت اشاره ای سمت من کرد و گفت :

همینطور بی دلیل مگه میشه.دلیلی داشته حتما .

عصبی گفتم :دلیل قانونی می خوای یا شرعی!؟

این بی ناموس به خواهر من تجاوز کرده ولش کرده رفته

شما بودی این بلا سر خواهرت می اومد چکار می کردی!؟

خیلی ریلکس گفت : ولش نمی کردم.

قفسه ی سینه ام با شدت داشت می کوبید.

حالم خیلی خراب بود نمی دونستم که باید چکار کنم چشم هام رو

قرار دادم

روی هم و با شدت فشار دادم

-من می کشتمش.

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خدا خیرت جناب سروان منم همین کار رو کردم این مردک فقط
داره

تقاص کار هاش رو پس می ده همین.

من کار اشتباهی با این مردک نکردم..

-الان خواهرت کجاست؟!

-خونه..

-خوب باید عقدش کنی این بهترین کاره.

از این قضیه میشد استفاده کرد..

ریلکس گفتم :

من جنازه ی خواهرمم روی دوش این

حروم زاده نمی ذارم ☆ exChange Group

-پس می خوای چکار کنی پسر؟!

باید عقد کنن..

-اونم اخر بار فقط الان باید خواهرم رو مثل قبل کنم اوکیه؟!

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

می خواستم بمیرم...

-جریمه نقدی می خوام؟!-

[AM۹:۳۵ ۲۰۲۱/۱/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۵

نیشخندی زدم و گفتم : ارع جریمه نقدی می خوام

باید پول کاری که با خواهرم کرده رو بده

بعد خواهرم رو عقد کنه exChange Group

پلیسه تک ابرویی بالا انداخت :

اگه جریمه بدن دیگه عقدی در کار نیست

اخم غلیظی کردم و گفتم :

باید باشه خواهرم باید در خور یه دختر قشنگ ازش

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پذیرایی کرد اوکیه!؟

پلیسه نفس عمیقی کشید و چشم هاش رو گذاشت روی هم..

-خوب الان باید با بابای پسره صحبت کنید

بینید که چیکار می کنید

اون از شما شکایت کرده حالا شما می خوای شکایت کنید!؟

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای بیرون دادم

نمی دونستم که باید چکار کنیم

-منم باید شکایت کنم!؟

سرم رو پایین انداختم و تگون دادم

اره اگه می خواید ☆ exChange Group ☆

خواهرتون عقد کنه و پولی بگیرید

باید شکایت کنید

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-باشه پس شکایت می کنم..
خواستم از جام بلند شدم که در باز شد
با شدت به دیوار کوبیده شد
سرم روبلند کردم
و نگاه عمیق شده ای کردم پدر راستین بود.

منو که دید اخم هاش رو کشید تو هم با قدم های
اروم شده بهش رسید نگاه عمیق شده ای سمتش
کردم..

-اوه سلام حاجی پدر راستین اقا..
دندوناش رو فشار داد روی هم و گفت :
تو پسر منو کتک زدی
تک ابرویی بالا انداختم و گفتم : اره
هنوز کمشه بیاد از اینجا بیرون..

من می دونم باون یه درس درست حسابی بهش می دم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خندید اومد سمتم یقه ام رو گرفت و بلندم کرد

با دندون های ساییده شده بهم نگاه کرد

می کشمت پسره ی عوضی..

قدش کوتاه تر از من بود بد چرت هم می گفت

دستی گذاشتم روی قفسه ی سینه اش..

باتشر گفتم : برو رد کارت ببینم چی می خوای از جوونم؟! من باید

طلبکار بودم..

مننن باید طلبکار باشم

مننن..

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم..

[AM۹:۴۲ ۲۰۲۱/۳/۳]

#بیوه_برادر

#پارت_۲۸۶

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

پلیسه که دید ما این همه سرجنگ داریم
از جاش بلند شد
بین ما دوتا قرار گرفت و ما رو از هم فاصله داد
با داد گفت : اروم باشید دیگه
چرا این کارا رو می کنید
با زبون خوش باید این قضیه رو حل کرد
با داد و بیداد نمیشه
لب هام رو روی هم فشردم : چرا با داد و بیداد نشه
این ادم عوضی حرف ادمی زاد که حالیش نیست
از غلط هایی که پسرش هم کرده
خبر نداره فقط این جا زرزر می کنه
-پوف حالا بشنید بگم چی شده آقای محترم
اینو داشت رو به پدر راستین می گفت..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پدر راستین هم که می دونست پسرش یه غلط کرده
لباش رو روی هم قرار داد و باشه ای گفت..

وارد خونه شدم مامان با دیدن من اومد سمتم با نگرانی
گفت :

اومدی مادر کجا بودی دل نگرانت بودم..

با حالت عادی گفتم : من خوبم مامان...

مامان بازم نگران بود : مطمئنی پسر

-اره مامان حالم خوبه نترس.

-باشه پسرم بیا بشین exChange Group

رفتم و توی حال نشستم نگاه عمیق شده ای بهش کردم

با لب های فشرده شده گفتم :

مامان غذا برام بیار..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مامان باشه ای گفت و رفت توی اشپز خونه
شروع کرد باهام حرف زدن : مامان نیلو کجاست؟!
-نیلو!؟

-اره کدوم گوریه چرا نمی یاد کمکت!؟
با نفس عمیق شده گفت :
خوابیده پسرم چکارش داری..
خودم رو تکونی دادم ..

-یعنی چی خوابه!؟مگه آمده هتل!؟
مامان برگشت سمت من
با لب های رو هم اومده گفت : هیس اروم باش پسر
حالش خوب نیست..☆ exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۵ ۲۰۲۱/۴/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۷

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

حالش خوش نیست!؟

خوب نباشه وظیفه اش اینه که کمک کنه نمیشه که همش
اینجا بمونه سرم رو انداختم پایین و نفس عمیق شده ای...
مامان ولی همچنان ناراحت بود چشم هام رو توی حلقه چرخوندم
نمی فهمیدم که باید چکار کنم..
این دختره عجیب روی مخم رفته بود

نیلو نیلو کدوم گوری هستی بیا بیرون تا روی سرت اوار نشدم با
صدای بلند این حرف ها رو می زدم..
کمی بعد در باز شد و نیلو با حالت ترسیده ای
اومد بیرون..

چشم های ترسیده اش رو بهم دوخت و گفت :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

سلام داداش.

حالت چندشی به خودم دادم و لب زدم : سلامو زهرمار
بیا کمک مامان کن چرا اونجا خودت رو گرفتی
چشم هاش رو تو حلقه چرخوند
سرش رو پایین انداخت و نفس عمیق شده ای کشید..

-چشم..

اخمی کردم و از کنارش گذاشتم
با تشر به عقب پرتش کردم و گفتم :

برو عقب ببینم

چند قدم عقب رفت شروع کردم به راه رفتن

باید دوش می گرفتم خیلی حرصی بودم.

وارد حموم شدم بی وقفه خودم زیر دوش و شروع کردم خودم رو
شستن...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

نیلو

از شدت درد دست هام رو مشت کردم
و نفس عمیق شده ای بیرون دادم و نگاهی به همه جا کردم
نمی فهمیدم که باید چکار کنم ماما هم اهی کشید

-ای کاش از دست شما من می مردم
راحت میشدم

دیگه این همه حرف نمی شنیدم
یعنی چی اخه این حرف ها چیه که شماها می زنید زشته واقعا
تو کارت اشتباه بود کامل هم اشتباه

تنها کسایی که توی این خانواده مارو رنج نداد

نیلا بود امیر کیان با رفتنش داغ رو دل ما گذاشت
کامل هم با این کاراش و اون دختره ما رو اذیت کرد

توام با این بی ابرویی غیرت داداشت رو زیر پا له کردی
نمی دونم باید چکار کنم به کجا سر بزنم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سر به کدوم بیابون بزنم از دست شماها..

سرم پایین بود و قفسه ی سینه ام داشت بالا و پایین میشد

-ببخشید مامان من گول خوردم نمی فهمیدم اون پسره این کاره اس

نمی فهمیدم که داشتم اشتباه برداشت می کردم

هیچ کدوم از اینا رو نمی فهمیدم

باید چکار کنم

سرم رو پایین انداخته بودم و نفس عمیق شده ای کشیدم

VIP

[AM۱۰:۰۲ ۲۰۲۱/۶/۳]



exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۸۸

از کمیل می ترسیدم نمی خواستم بلایی سر اون عوضی بیاره

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

گرچه بی معرفت بود منو پس زد
ولی من اروم بودم
دوشش داشتم بالینکه اون عوضی بود
دوست نداشتم یه خوار بره
توی پاش..

مامان چشم غره ای برام رفت اشاره ای به در حموم کرد و گفت :
هیس ساکت باش می خوام داداشت بفهمه!
هنوز از دستت شکاره بازم
کتک می خوام بگو که بخوری
حالت زاری به خودم دادم و با التماس گفتم :
تورو خدا مامان یه کاری کن کمیل خیلی ترسناک شده..
-حقشه منم بودم همین حسو داشتم
رفتی با پسره خوابیدی
انتظار داشتی با محبت باهات رفتار کنه..
بغض کرده سرم رو پایین انداختم و لب زدم :

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چقدر شماها بی معرفت هستین مامان..

من فقط اشتباه کردم

مامان دستی به بازوم زد و منو سمت جلو روند

با حال خرابی گفت : گمشو اونور این همه چرت نگو

برو لباس ها رو بشور زود باش

داداشت راست می گه تنهات گذاشتم هارشدی

زود باش برو لباس ها رو بشور

زود باش

سرم رو پایین انداختمو با بغض باشه ای گفتم :باشه

مامان چیزی نگفت دستی به قفسه ی سینه ام زد

و بعد با قدم های بلند شده رفت

exChange Group

ROMAN

نیلا

نگاهی ترسیده به همه جا کردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از وقتی اون اتفاق برای نیلو افتاده بود

منم ترس اینو داشتم

که کمیل سر من هر لحظه اوار شه

مخصوصا اینکه

ارسلان این چند وقته ولم نمی کرد

و می گفت که خودم می رسونمت..

نگاهی بهم کرد و گفت :

چی شده تو فکری رنگت پریده انگار از چیزی داری می ترسی

اب دهنم رو قورت دادم و نفس عمیق شده ای کشیدم ...

نمی فهمیدم که باید چیکار کنم...

exChange Group

من باید برم زود حرفت رو بزن برو

داداشم حساس شده

تک ابرویی بالا انداخت : ای وای داداشت غیرت هم سرش میشه

عصبی شدم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اره می دونه دنبال ناموس مردم
نباید بیوفته و زورشون کنه هر کار خواست انجام بدن

خندید دستی گذاشت روی لباس و فشار داد
اره من بودم که اون بلا سر اون دختره ی مظلوم اوردم
تهمت زدم یکی رو فرستادم زیر خاک.

بهش تجاوز کردم کتکش زدم ولش کردم و هزارتا غلط دیگه
اینا بی ناموس نیست پس چیه چرا سنگ اون داداش حروم زاده ات
رو این همه به سینه می زنی!؟

خودم رو کشیدم جلو با نگاه مات شده گفتم :
تو چرا این همه حرص می خوری اون هرچی هست برای خودش
اگه حروم زاده اس برای خودش...
exChange Group

ROMAN

[AM۹:۴۸ ۲۰۲۱/۷/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۸۹

اگر حروم زاده اس برای خودش به تو چه ربطی داره که داداش
من چطوریه اصلا جرات می کنی جلوی به من به داداشم بگی حروم
زاده

خوبه منم به خواهر تو بگم حروم زاده بهت بگم
خواهر توام حروم زاده اس
خوبه منم بگم یا نه هیچی نگم بهتره.

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت فشار دادم
همینطور داشتم ادامه می دادم

که یهو لب هام به سوزش در اومد
من لال شد

فشار چشم هام از درد بیشتر شد

دستی روی لبام کشیدم

حالت تهوع بدی اومده بود سراغم

قطره اشکی سمج از گوشه ی چشمم روون شد
پلک هام باز شد و با نگاه اشکی بهش زل زدم..

با اون چشم های عصبی شده

جواب نگاهم رو داد

انگشت اشاره ای بهم کرد و با غضب گفت :

دیگه نبینم این چرتو گفتی تو اگه پدر و مادر منو داشتی

جاتون توی اسمونا بود تو بابات حروم خوره

شماهام شدین عین خودش بعد برای قپوز کلاس می یای الدنگ؟؟

به خواهر من بار آخرت باشه توهین می کنی

بغض به دلم نشسته بود .

بدون اینکه جوابش رو بدم از جام بلندشدم

و بعد با قدم های بلند شده شروع کردم به حرکت کردن..اون عوضی

ام نیومددنبالم

منم هیچ انتظاری ازش نداشتم..

چشم هام رو گذاشتم روی هم نگران نیلا بودم نیومده بود
اونم دیر کرده بود دستی توی موهام کشیدم
با ابروهای توی هم رفته و با کلافگی از جام بلند شدم..
شروع کردم به راه رفتن و در همین نگاه می کردم
به در منتظر بودم که باز بشه
نیلا عاقل تر بود خطا نمی رفت..

چشم هام روی هم اومد و با شدت فشار دادم
یه حسی می گفتم از کجا معلوم هر ادمی هم باشه خطا می ره
بارعصبانیت دستی توی موهام کشیدمو با تشر گفتم : مامان نیلا
شماره اش رو جواب داد..

صدای مامان از تو اشپزخونه اومد و گفت :

نه پسر

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۴۴ ۲۰۲۱/۸/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۰

صدای مامان از تو اشپزخونه اومد : نه پسر..

خودمم دارم نگران میشم

دست هام رو مشت کردم و با دندون های رو هم اومده گفتم :

دختره ی خیره سر فقط مونده بود

همین تو بازم

منو به جنون برسونی چشم هام رو گذاشتم روی هم و یکم فشار

دادم..

نگرانی کل وجودم رو گرفته بود

نمی تونستم باور کنم که نیلا این کاررو انجام بده..

شیطون داشت توی ذهنم حرف می زد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

دستی گذاشتم روی سرم
توی دلم گفتم : نیلا بیا..
هنوز این حرف توی وجودم تموم نشده بود که زنگ در به صدا در
اومد...

خودم رو سریع به ایفون رسوندم برشش داشتم..

-کیه.

صدای گرفته ی نیلا بلند شد : منم داداش در رو باز کن

چرا صداش گرفته بود؟! در رو باز کردم

ایفون رو گذاشتم خودمم رفتم سمت در

همینکه در رو باز کردم صورت نیلا نمایان شد

صورتش رنگ پریده و پراشک بود

چشم هام گرد شد

با چشم های گرد شده گفتم :

چی شده چه بلایی سرت اومده چرا اوضاع اینجوریه!؟

اب دهنش رو قورت داد و با حال خرابی بهم خیره شد

خودش رو عقب کشید ولی بازم دوباره نگهش داشتم
با دندون های ساییده شده گفتم :
اروم بگیر ببینم..
بگو چی شده چرا اوضاع اینجوریه!؟
چشم هام رو گذاشتم روی هم و با لب های فشرده شده بهش
نگاه کردم

جوابی بهم نداد منو پس زد و وارد خونه شد
منم دنبال سرش رفتم
مچ دستش رو گرفتم و کشیدم سمت خودم
با دندون های ساییده شده گفتم : داری کجامی ری!؟
صبر کن ببینم..

دوباره برش گردوندم سمت خودم سرش رو تکون داد
باحالت زاری گفتم : چی شده نیلا
نیلا با صدای خفه ای گفت : داداش..

بی اختیار لب زدم : جان دلم .
نیلا عاقل تر از اون بود با چشم های رو هم اومده گفتم :
بگو چی شده دختر چی به روزت اومده

[AM۹:۵۴ ۲۰۲۱/۹/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۱

نگاه خیره ای بهم کرد نگاهش انگار هزار تا حرف
داشت می خواستم حرف بزنه
ولی از اون حرف ها چیزی نگفت : من خوبم داداش
رفتم سمت سر خاک داداش کیان دلم پر بود
حرف زدم گریه کردم دلیل دیر شدن
هم همین بود وگرنه من کاری انجام ندادم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برم بخوابم داداش...

دستش رو ول دادم ولی حرف هاش رو باور نکردم
خودمم بغض داشتم تا امیر کیان بود همه چی درست بود
هم اینکه مرد خانواده هم به هم پاشید انگار که نفرین کرده بود و
نفرینش هم بد دامن مارو گرفته بود
ولی کاری نکرده بودیم که باهاش..

سرش رو پایین انداخت و بعد رفت مامان و نیلو هم سر رسیده بودن
ولی نیلا نموند که به

حرف های مامان جواب پس بده
سرش رو پایین انداخت و شروع کرد
به راه رفتن..وارد اتاق شد... exChange Group

ROMAN

تنها که شدیم مامان خودش رو کشید
جلو و با لب های

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

فشرده شده به من گفت : چش بود کمیل این چرا اوضاعش اینطور بود

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و گفتم :

نمی دونم مامان حالش خوب نیست

بذارید تنها باشه

نیلو با چشم های پر از خشم گفت :

اونم دیر کرده چرا اون رو لخت نمیکنی

بدنش رو چک کنی چرا این برامن وجود داره!؟

با اخم گفتم : چون اون مثل تو هر گوهی نمی خوره

اونقدر بی ظرفیت نیست که پلاس شه توی بغل یه مرد

برای خودش ارزش قائله چیزی که تو نیستی و نداری..

حالا هم خفه شو زر اضافه هم نزن..

اعصاب ندارم اینجا یه کار دست می دم که خون گریه کنی ها..

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و رفتم سمت پذیرایی و نشستم..

پرهام

شکایت رو نامه رو تنظیم کردم از کمیل بخاطر اینکه به داداشم

تهمت زده بود

شکایت کردم

کارا رو که کردم سوار ماشین شدم

همه چی رو برای بابا تعریف کرده بودم ...

بابا هم عصبی گفت هم از کمیل هم از مهتاب بخاطر دروغی که گفته

شکایت کنیم

البته دوتاشون دروغ گفته بودن بابا هم نمی دونست من فقط از کمیل

شکایت کردم

مهتاب هم این وسط یه قربانی بود داخل ماشین که نشستم

بابا برگشت سمت من: چی شد!!

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

با چشم های رو هم اومده گفتم :
انجام شد بابا شما اسوده خاطر باش

[AM۹:۵۸ ۲۰۲۱/۱۰/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۲

بابا اخم پررنگی کرد : این پسر و دختره باید به خاک سیاه بشینن
دوتاشون رو کاری کن که نتونن کمر راست کنن
بیشرفای حشری غلط کاری خودشون رو انداختن گردن پسر من
باید تقاص پس بدن هردوشون
نگاهی به بابا کردم خیلی عصبی می زد

امیدوار بودم که نفهمه چکار کردم و فقط شکایتم برای کمیله
بزور لبخند زدم و گفتم : خاطرتون جمع باشه بابا

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اینو گفتم اونم هیچی نگفت
ماشین رو حرکت دادم : مقصد بعدی کجاست بابا!؟
بابا یکم فکر کرد و گفت :
حاج سمیر برو می خوام ببینمش..
حاج سمیر کی بود.. با حالت سوالی گفتم : حاج سمیر کیه بابا!؟
ادرسش کجاست بابا کلافه نگاهی بهم کرد

- فکر کردم پارسایی ای خدا لعنت کنه پسر رو ازم گرفتن
مستقیم برو می گم کجا بری
نگران قلبش بودم که اتفاقی براش بیوفته باین حال سرم رو تکیه
دادم و گفتم :
باشه بابا شما حرص نخور برای قلبت ضررداره..
بابا اشک از چشم هاش اومد با صدای گرفته گفت : اشک چیه پسر
باید خون گریه کنم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من خر باید خون گریه کنم چه بلاها سر پسر اومده من خبر نداشتم
اشک چیه پسر .

باید خاک بریزن رو سر من چقدر احمق بودم پسر رو کشتن چند
ماه عین منگلا ول می چرخیدم

خدا لعنتشون کنه حق هق اش بلند شده بود

سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای بیرون دادم

نمی فهمیدم که باید چکار کنم چشم هام رو توی حلقه چرخوندم
و نفس عمیق شده ای بیرون دادم...

-اروم باش بابا همه چی حل میشه نگران نباش بابا..

exChange Group

راوی

ROMAN

رحیمی نگاهی به خانم بزرگ کرد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم تک ابرویی بالا انداخت و گفت : برای چی این وقت شب اومدی

اینجا رحیمی

مشکلی پیش اومده!؟

رحیمی دستی به کتش زد و خودش رو جلو کشید

با لب های فشرده شده گفت :

بله خانم یه اتفاق افتاده...

-برای خودت چه مشکلی.

-برای من نه خانم برای کمیل نوه اتون..

خانم بزرگ اینو که شنید روح از بدنش جدا شد

این حالت موقعی بهش دست داده بود که خبر مرگ امیر کیان رو

شنیده بود

خانم بزرگ خودش رو کشید جلو

و لب زد :چه مشکلی حالش خوبه!؟

رحیمی نفسی تازه کرد : فعلا خوبه خانم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

ولی توی چند روز آینده ممکنه به مشکل بدی بربخوره
-چه مشکلی؟! حرف بزن قشنگ ببینم
چی می گی

[AM۹:۳۲ ۲۰۲۱/۱۳/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۳

رحیمی خودش رو جا به جا کرد و بالحن ناراحتی گفت :
خانم پدر زن کمیل که ازش شکایت کرده حالا شخصی به اسم فتعلی
اسماعیلی هم ازش شکایت کرده برای پرسرش..
اسم پرسرش پارسا بود اره همین بود....
توی درد سر می افته خانم مخصوصا الان که چندان اوضاع درست
درمونی نداره و ممکنه اتفاقی براشون بیوفته..
نظرتون چیه که بهشون کمک کنید..

کارگ از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ با شنیدن این حرف انگار قلبش اومد توی دهنش
کمیل همیشه هواش رو داشت فقط این یک سال رو بد رفته
بود با حال خراب خودش رو کشید جلو و گفت :
الان کجاست!؟

-توی یه محله اما زود می گیرنش باید کمکش کنید خانم بزرگ
به نام زدن اموالتون به اسم مهتاب خانم
کار درستی نیست من متوقف کردم ادامه ی کار رو
اومدم باهاتون حرف بزنم قصد جسارت ندارم اما انگار شما به مشاوره
من نیاز دارید

شما عاقلید نباید انتقام چشم هاتون رو کور کنه
گناه پدر و پسر رو به پای هم نمی نویسن خانم لطفا فکر کنید
نوه اتون بهتون نیاز داره.

خانم بزرگ با کمک عصاش از جاش بلند شد.
-کمکش کن فعلا اموال رو ولش کن برو پیداش کن

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باهاش حرف بزن بگو قضیه از چه قراره از من زیاد چیزی نگی.

رحیمی لبخند محوی زد و از جاش بلند شد
-چشم خانم...

بعد خدا حافظی کوتاه از اتاق رفت بیرون..

کمیل

حسین نگاهی بهم انداخت با لب های فشرده شده گفت : می دونی
چه اتفاقی براش افتاده!؟

چشم هام رو توی حلقه چرخوندم و گفتم :
چی شده!؟

-ازت شکایت کردن پسر

-اینو خیلی وقت پیش فهمیدم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-بابا پدر زنت رو که نمی گم اون پدر پارسا بود کی بود اون ازت شکایت کرده..

با تعجب برگشتم سمتش ..

-حاج علی؟!

از من..

-اره توی دردسر داری می افتی کمیل فرار همه چیز رو بدتر می کنه خودت رو نشون بدی بهتر میشه برات.

فرمون رو توی دستم فشردم اون عوضی دیگه چرا از من رفته بود شکایت کرده بود..

-دارم فرو می رم حسین هرچی دستو پا می زنم نمی تونم پیام بیرون

نمی دونم چه غلطی کنم

-می گفتی یه مادر بزرگ خر پول داری اون نمی تونه برات کاری

انجام بده؟!

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۴۳ ۲۰۲۱/۱۴/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۴

با این حرفش نیشخندی زدم
دستم رو بلند کردم وبه حالت مسخره ای تگون دادم :
خانم بزرگ؟!چند ماهه ازش خبر ندارم
اونم منو ول کرده وگرنه این همه مشکل داشتم باید یه بار خودش رو
نشون می داد!؟
صدام غم داشت دستش رو آورد جلو و گذاشت روی شونه ام
فشار ارومی به شونه آورد:اروم باش...
همه چیز درست میشه ولی من دارم برادرانه می گم
اگه خودت رو لو بدی بهتره از اینا بی گرم نمیشه..
-هعی رفیق تو که برات ثابت شده ای

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من که آخر خطم ولی نباید آخر خط من اینا باشن من اگه قراره تموم بشم باید بدست اونی دوشش دارم نابود بشم..

-مثلا!؟

-مثلا اونی که این همه مشکل بخاطرش درست شده مهتاب اون تنها کسیه که حتی الان هم بینمش از دستش عصبی نیستم.. اونقدر دلتنگم که به محض دیدنش می گیرمش توی بغلم و به خودم فشارش می دم.

حسین خندید سرش رو تکون داد و گفت :

پس عاشقی بسوزه پدر عاشقی..

سرم رو پایین انداختم و لب زدم نمی دونم اسمش رو میشه گذاشت عاشقی با کارای من یانه اما من دوشش دارم و عاشقانه می پرستمش...

بااینکه بهش بد کردم اما دوشش دارم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

-حالا راه بیفت احساساتی نشو
نفس عمیق شده ای ول دادم و گفتم :
باشه
دستم رو جلو بردم و استارت ماشین رو زدم و بعد راه افتادم..

کارا رو که با حسین انجام دادم ماشین رو پارک کردم
از ماشین اومدم پایین حالم اصلا
خوب نبود امروز خیلی کار کرده بودیم..
کارم رسیده بود به کار گری برای برای چندر قاض پول.

ریموت ماشین رو زدم و رفتم سمت در خونه..
در خونه رو باز کردم و خواستم وارد خونه شم که یه صدای
مانع شد : اقا کمیل..

صدای یه مرد بود با تعجب برگشتم سمت صدا

توی اون تاریکی یه مرد با عینک دودی دیدم تعجب کردم
اومد نزدیک تر کی توی تاریکی عینک دودی زد؟!
بهم که رسید عینک دودی رو برداشت
با چشم های زوم شده بهم نگاه کرد

با دیدنش شکه شدم اینکه رحیمی بود

[AM۱۰:۴۷ ۲۰۲۱/۱۵/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۵

رحیمی بود با دست اشاره گفتم : رحیمی تو اینجا چیکار می کنی؟!
تک ابرویی بالا انداختم..

رفتم سمتش بهش که رسیدم با اون چشم های ریز شده

گفتم : تو اینجا چکار می کنی!؟

-من اومدم تورو ببینم
اخم ریزی کردم : همه کاره خانم بزرگ
امین دارش چرا باید منو ببینه
نیشخند ریزی زد : خانم بزرگ منو فرستاده..
که در مورد شرایطت حرف بزنیم..
-در مورد من برای چی در مورد من هوم؟!
چشم هام رو توی حلقه چرخوندم و نفس عمیق شده ای ول دادم..

-برای چی می خواد به فکر من باشی؟!
من اصلا براش اهمیت دارم
من نه خانواده ام چی؟!
دست اشاره ای به خونه کردم : اینه اخر خانواده ی من
خانواده ای که یه روز روی عرش بود الان زیر عرش..
دستش رو بالا آورد و توی هوا تگون داد..

-خانم بزرگ کم براتون زحمت نکشید مقصر شما هستید نه ما.

البته تو به خانم بزرگ کاری نداشتی ولی خوب همیشه تر و خشک
باهم می سوزنن الانم خانم بزرگ نگران توعه
سرانجام پدر و مادرت شاید همین باشه ولی تو نه تو بیشتر داری توی
لجن فرو می ری
اومدم کمکت کنم
اخمم غلیظ تر شد قشنگ توهین کرد
انگشت اشاره ای بهش کردم و گفتم :
من نیازی به کمک تو و اون اربابت ندارم
خودم بldم خودم رو از لجن بکشم بیرون
-نمی تونی تا دو روز دیگه حداقلش
حداقل حداقلش پیدات می کنن
اطلاعات این قدر قویه شاید همین الان زیر نظر باشی
وقتی من تونستم اونا هم به احتمالاً تونستن
بذار کمکت کنم..
از حرف هاش حالت پس افتادنی بهم دست داد
این حقیقت بزرگ داشت منو می کشت..

دستم رو گرفتم توی دست هام و کمی فشار دادم..
داشت حالم بد میشد سرم رو پایین انداختم و نفس عمیقی بیرون
دادم...

با حال خراب شده ای گفتم :
ادامه نده رحیمی حالم خرابه ادامه نده خواهش می کنم
دستی به بازوم زد و خودش رو نزدیکم آورد

-باید ادامه بدم تا بفهمی که چی شده
که داره چه اتفاقی می افته...
این همه خونسرد بودن داره برات بد تموم میشه
عزیز من یکم فکر کن... exChange Group
من نمی خوام خانم بزرگ با مرگ یکی دیگه از نوه هاش کمرش
بشکنه

نگاه گیجی بهش انداختم و گفتم :
مگه خانم بزرگ از مرگ امیر کیان با خبره!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سرش رو تگون داد وگفت :
خانم بزرگ از خیلی اتفاقات خبر داره..

[AM۱۰:۴۳ ۲۰۲۱/۱۶/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۶

-خوب چه فایده که باخبره!؟

فایده ای ام داره برای این موضوع!؟

چه فایده ای داره جز اینکه ادم شرمنده ی خودش بشه....

من کاری نمی خوام برای من بکنه

من از بار مشکلاتم خودم می تونم پیام بیرون هیچ اشکالی نداره که

ولم کنه و من برم....منم می رم پی کارم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چشم هام رو گذاشتم روی هم و فشار اروم دادم نمی فهمیدم که باید
چکار کنم

اشک از چشم هام همینطور داشت می اومد ..

واقعا بغضم گرفته بود چرا دروغ من این موضوع رو می شنیدم

بغضم می گرفت خانم بزرگ بد پشت منو خالی کرده بود

رحیمی یه قدم اومد جلو و گفت :

نمی تونی از بار این مشکلات بیای بیرون من یه چیزی می دونم که
می گم..

باید بذاری کمکت کنم خانم بزرگ نگرانته پسر باید

یکم راه بیای

-راه اومدن من الان چه فایده ای داره وقتی توی این همه لجن فرو

رفتم!؟

-تو بذار کمکت کنم مطمئن باش می تونم از این لجن بیارمت بیرون

گفتم : باشه...

انگار یه حس می گفت نمی تونی کمیل گند هایی که زدی زیادی

بزرگه و نمی تونی از این لجن بیای بیرون

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

راوی

مهتاب از جاش بلند شد و اروم شروع کرد به راه رفتن
شکمش زیادی بزرگ شده بود
راه رفتن براش سخت بود
لباش رو گذاشت روی هم و کمی فشار داد..
درد داشت شکمش رو فشار داد و خودش رو کشید جلو با دندون
های رو هم اومده گفت :
اخ دلم درد دارم...



exChange Group بیچه یهویی لگد زده به شکمش..

خانم بزرگ صدای مهتاب رو که شنید
از جاش بلند شد با صدای بلندی ناله ای سر داد و گفت : اخ..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خانم بزرگ از جاش بلند شد و با قدم های بلند شده شروع کرد به حرکت کردن سمت مهتاب .

بهش که رسید بازوش رو گرفت و گفت : چی شده دختر جان!؟

[AM۱۱:۰۸ ۲۰۲۱/۱۷/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۷

-نمی دونم خانم بزرگ حس کردم دلم داره درد می کنه

فکر کنم لگد زد خانم بزرگ نفسی بیرون داد

-مواظب باش دختر جان این دوران خیلی حساسه

گرچه خودم تجربه نکرده بودم

اما خوب می دونم که چی به چیه

می فهمم همه چی رو درک می کنم

بیا بشین بگم ثریا برات یه لیوان اب بیاره

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

ثریا ثریا..

ثریا خانم زود پیداش شد بهم که رسید
با چشم های رو هم اومده گفت : حالت خوبه؟!
چی شده خانم..

خانم بزرگ برگشت سمتش : براش یه لیوان اب بیاد ثریا خانم..
چشم خانم

رفت سمت اشپز خونه من موندم

با یه عالمه غم و حسرت توی دلم

اگه مونده بود پارسا من اوضاعم این نبود

این بچه باید برای پارسا می بود

تا کمیل..

اخ چرا دست از سرم بر نمی داشت

اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن

قلبم عین چی توی سینه می کوبید

حالم داشت بد میشد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نگاهی به همه جا کردم نمی فهمیدم که باید چکار کنم
سرم رو پایین انداختم و نفس عمیق شده ای ول دادم
از این حسرت خسته شده بودم
اه عمیقی کشیدم خانم بزرگ لب زد...
-چرا یهو بلند شدی شکمت بزرگ شده نباید این همه خودت رو
اذیت کنی
چشم هام رو توی حلقه چرخوندم و گفتم :
حق باشماست...
بخشید.
-اشکال نداره دخترم ببینم سنو نرفتی نه؟! سرم رو به چپ و راست
تکون دادم و گفتم : نه..
-آخر هفته بریم سنو ببینم شرایطت چطوره
-باشه..
ثریا خانم با یه لیوان آب اومد بهم داد
-بگیر بخور دخترم
با مکث دستم رو جلو بردم و لیوان

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

رو گرفتم

-مرسی ثریا خانم

لیوان اب رو گرفتم و اروم سر کشیدم

نگاهی به همه جا کردم نمی فهمیدم کجا بودیم

یادم نمی اومد این خیابون رو

خیلی وقت بود تنهایی نیومده بودم بیرون شاید از زمانی که زن امیر

کیان شدم امروز با خانم بزرگ اومده بودیم

مطب..

حدود یک ساعت بود نشسته بودیم

مطب شلوغ بود

چند نفر جلوی ما بودن

اکثرا با شوهراشون اومده بودن..

زوج ها رو که می دیدم بغضم می گرفت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

یه روز با پارسا چقدر خیال بافی می کردیم برای این دوران حالا چی شده بود

اون زیر خاک بود و من روز خاک
دستی به چشم هام زدم و اشکمو پاک کردم
خانم بزرگ خودش رو کشید سمت من

-برای چی گریه می کنی؟!
قلبم فشرده شده بود با قلبی فشرده شده گفتم : دلم گرفته بود
برای همین گریه کردم خانم بزرگ

VIP

[AM۱۰:۵۹ ۲۰۲۱/۱۸/۳]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۲۹۸

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم برزگ اه عمیقی کشید : دخترم من این موها رو توی اسیاب که
سفید نکردم
برای تک تک این سفیدی موهام ذره ذره عمرم رو گذاشتم که شدم
این
این فکرایمی که توی سر توعه به والله گناه داره من که می دونم داری
به اون پسر خدا بیامرز فکر می کنی حسرت می خوری
ولی به والله داری کار رو برای خودت سخت می کنی هم اینکه گناه
داره
تو یه زن شوهر داری
درسته که مرده و کاری نمی تونه بکنه
ولی گناه داره
بذار اون بنده خدا هم که دستش از چاره کوتاهه یه خواب راحت
داشته باشه
این کارا فایده نداره دخترم
کمیل هرچند بد اون شوهرته دخترم
با صدای خفه ای گفتم : کاش نبود لعنت بهش..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دستی روی دستم گذاشت : نفرین نکن دخترم حرص نخور برای
بچت خوب نیست

با گریه گفتم : کاش لااقل بود برای بچش پدری می کرد
عوضی معلوم نیست کدوم گوریه

خانم بزرگ خندید : من نفهمیدم ازش متنفری یا دوسش داری؟!
برگشتم کامل سمت خانم بزرگ

-من تنها چیزی که نمی تونم داشته باشم
دوست داشتنه این مرده ولی این بچه که حاصل تجاوزشه
گناه نداره..

خانم بزرگ نفسی بیرون داد :خدا برای تموم کارهایی که رقم می زنه
مصلحت می دونه که منو تو نمی دونیم بعدم کمیل بیشتر از اونی که
بدونی این چند وقته تقاص پس داده
الانم داره می ده

همینطور داشت حرف می زد که منشی اسم منو صدا زد..

سرم رو بلند کردم و گفتم : بله!!؟

-نوبت شماست بفرمایید.

خانم بزرگ از جاش بلند شد منم دستی به صندلی زدم و از جام بلند شدم

رفتیم سمت اتاق

وارد اتاق که شدیم یه زن پشت میز نشسته بود

لبخند عمیقی زد و گفت : سلام خیلی خوش اومدین ...
بفرمایید..

من و خانم بزرگ هم سلام کردیم

خانم بزرگ از شرایط من گفت..

خانم دکتر هم لبخند می زد رو کرد سمت من و گفت :

خوب دخترم تو چرا این همه ساکتی!؟

خودم رو تکون دادم و لبخند عمیقی زدم.

با خجالت گفتم :

از بچگی کم حرف بودم

-پس بدون این کوچولو برعکس خودت میشه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بعد خندید : حالا برای چکاپ و جنسیت بچه اومدین؟!
سرم رو تکون دادم و گفتم : بله
-بسیار خوب پاشو دختر روی اون تخت بخواب..
خانم بزرگ بازم کمکم کرد که از جام بلند شم
اروم رفتم سمت تخت...

[AM۱۰:۴۲ ۲۰۲۱/۲۰/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۲۹۹

اروم رفتم سمت تخت روی تخت خوابیدم
خانم دکتر هم بعد از چند دقیقه اومد..لباسم رو بالا زدی به ماده مالید
روی شکمم..
کمی تکون خوردم دکتره خندید و گفت : می ترسی؟!
-نه..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خانم بزرگ با ذوق به حرکات خانم دکتر نگاه می کرد
تا اینکه دستگاه کوچک رو گذاشت روی شکمم و اروم شروع کرد
به کشیدن...

بعد یه تصویر نمایان شد با چشم های براق شده به تصویر نگاه کرد..

-خوب اینجا یه کوچولوی شیطون داریم صبر کن ببینم
جنسیتش چیه نگاه عمیقی بهم کرد
یهو گفت : پسره..

یه اقا پسر شیطون تعجب کردم .

-واقعا!؟

-اره تعجب کردی!؟

اره ولی خوب خوبه سالم باشه مهمه

-افرین همینه باید همینطوری باشی

اگه ناشکری کنی خدا یه چیز خوب رو

ازت می گیره..

و یه چیز بد بهت میده..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

مبارکه انشالله خوب صدای قلبش رو بشنویم..
بعد صدای قلبش رو که شنیدم انگار جون گرفته باشم
باناباوری گفتم : صدای قلبشه!؟
-اره..

-خیلی قشنگ می زنه
-اره عزیزم اینم از معجزات خداست
همه چیزش هم خوبه
انشالله که دوماه دیگه این کوچولو بدنیا می یاد توی هفته شکمت .
اینم نمی دونستم خواستم حرفی بزنم که سکوت کردم
گفتم زشته....می گفت حتی نمی دونست شکمش چند ماهه اس...

خانم بزرگ فقط با لبخند به صفحه نگاه می کرد
و هیچی نمی گفت حسرت توی چشم هاش بیداد می کرد
ای کاش می تونست بچه دار بشه..

کمیل

حرف های رحیمی رو شنیده بودم
ولی غرورم اجازه نمی داد برم سمتش دنده ماشین رو جا زدم
افتادم توی جاده که به نسبت خلوت بود
می خواستم برم شهرای اطراف ببینم کسی برای شراکت بود یانه.
همین طور در حال رفتن بودم که از آینه ی جلوی ماشین چشمم به
جاده خورد...

دیدم دوتا ماشین پشت سرمن..
اول گفتم بهشون توجه نکنم و به رفتن ادامه بدم اما دیدم ول کن
نیستن و دقیق پشت سرم بودن
پس سرعتم رو زیاد کردم..

هرچی سرعتم زیاد میشد سرعت اونا هم زیاد تر میشد
یه ماشین خواست ازم سبقت بگیره که نداشتم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سرعتم رو زیاد کردم
جاده رو گرفته بودم و نمی داشتم که سبقت بگیرم
واقعا دنبال سر من بودن اینا کی بودن!؟

[AM۱۱:۰۸ ۲۰۲۱/۲۱/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۰

اونقدر رفتم و تازوندم تا اینکه نشد کاری از پیش ببرم و ماشین رو
نگه داشتن
درارو قفل کردم و قفل فرمون رو چنگ زدم
از دوتا ماشین تعداد زیادی پیاده شدن منم شدم بهشون تا ببینم
کین.

شماره ی حسین رو گرفتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

شروع کرد به بوق خوردن زیر لب

گفتم :جواب بده لعنتی..

جواب بده

هنوز حرفم کامل تموم نشده بود که جواب داد صدایش توی گوشی که

پیچید

حرص کل وجودم رو گرفته بود..

-الو جانم داداش..

با هول گفتم : گوش کن حسین

من توی جاده ی (...) دوتا ماشین افتاده دنبالم

پلاک یکی (...) مشکی رنگ..

دارن می یان سمتم تنهام کاری نمی تونم بکنم

-داداش تو اینجا چکار می کنی

صبر کن فرار کن شاید از طرف پدر زنت باشن

-نمیشه..

-میشه فرار کن داداش زود باش..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نگاهی به کنار جاده کردم خاکی بود میشد ازش رد شد
و افتاد تو جاده..

صدای حسین اومد : یالا داداش زود باش..

دنده رو جا زدم و افتادم

و سر ماشین رو انداختم توی خاکی ماشین تگون شدید خورد..

انداختمش توی جاده و با شدت شروع کردم به حرکت کردن..

اونا خواستن جلوم رو بگیرن اما نتونستن

ماشین رو روندن ازم عقب افتاده بودن

حسین گفت : داداش خوبی!؟

قلبم عین چی توی سینه می کوبید..

exChange Group

ROMAN

-خوبم دارم می رم خونه ی مادر امید

زنگ بزن

به اون خودتون رو برسونید

-باشه داداش فقط این ها رو قبلش دست به سر کن

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مادر امید ناراحتی قلبی داره
براش مشکل پیش نیاد
-باشه..

گوشی رو خاموش کردم ماشین رو با شدت شروع کردم
به روندن سرعتم رو زیاد کردم خداروشکر رسیدم به یه روستا
روستای امید بعدی بود
یه فرعی بلد بودم میشد خودم رو برسونم به روستا
فقط کمی خطرناک بود.

یکم جلو تر بود
اون فرعی نامحسوس بود از زیر یه پل رد میشد
خودم رو از زیر پل رد دادم و به جاده
و اون فرعی رسوندم
دنده رو بیشتر فشار دادم ماشین از جا کنده شد
و شروع کردم به جرکت کردن...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۹:۱۸ ۲۰۲۱/۲۲/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۱

راوی

حاج سمیر وقتی شنید که کمیل رو پیدا کردن خیلی خوشحال شد

رو کرد سمت نرگس خانم

با خوشحالی گفت : پیداش کردن...

نرگس خانم تعجب کرده بود

با گیجی گفت :

کیو پیدا کردن؟! ✨☆ exChange Group

سمیر اقا دستی توی هوا تکون داد :

تو هنگی ها زن

خوب همون پسر شرور برادرت رو دیگه همون رو پیدا کردم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

نرگس خانم تکونی داد به خودش اشک از چشم هاش همینطور می اومد..

-خواهرم نرجس کجاست

اونم پیدا کردی!!

سری تکون داد و گفت : خونه ی اون رو خیلی وقته پیدا کردم

کمیل رو نمیشد بین مردم برد که

قبل اینکه پلیس تحویلش بگیره باید

درس درست حسابی بهش بدم

باید یه عضوش رو ناقص کنم عین شراره

مثلا چشم هاش رو خوبه نه!؟

نرگس رنگ ترس به چهره اش افتاد با حالت ترسیده ای گفت :

چی داری می گی مرد!؟

حالت خوبه یانه!؟

می خوای چشم های یه جوون رو کور کنی!؟

حاج سمیر برگشت سمتش

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

با تشر گفت : اره مشکلش چیه!؟

مگه اون پسره نکرد!؟

زد دختری رو کور کرد کور بودی نفهمیدی!؟

چرا باید بهش رحم کنم من نه چشم هاش

پاهاش رو هم ازش می گیرم

فهمیدی..

نرگس از جاش بلند شد اشک از چشم هاش اومد : خواهرم میمیره

سمیر ولش کن بره

شراره خوب میشه..

سمیر تند سری تگون داد و لب زد : نه من ولش نمی دم..

کاری می کنم اون درد هایی که شراره کشید صد بدترش رو بچشه

نمی خوام حالم داره ازش بهم می خوره..

نمی خوام ببینمش برو رد کارت نمی خوام ببینمش برو..

رو مخمی....نرگس با بغض شروع کرد به راه رفتن...

از پذیرایی دور شد نمود که بیینه

چی میشه..

نرجس نگاهی به ساعتش کرد از اینکه
کمیل دیر کرده داشت
حاج قمبر هم خونسرد داشت تی وی
نگاه می کرد
با حرص دستی روی دستش زد و
گفت :

مرد پاشو یه کاری انجام بده بچت نیست کجاست؟!
حاج قمبر با ریلکسی گفت :

برم کجا رو بگردم؟؟... کجا رو دارم بگردم..

نمی دونم کجاست اصلا خبری از پسرت ندارم
اون از کاراش کی خبر داره من خبر داشته باشم؟؟

[AM۹:۳۷ ۲۰۲۱/۲۳/۳]

#بیوه_برادرم

از کاراش کی خبر داره که من خبر داشته باشم..
اصلا نمی دونم کجاست این بچه کی دیدی حرف بزنه؟!
همش در حال رفتن و اومدنه خوب میشه؟!
نه همیشه پس نگران نباش می یاد خودش....میرسه....
این پسره معلوم نیست داره چه غلطی می کنه..
پس بشین اینجا همراه من فیلم نگاه کن
نرجس نگاه بدی به شوهرش..

exChange Group

کرد و گفت :
من مثل تو این همه سنگ دل نیستم
این پسر داره خودش رو به این در اون در می زنه که ما رو از این
شرایط نجات بده

بعد تو می گی چی شده!؟

برات اهمیت نداره گند بالا آوردی بعد نشستی داری اخبار گوش می دی

اخه اخبار گوش دادن به چه دردی می خوره!؟

هاااان به چه دردی می خوره..

پاشو مرد به ولای علی اگه دیگه کاری بکنی

من می دونم باهات چکار کنم.

قمبر عصبی شد از جاش بلند شد

با داد گفت :

اخه من کجا دنبال این پسره بگردم...

مگه یه خیابونه!؟

گوشیم رو بیار ببینم کجاست. exChange Group

-لازم نکرده صد بار زنگ زدم توی دسترس نیست..

برو دنبال کاری که گفتم

برو داری عصبیم می کنی...

اشک از چشم هاش شروع کرد به اومدن...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

قلبم عين چي توي سينه مي کوبيد .
قمبر خودش رو کشيد جلو
دستش رو جلو آورد و اشک هاش رو دونه دونه پاک کرد..

-هيس اروم باش..
مي رم دنبالش باشه تو گريه نکن

مهتاب

VIP
exChange Group
ROMAN
خانم بزرگ رو نگاهی انداختم
حسن کردم
خيلي کسله و حالش خوب نيست..
رفتم سمتش دستي روی
شکم قرار دادم..کاش زود تر بدنيا مي اومد خسته شدم..

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-خانم بزرگ حالتون خوبه؟!
خانم بزرگ برگشت سمت من و نگاه عمیق شده ای براش کردم..

[AM۱۰:۰۵ ۲۰۲۱/۲۴/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۳

خانم بزرگ با گیجی گفت : هان!؟

-می گم حالتون خوبه خانم بزرگ ??

خانم بزرگ گفت : نه نگرانم

یه حس بد دارم... ☆ exchange group

-حس بد برای چی!!

-نمی دونم انگار می خواد یه اتفاق بد بیوفته..

داشت الکی خودش رو اذیت می کرد

خودم رو کشیدم جلو و کشیدمش توی بغلم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

عمیق به خودم فشارش دادم..

-هیس کسی طوریش نمیشه مخصوصا اون پسره
نگران نباش خانم بزرگ..

خانم بزرگ ازم فاصله گرفت با چشم های زوم شده

بههم گفت : دختر چرا وایسادی

بیا برو بشین برای شکمت خوب نیست..

چرا اومدی اخه.

چشمکی زدم و گفتم : نباید می اومدم!؟

هرچی صدات می کردم جواب نمی دادی برای همین اومدم..

چه اشکال داره کمی راه پیام هیچ اشکالی نداره

داشتم می خندیدم لب هام به حالت خنده باز شد.

خانم بزرگ هم خندید خودش رو کشید جلو و گونه ام رو بوسید و

گاز محکمی از گونه ام گرفت

خانم بزرگ هم از این حرف ها یاد داشت!؟

جیغ بلندی کشیدم و دستی روی گونه ام گذاشتم و فشار دادم ...

خانم بزرگ خندید دست منو گرفت و دنبال خودش کشید منو
- بیا دختر بیا که برات سوپرایز دارم
با خنده گفتم :

چی شده!؟

خانم بزرگ منو نشوند پشت میز نشوند و گفت :
بشین برات لواشک درست کرده ثریا
خیلی باید خوشمزه باشه
بیا بگیرش..

لواشک رو گرفت سمت و نگاهی بهم کرد
و گفت : بخور زود باش چشم های بچت سفید شد خنده ام گرفته بود
- باشه خانم بزرگ. ☆ exChange Group

ROMAN

پرهام

پلیس رو بردم دم در خونه ی کمیل
از ماشین پیاده شدم
پلیس و سربازا هم پیاده شدن
با دست به خونه اشاره کردن و گفتم :
اینجاست..

پلیس سری تگون داد
وگفت : باشه

این دفعه ارسالان فهمیده بود که پرونده برای خانواده ی کمیل
ایناست
نیومده بود

می خواست سیاست نشون بده.. exChange Group

نمی دونم چی بود ولی گفت که نمی یاد
همینکه که فهمید این پرونده برای کمیل

[AM۹:۵۵ ۲۰۲۱/۲۶/۳]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۴

گفت نمی یاد پلیسه زنگ در رو زد
چند دقیقه ای گذشت
صدای کش کش کشیدن شدن
دمپایی روی زمین به گوشم رسید..
-کمیل اومد..

پسرم الان در رو باز می کنم
کمیل توی خونه نبود لعنتی...
در باز شد..

اون زن نمایان شد با دیدن ما ناباور شد
قدمی عقب برداشت انگشت اشاره ای سمت ما کرد
و گفت : شما باز پلیس...

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باز چی می خواهید اینجا.. چرا دست از سرمون بر نمی دارید
پلیسه کارت شناساییش رو نشون داد
و گفت :

من سروان احمدی از اداره ی آگاهی هستم
اومدم دنبال پسرتون اقا کمیل
حکم قضایی هم دارم آگه هست لطفا بگید بیاد بیرون
اون زن ناباور شد قدمی عقب
برداشت ..

پلیس گفت :خانم پسرتون لطفا صدا کنید..
نشست روی زمین جوابی نداد.
برای چی شکه شده بود!؟

exChange Group

نیست...

چرا دست از سرمون بر نمی دارید
چرا اینجا هم شده پلیس بازی
چرا!؟

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

چی شده چرا پسرم نیومد..
پلیس نگاهی بهم کرد و رفت نزدیک کنار اون زن زانو زد..

-خانم محترم پسرتون کجاست؟!
اون زن برگشت با داد گفت : قبرستون..
پسرم رفته قبرستون سه روزه نیومده خونه..
رفته قبرستون چون خبری ازش نیست
حتما اون جاست..خیالتون راحت؟!
رفت قبرستون...قبرستون..
قبرستوننن...

برید پیداش کنید بچم اونجاست
هل بکشید..هل بکشیددد...exChange Group

هق هق اش بلند شد و با صدای بلند شروع کرد به گریه کردن..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

کميل

وارد يه باغ شدم ماشين رو بين درخت ها مخفی کرده بودم
ترس داشتم اين ادما اگه پيدام می کردن..
گوشم تیکه بزرگه اش بود
قفسه ی سینه ام عين چي توی قلبم می زد

نمی فهميدم که دارک چکار می کنم..

داشتم کجا می رفتم

نگاه توی حلقه چرخوندم و همه رو از دم نگاه کردم
چرا هيچ کس نبود..

بايد می رفتم دم در خونه ی مادر اميد

[AM۹:۴۹ ۲۰۲۱/۲۷/۳]

#بيوه_برادرم

#پارت_۳۰۵

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

مادر امید منو که دید قشنگ تعارف کرد که پیام داخل
اول فکر کرد که با امید اومدم
منو تنها که دید تعجب کرد منم براش توضیح دادم
که اون با حسین می یاد
اونم قانع شد مادر امید زهرا خانم زن مهربون و خوبی بود

امید برای کار اومده بود تهران اما خواهر و مادرش روستا زندگی می
کردن

روی زمین نشستم سرم رو پایین

انداختم و شرمنده گفتم: exChange Group

شرمنده زهرا خانم مزاحم شدیم این وقت شب..

زهرا خانم چشم غره ای برام رفت و گفت :

این حرف ها چیه پسرم!؟

شما مزاحم هستی برم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر من

مریم مادر برای اقا کامل چایی بیار

صدای ضعیف دختری

اومد : چشم مامان..

نشست رو به روی من و شروع کرد به سوال کردن

منم جواب دادم

تا اینکه یه دختره حدود ۱۴ ساله وارد

اتاق شد در حالی

سینی چایی بدستش بود ..

خم شد بهم تعارف کرد منم برداشتم و تشکری کردم ازش..

exChange Group

چند ساعت گذشت تا اینکه سرو کله ی حسین و امید پیدا شد

منو که دیدن نفس اسوده ای بیرون دادن

انگشت اشاره ای بهم کردن و گفت :

وای مارو که ترسوندی..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حالت خوبه؟؟

خندیدم و گفتم : اره حالم خوبه..

حسین عمیق بغلم کرد

حسین از همه بیشتر بهم نزدیک شد..

دم گوشم گفت :

دل من هزار راه رفت نالوتی کجا بودی !؟.

مگه نگفتم :هیچ جا نرو هوم!؟

-بیا بشین بعدا حرف می زنم فعلا حوصله ندارم..

-باشه..

مهتاب

رحیمی اومد و رو به روی من و خانم بزرگ نشست

با اخم گفت :خانم اقا کمیل چند روزه که نیستن

کلا انگار بلایی سرشون اومده..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

آخرین باری که باهاشون حرف زدم
همون دم خونه اشون بود بعدش دیگه قول داد که همه چی راست و
ریست شه بیاد ومن بگم بهش بگم چیکار کنه
اما الان نمی دونم کجاست

[AM۹:۳۸ ۲۰۲۱/۲۸/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۶

خانم بزرگ دستش رو روی پا مشت کرده لباسش رو توی دستش
چروکیده شد و با حالت پریشون و هیجان زده ای گفت :
یعنی ممکنه بلایی سرش اومده باشه سه روز سر نزد به خونه اونم
کمیل یکم عجیب میاد نمی یاد!؟

چشمام رو توی حلقه چرخوندم و لب زدم : آره خیلی عجیب میاد..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

کمیل کسی نبود که تو خونه رو ول کنه و نباشه حتی وقتی که با
امیر کیان هم زندگی می کرد سر ساعت شام و ناهار خونه بود..

هیچ وقت دیر نمی کرد رحیمی اخمی کرد و گفت :

من حدس میزنم که باید کار پدر

زنش یا اون مرده حاج فتحعلی باشه چون دوتاشون دنبالشن ممکنه
قبل اینکه تحویل دولت بدن بخوان بلایی سرش بیارن..

توی دلم گفتم کاش بلایی سرش بیاد بده که بر نگرده اینجا مردیکه
ی غول تشن..

خانم بزرگ حس رنگ پریدگی بهش دست داد فکر کردم که باید
بهش اب بدم خواستم بلند شم که رحیمی زودتر از من بلند شد یه
لیوان آب ریخته و داد به خانم بزرگ..

خانم بزرگ به سختی خورد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

- وای نباید اتفاقی برای این پسر بیفته اگه این پسر طوریش بشه
دیگه منم باید برم سینه قبرستون...

رحیمی پیداش کن تموم و کارای سمیر و اون مرده رو در نظر بگیر
هرکار قبلش می خوان بکنن
تو یه کار کن که نشه...

رحیمی سرش رو تگون داد و گفت :
چشم خانم شما نگران نباشید استراحت کنید حالتون خوب نیست...

رحیمی برگشت سمت من و گفت :
خانمو تنها نذار ممکنه براشون اتفاق بیفته داروهاشو هم سر تایم
بدید..

سری تگون دادم و باشه ای گفتم..

کمیل

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

اخم کردن و رو بهشون گفتم :
اینی که داری ازش حرف میزنید
زن منه ها هنوز زن منه طلاقش ندادم

[AM۱۰:۱۶ ۲۰۲۱/۲۹/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۷

حسین و امید برگشتن سمت من و با اخم بهم زل زدن دستی تو هوا
تکون دادم..

- ها چیه چرا اینجوری نگاه میکنید مگه دروغ میگم خب اون هنوز
زن منه..

- بابا خوب حرف بدی که نزدیم میگیم بریم اون دختره رو بیاریم تا
دادگاهت باباش دیگه نمیتونه بالای سرت بیاره اون هنوز دنبالت و

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

ممکنه خیلی زود پیدات کنه باید دخترش رو برای اینکه زنده بمونی
نگهداری...

داریم حرف بدی میزنیم؟!
میخوای فقط زنت رو یه جا نگه داری همین...
کس غریبی که نیست زنته..

نگاه بدی به دوتاشون کردم و گفتم : یعنی گروگان بگیریمش؟!
حسین شونه ای بالا انداخت و گفت : تو کلاً عقب افتاده هرچی میگم
یه چیزی برداشت می کنی میتونی همینم در نظر بگیری که گروگان
بگیری چون اینکار لازمه تا زنده بمونه من پدرزنت رو الان شناختم
اون چیزی نیست که داره نشون میده یه ادم خطرناک و البته به

ظاهر مذهبی و روحانی... exChange Group

می خوای بمیری؟؟

فکر کن که اگه بمیریم دیگه هیچی به دستت نمیرسه نه مهتاب و نه
کس دیگه ای..

اینطوری خوبه!؟

سری تکون دادم نمیدونستم که چی درسته و چی غلط...
اینطوری که فهمیده بودم شراره اوضاع درست درمونی نداره که بخوام
نگهش دارم...

ممکن بود این کار باعث بشه بیشتر توی دردرس بیفته انجام دادنش
کار درستی به نظر نمی‌رسید..

چشم هام رو توی حلقه چرخوندم و گفتم :
نمی دونم هر کار که میتونید انجام بدین ولی این فکر کنید که من
باید برم خودمو تحویل بدم دیگه چه جوری این دختر رو نگه دارم...؟!
نمیشه که بدون هیچی نگهش داشت تازه مریض هم هست که ممکنه
بیشتر برامون دردرس ساز بشه...

امید دستش رو بلند کرد و گفت : خوب میتونی ما زنت رو اینجا نگه داریم سمیر وقتی دخترش نباشه از شکایتش میاد پایین و میمونه اون مرده و فتعلی اون چی داره که بگیریم ازش...

[AM۹:۵۰ ۲۰۲۱/۳۰/۳]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۸

چشمام رو روی حلقه چرخوندم یادت پارسا افتادم خنده ای کردم و گفتم :

پارسا رو داشت که ازش گرفتم اتفاقا چند وقت پیش روحش رو توی کوچه دیدم از ترس می خواستم سخته کنم حتی روح اومده از انتقام بگیره بینم منو که میبینید یاد چی می افتید یه بدبخت یا یه جانی خیانتکار!؟

حسین و امید نگاهی به هم کردن انگار دارن با هم تلیاتی حرف
میزنن حسین برگشت سمت من و خیلی ریلکس گفت :
نگران نباش داداش همه چی حل میشه بیا بشین ببینم چی شده و
چه کارا کردی...

شونه بالا انداختم و گفتم :
والا من کاری نکردم شما بهتر از من از مسائل زندگی من خبر دارین
تا خودم از خودم...

حالا ول کنید اینا رو من خوابم میاد می خوام بخوابم..
بعد دست تو هوا تکون دادم و آروم گرفتم دراز کشیدم.

هرچی حسین و امید گفتند که پاشو می خواهیم حرف بزنینم و
بفهمیم که چه خاکی تو سرمون کنیم توجه ای نکردم و گرفتم
خوابیدم..

سمیر

با عصبانیت هر چی که روی میز بود رو ریختم پایین قفسه سینم از شدت خشم بالا و پایین میشد...

باورم نمیشد که اون عوضی تونسته باشه دربره بعد این همه مدت تونستن نشونه ای ازش پیدا کنم ولی چی شد در رفته بود..

یه عرضه ی کوچک هم نداشتن که اون پسره رو بگیرن و بیان پیش من برگشتم سمتشون و با داد گفتم :

من دارم الکی به شما پول میدم الکی هزینه می کنم!؟

پس شما به درد نخورا چه غلطی می کردین!؟

اونجا دوتا ماشین بود این همه آدم نتونستین جلوی یه آدم رو

بگیرین آرررره...!؟☆ exChange Group

همه آدام سرشون رو پایین انداختن و حرفی نمی زند منم..

عصبی بودم و می خواستم خودم رو یه جوری خالی کنم ولی مگه میشد!

[AM۹:۳۴ ۲۰۲۱/۱/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۰۹

عصبانیت من هیچ جوهره خالی نمیشد

می خواستم کاری کنم

هیچ کدوم هم حرف نمی زدن باعث میشد که من حرصی بشم ای

لعنت به این زندگی..

لعنت به این پسره که این همه خوش شانس بود..

exChange Group

با دندون های رو هم اومده گفتم :لعنت به این پسره لعنت بهش..

که اعصاب برام نداشتی یکتون به من بگه که چه غلطی کردین دقیقا

که

اون پسره فرار کرد هان؟؟چه غلطی کردین!!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حرف بزنید...یک کدومتون وگرنه من پا می ذارم روی اعتقادام تک به
تک از بیخ تیر می گذرونم
بفهمید که من کی ام..

کریم که سر دسته بود خودش رو کشید جلو
نمی خواست جون خودش و دوستاش رو از دست بده..
-اقا اون پسره خیلی فرزند بود بچه ها هیچی کم نداشتن
اون زرنگه ما هم چیزی کم نداشتیم
اما اون فرار کرد و تموم شد
رفت..

حالم داشت بهم می خورد..
از این همه ادم مفت خور و عیاش بدم می اومد..

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و نفس عمیق شده ای کشیدم
سعی کردم اروم باشم از اول هم باید خودم می رفتم..
-فقط بگید کجا از دستتون فرار کرد.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-نزدیک های یه روستا...

روستای (....)..
کمی فکر کردم دیدم داره این روستا رو بلام

یه جاده ی فرعی داشت که میشد

خودمون رو گم و گور کرد با حال خراب شده گفتم : همین جا رو

اشتباه کردین..

-چی اقا!؟

نیشخندی زدم و گفتم : هیچی شما درک نمی کنید

خودم می فهمم باید چیکار کنم

پیداش می کنم...از اول هم نباید می سپردم دست شما

باید خودم انجام می دادم.. exChange Group

ROMAN

راوی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

قمبر هرچی می گشت اثری از کمیل پیدا نمیکرد
دیگه خودش هم داشت نگران میشد.

[AM۱۰:۲۱ ۲۰۲۱/۳/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۰

گوشیش رو در آورد نگاه به صفحه اظ انداخت هیچ تماسی از کمیل
نبود.. به گوشیش زنگ میزد در دسترس نبود یادش می اومد که یه
دوست داشت همیشه باهاش می گشت و می چرخید..

exChange Group

کمی فکر کرد اسمش چی بود حسین!؟؟
چند بار حسین به گوشیش زنگ زده بود..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

شروع کرد به گشتن داخل تماس دریافتی تا اینکه تونست یه شماره رو پیدا کنه ولی مطمئن نبود که همون شماره باشه یا نه فقط چند تا عدد یادش بود..

با این حال شماره تماس رو شماره گرفت..

گوش شروع کردم و بوق خوردن خدا خدا می کردم که گوشی رو جواب بده...

صدای حسین که توی گوشی پیچید صداش رو شناخت و خوشحال شد حسین هم از اون طرف فهمید که پدر کميله رو کرد سمت کمیل و گفت : پدرت داره زنگ میزنه من جواب میدم که نگران نشه..

exChange Group

کمیل سرش رو تکون داد و گفت :
باشه... حسین گوشی رو جواب داد...

- الو سلام آقا قمبر

- سلام پسر من تو حسینی دوست کمیلی!؟

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

حسین چشماشو توی حلقه چرخوند و گفت :
آره من هستم حال شما خوبه آقا قمبر!؟

قمبر آب دهنش رو قورت داد و شروع کرد به حرف زدن و از کمیل
خبر گرفتن...

- من خوبم پسر من از کمیل خبر داری چند روز نیومده خونه مادرش و
من نگرانش هستیم..

کمیل به حسین زوم شده بود تا ببینه که چی می‌گه بعد با دست
اشاره کرد که به زن روی اسپیکر و صدای پدرش روبشنوه....

حسینه حرصی زد روس اسپیکر تا صدای حاجی شنیده بشه..

- راستش کمیل پیش منه حاج قمبر خواستیم زنگ بزنی ولی نشد
یه مشکل پیش اومده..

حاج قمبر خوشحال شد و با خوشحالی گفت :

واقعا کمیل پیش شماست؟!
-اره..

- پسره احمق کجا رفته..میشه گوشی رو بهش بدی؟!
چشم هام رو تو حلقه چرخوندم
و گفتم : اره بهش بده....

حسین رو کرد سمت کمیل و گفت :
بیا بابات کارت داره

کمیل حوصله نداشت دستی
توی هوا تکون داد : نمی خوام حوصله ندارم.

حاج قمبر شنید صداش رو با داد
گفت : خیلی غلط کردی خوش نداری
بیا گوشی رو بگیر

[AM۹:۴۲ ۲۰۲۱/۴/۴]

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۱

توی گوشی با داد گفت که حسین ترسید
چشم غره ای براش رفت و گفت :

بیا بگیر دیگه

بنده خدا نگران توقع بیا..کمیل اخمی کرد و خودش رو کشید
سمت حسین..

گوشی رو گرفت و گذاشت دم گوشش..

قبلش از روی اسپیکر برداشت اصلا

خوش نداشت

کسی حرف هاشون رو بشنوه

شروع کرد به حرف زدن : الو سلام بابا..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حاج قمبر عصبی گفت : سلامو زهرمار کجایی تو اصلا فکر داری درک داری که ما نگران میشیم!؟.

چشم هاش روتوی حلقه چرخوند..

با نفس عمیق شده ای گفت :

بخشید بابا یه مشکل پیش اومد

مجبور شدم پیام

بخشید..

-کجایی..

مکثی کردم نخواستم بگم کجام ترسم این بود

شماره اش تحت کنترل باشه..

-نمیشه بگم بابا فقط جام امنه

چند روز نمی تونم پیام خونه..

-چی شده!!؟

کجایی کمیل چرا این همه مضطرب حرف می زنی!؟

-بابا من خوبم فقط خواهش می کنم...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نپرس کجام که نمی تونم حرفی بزنم باشه!؟

-چی شده فقط بگو..

-سمیر افتاده دنبالم ادماش رو فرستاده دنبالم...

منم فرار کردم مجبورم چند روزی رو تحمل کنم

بعد که همه چی اروم شد بریم.

نیشخند ریزی زدم...

-همه دشمنمون شدن بابا باید

تحمل کنیم..

منم همه چی رو درست می کنم..

-ای پسر تو از وقتی اون دختره رفته اینطوری شدی

همش دردرس پشت دردرس exChange Group

ROMAN

[AM۹:۳۳ ۲۰۲۱/۵/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۲

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

با بابا حرف زدم و قانعش کردم که من حالم خوبه اونم وقتی که
مطمئن شد که جام امنه
راضی شد که قطع کنه....
گوشی رو دادم حسین و نفسی بیرون دادم..

- دیگه جواب بابام رو نده تا برم خونه زیادی میره رو مخم
حوصله ندارم به بابا و مامان جواب پس بدم ممکنه که گوشی هاشون
رو کنترل باشه..
حسین چشم غره اب برام رفت و گفت :
احمق اونا پدر مادر تن عادیه که نگران بشن تو چرا این همه احمقی
هوم!؟
این نگرانی شون منو به گوه میکشونه حسین..
باید اول از اینجا خلاص شم بد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بهشون بگم که چی شده همین الان که چند روز بیشتر نگذشته
نمیشه بگم که چی شده...

همه دنبال من..

مطمئنم که گوشی هاشون هم کنترل می کنن تا به من برسند..

- خوب عقل کل راه انداختیم جلو پات برای خلاصی از سمیر

دخترش رو میگیریم اون حاج فتعلی ام یه راه پیدا میکنیم دیگه

بخوای کش بدی تا ابد همینجایی از من گفتن بود...

کمی فکر کردم دیدم راست می گه گفتم : باشه هر کار دوست داری

انجام بده..

VIP

exChange Group

راوی

ROMAN

رحیمی ماشین رو جلوی خونه حاج سمیر نگه داشت از آینه به

صندلی عقب نگاه کرد و رو به خانم بزرگ گفت :

همین جاست خانم بزرگ حاج سمیر پدرزن کمیل..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

خانم بزرگ اخمی کرد و دست گیره ی در رو کشید و پیاده شد
نگاهی به اون خونه انداخت بزرگ بود..
اخم ریزی کرد و گفت:
زنگ دررو بزن رحیمی..

رحیمی که از ماشین پیاده شده بود چشمی گفت ..
ریموت ماشین رو زد و بعد رفت سمت خونه...

VIP

[AM۹:۴۷ ۲۰۲۱/۶/۴]

#بیوه_برادرم

exChange Group

#پارت_۳۱۳

ROMAN

زنگ در خونه حاج سمیر رو فشار داد..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

نرگس در حال غذا درست کردن بود همین که صدای اف اف رو شنید از آشپزخانه اومد بیرون تعجب کرد خیلی وقت بود که کسی در خونه رونزده بود..

چادرش رو از روی این برداشت و سمت اف اف رفت.

نزدیک های نماز ظهر بود... حاج سمیر در حال وضو گرفتن بود... از سرویس اومد بیرون..

نرگس رو که دید کنار اف اف وایساده تک ابرویی بالا انداخت..

- چی شده نرگس اونجا چیکار می کنی!!؟
نرگس از صدای شوهرش برگشت نگاهی بهش انداخت خیلی وقت بود که دیگه با هم مهربون نبودن... exChange Group
حرمت ها با کاری که کمیل با شراره کرده بود از بین رفته بود..

نرگس خیلی سرد گفت :

نمیدونم یه مرده بیا ببین کیه!!!

حاج سمیر حرفی نزد و فقط سمت اف اف پا تند کرد..
نرگس هم قدم به عقب برداشت و دوباره سمت آشپزخونه رفت..

کنار سمیر نمونده خیلی وقت بود که از هم دل بریده بودن..
کم پیش می اومد که با هم حرف بزنن وقتی هم حرف می زدن جنگ
و دعوا و سرکوفت های حاج سمیر شروع میشد....

حاج سمیر با تعجب گوشی رو برداشت و گذاشت دم گوشش...
- بله..

رحیمی خودش رو کمی سمت اف اف کشوند و گفت :
سلام منزل حاج سمیر!؟

- بله خودم هستم بفرمایید... exChange Group

-میشه تا دم در بیایید!!؟

-خوب شما.. ROMAN

رحیمی نگاه به خانم بزرگ کرد خانم بزرگ چشماش رو گذاشت روی
هم که یعنی اون حرفی رو که بهت زدم بگو...

- من وکیل کامل هستم لطفاً بیایید دم در..
سمیر از شنیدن اسم کامل خشم و تموم وجودش رو گرفت..
-کامل!؟

-بله..
حاج سمیر اف اف رو گذاشت و بدون وقفه با عصبانیت سمت در
عمارت رفت..

سمیر برای اولین بار خانم بزرگ رو می دید..
جدیت و جذبه ای که توی نگاهش بود باعث شد که سمیر برای
اولین بار یه زنی رو ببینه که این همه جذبه داره..
خانم بزرگ خیلی وقت بود که مردونه زندگی کردن رو یاد گرفته بود.

یاد گرفته بود تنهایی تنها چیزیه که هیچ وقت تنهانش نمیزاره..

خانم بزرگ رو کرد سمت حاج سمير و خيلي ريلکس گفت :
چقدر؟!

[AM۱۰:۱۱ ۲۰۲۱/۷/۴]

#بيوه_برادر م

#پارت_۳۱۴

حاج سمير سوالی بهش نگاه کرد
نفهميد چي گفت : چي چقدر؟!
خانم بزرگ نيشخندی زد و گفت : اصلا فهميدي که من چي کی ام
؟!

حاج سمير با اخم های
تو هم رفته گفت : نه ولی
ایشون باید وکیل کامل باشن..
-درسته من خواستم که وکیل کامل باشه..

چون مادر بزرگشم..

حاج سمیر تا ته قضیه رو فهمید..

-شما مادر خونده ی قمبر هستین!؟

خانم بزرگ خیلی اروم

گفت : اره اینطور میشه برداشت کرد

ولی قمبر فقط یه اشتباه بود

که هم من چوبش رو خوردم هم اون

البته بچه هاش تقصیر کار نیستن

اومدم اینجا بگم

چقدر مهریه ی دخترت رو تموم و کامل می دم

خسارت هم به دخترت وارد شده می دم..

تا دست از سر پسر برداری..

حاج سمیر نیشخندی زد : شما فکر کردین من درگیریم پوله!؟

-شنیدم که پوله از قاضی پرسیدم

گفت شما فقط روی مهریه و دیه پافشاری دارین..

حاج سمیر اخمی کرد..

-این دیگه به خودم و کمیل ربط داره...
-نه دیگه همه چیز کمیل به من ربط،داره..
من قصد شما رو می دونم چون کمیل فعلا پول نداره
پيله شدين روى مهریه و ديه که
بندازينش هلوف دونی..

من این بهونه ی شما رو رفع می کنم..
تموم و کامل مهریه ی دخترتون رو می دم..
حاج سمیر خندید از دارایی خانم بزرگ خبر نداشت..

-اخه خانم محترم شما می دونید
مهریه ی دختر من چقدره یا همون ديه.
حرف دو هزار پول نیست که
۵/۱میلیارد پوله .

خانم بزرگ هم خندید : فقط ۵,۱؟!؟

خوب این برای من پول خورده..
برای فردا چک رو می نویسم..چشم های حاج سمیر گرد شد..

خانم بزرگ نیشخندی زد..
رحیمی گفت : خانم مراحل واریز پول به حساب این اقا
باید قانونی پیش بره..
خانم بزرگ سری تکون داد و گفت : باشه مشکلی ندارم..
شما فردا بیایید توی داداگاه منم میام..
جلوی قاضی تموم هزینه ی شما رو
مقول میشم..

دیگه نباید بهونه ای باشه هوم!؟
حاج سمیر اخمی کرد اگه خانم بزرگ این کار رو می کرد
تموم زحمت هاش بر باد می رفت
با اخم غلیظ شده گفت :
نه...

مجبور بود که بگه نه چون اگه نمی گفت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باعث شک هر دو میشد..

-خوب پس دیگه بهونه ودلیلی نیست

من فردا پول رو به شما پرداخت می کنم

و مقابل از شما رضایت می گیرم.

حاج سمیر چیزی نگفت

فقط توی دل گفت "یه زن چطوری می تونه این همه عادی و

حساب شده بره جلو من که

جلوش کم اوردم"

*

کمیل

exChange Group

ROMAN

مادر امید بشقابی جلو روم

گذاشت با لبخند گفت :

بخور پسرم نوش جونت

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[PM۱۲:۴۱ ۲۰۲۱/۱۰/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۵

نگاهی به امید و حسین کردم
دوتاشون با اخم بهم نگاه می کردن
خنده ام گرفته بود
چشمکی بهشون زدم و گفتم :
هوم چیه!

چرا اینطوری نگاه می کنید!؟

امید با حرص گفت : هیچی غذات رو بخور..

مامان چه به این نکبت توجه می کنی
اشتباه نگرفتی من پسرتم

هاااا...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مادرش چشم غره ای برایش رفت
که سکوت کرد منم ابرو هام رو برایش بالا انداختم..
امید هم سرش رو پایین انداخت
و شروع کرد به غذا خوردن
تشکری کردم از حاج خانم خواستم
دولقمه غذا بخورم
که گوشیم زنگ خورد..
نگاهی به همه کردم نگاهشون سمت من بود..
دست هام رو بلند کردم و گفتم :
بخشید..

مقصر من نیستم مقصر فرد پشت خطه..
باید جواب بدم... ✨ ☆ exChange Group ✨

ROMAN

از جام بلند شدم و گوشی رو در آوردم
با شماره ای
که دیدم چشم هام گرد شد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با حالت متعجبی گفتم : خانم بزرگ!؟
باورم نمیشه..

لبخند از رو لبام پر کشید..

حسین نگاهش به من حالت صورت منو که دید از جاش بلند شد
با حالت سوالی گفت : کیه ؟؟

سرم رو بلند کردم و گفتم : خانم بزرگمه
بعد این همه مدت زنگ زده
-خوب جواب بده..

زود باش...

جواب دادم هیجان داشتم خانم بزرگ می تونست منو به مهتاب
برسونه..

exChange Group

ROMAN

-الو خانم بزرگ..

-الو ..

صدای رحیمی توی گوشی پیچید
خنده از رو لبام پر کشید.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

رحيمي نگاهی از تو ايینه به خانم بزرگ کرد..
-چکار کنم خانم!؟

خانم بزرگ با حالت عادی گفت : برش گردون..
-کیو خانم..

-کميل رو برگردون اون کنار من باشه
جاش امنه

برشش برگردون..

-اما خانم من نمی دونم کجاست

بهش هم زنگ زدم اصلا جواب نمی ده...
خانم بزرگ گوشیش رو از جیبش بیرون آورد

و گرفت سمتش..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادر م

-با گوشی من زنگ بزن بگو بیاد

[AM۱۰:۱۲ ۲۰۲۱/۱۱/۴]

#بیوه_برادر م

#پارت_۳۱۶

-اگه جواب نداد خانم؟؟

خانم بزرگ پوزخند غلیظی زد و گفت :

نترس جواب میده اون شماره ی منو ببینه جواب داده

زنگ بزن زود باش...

سری تگون داد و چشمی گفت...

شماره ی کمیل رو آورد و بعد

دکمه ی سبز رو رنگ رو فشار داد..

شروع کرد به بوق خوردن..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

چند تا بوق خورد خواست بگه جواب نمی ده
که صدای کمیل توی گوشی
پیچید : الو...خانم بزرگ
رحیمی خودش رو تکون داد و گفت :
الو...

مکشی کرد کمیل و گفت :
فکر کردم خانم بزرگه اگه می دونستم
شمایی جواب نمی دادم

رحیمی بهش برخورد چشم هاش
رو تو حلقه چرخوند و خیلی عادی شروع کرد
به حرف زدن : منم از طرف خانم

بزرگ تماس می گیرم
باید پیغامشون رو بهت برسونم.
-کسی که پیغام داره خودش زنگ می زنه نیاز به واسطه نداره
بعدم من مشکلی با خانم بزرگ ندارم
که دیدن خودش رو از من دریغ کرد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مشکلش با بابا بود..

رحیمی چشم توی حلقه چرخوند..

-گله و کنایه ها برای بعد...

کجایی باید برگردی شهر..

-برگردم چی بشه همه دنبالمن فقط خودمو به مرگ نزدیک می کنم

-مرگ دست خداست...

بعدم خانم بزرگ حالش خوب نیست

می خواد شمارو ببینه...

بهتر نیست تا دیر نشده خودت رو برسونی!؟

exChange Group

کمیل هیجان برش داشت با

حال نگرانی گفت :خانم بزرگ چش شده!؟

-خانم بزرگ حالشون خوب نیست می خواد قبل اینکه

دیر بشه بیایی...ادرس می دم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بیا..

کمیل بی خبر از همه جا گفت : باشه ادرس بده..

بعد رحیمی ادرس خونه ی خانم بزرگ

توی روستا رو داد..

گوشی رو که قطع کرد شرمنده گفت :

شرمنده ام خانم مجبور شدم به این دروغ متوسل بشم..

-اشکال نداره گفت می یاد!؟

سرم رو تکون دادم و گفتم : اره می یاد..

-خیله خوب دستت درد نکنه .

-خواهش می کنم خانم...

کمیل

گوشی رو گذاشتم داخل جیبم و با هیجان رفتم

سمت اتاق کتم رو برداشتم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حسین با داد گفت :

چی شده کمیل داری چکار می کنی؟!

از اتاق اومدم بیرون..

-خانم بزرگ حالش خوب نیست باید برم

بینمش...

چشم هاش گرد شد با چشم های گرد شده

گفت : چییی؟!

چرا حالش خوب نیست چی شده؟!

-نمی دونم الان وکیلش زنگ زد

باید برم...

رفتم سمت در خواستم برم بیرون که

امید و حسین هم پشت سرم

اومدن..

-کجا می خوای بری صبر کن بینم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۱:۴۶ ۲۰۲۱/۱۲/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۷

خودم رو به ادرسی که رحیمی داده بود رسوندم
داخل یه روستا

اونم جلوی یه عمارت بزرگ

حسین برگشت سمتم با چشم های گردشده گفت :حالت خوبه!؟
مطمئنی درست اومدی اینجا چرا اینقدر بزرگه..



exChange Group

چرا حواسم به این نبود خانم بزرگ
چندین بار گفته بود که خان زاده اس
من حواسم نبود..

دستی توی موهام کشیدم

زیر لب گفتم : کند ذهن این همه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مدت اینجا بودن..

اره خودشه این عمارت خانم بزرگ منه..

-یعنی این همه ثروت داره!؟

دست از کار برداشتم و برگشتم سمتش..

-این چیز عجیبه!؟

-اره خوب برای من یکم عجیبه..

ندیده بودم تا حالا

با بی حوصلگی گفتم : وقتی

این همه مدت اینجا بوده نفهمیدم

چقدر خنگم خدا...اخ باید برم بمیرم.

از ماشین پیاده شدم ☆ exChange Group

و اروم شروع کردم به حرکت کردن....

حسین و امید هم از ماشین پیاده شدن.

خواستم زنگ در رو بزنم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

که حسین گفت : اگه یه تله باشه چی؟!
-راست می گه کمیل می خوای برگردیم..
برگشتم سمتشون و نگاه چپ چپی بهشون کردم.
-بابا دیگه من از هرکسی رو دست
بخورم ..

از خانم بزرگ رو دست نمی خورم
شماره خودش بود

وکیلش زنگ زد که گفت حالش بده..

-خوب ادم عاقل کسی که حالش

بده رو می برن بیمارستان
نه اینکه ادرس یه عمارت اونم توی روستا رو بدن حتما یه قضبه
هست

برگردیم بهتره..
وای خدا هی بهم دلشوره وارد
می کردن.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

حالم داشت بد میشد اشک از چشم هام
شروع کرد به اومدن..
نمی دونستم که باید چکار کنم چشم هام رو تو حلقه چرخوندم
و خودم رو از در فاصله دادم
خواستم حرفی بزنم که صدای خانم بزرگ
از توی اف اف شنیده..

-نگران نباش تله نیست بیا تو..

بعد زنگ در فشار داده شد

چشم های سه تامون توی حلقه گرد شد
یهویی چی شد.

امید هلم داد جلو و گفت : exChange Group

حرکت کن دیگه ماتم چیه گرفتی
هرسه تامون ضایع شپیم زشت شد.

نگاه بدی به دوتاشون کردم

و گفتم :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

شما دوتا ساکت شید و گرنه من می دونم

باهاتون چکار کنم ها..

از صدام خفه شدن منم اخمی کردم

در رو هل دادم

و وارد خونه شدم

[PM۹:۳۹ ۲۰۲۱/۱۳/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۸

منم در رو هل دادم و وارد عمارت شدم نگاهی به همه جا کردم

همه جا توی سکوت فرو رفته بود

در عین حال زیبا و قشنگ بود

فکر نمی کردم خانم بزرگ اینطور جایی رو داشته باشه!؟

خوشگل و زیبا بود چشم هام رو توی حلقه چرخوندم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ونفسی بیرون دادم خانم بزرگ بهم نزدیک بود من نفهمیده بودم..
به عمارت که رسیدیم بدون وقفه خودم رو رسوندم به در خواستم
در رو باز کنم

که در باز شد یه زن مسن بود
لبخندی به روی من..

زد خیلی خون گرم گفت : سلام
حالتون خوبه!؟

خوش اومدی پسرم بیا تو

خودش رو عقب کشید : سلام ممنون
حسین وامید هم

وارد خونه شدن و بعد در رو بست...

VIP
ROMAN

-بفرمایید..

-شما بفرمایید ما هم دنبال سرتون می یام..

-چشم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد راه افتاد ماهم دنبال سرش راه افتادیم..

تا اینکه راه افتاد ودوباره ماهم
دنبال سرش رفتیم.

مهتاب

وقتی صدای کمیل رو شنیدم انگار قبض روح شدم

از جام بلند شدم و با چشم های
گرد شده به اطراف نگاه کردم..

اخم پررنگی کردم ☆ exchange group

ROMAN

کمیل توی تیر راس نگاهم قرار گرفت

وقتی دیدمش

اون از دیدن من تعجب کرده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بود..

منم از دیدن اون..

خانم بزرگ ریلکس بهش نگاه می کرد

پس کار خودش بود

[PM۱۲:۳۵ ۲۰۲۱/۱۴/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۱۹

پس کار خودش بود اخم غلیظی کردم

حسی

بهش نداشتم کمیل اول

رفت سمت خانم بزرگ بهش که رسید

خودش رو انداخت توی بغلش

تموم سر و صورتش رو بوس کرد

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

و قربون صدقه اش رفت
داشت حال بد میشد صورتم رو جمع کردم
نگاه ازش گرفتم قلبم کند
می زد از اینکه می خواست سمت منم
بیاد
ومنو بغل کنه...

تا اینکه احوال پرسیش با خانم بزرگ تموم شد
سنگینی نگاهش رو حس کردم
با اخم سر بلند کردم دیدم با حالت خاصی داره
بهم نگاه می کنه لبخند رو لب داره
نگاهی به شکمم انداخت..

بدون اینکه هیچی بگم رو کردم
سمت خانم بزرگ و گفتم :
خانم بزرگ من می رم بالا انگار خیلی ها

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

اینجا هستن که نباید باشن..

برگشتم که برم که یهو خانم بزرگ گفت :

صبر کن دختر شوهرت اومده

باید بهش خوش امد بگی

نیشخند غلیظی زدم الان شده بود شوهر من

اون زمان که زندگی منو به گند کشید اون زمان

که مرد نبود به پای من بمونه و رفت زن گرفت

شوهر من نبود چرا من الان باید زنش باشم!؟

بدون اینکه برگردم گفتم :

همونقدر که قبلا برام شوهری کرد

منم الان براش خانمی می کنم

چیکار کرد با من جز خراب کردن زندگی من!؟

زندگیم رو به لجن کشید بزرگترین حسرت رو کاشت رو دلم..

منو نایده گرفت رفت پی بقیه..

پس بین خانم بزرگ این مرد چیزی نداره

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

که من بخوام دلمو خوش کنم
براش .

ریلکس خندیدم یه زهر خند البته
بعد نمودم و شروع کردم
به حرکت کردن..

راوی

مہتاب رفت سمت اتاقش

خانم بزرگ هم حق بهش داد
شونه ای بالا انداخت و گفت : خوب این دختر راست می گه
دیگه..

حق داره اینطور واکنش نشون بده..

کمیل هم سرش رو

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پایین انداخت و گفت : بله خانم بزرگ
من خیلی به این دختر بد کردم
هر بلایی که سرش اومده مقصر منم
الان عادیه که واکنش نشون بده..
از دلش در می یارم

خانم بزرگ نیشخندی زد : اگه در بیاد
که اونم فکر نکنم
بشه تو زیادی بد رفتی پسر
حالا بیا بشین بعدا در مورد این مشکل هم حرف می زنیم...

AM۹:۵۱ ۲۰۲۱/۱۶/۴

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۰

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

در مورد همه چی حرف زدن هم خانم بزرگ هم کمیل
حتی در مورد مهریه ی شراره..
هم حرف زدن..

کمیل وقتی شنید خانم بزرگ مهریه
ی شراره رو داده

و از دست حاج سمیر

خلاص شده سرش رو بلند کرد

قدر شناسنامه بهش خیره شده بود

سرش رو پایین انداخت

و لبش رو به دندون گرفت می خواست

گریه بشه این چند وقت بسکه اذیت شده بود

الان باورش نمیشد ☆ exChange Group

که این همه خوبی در حقش شده

حاج سمیر بد روی مخش

رفته بود..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-باورم نمیشه خانم بزرگ
نمی فهمم که چطوری ازتون تشکر کنم..
-تشکر کردن لازم نیست
فکر کنم این مدت پی به اشتباهت بردی درسته!؟
کمیل سرش روپایین انداخت
و با حال خراب شده گفت : اره خانم
بزرگ خیلی درس
گرفتم من به زخم و بچم خیلی
بد کردم
-خوشحالم که فهمیدی تو مثل
بابات نیستی
می فهمی اشتباه چیه
و باید درست شد الان می دونی صاحب این عمارت کیه!؟
گنگ به خانم بزرگ زل زد :
مگه شما نیستید!؟
-نه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

زنته مهتاب تموم اموالم رو زدم

به اسم زنت

یه دستی بهش زده بود هنوز کامل به اسمش زده زود..

کمیل جا خورد با چشم های

گرد شده بود

گفت : زدین به اسم مهتاب!؟

چرا!!!!؟

-چون اون تنها کسی بود که منو بخاطر پولم نخواست..

-دستت درد نکنه

یعنی من بخاطر پول منو می خواهید!؟

exChange Group

سری تکنون داد و گفت : اره..

حالا اینا مهم نیست باید دل زنت رو بدست

بیاری..

کمیل اه عمیقی کشید..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-نمی تونم..

اون دلش با من نیست بعد روی رو یارویی باهاش رو ندارم ..
اصلا روم نمیشه .

-روت نمیشه زنته ها دنبالش نبودی!؟

-چرا خانم بزرگ من

خیلی دنبال شما و مهتاب گشتم

ولی پیداتون نکردم

-حالا که کردی برو دل زنت رو

بدست بیار

-اما خانم بزرگ..

خانم بزرگ چشم هاش رو توی حلقه چرخوند..

-اما اگر نداره پاشو برو دنبالش

[AM۱۰:۳۸ ۲۰۲۱/۱۷/۴]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۱

کمیل

با اصرار خانم بزرگ از جام بلند شدم
و اروم شروع کردم به حرکت کردن..
به اتاق که رسیدم

استرس به دلم چنگ انداخته بود

باید چکار می کردم!

رو به روشن شدن با مهتاب خیلی

برام سخت شده بود. ☆ exChange Group

ROMAN

اب دهنم رو قورت دادم

و اروم وارد اتاق شدم اتاق توی تاریکی

فرو رفته بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط با یه نور اباژور روشن
شده بود..

مهتاب هم توی اتاق نشسته بود
همین که صدای باز شدن
در رو شنید برگشت
با ابرو های بالا رفته بهم نگاه کرد..

بعد یهو اخم شدیدی کرد.. با اخم های تو هم رفته گفت :
تو اینجا چکار می کنی؟!

دستگیره ی در رو ول دادم و اروم
شروع کردم به حرکت کردن ...

exChange Group

-سلام.

در رو هم بستم

جواب سلامم هم نداد با دندون های روهم اومده گفت : حالت خوبه؟!
-به تو ربطی نداره از اینجا برو بیرون..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اومدم باهات حرف بزنم...

-در مورد؟!

-در مورد خودمون..

لبام رو به حالت خنده کش دادم..

-مایی وجود نداره..

منو تو هیچ وقت ما نمیشیم برو بیرون.

باید اروم می بودم..

لب هام رو به حالت خنده کش دادم.

VIP

-مایی وجود نداره مگه میشه؟!

اگه ما نیستیم ✨☆ exChange Group ✨

ROMAN

این بچه چیه؟! ما بودیم

که بچه تشکیل شده

نیشخندی و لباش رو به حالت خنده کش داد..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-تو خیلی پرو هستی می دونی؟!
سرم رو بالا پایین کردم و گفتم :
اره ...

من چون پرو هستم الان اومدم اینجا...
می خوام همه چیز رو
درست کنم..

کامل برگشت سمتم با حالت نیشخند گفت :
میشه بگی دقیقا چیو درست کنی؟!
اخم در هم کشیدم

-این زندگی که برات درست کردم..
می خوام بهترین

انفاق برات رقم بخوره.. exChange Group

-لازم نکرده رقم خورده اش
رو دیدم که چقدر مونده دیگه لازم
نیست برام رقم بخوره برو دنبال
کارت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حوصله ات رو ندارم

-من کارم زندگیم تویی...

زندگیم رو ول کردم به تو برسم..

حالام که رسیدم..

می خوام بهترین اتفاق براش رقم بخوره..

-لازم نکرده برو بیرون حوصله شعر گویت رو ندارم

تموم زندگی منو بهم ریختی

بعد داری حرف اضافه ام می زنی

برو بیرون..

-مهتاب ..

-مرد مهتاب همون موقع که پارسا رو

سکته دادی

و گذاشتنش توی قبر مرد

دیگه چیزی نداره که بخوای درست کنی..

من صرفا فقط یه جسمم که نفس می کشه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

همین دیگه هیچی نداره..
برای درست کردنش خیلی دیر اومدی
همه چی تموم شده..
از اینجا برو.

-من نیومدم برم که اومدم بمونم
اومدم بمونم و جبران کنم
من تقاص تموم گناهام رو پس دادم..

ابرو هاش رو بالا داد :

تقاص همه چی رو پس دادی؟!
مطمئنی!?

مرگ پارسا تقاصش چی بوده؟! exChange Group

میشه بگی من درک لازم رو داشته باشم!?

[AM۹:۳۸ ۲۰۲۱/۱۸/۴]

#بیوه_برادرم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

#پارت_۳۲۲

-مرگ پارسا دلیلش خودت بودی
تو که نشون کرده بودی
چرا راه افتادی دنبال مرد غریبه؟؟
نه پارسا امیر کیان هم تو کشتی
من خیلی به روت اوردم!؟
هیستریک خندید..

-من امیر کیان رو کشتم!؟
-اره هم امیر رو هم پارسا رو
با کارای بچه بازیت بگو اون شب چی شد
که امیر کیان با عصبانیت از
خونه رفت بیرون چی بهش گفتی
که اونقدر سرعتش بالا بود

کارگزاری از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

که سر چهار راه نشده تصادف کرد
و مرد

یه حرف زدی که داغ کرده
به کارما که اعتقاد داری یه بی گناه رو کشتی
خداهم بهترین کست رو ازت
گرفت بازم با اشتباه خودت..

داشت از شدت حرص می ترکید
-تو ادمی اخه می گی جبران کنم
بعد با حرفات تیر می زنی تو قلب ادم..
گوشه ی لبم رو خاروندم..

exChange Group

-من فقط حقیقت رو گفتم
حقیقتی که خواستی بر علیه من
استفاده کنی

پام به دادگاه کشیده شه

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

همينا رو مي گم بينم قاضي بهم

حق ميده يانه

من برم ته چاه توروهم باخودم مي کشم

پس بهتر نيست باهام راه بيای؟!

بهم فرصت زندگي کردن بدیم

به والله من اونقدره که مي گی بد

نيستم..

من کسی بودم که قبل همه

دوستت داشت

قبل امير کيان حتی پارسا

از اون موقعی که خوردی تو کوچه زمين و

بهدت کمک کردم بري خونتون همون موقع بهت

دل باختم يادت رفته؟!

ده سالت بود من ۱۵ سالم تو کوچه خوردی زمين با دوچرخه

ظهر بود من کمکت کردم حالا.من شدم

ادم بده چرا بهم بها نمی دی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چرا درک نمی کنی که منم دوستت دارم..
این همه بد بودن تو فقط ادم رو کفری می کنه
بخدا...

من چیز زیادی ازت نمی خوام فقط قلبی رو می خوام
که از ده سالگی برای تو بوده..
چرا منو نمی بینی مهتاب..
من دوستت دارم خیلی وقته دوستت دارم..

اشک از چشم هاش اومد : خفه‌هه شو

داری عین سگ دروغ می گی
نفسی اه مانند کشیدم

نه به والله برای چی باید دروغ بگم

من دوستت دارم..

دوستت دارم که این همه دنبالت. گشتم

من حتی از شراره ام برای تو گذشتم..

اره دیدم رفتی عقدش کردی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

از خود گذشته بودن رو می دونی

کی انجام داد!!؟

همونی که می گی من کشتمش پارسا

چهار سال زن برادرت بودم

نگاه چپ به کسی ننذاخت..

نیشخندی زدم : تو که از حقیقت کامل

خبر نداری بذار من ساکت باشم..

VIP [AM۹:۳۹ ۲۰۲۱/۲۰/۴]

#بیوه_برادرم

exChange Group ☆ ✨ #پارت_۳۲۳

ROMAN

-...من چیزی نمی خواهم

فقط می خوام جبران کنم فکر نکنم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چیز مهمی باشه.

باید باهم راه بیایم منو تو هر دو تاملون مشکل داریم..

مقصریم کسی بی تقصیر

نیست..

همه مشکل دارن هیچ کس بی گناه نیست

کسی بدون خطا نیست من خطا کردم

اومدم جبران کنی..

جبران فکر نکنم مشکلی وجود نداشته باشه...

فقط باید..

با داد گفت :

برای من باید باید نکن بایدی

وجود نداره.. exChange Group

داری حال رو بد می کنی برو دنبال کارت

عوضی اشغال بروووو..

حالم داشت بهم می خورد نمی فهمیدم

که باید چیکار کنم لب هام رو فشار دادم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

روی هم..

خودم رو کشیدم سمتش..

قلبم عین چی تو سینه می کوبید

با دندون های ساییده شده رو بهش گفتم :

داریم این همه نگو که نداریم

داریممممم..

زن منی باید داشته باشیم

چرا نداشته باشیم هااااا اصلا

می خوام این ماهای اخر رو با من

باشی چرا نباشی هان؟!

چراااا نباشی؟! exChange Group ☆ ✨

ROMAN

اشک از چشم هاش اومد پایین..

خواست حرفی بزنه

که یهو دستی زیر دلش گذاشت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

و نشست روی زمین
با صورتی جمع شده گفت : اخ دلم درد می کنه...
با حالتی مشتج رفتم سمتش
بهش که رسیدم گفتم :
چت شد یهو

دستش رو تند تکون داد و گفت :
دلم زیر دلم داره درد می کنه
رنگش یهوایی پرید دستی زیر دلش
گذاشت

و کامل نشست روی زمین
تا به خودم پیام جیغ بلندی کشید...
چی شده بود
یهویی هنگ کرده بودم
بالا سرش ایستادم و گفتم :چی شده!؟
چت شد..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-وسط پام خیس شده اخ بچم اییییی

تا بفهمم چی شد

خانم بزرگ اومد داخل با چشم

های گرد شده به

مهتاب خیره شد با رنگی پریده

گفت :کمیل چی شده ؟؟ چه بلایی

سرش اومده!؟

حرف بزن بگو ببینم..

قلبم بد تو سینه می کوبید

VIP

exChange Group

ROMAN

-نمی دونم داشت حرف می زد

که یهو..

جیغی زد و با هق گفت :

خانم بزرگ بچمممممممممممممم...

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-چرا وایسادی!؟

بغلش کن بریم زود باش..

به خودم اوادم..

خودم رو تکونی دادم و روی دست

هام بلندش کردم

و با قدم های بلند شده شروع کردیم

به حرکت کردن

نموندم ببینم چی شده

فقط با قدم های بلند شده فقط

حرکت کردم

VIP



exChange Group

[AM۹:۳۸ ۲۰۲۱/۲۱/۴]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۴

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

توی بیمارستان نشسته بودیم

از نگرانی داشتم

می مردم یهویی چی شد؟!

خانم بزرگ هم نگران بود و داشت

صلوات می فرستاد

برگشت سمت خانم بزرگ

چقدر آروم بود..

کاش منم می تونستم که آروم باشم.

لبم

رو با زبونم تر کردم و گفتم :

خانم بزرگ؟! exChange Group ☆ ✨

خانم بزرگ برگشت سمتم و عادی

بههم نگاه کرد..

-بله؟!

-خانم بزرگ شما چرا این همه

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

آروم هستید!؟

میشه راهکار بهم بدین!!؟

خانم بزرگ لبخند عمیقی زد : خدا..

اون دلیل آرامش منه بهش رجوع کن...

توأم آرامش می گیری..

الان چه حسی داری کمیل!؟

نمیشد بگم چمه قلبم از شدت

ترس و از دست

مهتاب داشت انگار

منو می کشت...

خانم بزرگ مهتاب ☆ exChange Group

خانم بزرگ دست منو گرفت و عمیقی

فشار داد : مهتاب حالش خوبه...

هیچیش

نمیشه به خدا توکل کن..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با شنیدن اسم خدا انگار الهامی به
قلبم رخ داد..

یهو آرامش گرفتم توی عمرم
شاید اولین چیزی بود که دیده بودم..
حس کرده بودم..

توی تموم عمرم همش می گفتم
خدا وجود داره اما به من
نگاه نمی کنه من خودم باید خودم
رو بکشم بالا..

ولی چی شد زندگیم به گند کشیده شد...

من توی لجن فرو رفتم

ولی هیچ وقت یاد خدا نیفتادم
این از ضعف من بود.. قصد کردم که برای اولین بار
خدا رو صدا بزنم...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

و زدم :خدااااااااااا..

من مهتاب رو از خودت می خوام
و فهمیدم که این رو بدست میارم

چون حس خوبی

بهم دست داد..

همون موقع صدای جیغی به

گوشم رسید ولی نترسیدم.. حس فوق

العاده ای داشتم..

و این توکل کردن به خدا منو به راه جدیدی

کشوند طوری که معجزه ها رو

پس متولد شدن پسر منو زندگیم دیدم..

VIP
ROMAN

مهتاب

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

آروم چشم هام رو باز کردم
و نگاهی به همه جا کردم حس کردم که همه جا گنگه..
همه جا سفید پوش بود یهو همه چیز یادم اومد ..

با عجله توی جام نشستم
بچم..

ترس برم داشته بود...بچم چش شده بود!؟

قلبم بد تو سینه

کوبید : آخ قلبم بد

بچم چی شده بود چرا شکمم

پر نبود!؟

exChange Group

[AM ۱۰:۰۷ ۲۰۲۱/۲۳/۴]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۵

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

شروع کردم به جیغ داد و گریه کردن
برای کمیل
دعا می کردم و از
خدا می خواستم که از زمین
نیستش کنه..

دیگه خسته شده بودم
اونقدر گریه کردم که یهو در باز شد
کمیل خانم بزرگ و یه پرستار
توی چهار چوب در نمایان شد قلبم
بد تو سینه
می کوبید..

با دیدن کمیل بیشتر
حرصی شدم با داد گفتم :
چیهههه برای چی اومدی؟! خیالت

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

راحت شد

اررره؟!

حالا بشین حنا کن بچمو گرفتی

زندگیمو گرفتی عشقمو گرفتی

حتی رحمت به بچه ی توی شکمت

هم نیومد

خدا لعنت کنه برو بیرون..

برو بیرون نمی خوام بینمت..

چند دقیقه مکث کرد و بعد یهو اومد

سمتم..

منو گرفت توی بغلش.. exChange Group

من تقلا کردم از تقلا کردنم سرمی

که توی دستم بود کشیده شد

و خون بدی

از دستم روون حتی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

سوزش دستمم زیاد بود اشک
از چشم هام
شروع کرد به اومدن با قلبی که بد
تو سینه
می زد گفتم :
دست های کثیغت رو به من
نزن عوضی قاتل..
قاتللالل...

یهو دم گوشم گفت : پسرمون زنده اس..

الان توی دستگاست
داری حرص می خوری؟!
اروم باش..
exChange Group

بسکه دروغ شنیده بودم از این مرد
و خانواده اش

که باورم نمیشد با حق گفتم :
باورم همیشه حالم از همتون بهم می خوره..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

همتون دروغ گوین بچم مرده

بازم اومدی

اون چیزی رو که بهش دل بستم

ازم گرفتی

اخه تو چرا نمیمیری....

چرا نمی ری دنبال کارت چرا دست

از سر من و زندگیم

بر نمی داری..

همینطور داشتم گریه می کردم..

و دعا براش می کردم...

که یهو صدای پرستار اومد: خوشگل خانم

اینها اقا پسرت اینجاس

بینش..

گوش هام شنید نمی خواستم باور کنم

اما یه حس قوی داشتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

یه حسی داد می زد که من مادرم
برگشتم سمت
پرستاره..

کمیل منو ول کرده بود با دیدن یه
بچه ی کوچک که
توی محفظه ی شیشه ایه لبام رو
به حالت خنده کش
دادم..

-این بچه ی منه!؟

پرستار سرش رو تکون داد و گفت :

بله اقا پسر گل و گل اب.. exChange Group

خندیدم..

توی اون همه ناله و ناامیدی لبخندی از ته دلم
زدم..

لبخندی که مادر بودن منو

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

یاد اور میشد

[AM۱۱:۳۶ ۲۰۲۱/۲۴/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۶

خلاصه حدود یک هفته گذشته و من بیمارستان بودم اونم به دلیل
کنار بچه باشم

بعد یه هفته کمی یه دستگاه اجاره کرد..
تا برگردیم عمارت خانم بزرگ و بچه رو همونجا توی دستگاه بذاریم..

exChange Group

با کمیل خیلی نمیزدم کلا نمیخواستم بهش رو بدم ولی کمیل
همش دورم میچرخید و نازم رو میکشید..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حس میکردم اخلاقش عوض شده و اینکه بیشتر بدم اصلا نمیتونستم
قلب من فقط با اسم پارسا پر شده بود..

دور هم نشسته بودیم و داشتیم در مورد اسم بچه بحث می کردیم هر
کسی که نظر می داد..

چشم هام رو توی حلقه چرخوندم و گفتم :

اسم بچه ام رو خودم انتخاب می کنم...

کمیل خندید با لبهای خندون گفت : البته که حق با شماست هر
چی که شما بگی همونه چه اسمی دوست داری بزاریم روی بچمون؟!
نیشخندی زدم.

- مطمئنی که هرچی بگم قبول می کنی؟! 

-اره..

خودم رو توی جام و تکون دادم و گفتم : باشه
پس اسمش رو میزارم پارسا به یاد کسی که خیلی دوستش دارم..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

لبخند از روی لبای کمیل و بقیه محو شد...
خانم بزرگ نگاه عصبی بهم کرد ولی کمیل و فقط مات مونده بود.

- دختر دیگه بهت گفتم تمومش کن بسه دیگه اون مرده و تو هم
الان شوهر داری و نباید از اون اسم ببری..

خندیدم..

- اون مرده خانم بزرگ دستش از چاره کوتاست..
ولی من هنوز دوشش دارم و براش احترام قائلم اونم به من هیچ آزار
نمیتونه برسونه فقط می خوام اسمش روی بچم بمونه تا مثل اون مرد
بارش بیارم... exChange Group

خانم

بزرگ خواست حرفی بزنه که کمیل سریع گفت : باشه اگه کمک
دوست داری همون اسم رو می داریم
تو ناراحت نباش..

واقعاً عجیب بود از این همه کوتاه اومدنش داشتم تعجب میکردم..
صدای گریه پارسا بلند شد..

- از اسمش خوشش اومده که صدایش بلند شده من برم بهش شیر
بدم.

از جام بلند شدم و در مقابل چشم های بهت زده خانم بزرگ و بقیه
شروع کردم به حرکت کردم...

کمیل

VIP
exChange Group
ROMAN

وقتی اسم پارسا رو آورد قلبم
اومد تو دهنم

قفسه ی سینه ام عین چی

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بالا و پایین شد..

نمی فهمیدم که باید چکار کنم.

فقط مجبور شدم قبول کنم

مهتاب که رفت

خانم بزرگ برگشت سمت

با اخم های در هم ورهم گفتم :

چطور تونستی این کار رو انجام بدی..

نباید قبول می کردی

VIP

لبام رو به حالت خنده کش

exChange Group

دادم

ROMAN

و گفتم :

حالم خوب نیست...

[AM ۱۰:۳۰ ۲۰۲۱/۲۵/۴]

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۷

حالم خوب نیست که بحث کنم

خانم بزرگ باید

دلش رو بدست بیارم

یانه؟! چون دوستش دارم قبول کردم..

باید بفهمه من بدش رو

نمی خوام خانم بزرگ باید بهم اعتماد.

کنه

باید این بی اعتمادی رو

نابود کنم..

اونم با همین روش میشه نابود کرد

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

پارسا مرده..

خانم بزرگ از جاش بلند شد

عصا رو زد به زمين..

-پارسا مرده ولي داداشش هست

اونم

داداشي كه با پارسا مو

نمي زنه

زنت هم اون رو ديده اگه يه بار

دلش اشتباه كنه چي!؟

تو بايد همه چي رو از ذهن اون پاك

كني

با اين اسم همه چي exChange Group

توي ذهنش مي مونه

-مگه پارسا داداش داره!؟

خانم بزرگ نيشخندي زد و گفت :

بله

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اونم داداش دوقلو هم سان
گفتم..

یه چیزایی یادم اومد نکنه اون روز
تو کوچه فکر کردم روح پارساست
اره پس همین پسره بود

-کلا شباهت به هم می دن خانم بزرگ؟!
رحیمی جاش

جواب داد : بله من عکس پارسا

رو دیدم

داداشم توی داداگاه دیدم

که از دست شما داشت شکایت می کرد

مطمئنم که خودش..

خندیدم...

-برای چی باید با مهتاب ملاقات

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کنه!؟

خانم بزرگ برگشت سمت اتاق

مهتاب

و گفت: پاشو دنبالم بیا کارت دارم.

سرم رو تکون دادم

و باشه ای گفتم خانم بزرگ

راه افتاد منم دنبال سرش راه افتادم..

مهتاب

exChange Group

با مهربونی و ذوق شیر دوشیدم و ریختم توی پستونک

و بهش دادم شروع کرد به مک زدن..

منم با چشم های پر از ذوق بهش

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نگاه کردم

قشنگ داشت مک می زد

منم ذوق می کردم که نگاهش می کردم

انگار اسمش رو گذاشتم

پارسا

جون گرفته بودم زیر لب گفتم : عین

پارسا مرد

بارت می یارم کاری می کنم

همیشه خوب باشی..

VIP

[AM۱۱:۵۱ ۲۰۲۱/۲۶/۴]

exChange Group

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۸

ROMAN

راوی

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

پرهام نگاهی به پدرش انداخت چشم هام
رو توی حلقه چرخوند و نفس
عمیق شده ای کشید و لباس رو روی هم فشار داد

-بابا شما چکار به اون زن دارید؟!
مگه مهمه..

اون اصل کاری نیست
اصل کاری یکی دیگه اس
که باید دنبالش بگردین..
بابا عصبی دستش رو بلند کرد و محکم کوبید به میز
و گفت :

همین که من می گم من اون دختر
رو می خوام.

اصلا چرا ازش شکایت نکردی؟!
اونم اندازه اون کمیل سگ

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

صفت گناه کاره

چرا ازش شکایت نکردی هوم!؟

ای بابایی زیر لب گفت

حرصی شد هرچی می گفت بابا ش

قبول دار

نمیشد.

با همون داد گفت :

بابا جان پدر من شما باید پی اون

اصل کاری رو

بگیرید مهتاب کاره ای نیست

اونم عین پارسا قربانی بوده که زندگیش

خراب شده شما دنبال اصل کاری می گردین

من بهتون می گم پیداش می کنم

بهتر از این!؟

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

حاجی گوشش بدهکار نبود

قبل اینکه این ماجرا ها رو بفهمه مرد
مهربونی بود..

ولی الان پر از کینه شده بود
مرگ پارسا روی روح و روانش بد تاثیر گذاشته شده بود

-من نمی دونم پرهام من هم اون دختره رو
می خوام هم اون کمیل..

پرهام خودش رو کشید جلو : شما حتی الان مدرکی ام
ندارید بفهمید که

دلیل مرگ پارسا برای چیه بابا

گواهی پزشکی سخته رو دلش می دونه
و تموم..

من که پزشکم می فهمم اینو

حتی ما کمیل رو هم بگیریم چندان

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مدرکی نداریم

که بگیم چی شده چی نشده

همین..

فقط باید دعا کنید ادعا های ما رو بدون

مدرک بخوان..

حاجی هیستریک خندید...

-مردم چی ان پس!؟

هوم ؟؟

حرف های اونا چیه اگه مدرک نیست..

-بابا کی دیدی حرف مردم

رو بگیرن برای مدرک اخه؟

یه حرف رو..

-میشههه..

میشههه من بهت ثابت می کنم

که حرف رو میشه ثابت کرد

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

پوفی کشیدم..

خودم رو متمایل کردم جلو و گفتم :

بین بابا

شما همون زنی رو که می خواید

دسگیر کنید خوب

همون می تونه کمک کنه و بشه شاهد

الی همین...

همون زن که می گید باید دستگیر شه

الان باید بشه شاهد

من می رم باهاش حرف می زنم

پارسا رواونقدر دوست داره که بیاد

سمتون..

و بشه شاهد ما..

بابا با نگاه نامطمئنی گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مگه می دونی کجاست!؟

[AM۹:۲۱ ۲۰۲۱/۲۷/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۲۹

-مگه می دونی کجاست!؟

هول شده بودم سرم رو تند تکون دادم

و گفتم: نه..

می گم از علی پرسیدم

اینطوری گفت.. ✨☆ exChange Group

بابا با نگاه غیر عادی بهم زل زد

خودم رو کشیدم جلو و نفس عمیق شده ای

بهش زدم :

بابا من همه چیز رو درست می کنم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط باید کمیل رو

پیدا کنم..

وقتی دستگیر شد شما هر کارخواستید باهاش بکنید باشه باید با علی

صحبت کنم..

بابا اخم پررنگی کرد و لب زد :حوصله ندارم...

هر کار می خوای بکن

فقط اون پسره رو برام بیار همین

باشه ای گفتم..

بابا دیگه حرفی نزد و از جاش

بلند شد و با قدم های بلند شده شروع کرد

به رفتن من فقط موندم تا ببینم

کاری میشه کرد یا نه

هیچ کاری نتونستم انجام بدم جز اینکه

به فکرم رسید

به علی زنگ بزنم گوشی رو در اوردم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

شماره اش رو گرفتم
اما گفتم که در دسترس نمی باشد
منم سکوت کردم و هیچی
نگفتم..

چشم هام رو گذاشتم روی هم و با شدت
فشار دادم..

-لعنتی کجایی پسر چرا جواب نمی دی..

جوابی برای سوالم نداشتم
شاید می رفتم دم در خونه اشون بهتر بود

دستی به پا زدم و از جام بلند شدم

و با قدم های
بلند شده شروع کردم به

حرکت کردن..

مهتاب

لیلا که کمیل رو دید تعجب کرد
کمیل سرش رو پایین انداخت و گفت :
سلام لیلا خانم خوش اومدین
لبم رو گاز گرفتم لیلا نگاه مات شده ای
بهم کرد

تا به خودم پیام با قدم های بلند شده
خودظ رو به کمیل رسوند
همه توی بهت کاری که کرد مونده بود

exChange Group

جوابی به کمیل نداده بود
به کمیل که رسید دستش رو جلو آورد
و محکم کوبید توی دهنش

صورتش سمت چپ نشد که کاری انجام بدم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فقط صدای هین همه بلند شد...

مخصوصا من..

صدای داد و عصبی لایلا بلند شد.

-توی عوضی اینجا چکار می کنی؟!

اینجا چه غلطی می کنی هااان؟!

داری حالم رو بهم می زنی

باز اومدی زندگی خواهرم رو بهم

بزنی اره؟!

کم به سرش دادی باز

برای چی اومدی اینجا؟!

مشت می کوبید به قفسه ی سینه اش

و داد می زد

کمیل هم سرش رو انداخته بود

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

پایین و هیچی نمی گفت دلم به حالش سوخت..
خودم رو به لیلا رسوندم و کشیدمش
عقب..

-آروم باش لیلا

[AM۱۰:۲۰ ۲۰۲۱/۲۸/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۰

VIP

لیلا نگاهی بهم انداخت

با دندون های ساییده شده گفت:

این حروم لقمه اینجا چکار می کنههههه
هان!؟

کم زندگیت رو به گند کشید مهتاب

چرا بهش امون دادی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

چرا این همه ساده ای چرا خواهر من..
می گفت قلب منو
اتیش می زد خودم رو کشیدم
سمتش کاملاً اشک روی صورتش رو پاک کردم.

-تو نباید ناراحت باشی عزیز دلم من برای بچم
مجبور بودم ادم جایز الخطاست
باید بهش فرصت می دادم
تو اروم باش..

لیلاً با شدت منو هل داد چند قدم
عقب رفتم رحمم درد گرفته بود

exChange Group

دستی زیر دلم گذاشتم و اروم فشار دادم
حالم خیلی بد بود

نفهمیدم که چی به چی شد
گفتم :

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

لیلا این زندگی منه..

نذاشت ادامه بدم توی اوج خنده

گفت :

اره خوب نباید دخالت کنم

نه من نه بقیه قبل این زندگی تو

زندگی همه بود

منو علی از زندگیمون گذشتیم برای

تو.....

کوروش افتاده گوشه ی زندون بابا افتاده گوشه ی بیمارستان..

مامان زندگی ندیده

یه پاش بیمارستان یه پاش خونه

همه چی اشتباه شده بود. exChange Group

لبام رو به حالت خنده کش دادم..

-من نمی خواستم اینو بگم لیلا

فقط گفتم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

منم مقصر بودم اگه همه زندگی بهم
ریخت..

من خودمم بودم منظورم این نبود
که شما..

چشم هاش رو توی حلقه چرخوند...
ادامه ندادم..

لیلا سری برام تکون داد برگشت
و رو به علی

گفت : بریم علی جای من اینجا
نیست..

خانم بزرگ خودش رو انداخت وسط..

ROMAN

-دخترم صبر کن..

لیلا سرش رو پایین انداخت :

خانم بزرگ من برای شما احترام قائلم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اما

باید بریم

جای ما اینجا نیست..

نفهمیدم چی شد خودم رو بهش رسوندم..

گرفنتمش توی بغلم و عمیق

به خودم فشارش دادم

با گریه گفتم :

نه نه لیلا تو نباید بری من فقط تورو

دارم

تو نباید بری

VIP

exChange Group

ROMAN

گریه ام شدت گرفت التماس می کردم

و گریه می کردم که بمونه

اونم بدون حرف سکوت کرده بود و چیزی

نمی گفت...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

در اخرش گرفتم توی بغلم..

هردومون گریه کردیم..

کمیل

لیلا نگاه بدی بهم انداخت با داد گفت :

بگو ببینم هدفت از خوب شدن

با خواهرم چیه..

سرم رو انداختم پایین با حالت بغض

الودی

گفتم : هیچی بخدا

دوسش دارم..

همین..

خندید..

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-دوش داری این همه بلا سرش
اوردی هوم؟!
بیشتر خندید..

[AM۱۰:۰۳ ۲۰۲۱/۳۰/۴]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۱

هر چی می گفتم کسی باور نمی کرد

خنده ی ریزی کردم ☆ exChange Group

و گفتم : اینکه شما باور کنید

یا نه برام اهمیت نداره

ولی من دوش داشتم که اومدم

تموم کارامم از دوست داشتن

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بود

هیچ وقت نخواستم صدمه ای

ببینه

از ترس اینکه از دستش بدم این کارا رو کردم

مهتاب از اول هم برای من

بود..

اولین کسی که دیدش من بودم ولی

امیر کیان رفت جلو

من چندین ساله دوستش دارم

من برای داشتن اون خیلی کارا کردم

حتی

به امیر کیانی که برادرم بود کمکش نکردم...

موقع تصادف..

با حالت سوالی بهم کرد..

-چی داری می گی من نمی فهمم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

سرم رو

پایین انداختم و بغض داشتم

نمی فهمیدم چطوری بگم این راز

فقط بین من و خدا بود

اگه می گفتم شاید بار گناهام سنگین

تر میشد

و بازم قضاوت میشدم

از سکوتم لجش گرفت دست

هاش رو بهم فشار داد و با دندون های

رو هم اومده گفت :

باشمام چرا حرف نمی زنی

حرف بزن بگو exChange Group

ببینم از چی داری حرف می زنی

اخم هام رو تو هم کشیدم و گفتم :

هیچی فقط بدون من هر کار

کردم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

برای مهتاب بود من مهتاب رو از چند
سال پیش دوست داشتم
قبل اینکه پارسایی باشه قبل
اینکه امیر کیانی باشه قبل همه اینا من
دوشش داشتم اشک از چشمم
اومد

با یاد اوری امیر کیان باز
بغضم سر باز کرد و از جام بلند شدم.
اومدم برم

که که یهو لिला

گفت : تو برادرت رو کشتی اره؟!

گفتن یکی سر صحنه رسیده ولی

بهش کمک نکرده

تو بودی اره؟!

همین قضیه بود دست هام رو مشت کردم

وچشم هام رو روی هم فشار دادم.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-اررهمهههمينههمهه..

جوابي ندادم بهش همين بود..

خنديد يه خنده ي هيستريك

-تو چطور ادمي هستي يه قاتلي؟! اره

چطور ادمي هستي..

جوابش رو ندادم

فقط برگشتم و نگاه اشك الودم رو

بهش دوختم

VIP سرم رو بالا و پايين كردم

و گفتم : اره ...

exChange Group

ROMAN

ناباور شد..

دستم رو به حالت تسليم بالا بردم

-تورو خدا به كسي نگو اين راز

بايد بين خودمون باشه من اينو گفتم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

که بهت بگم

من اینقدر این بشر رو دوست داشتم

که این کار رو کردم

حتی به داداش خودمم

رحم نکردم نمی خوام قضاوت بشم..

همین

گناه من دوست داشتن بود

این گناه منو به اینجا ها کشوند

لباش رو به حالت نیشخند باز کرد و گفت :

تو یه عوضی حال بهم زن هستی

یه ادم

که به داداش خودش هم

رحم نمی کنه..

[AM۹:۲۵ ۲۰۲۱/۲/۵]

#بیوه_برادرم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

#پارت_۳۳۲

بعد تنه ای زد و از کنارم رد شد
خواستم بگم داری اشتباه می کنی
اون چیزی نیست که داری
فکر می کنی
اما نشد هیچ کاری انجام بدم فقط
وایساده بودم

و بهش جلو نگاه می کردم.
اگه می رفت به بقیه می گفت چی!

بازم یه مشکل

جدید برام پیش می اومد

رفتم سمتش و بازوش رو گرفتم و کشیدم سمت خودم
با دندون های ساییده شده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بهش نگاه کردم

-هی صبر کن ببینم

با تقلا خودش رو بهم رسوند و گفت :

دست های کثیف رو بهم

نزن..

محکم نگهش داشتم و گفتم :

داری چیکار می کنی!؟

می خوای بری چی دری وری بگی!؟

خندید و لب زد :

هیچی...

نترس من کاری انجام نمی دم

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم و نفس عمیق شده ای

بیرون دادم..

-ببین من کاری نکردم فقط گفتم

عاشق مهتاب.

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

چشم هام رو تو حلقه چرخوندم

و نفس عمیق شده ای

ول دادم

دستی روی قلبم گذاشتم و محکم فشار دادم

خودم رو بهش نزدیک کردم

-بین حتی با شنیدن اسمش هم

قلبم درد می یاد

چون دوستش دارم اون عشق منه

و کسی که دوستش دارم..

پس جلوی من رو نگیر باشه من فقط دوستش دارم

چشم هام رو تو حلقه چرخوندمو..

اون نگاهی از روی تاسف بهم کرد

و بعد

با قدم های بلند شده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادره

شروع کرد به حرکت کردن.

من موندم با یه عالمه حرف تو ذهنم ...

ودیگه هیچی نفهمیدم

که چی به چی شد..

مهتاب

هرچی خواستم لیلا رو نگه دارم
نشد

علی رو بزور وادر کرد که همراهشون بره

نفس عمیق شده ای
کشیدم دستی روی سرم قرار دادم

خانم بزرگ

اومد سمتم

کاره از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

به‌هم که رسید دستی روی بازوم قرار داد

و گفت : حالت خوبه!؟

چشم هام رو تو چرخوندم و گفتم :

اره حالم خوبه

[AM۹:۴۰ ۲۰۲۱/۳/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۳

VIP

خانم بزرگ نفسی بیرون داد

exChange Group

و گفت :

خدا روشکر دخترم

همه همین واکنش رو نشون می دن

ولی به خیر می گذره

تو باید بچه شیر بدی نباید

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خودت رو ناراحت کنی باشه!
چشم هام رو تو حلقه چرخوندم
و باشه ای گفتم

-باشه خانم بزرگ
ثریا خانم تند گفت :
دخترم پارسا داره گریه می کنه
خودم رو تکونی دادم و اروم شروع کردم
به حرکت کردن...

در همون حال گفتم : ببخشید خانم
بزرگ. من می رم

پیش بچه

-باشه دخترم
بعد رفتم و پارسا رو گرفتم و رفتم
توی اتاق...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

راوی

خانم بزرگ برگشت و نشست روی

مبل

ثریا اومد سمت خانم

برزگ گفت : خانم جان کاری ندارین

من تا بیرون برم!؟

سری رو تکون داد و گفت :

اره قبلش بیار برام گوشیمو بعد

برو..

-چشم خانم

بعد گوشی رو آورد و داد دستش و اونم رفت..

خانم بزرگ شماره ی

رحیمی رو گرفت می خواست

حاج فتعلی رو ببینه..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

دو روز گذشت تا اینکه رحیمی تونس
یه قرار ملاقات
جور کنه .

الان هم داشتن با خانم بزرگ
حرف می زد..

-سلام من مادر بزرگ کمیل هستم
حاج فتعلی نیشخندی
زد

-چه عجب حرکتی از جانبش دیدیم
خودش کجاست؟!
-اونور...

اب دستتون بهش نمی رسه
فرار کرده
-نه رفته هوا خوری...
-هوا خوری!؟

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-اره...

-خوبه براتون عادی شده کشتن..

بعد می رن هوا خوری...

-بگو چقد...

-چی چقد..

خانم بزرگ عمیق خودش رو کشید جلو و گفت :

چقد می خوامی تا دسا از شکایت

بکشی

حاج فتعلی یکه ای

خورد..

-فکر کردی منم می تونی بخری؟! exChance

چشم هاش رو تو حلقه

چرخوند . ROMAN

-فکر نه من مطمئنم که تورو می توئم بخرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

[AM۱۰:۴۰ ۲۰۲۱/۴/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۴

حاجی از گستاخی این زن تعجب کرد
هیچ وقت

ندیده بودش اون سماجت توی

چشم هاش نشون می داد کاری رو
که می خواست

می تونست انجام بده.. exChange Group

چشم هاش رو ریز کرد و خودش
رو بهش نزدیک کرد

انگشت اشاره ای بهش کرد

و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تو یه زنی این همه جرات از کجا آوردی

که یه مرد رو

تهدید کنی اصلا می دونی

من کی ام!!؟

خانم بزرگ اروم خندید..سرش

رو تکون داد و گفت :

من می دونم تو کی هستم!؟

من صدتا مرد عین تورو می تونم

توی یه روز بخرم بفروشم

بعد می گی جرات..

من زنی ام که از صدتا مرد مردترم

فقط بگو

که چقد می خوای تا دست از

سر پسر بر داری..

-هیچی من می یام اونقدر جلو تا اون

پسره رو بگیرم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

خانم بزرگ خونسرد نگاهش کرد
پا روی پا انداخت
و گفت :

الکی دستو پا می زنی بهش نمی رسی
من می گم تو خودت رو اروم جلوه بده
هوم!؟

یه جور خوب رفتار کن..

ولی به کمیل من نمی رسی

من می تونم از همین فردا هر چی داری
نداری رو یکی یکی

بکشم بیرون پس الکی فاز

برندار که چی میشه چی نمیشه باشه؟؟
خودت دست بجنبون..

باشه..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

حاج فتعلی حرصی بهش نگاه کرد

به نظر نمی رسید

که دروغ بگه..

ولی بااین حال دست از غرورش برنداشت

همین باعث شد

از جاش بلند شد و ابرو هاش رو کشید

توی هم و با قدم های بلند شده

شروع کرد حرکت کردن..

VIP

exChange Group

ROMAN

خانم بزرگ با خونسردی گفت :

رحیمی!؟

رحیمی چشم هاش

رو گذاشت روی هم دیگه و گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بله خانم

جان!؟

-می خوام هر چی این مرد داره

رو ازش بگیری

داره زیادی پرو میشه

وقتشه که یکم گوش مالی بشه..

سری رو بالا و پایین کردی

و گفت :

باشه...خانم

همین فردا شروع می کنم

خانم بزرگ از جاش بلند شد: دنبال پاسپورت برای

کمیل و خانواده اش باش

باید از اینجا برن..

-خانم با شرایطی که اقا کمیل دارن

فکر نکنم...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

-پاسپورت برای یکی دیگه درست کن

نمی دونم

کمیل باید بره

[AM۱۰:۱۸ ۲۰۲۱/۸/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۵

-پاسپورت برای یکی دیگه درست

کن نمی دونم کمیل

باید بره..

-چشم خانم..

خانم برزگ از جاش بلند شد

رحیمی ام از جاش بلند شد و با قدم های

بلند شده شروع کرد

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به حرکت کردن و دیگه نموندن
که چی شد..

مهتاب نگاهی به کمیل کرد
جز کمیل و اون هیچ کس توی خونه نبود .
با اخم های رو توهم
رفته گفت :

نهار می خوام بیا نهار درست کردم..
کمیل از

فکر بیرون و نگاهی بهش کرد
بازم عبوس بود

تا این زن نرم میشد باید خیلی
اتفاقات می افتاد

دستی روی قلبش گذاشت و با شدت فشار داد..

-خانم بزرگ..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خانم بزرگ رفته شهر تا شب

نمی یاد

اومدم صدات بزمن برای نهار

می یای که بیا...

کمیل از جاش بلند شد و لب زد: می یام..

این کارا رو نکن..

سرش رو تکون داد و باشه ای

گفت..

VIP

هر دو پشت میز نشستن

بعد چند وقت اولین بار بود که

exChange Group

می خواست

دست پخت مهتاب رو بخوره...

ROMAN

مهتاب غذا خورد

و بعد از جاش بلند شد و با قدم

های بلند شده شروع کرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

به حرکت کردن..

هیچ کاری نمی تونست انجام بده..

توی سکوت

غذا خوردن تا اینکه کامل

عصبی قاشق

و چنگال ها رو زد روی زمین

با دندون های رو هم اومده گفت :

نمی فهمم که باید

چیکار کنیم این کارا یعنی چی!؟

چرا این همه

ساکتی!؟

چراااا...

من نمی فهمم دیگه باید

چیکار کنم به من دل بدی..

مهتاب دست از غذا خوردن برداشت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با اخم های تو هم رفته
گفت :

من هیچ کاری به این چیزا ندارم داری عصبیم می کنی
من شوهرتم مهتاب توام زن
منی..

یکم مهربون تر باش منم دارم راه می یام
حتی اگه برای امیر کیان
هست راه بیا دارم کم می یارم
تو دیگه این کارا رو نکن..

بعد از سر سفره بلند شد و با قدم

های بلند شده

شروع کرد به حرکت کردن

ارسالان

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

غذا رو گذاشتم جلوی نیلا
دیگه داشتم کفری میشدم با حال خراب
شده گفتم :

غذات رو بخور..

-چرا دست از سر من بر نمی داری!؟

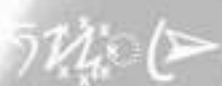
-چون داری

حوصله ام رو سر می بری..

من دنبال اینم که زندگی کنم..

باهات ازدواج کنم همین

VIP



exChange Group

[AM۱۰:۰۷ ۲۰۲۱/۹/۵]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۶

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-...تو دنبال چی هستی هوم؟!

مگه دنبال این نیستی

که خانواده ات رو از این فلاکت در بیاری

خوب چرا

به حرفم گوش نمی دی

نگاه چپ چپی بهم انداخت : تودنبال

این هستی

که منو از این فلاکت در بیاری؟!

یا اینکه

بخری؟!

تو می خواهی منو بخری تا اینکه

منو

نجات بدی کمکات عین

مهربونی خاله خرسه اس..

کلافه بهش نگاه کردم چشم هام

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

رو گذاشتم

روی هم و خودم رو بهش

نزدیک

کردم : بین این خریدن نیست

این عشقه

من دوست دارم..

درسته برخورد مناسبی باهم نداشتیم

اما می تونم

جبران کنم

لب هام رو به حالت نیشخند باز

کردم

و گفتم : اره حق باتو عه... exChange Group

هرچی تو می گی درسته.. ROMAN

درسته برخورد مناسبی باهم نداشتیم

اما

بههم فرصت بده..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

فرصت جبران بده...

- ای بابا تو اصلا حالت نیستا

درک نمی کنی

من چی می گم..

بابام خانواده ام با تو موافق نیستن

زندگی

منو تو فقط زهر میشه

می خوای اینجوری پیش بره..

-بابان دیگه صدام نیست که این همه

بد باشه..

تو بخوای

قبول می کنه..

بابام رو می فرستم که

باهاش حرف بزنه اگه مشکلت اینه..

نفس عمیق شده

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ای کشیدم و سرم رو به چپ
و راست تکون دادم..

-نمی دونم این دیگه بستگی
به این داره که تو چی بخوای
و چی نخوای...

من باید برم ببخشید..
از جاش بلند شد : هنوز که غذات رو
نخوردی..

-دیرم شده..
باید برم..

سرم رو تکون دادم و گفتم :
باشه..

صبر کن می رسونمت..
چشم هام رو تو حلقه چرخوندم..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-باشه فقط سریع تر..

نیلو

شروع کردم به عق زدن حالم
خیلی بد بود..

چند روز بود که حالت تهوع
بدی داشتم..

عادتم عقب افتاده بود ترسم از این
بود

که حامله باشم.. ✨☆ exChange Group

دستی گذاشتم روی لب هام
و فشار دادم..

داشتم می مردم نمی فهمیدم

کار از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

که باید

چکار کنم..

چشم هام رو گذاشتم روی هم

و از جام

بلند شدم..

صورتم رو شستم تا همه چیز عادی

باشه

اما بی فایده بود..

چیزی عادی نمیشد فقط

منو حرص می داد..

چقدر ضعیف و لاغر شده بودم

[AM۹:۵۷ ۲۰۲۱/۱۰/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۷

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

از سرویس که اومدم بیرون
همین که بیرون اومدم با مامان چشم
تو چشم شدم
با چشم های ریز شده
بهم نگاه کرد
منم از شدت ترس و هیجان همینطور
وایساده

بودم و بهش زل زده بودم

ببینم چته چند روز هی بالا می یاری!!؟
نکنه خبریه هان
یعنی این همه ضایع بودم؟؟
اب دهنم رو بزور قورت دادم و گفتم :
نمی دونم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

مامان فکر کنم مسموم شدم..

مامان نیشخندی زد

-هرکیو بتونی خر کنی منو نه

من سه تا

شکم زاییدم می دونم این حالات

برای چیه

برو داخل ببینم...

VIP

منو فرستاد داخل سرویس

و خودش هم همراهم اومد..

exChange Group

ROMAN

یه جعبه ی کوچک گرفت ستم

با دست

گفت :

یالا برو تست بده

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با حالت ترسیده ای گفتم :

این چیه مامان!؟

-بی بی چک یالا تست کن

بینم

چمرگته..

چشم هام گرد شد : مامان شما

می خوابید..

-اره حدسم اینه

حامله ای یالا برو انجام بده

منو به جلو روند

منم همینطور وایساده بودم

و عین

منگ شده ها بهش

نگاه می کردم...

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

تا اینکه مامان زور کرد کاری رو می خواذ
انجام بدم..

و انجام هم دادم..

و اون چیزی بود که نشون داد
من حامله بودم

این صحنه ها چقدر برام
اشنا بود

مهتاب و بلایی که سرش آورده بودیم
الان

داشت سرم می اومد..

ViP
exChange Group
ROMAN

مامان که فهمیده بود حالش بد شد
به زور

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

اب قند گرفتم جلوی

دهنش

که بخوره با شدت دستم رو

پس زد و گفت :

برو عقب ببینم داری حال

رو بد می کنی..

دختره ی خراب ابرو برامون نداشتی

اگه بابات

یفهمه سخته رو زده

فقط باید خبر این حروم زاده

ما رو سرافکنده کنه اخ خدا این چه

بچه هایی

بهم دادی

مایع شرم سازی چکار کنم خدا..

خودمم داشت گریه ام می گرفت

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهيمي

بيوه برادرم

من قرص

خورده بودم نمی دونم چی شد

با اشک

گفتم : مامان بخدا

من قرص خورده بودم

نمی دونم چی شد یهویی...

مامان دستش رو جلو آورد و زد توی

دهنم..

VIP

-خفه شو



exChanSe Group

روت هم میشه از گند کاری هات

ROMAN

حرف بزنی

[AM۱۰:۳۳ ۲۰۲۱/۱۱/۵]

#بیوه_برادرم

کارچ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

#پارت_۳۳۸

-گمشو برو اونور تا نزد
بری توی زمین دختره ی دیوونه
ابرو برامون
نذاشتی این کارا چیه
انجام دادی خدا لعنت کنه
من روم میشه حرفی بزnm به بابات
چی بگم!؟
بگو چی بگم..

exChange Group

اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن..
مامان خیلی بد باهام برخورد
می کرد

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

دستی به پا زدم و از جام
بلند شدم
با اخم های تو هم رفته رفته سمت
اتاقم..

حالم داشت بد میشد..
چشم هام رو توی حلقه چرخوندم....

وارد اتاقم که شدم
صدای گریه ام بلند شد دستی
روی دهنم
قرار داد و شروع کردم به گریه
کردن...

واقعا حالم بد بود
ترسم از این بود اگه بابا بفهمه اگه
می فهمید کارم زار بود
به این راحتی ها نمی تونستم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

از شرش خلاص شم
خیلی بد میشد..

نفس عمیق شده ای کشیدم و دستی
روی لب
هام قرار دادم...

پشت در خودم رو ول کردم
و شروع کردم به گریه کردن...

نیلا

ViP
exChange Group
ROMAN

وارد خونه شدم شروع کردم
به راه رفتن

نفس عمیق شده ای کشیدم حالم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

داشت

بد میشد

خیلی ترس برم داشته
بود..

اگه بابا باز گیر می داد
اخم هام رو کشیدم توی هم دیگه
صدای

گریه داشت می اومد

دستگیره رو پایین کشیدم...
وارد خونه شدم..

exChange Group

[AM ۱۰:۵۴ ۲۰۲۱/۱۲/۵]

ROMAN

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۳۹

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

همین که وارد خونه شدم دیدم
مامان
به دیوار تکیه داده و داره گریه
می کنه..

نگران شدم رفتم سمتش رو به روی
مامان

نشستم دستی گذاشتم

روی صورتش و گفتم : چی شده
مامان چرا داری

گریه می کنی؟! ☆ ✨ exChange Group

مامان با هیجان منو پس زد
و با داد گفت :

بهم دست شما چهار تا بچه

ابروبرای

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

من نداشتین هر بلایی خواستین سرم

اوردین

شما شدین اینه ی دق برای من..

تعجب کردم

چرا یهویی این همه واکنش

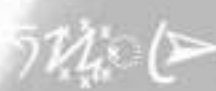
نشون داده بود

-خوب چی شده ماما چرا این همه واکنش نشون

می دی چیزی شده!؟

بگو چی شده..

VIP



exChange Group

مامان احم پررنگی کرد خودش رو

کشید

جلو.

ROMAN

-بی ابرو شدیم دختر اون دختره ی

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

احمق

با کاراش بی ابرومون

کرد..حامله اس..

چشم هام گرد شد با چشم های

گرد شده گفتم :

حامله اس از اون پسره راستین ؟.

مامان چند بار روی

پاهش زد و گفت : اره کاش جای امیر کیان

یکی مثل این خواهرت می خوابید

توی قبر

هرچی می کشم از دست

همینه اخ..

خدا لعنتش کنه..

چشم هام رو گذاشتم روی هم

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

هق هق مامان

بلند شده بود

اشک از چشم هاش شروع کرد به اومدن...

راستین

داشتم توی بیمارستان راه

می رفتم

که گوشیم شروع کرد به زنگ خوردن

گوشیم رو جواب دادم

شماره غریبه بود : الو exChange Group

ROMAN

صدای گریه ای به گوشم رسید

-الو راستین..

نیلو بود..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-نیلو تویی؟؟

-اره باید ببینمت..

اخم هام رو هم کشیدم : من کاری
باتو

بعد اون کاری اون داداشت
باهام کرد ندارم...

-راستین باید ببینمت وگرنه می رم
خونتون

به پدر و مادرت می گم
این گند رو که زدی به خانواده
ام..

نیشخندی زدم..
ROMAN

-خانواده ام خبر دارن برو
بگو..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

فکر کردی دختر هرزه ای عین تورو

می یام

جمع کنم؟!

-من حامله ام...

[AM۱۰:۰۲ ۲۰۲۱/۱۴/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۰

با این حرفش ساکت شدم با چشم های گرد شده گفتم : تو چی؟!

-من حامله ام راستین برا همین می گم

که باید باهات صحبت کنم..

این حرفش خنده دار بود برام :دروغ قشنگیه برای دیدن من اما من

خودم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ته این کارام این حرف هایی که تو میزنی باید بگم هم بچگانه اس هم خنده دار

اونقدر کم عقل نیستم که به حرف تو گوش کنم..

-راستین من با کسی حرفی ندارم و دروغ هم نگفتم...
می گم حامله ام اینم بچه ی خودته من با کسی
جز تو نبودم یا می یایی این کارت رو گردن می گیری یا اینکه
بد باهات تا می کنم گفتم که در
جریان باشی..

-داری الان تهدید می کنی!؟

-اره برای حفظ ابروم اره تو فکر کن

من دارم تهدید می کنم دارم

بهت می گم که باید بیایی

می خوام ببینمت اصلا باهم می ریم

ازمایش...

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

-من کاری بهت ندارم نیلو دورت رو
یه خط قرمز کشیدم..

-من می رم دم در خونتون راستین
ابروتو می برم هوسباز لجن..

بعد گوشی رو قطع کرد اخم هام رو کشیدم توی هم دیگه..
نگاهی به گوشی کردم و گفتم :

لعنتی حال بهم زن دختره ی اعصاب خورد کن..
شیطونه می گه یه چیزی بزن
تو مخش تا حالش جا بیاد احمق....

گوشی رو گذاشتم توی جیبم
زیر لب گفتم : به یه ورم اصلا هر کار دوست داشتی انجام بده
دختره ی احمق..

بعد اخم پررنگی کردم و اروم شروع کردم به راه رفتن...

نیلو

لباس پوشیدم و از اتاق اومدم بیرون
همه جا ساکت بود
امیدوار بودم که مامان رو نبینم
چون حوصله ی کش مکش کردن
باهاش رو نداشتم
اهسته و پاورچین پاورچین راه رفتم
و رفتم سمت در..

خواستم دستگیره رو پایین بکشم
که صدای نیلا اومد :
جایی تشریف می بری خانم!؟
برگشتم سمتش دست به سینه
داشت بهم نگاه می کرد

اخم هام رو کشیدم توی هم دیگه و گفتم : به تو ربط داره؟!
سرش رو تکون داد و گفت :
نه ولی به مامان اره..

مامان داره می ره بیرون
اخ دلم می خواست اون دهنش رو گل بگیرم...

مامان از جاش بلند شد و جلوم
سبز شد

دست به کمر گفت : داری کجا می ری دختره ی بی ابرو..
باز راه افتادی یه گند دیگه بالا بیاری

با حال زاری گفتم : سلام مامان

-سلام مامان رو زهرمار
داری کجا می ری؟؟

-مامان باید برم جایی برا خودتون این
کار رو انجام میدم

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

مامان نیشخندی زد و گفت :
لازم نکرده من خودم هستم و می دونم
که چیکار کنم
تا بابات نیومده حق نداری از این خونه بری بیرون

[AM۹:۳۸ ۲۰۲۱/۱۵/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۱

VIP

exChange Group

درک نمی کردن من توی چه اوضاعی هستم اخم هام رو کشیدم توی
هم دیگه و دندونام رو روی هم دیگه فشار دادم..
-مامان راستین باید کاری رو که کرده
قبول کنه نمی خوام حرف دنبالم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

باشه..

اخم هام رو کشیدم توی هم دیگه

و گفتم :

مامان میشه در رو باز کنی خواهش

می کنم..

-گفتم نمیشه چرا نمی فهمی

برگرد توی اتاق..

-برگردم اونجا چکار مامان این پسره باید کاری رو کرده قبول کنه

این بهترین موقعیته مامان حرصی به من نگاه می کرد

دست اشاره ای بهم کرد و گفت : exChanSe Group

بینش تورو خدا

چقدر پروعه با پرویی وایسمیسته جلوی من از زیر بار رفتن این پسره

حرف می زنه..

تو که می دونستی این پسره زیر بار نمی ره چرا این کار رو کردی!؟

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

چرا رفتی زیرش که شکمت بیاد بالا
از دادن خوست می یاد؟!
هی تند تند پشت هم حرف می زد...

منم فقط حرص می خوردم جلوی نیلا
با من اینجوری حرف می زنه
تا اینکه چشم هام رو گذاشتم روی
هم دیگه و گفتم :

مامان من دوشش داشتم شما
خودتم جای من بودی همین رو کار رو کردی..
مامان خواست بیاد سمتم..

حمله ور شد بهم یه قدم عقب رفتم نیلا
بازوش رو گرفت با چشم های روهم اومده گفت :
مامان بسه تورو خدا بس کنید
مامان سکوت کرد و با دندون های رو هم اومده بهم نگاه کرد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-گمشو تو اتاقت نیلو بخدا یه چاقو بر می دارم هم خودت رو هم
خودم رو می کشم این همه
عوضی بازی در نیار اشغال..
شروع کرد به لرزیدن منم با تشر بهش نگاه کردم و چیزی نگفتم....

نیلا مامان رو برد توی اتاق و ارومش کرد
منم عصبی بودم باید می رفتم
نگاهم به زمین کشیده شد کلید روی
زمین افتاده بود

با دو قدم بلند خودم رو به کلید
رسوندم و در روباز کردم و از خونه اومدم بیرون...

exChange Group

صدای مامان اومد: نیلا رفت بیرون جلوش رو بگیر
می دونستم نیلا بدستی کلید رو
انداخته..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

ولی باین حال قدم هام رو تند برداشتم و خودم رو از خونه انداختم بیرون..

بعد تا سر کوچه دویدم به خیابون رسیدم به نفس نفس افتاده بودم از شانس گندم

هیچ ماشینی ام نبود تا اینکه مجبور شدم زنگ بزنم به تاکسی..

حدود رب ساعت بعد رسید

کرایه رو حساب کردم و از ماشین پیاده شدم نگاهی به عمارت کردم و از ماشین پیاده شدم اب دهنم رو قورت دادم استرس گرفته بودم..

از باباش می ترسیدم زیادی جدی بود..
بالون بلایی که کمیل سرشون آورده بود

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نمی دونستم چه حس و حالی بهشون

دست می داد

در رو بستم و رفتم سمت اف اف بالا تر از سیاهی که رنگی نبود بود؟!؟

من از چیزی نباید می ترسیدم دستم رو

روی زنگ در گذاشتم و فشار دادم

چند دقیقه ای گذشت

تا صدای یه زن توی گوشی پیچید : بله!؟

چی می گفتم..

اب دهنم رو قورت دادم و گفتم : من نیلوام همون دختری که با

exChange Group

راستین...

ROMAN

[AM۱۰:۰۹ ۲۰۲۱/۱۶/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۲

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

نداشت حرف بزنم به وسط حرفم پرید و گفت :
تو؟؟؟

اینجا چکار می کنی هاااان!؟

حرف بزن بگو ببینم اینجا چیکار می کنی دختره ی خیر سر
داشت پشت اف اف داد می کشید چند نفر که رد شدن یه جوری بهم
نگاه می کرد..

یه حال بدی بهم دست می داد..
برگشتم سمت اف اف و به وسط حرف های اون زنه افتادم : جیغ زن
خانم

در رو باز کن می خوام باهات حرف بزنم
بااینکه ادرس کار شوهرت رو بده برم اونجا!؟
-بری اونجا چیکار؟؟ بری چیکار کنی هوم!؟
نکنه شوهرت بری شوهرم رو می خوای اغفال کنی اره؟؟

سرم رو انداختم پایین و دندونام رو روی هم دیگه فشار دادم نمی
دونستم که باید چکار کنم.

-خانم خجالت بکش شوهر شما جای پدر منه من کارم مهمه کارش
دارم

-هه مگه هرزه هایی تو می دونن مسن جوون یعنی چی! حرف بزن
بگو ببینم..

همه پیشتون یه معنی می ده..

لب هام رو به نیشخند روی هم گذاشتم ...

-من از پسرتون حامله ام نمی خواستم اینو بگم اون هم توی جمع و

توی کوچه ولی شما باید

ابروتون بره تا درک کنید چی درسته چی غلط شما حالیتون نیست
من چی می گم..

ادرس شوهرتون رو الان یادم اومد می رم دم در مغازه اش اونجام

با صدای بلند می گم من چیزی برای از دست دادن ندارم..

بعد برگشتم برم که صدای اون زنه بلند شد
-صبر کن چی داری می گی؟؟
صبر کن ببینم..
نموندم چی می گه با قدم های بلند شده شروع کردم به حرکت
کردن..
حالم داشت بد میشد
اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن .
حالت تهوع بهم دست داده بود .
این مردا چقدر حال بهم زن هستن
لبام روی هم اومدن ☆ exchange group ☆
می خواستم ادامه بدم که یکی سد راهم شد
سرم رو بالا اوردم دیدم راستینه با حالت بدی بهم زل زده بود..
اب دهنم رو قورت دادم ..

-راستین..

خودش رو کشید جلو و بازوم رو چنگ زد و فشاری داد : تو اینجا چه غلطی می کنی!؟

با حالت پر دردی گفتم : اخ..

درد دارم ولم کن...

نفس عمیقی کشیدم داره حالم بهم می خوره ..

نمی فهمم چکار کنم حالم خرابه

سرم رو انداختم و فقط گریه کردم

یه گریه ی تلخ..

دستی جلوی بینیم گذاشتم و فقط گریه کردم..

قلبم بد تو سینه می زد چکار می کردم!؟

-ولم کن..

-ولت کردم که گوه بالا آوردی راه بیفت ببینم..

داشت منو می برد سمت خونه منم می گفتم ولم کن ولم کن .

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

-خفه شو مگه برای همین نیومدی اینجا؟!
هاااااان برای همین مگه برای همین نیومدی اینجا..
داشت منو می برد که یه صدا شنیدم..
-داری چه غلطی می کنی؟!
ولش کن ببینم..

برگشتم هم من هم راستین نگاهمون روی ارسال و نیلا ثابت
موند و تاشون باهم اومده بودن..
اونا اینجا چکار می کنن!؟

نیلا اومد سمت راستین با اخم های در هم شده :ولش کن خواهرم رو
زود باش و گرنه ✨☆ exChange Group ✨
خواهرم رو..

راستین ماشین رو پلیس رو دیده بود
ترسیده بود اروم ولم کرد
منم زود رفتم سمت نیلا و پشت سرش ایستادم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

راستین دست اشاره ای بهم کرد و گفت : این دفعه خواهرت نجات
دفعه دیگه ای وجود نداره..

[AM۹:۴۹ ۲۰۲۱/۱۸/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۳

نیلا

از اینکه این دختره داشت نیلو رو تهدید می کرد حرصم گرفت خودم
رو بهش نزدیک کردم و گفتم : چکار می کنی مثلاً؟!
اصلاً کاری داری انجام بدی؟!
جرات هیچ کاری رو داری انجام بدی؟!
این همه بلا سر خواهرم آوردی روت میشه بازم تهدید کنی؟!
پسره ی احمق از دست شکایت شده حکم احضارت هم اومده..

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

با پلیس اومدم ببریمت همون جایی که باشی تو باشی دیگه تهدید
نکنی

اخم هام رو کشیدم توی هم دیگه..

راستین جا خورده بود

ارسلان با سربازش سمت راستین قدم برداشت تا تاثیر حرف زدنم
بیشتر باشه ..

-خوب شما باید با ما بیای...

لب هام رو به حالت خنده کش دادم...حالم داشت بد میشد این پسر
حال بهم زن هم بود

نیلو داشت عین بید می لرزید exChange Group

راستین قدمی عقب برداشت و گفت : من جایی با شما نمی یام..
-متاسفم باید...

ارسلان داشت حرف می زد که صدای یه مرد توی گوشیم پیچید..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

-چخبره؟! این پلیس پلیس کشی ها چیه..
برگشتم و نگاه عمیق شده ای بهش کردم پدر راستین بود
اخم کرده و با تشر و گنگی بهم زل زده بود..
ریلکس خندیدم ما رو شناخت و گفت : باز شما؟!
سرم رو بالا پایین کردم و گفتم : بله ما اومدیم بهتون تبریک بگیم...
دارین نوه دار میشید الان هم پسرتون رو تا خونمون راهنمایی می
کنیم برای خاستگاری انگاری شما اون قولی رو که به داداشم دادین
فراموش کردین..

حاجی نگاهی به اطراف کرد
همه دورشون کرده بود و جمعیت زیادی جمع شده بود .

با خنده لب زدم : چیه برای چی اینجوری نگاه می کنید!!؟
برید دنبال کارتون عروسی شد کارت دعوت پخش می کنیم..
این به عصبانیت پدر راستین دامن زد
چشم هاش رو گذاشت روی هم دیگه و با شدت فشار داد..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بعد با یه حرکت برگشت و با داد گفت : برید دنبال کارتون چرا
وایسادین دارید منو نگاه می کنید
دوباره با سخره گفتم : برای اینکه مطمئن بشن به عروسی دعوتشون
می کنید یا نه
خودش رو تکون داد و با تشر گفت :

ساکت باش دختره ی گستاخ..
منم عین خودش با داد گفتم : گستاخ منم یا شما!؟
هیچی حالیتون نیست پسرتون خواهر منو بازی گرفته الان هم حامله
اس ازش..

اونقدر وایمیستم که پدر و مادرم بیان..
باید همین امشب عقد کنید... exChange Group

نفس عمیقی بیرون دادم و با قدم های بلند شده شروع کردم به
حرکت کردن....

منم همینطور وایسام تا ببینم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

رو کردم به نیلو و گفتم : کلانتری فایده ای نداره همین بهتره بشین
ابجی..

نقسم رو بیرون دادم و بعد نشستم

همینکه نشستم

حاجی خودش رو تکونی داد و گفت : پاشو بریم داخل دخترجون
پاشو

VIP

[AM۱۰:۵۴ ۲۰۲۱/۱۹/۵]

exChange Group

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۴

ROMAN

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

حاج قمبر مقابل پدر راستین نشست دوتاشون
عصبی بودن و داشتن با غضب بهم نگاه می کردن حاج علی به حرف
اومد : بازم که یه شر دیگه درست شده انداختین گردن پسر من
بشکنه اون شبی که با تو رفاقت کردم قمبر..
حاج قمبر عصبی شده گفت : شر چی این دست رنجه ی اقا پسرته
که باید قبولش،کنه..

نکنه انتظار داره که قبولش نکنه هان؟!
حاجی رو کرد به پسرش راستین با سر اشاره گفت : بیا
تحویل بگیر اینم از شما چقدر گفتم
مواظب اون زیر دلیت باش
پیش ما چشم چشم جنس مونث که می دیدی هیچی به هیچی..
اصلا برات مهم نبوده که پدرت چه عنی از دهنش در کرده براتون
مهم نبوده..

اره دیگه ابروی ماها رو فقط می برید شما که هم دیگه رو می
خواستین چرا عین ادمی زاد نگفتین که بیان براتون خواستگاری..
راستین نگاه عصبی به نیلو کرد

-چون علاقه ای بهش نداشتم من فقط دنبال دوست دختر بودم تا زن اصلا کی می یاد دختری رو که می یاد سر قرار بگیره؟! این حرفش به نیلو و نیلا بر خورد .

نیلو نگاه ناباوری بهش کرد با چشم های گرد شده گفت : خوبی؟! تو خودت می گفتی منو دوست داری الان چی شد حرف بزن بگو ببینم چی شد یهویی نظرت در مورد من به کل عوض شد الان که حامله شدم این حرف رو می زنی. نیلا هم با نیشخند گفت :

می گفتم این پسر به درد تو نمی خوره تو حرف گوش نمی کردی می گفتی نه می خوره..

حالا دیدی چی شد بهت غیر مستقیم گفت هرزه..

البته هرزه خودش همین .
حاج علی برگشت سمت نیلا نگاه بدی بهش کرد :

شما چکاره ای این وسط!؟

ته پیازی سر پیازی کدومش هستی که دخالت می کنی!؟

بالبخند ژيگوند گفټ : من کل پياز هستم
پسرتون داره به خواهر من بي احترامی می کنه انتظار ندارين که
ساکت بشينم هوم ؟
نیلا احم هاش رو تو هم کشيد .
حاج قمبر چشم غره ای براش رفت و فهميد که باید ساکت بشينه..
ديگه چیزی نگفټ ..
حاجی برگشت سمت پدر راستين : بين علی من احترام ريش
سفیدت رو نگه داشتم
نرفتم برای شکایت گفتم زشته
دختر من اگه اين خففت رو به بار آورده براش دارم
منم ابرو برام رفته دارم تقاص پس می دم..
یه روز پسر من ابروی یه دختر رو برد
خدا یکی رو گذاشت توی کاسم
همون اتفاق افتاد .
من نیلو رو از وقتی فهميدم چه غلطی کرده نداشتم از خونه بره بیرون
تا امروز که سر خود اومده بیرون..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

که براش دارم..

الان اومدم که با صلح حلش کنیم

یهو مادر راستین گفت :از صلح منظورتون چیه!؟

عقدش کنیم!؟

حاج قمبر ریلکس گفت : بااین بچه تو شکمش مگه میشه کار دیگه ام

کرد!؟

مادر راستین اخم کرد..

-بفرما پسر تحویل بگیر همین رو

می خواستی دیگه..

چپوندن بهت دختره رو دخترای خیابونی لایقته..

نیلو غم دلش رو گرفته بود

-من هرزه نیستم من فقط پسرتون رو دوست داشتم

دوسال رو مخم راه رفت تا بهش اجازه دادم به بدنم دست بزنه

[AM۱۱:۱۳ ۲۰۲۱/۲۱/۵]

#بیوه_برادرم

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

از این حرفش راستین سرش رو پایین انداخت نمی تونست کتمان
این یکی دیگه بشه چون واقعا راست می گفت
همینی که گفته بود ، بود
لبش رو به زبونش تر کرد حاج قمبر با اخم به نیلو خیره شد
اخم هاش رو کشید تو هم دیگه.
دلش می خواست تا می تونه این دختره رو بزنه
چطوری می تونست این همه احمق باشه و جلوی اینا کار انجام بده!!؟
چقدر بهش گفته بود این کارا کار نیست
اخم هاش رو کشید توی هم دیگه و لب هاش رو روی هم فشار داد
نگاه بدی به راستین انداخت و گفت : پس التماس می کردی که به
دختر من می گی هرزه.
بین پسر باید کارات رو انجام بدی
وگرنه کاری می کنم که خون گریه کنی

هرچنداری نداری رو از دست می دی فکر نکن چون بر شکسته شدم
پول ندارم نه هست به اندازه کافی دوست رفیق دارم که سر جات
بشونمت اون پرونده پزشکی رو هم باطل می کنم.
این کمترین چیزیه که می تونم داشته باشم برات حالا دیگه خود
دانی هوشیار باشی کارت رو انجام می دی
پدر راستین هم اخم غلیظی کرد
_نیاز به کار نیست تهدید هم نکن پسر رو
کارش رو قبول می کنه بهر حال باید ازدواج کنه دختر تو رو براش می
گیریم.
حاج قمبر خیلی ریلکس سرش رو تکون داد و گفت :
کار خوبی می کنه.
نیلا نفسی بیرون داد باینکه نیلو باهاش بد بود اما دلش نمی خواست
خواهرش به این راه کشیده بشه
دستی روی قلبش گذاشت و گفت :
خدا رو شکر اینم حل شد

صداش تا حدی بود که نیلو بشنوه اما نیلو این چیزی نبود که می خواست

دستش رو روی پاش سفت کرد..

و لباسش رو چروک کرد

گوشی نیلا توی دستش لرزید با دیدن شماره ی ارسالان لبخندی زد " من باید برم گشت.

دوستت دارم "

نیلا نمی تونست منکر این بشه که ارسالان رو دوست داره

لبخندی زد و براش تایپ کرد " برو به سلامت "

حس ناب قشنگی به دلش چنگ انداخته بود و از این حس هم راضی بود.

***نیلو exChange Group

نیلا ازم فاصله گرفت و با لبخند ظاهری گفت : خوب شد!؟
_اره مرسی..

گونه ام رو بوسید و گفت : خیلی خوشگل شدی

لبخند عمیقی زدم و گفتم : مرسی ممنونم..

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

بلند شدم نمی خواستم حالا که روز عقدم شده ازم ناراحت باشه
فکرش رو نمی کردم جلوی راستین و بقیه در بیاد
دستش رو گرفتم توی دستم و عمیق به خودم فشارش دادم...
_من برای همه چیز که اتفاق افتاد ازتون عذر می خوام
من خیلی بد بودم اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن.
نیلا لبخندی زد خودش رو کشید جلو
اشک صورتم رو پاک کرد
و شروع کرد به حرف زدن : اخی عزیزم چرا گریه می کنی من دل
بدی از شما ندارم
اروم باش خوب!؟

ab dhenm ro qort dadm w nefs emiq shde ai biroon dadm
qlebم بد تو سینه می زد

ROMAN

[PM۱۲:۳۴ ۲۰۲۱/۲۲/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۴۶

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

از نیلا از عذر خواهی کردم اونم منو بخشید حس خوبی داشتم از
کارای گذشته ام خیلی پشیمون بودم
حتی اگه مهتاب رو هم پیدا می کردم
عذر می خواستم

در به صدا در اومد بعد مامان وارد اتاق شد
منو که دید اخم ریزی کرد و بعد گفت :

این پسره اومده اماده ای بیا برو
هنوز از دستم عصبی بود

دلم نمی خواست مامان هم از دستم عصبی باشه

خودم رو بهش رسوندم

_مامان..

دستش رو که گرفتم اخم پررنگی کرد : دستم رو ول کن دختر

با حالت زاری گفتم : مامان..

امروز روز عقده نمی خوام از دستم ناراحت باشی
برای تموم کارایی کردم که عذر می خوام مامان چشم هاش
رو گذاشت روی هم دیگه..

فقط منو ببخش خواهش می کنم
مامان چشم غره ای برام رفت و گفت : باشه حالا خودت رو لوس نکن
نیلا با خنده گفت :
لوس نه چس..

خودش رو چس کرده
اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن..
اشک خوشحالی بود نیلا تک ابرویی انداخت و گفت :
توادمی اخه!؟

چرا گریه می کنی!؟ ☆ exchange group
_دلم براتون تنگ میشه
نیلا خندید : فاز رو بابا داری عقد می کنی بعد عروسی هنوز هست
باید جهاز آماده کنی کدوم دل تنگی اخر شب پلاسی
چشم هام گرد شد : عهههههه

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

_اره حالا بریم اون پسره ی دیوونه بیرون منتظره..

مامان منو بیرون برد و بعد با هم غش غش خندیدیم

نیلا

شب شد خسته کوفته به خونه رسیدیم همینکه اومدیم ماشین

داداش رو دیدم باورم نمیشد دلم براش تنگ شده بود

سریع خودم رو به ماشینش رسوندم

همینکه بهش رسیدم در روباز کرد

جیغی زدم و خودم رو داخل بغلش انداختم.

کمیل خندید با خنده گفت :چت شده دختر چرا این همه وحشی

شدی!؟

خودم رو به بغلش چسبوندم و گفتم :

دوستت دارم..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

داداشی دلم برات تنگ شده بود
اشک از چشم هام شروع کرد به اومدن

از بغلش اومدم بیرون با چشم های براق شده گفتم :
دلم برات تنگ شده بود داداشی
چرا این همه نبودی کجا بودی؟!
لبخندی زد :

رفتم... یه جا الان اومدم
خوبم که

VIP

[AM ۱۰:۱۲ ۲۰۲۱/۲۳/۵]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۳۴۷

رفتم... یه جا الان اومدم خوبم که..

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خوشحال بودم مامان و بابا هم اومده بودن .
اب دهنم رو قورت دادم و نفس عمیق شده ای کشیدم
لب هام رو به حالت خنده کش دادم
مامان هم اومد بغل داداش
و شروع کرد خودش رو حرف زدن
داداش هم همش خودش رو بغلش انداخته بود.

داداش هم هیچی نمی گفت تا اینکه در باز شد صدای باز شدن در
که اومد برگشتم دیدم مهتابه چشم هام گرد شد منو که دید
عادی گفت : سلام

همه تعجب کرده بودن : سلام
تو مهتاب اینجا چیکار می کنی؟؟
لبخند زوری زدم و گفتم :
خوبی مهتاب!

اره شما اینجا چیکار می کنید؟!
چشم هاش رو توی حلقه چرخوند..

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

_اومدم به شما سر بزنی
تازه حواسم جمع توی دستش شد
یه بچه..

خودم رو کشیدم جلو..

_این بچه

مهتاب لبخند عمیقی زد : من و کمیل

_وای بدنیا اومد..

عمه شدیم نیلو خبر نداریم

مهتاب نگاهی به بقیه کرد اخم هاش رو توی هم فرو برد



رو به مامان و بابا هم سلام کرد

_سلام..حالتون چطوره!؟

_سلام

مامان بابا فقط سلام کردن کمیل برای اینکه کلا بحث رو عوض کنه

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

_خسته شدیم در رو باز کنید مراسم حال احوال پرسى برای بعد
بابا باشه ای گفت کمیل دستی پشت سر
مهتاب گذاشت و گفت : برو من وسایل پارسا رو می یارم
تعجب کرده بودم .

_اسمش پارسا ست!؟
مهتاب لبخند ریلکسی زد با صدای بلند رو به همه گفت : اره.
_اهان..
بابا اخم کرده بود ولی مهتاب با پیروزی به همه نگاه می کرد..

exChange Group

ROMAN

خلاصه همه چیز تموم شد...
و مهتاب با کمیل و خانواده اشتهی کرد
همه ازش عذر خواهی کردن
اینکه بدی به حقش کرده بودن حتی نیلو..

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نفس عمیق شده ای بیرون دادم
و لب هام رو به حالت خنده کش دادم..
این همون چیزی بود که من می خواستم..

گوشیم لرزید ارسال بود نگاهی به در کردم نیمه باز بود
اروم پا شدم و بستمش بعد لمس سبز رنگ رو زدم
_الو.

_الو سلام خانم حالت چطوره؟

خوبی؟؟

VIP

[AM۱۰:۱۴ ۲۰۲۱/۲۵/۵]

exChange Group

#بیوه_برادرم

ROMAN

#پارت_۳۴۸

کاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

خنده ام گرفته بود می گفت خانم خنده ام می گرفت عین این مردای
نود ساله

اخم هام رو تو هم کشیدم و نفس عمیق شده ای بیرون دادم
_خوبم مرسی کجایی!؟

_من طبق معمول ستادم...

_اهان ..

ماموریت داری!؟

مکشی کرد و گفت : اره ماموریت دارم..

خوب دیگه چکارا می کنی خبرا!!

دلَم می خواست از عقد نیلو بهش بگم : خواهرم عقد کرد

_با همون پسره!؟☆ exChange Group

_اره..

نفسم رو بیرون دادم و دندونام رو گذاشتم روی هم دیگه اخم هام رو

پررنگ کشیدم توی هم دیگه

_باباش خیلی توهین کرد به خواهرم

کارگزاری از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

بالاخره رفتن زیر بار
نفس عمیقی بیرون دادم و دستی
روی قفسه ی سینه ام گذاشتم.

_فقط تو موندی پس
_اره که اونم خواستگار بیاد
قبول می کنم اینم نیست.
_غلط کردی پس من چی ام؟!
_تورو نمی دونم تو که هیچی درک
نکردی..

یعنی نمی یای جلو حرف بزنی
_می یام.

_کی پس!؟

_هر وقت که وقتش برسه

_وقتش فرداشبه ولی حس می کنم تو نمی خوای بیای جلو و داری
الکی می گی

کارخ از گروه **EXCHANGE GROUP**

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

منم نمی تونم سنم رو ببرم بالا

و باید ازدواج کنم..

_داری تهدید می کنی!؟

چته چت شده یهو.

_اره فکر کن دارم تهدید می کنم

پوفی کشید

_باشه من برم سر ماموریت باز دعوا مون میشه.

خدا حافظ، و بعد گوشی رو قطع کرد

برگشتم و نگاه عمیقی بهش کردم

دلَم می خواست یه سیر بزمنش

خودم رو بزور کنترل کردم..

exChange Group

برگشتم همین که برگشتم دیدم کمیل توی چهار چوب در نمایامه.

جا خوردم..

اخم کرده بود

_کمیل تو اینجا چیکار می کنی!.

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

نکنه توام ازش حامله ای؟!

سرش رو به چپ و راست تکون داد

و گفت :

من..

_چی؟! تو چی بااون پلیسه ریختی روی هم دیگه

_اره دوشش دارم داداش

اومد جلو میخ نگاهم شد : اون همون کسی بود که منو بدبخت کرد.

یادت گرفته؟!_

_اون برای گذشته بود داداش من

دوشش دارم

همه خطا داشتن کی بدتر از راستین یا خودت؟!_

اخرش چی شد بهم رسیدین منم

دوشش دارم

[AM۱۰:۳۶ ۲۰۲۱/۲۶/۵]

#بیوه_برادرم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

آخرش چی شد به همه رسیدین منم دوستش دارم داداش
نمیتونم ازش دل بکنم قدرت اینو ندارم دل بکنم دوستش دارم داداش
دست خودم نیست.

من هم مثل نیلو کار اشتباهی نکردم عشقم پاچه.
فقط عاشق شدم داداش همین..

اشتباه کردم شما بزنید تو گوش من..

داداش با شنیدن این حرفام اون نگاه عصبی و سرخ رنگش کم کم
آروم شدم.

خودش رو کشید سمتم و با چشمای زوم شده به من نگاه کرد.
_ من نمیگم بده عاشق شدن اما اون پسره آدم درست عاشق شدن
نیست...

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادرم

کاش انتخاب درست داشتی برای همین میگم امیدوارم که پشیمون
نشی اگه دوشش داری بگو بیاد خواستگاری این رابطه تلفنی خوشم
نمی یاد..

نیششم رو باز کردم و گفتم :
امروز بهش گفتم که بیاد یعنی تحریکش کردم که خواستگار دارم و
می خوام ازدواج کنم میاد جلو..
کمیل سری تکنون داد و گفت :
شما دختر ها دیوونه هستین..
من دارم مهتاب تنهاست فکر کنم به مامان بابا معذب باشه.
_باشه برو..

exChange Group

ROMAN

مهتاب

نرجس نگاهی بهم انداخت با اخم های درهم ورهم گفت :

کارخ از گروه EXCHANGE GROUP

بالاخره خودت رو قالب پسرو کردی اررره!
اخم ریزی کردم و با چشم های روهم اومده گفتم :
من قالب پسر شما بودم اول که امیر کیان مرد الانم بخاطر بچه ام
دارم باهاش میسازم وگرنه هیچ علاقه ای بهش ندارم..
کسی که افتاد دنبال من کمیل بود نه من..
همینطور داشتم حرف میزنم که یهویی در باز شد..
کمیل از اون اتاقی که واردش شده بود اومد بیرون. اخماش رو کشید
توی هم شروع کرد به راه رفتن..
صورت عبوس منو که دید ابروهاشو بالا انداخت.
_ چی شده؟! exChange Group ☆ ✨
چرا این همه اخم کردی و عبوس هستی؟!
نرجس پشت چشمی برام نازک کرد..
منم با تشر گفتم :
هیچی چرت شنیدم چرت جواب دادم..

نرجس با حرص گفت :
ماشالله زبانشونشم که تند و تیز تر شده..

[AM۸:۳۵ ۲۰۲۱/۲۹/۵]

#بیوه_برادرم

#پارت_۳۵۰

«پارت آخر»

ارسلان پدرش رو فرستاد برای خواستگاری اول قمبر مخالفت کرد اما
با پیشنهادی که بهش داد چشم هاش برقی زد و قبول کرد
خانم بزرگ هم از اون عصبانیت دست برداشت.
به خواسته ی کمیل یه خونه جمع و جور برای قمبر آماده کرد
با یه مغازه ی کوچک پارچه فروشی
غرفه نبود
کوچک بود و دنج می خواست

که خودش رو همه جوړه بالا بشکه خانم بزرگ بهش رو نده بود.

همین هم برای قمبر سخت بود.

سخت و بد

خانم بزرگ خونه ی قبلی حاج قمبر رو به کمیل داد

نصف بیشتر اموال رو به اسم

مهتاب زد تا آینده اش رو تامین کنه درصد کمی هم که مونده بود

طوری تقسیم کرد که هم معاش خودش رو اخر عمری داشته باشه

هم یه درصدی به کمیل نیلو و نیلا داد

خودش هم تا اخر عمر در خانه ی پدری اش زندگی کرد

وصیت کرد که این خونه بد مرگش به

ثریا خانم و همسرش برسه. exChange Group

ROMAN

پرهام که از مهتاب ناامید شد

شد دست خانواده اش رو گرفت و برای همیشه از اینجا رفت

کوروش هم بخاطر تجاوز به یه دختر به زندان افتاد

@VJP_ROMAN

صالحه ابراهیمی

بیوه برادر

علی و لیلا هم به زندگی عادی خودشون برگشته بودن
اکبر ها هم خوب شده بود رابطه ی مهتاب با خانواده اش مثل قبل
شد و بخاطر

قضاوت ناروایی که بهش
شده بود ازش عذر خواستن..

ارسلان به نیلا رسید شب خوشگل و تو دل برو شده بود
نیلا وارد اتاق حجله که شد هیجان
به دلش چنگ انداخت با لب های
رو هم اومده گفت :

وای خدا چه استرسی..
چشم هاش رو تو حلقه چرخوند و نفس عمیق شده ای بیرون داد..

همون موقع اومد ارسلان ..

وقتی بزگشت از خجالت سرخ شد
ارسلان دست هاش رو بهم فشرد.

_خوب با هم تنها شدیم

سر شب بهم رسیدیم

کارگزاری گروه EXCHANGE GROUP

اروم خندید اومد سمتش دستی دور
کمرش حلقه کرد
و اون رو به خودش فشار داد
_تو قشنگ ترین حس زندگی برا منی
دوستت دارم...

نیلا لبخندی زد و گفت :

منم دوستت دارم عزیزم

سرش رو جلو برد و با گذاشتن لب هاش رو روی لب های نیلا
عمیق و پر حرارت شروع کرد به بوسیدنش...

و اون شب نیلا با دنیای دخترتونه گی خودش خداحافظی کرد..

مهتاب هم حسی به کمیل پیدا کرد صد فراتر از حسی که به پارسا
داشت

exChange Group

همه با خوبی و خوشی زندگی کردن
توی این دنیا تو قشنگ ترین حسی داری که هستم
پایان..

نویسنده سالحه ابراهیمی



برای پیوستن به چنل ما عکس و لمس کنید

Touch the photo to join our channel

@VIP-ROMAN